



کلام امیر علیہ السلام  
ترجمہ و شرح نہج البلاغہ  
جلد ۴

دکتر محمد شریفانی  
عضو ہیئت علمی دانشگاه  
علامہ طباطبائی

سرشناسه:	شریفانی، محمد، ۱۳۴۰ - ...
عنوان و نام پدیدآور:	کلام امیر (علیه‌السلام) / محمد شریفانی.
مشخصات نشر:	قم: نشر حبیب، ۱۴۰۱-
مشخصات ظاهری:	۵۰۲ صفحه
شابک:	دوره ۹-۲۶-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸ ج. ۴ - ۶-۳۰-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه‌ها علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق . نهج‌البلاغه -- نقد و تفسیر
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵۱۵
رده‌بندی کنگره:	BP ۳۹/۵
شماره کتابشناسی ملی	۹۱۱۷۵۶۹

عنوان کتاب: کلام امیر جلد ۴

مؤلف: محمد شریفانی

ویراستار: سمیه بازاریار

صفحه‌آرا و طراح جلد: سمیه بازاریار

ناشر: نشر حبیب

چاپ اول: ۱۴۰۱

چاپ: عترت

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک جلد: ۶ - ۳۰ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

شابک دوره: ۹ - ۲۶ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

## فهرست

خطبه ۱۰۹.....	۲۹
۱. اوصاف کمال پروردگار.....	۳۰
۱.۱. قدرت مطلقه پروردگار.....	۳۰
۲.۱. غنی مطلق.....	۳۱
۳.۱. عزت خداوند.....	۳۱
۴.۱. قدرت خداوند.....	۳۲
۵.۱. پناهگاه هر درمانده.....	۳۳
۶.۱. خداوند ناظر بر احوال.....	۳۳
۷.۱. روزی‌دهنده بندگان.....	۳۴
۸.۱. محل بازگشت موجودات.....	۳۴
۹.۱. ازلی بودن خداوند.....	۳۵
۱۰.۱. حکمت خلقت.....	۳۵
۱۱.۱. سیطره خداوند بر همه چیز.....	۳۶
۱۲.۱. عظمت خداوند.....	۳۶
۱۳.۱. حاکمیت خداوند.....	۳۶
۱۴.۱. حتمیت قضا و قدر.....	۳۶
۱۵.۱. نیازمندی بندگان به خداوند.....	۳۶
۱۶.۱. دانای کل.....	۳۷
۱۷.۱. ابدیت خداوند.....	۳۷
۱۸.۱. نجات از حکم خداوند.....	۳۸
۱۹.۱. بازگشت موجودات به خدا.....	۳۸
۲۰.۱. عظمت خداوند.....	۳۹
۲. نعمت‌های دنیا و آخرت.....	۴۰
۳. ملائکه.....	۱۴
۳.۱. عظمت فرشتگان.....	۴۱
۳.۲. صفات ثبوتیه فرشتگان.....	۴۲
۳.۳. صفات سلویه فرشتگان.....	۴۲

۶۴	۹. ۱. وحشت مردم از میت
۶۴	۹. ۲. ناتوان از پاسخ‌گویی
۶۴	۹. ۳. گودال قبر
۶۴	۹. ۴. جدایی همیشگی از دنیا
۶۶	۱۰. ۱. رستاخیز انسان‌ها
۶۸	۱۱. ۱. سرنوشت جهان در آستانه قیامت
۶۸	۱۱. ۱. شکافته شدن آسمان
۶۸	۱۱. ۲. لرزش زمین
۶۸	۱۱. ۳. متلاشی شدن کوه‌ها
۶۹	۱۱. ۴. خروج از قبرها
۷۰	۱۱. ۵. سؤال در قیامت
۷۱	۱۱. ۶. آخرین منزلگاه هستی
۷۲	۱۲. ویژگی‌های بهشت
۷۲	۱۲. ۱. سرای ابدی
۷۲	۱۲. ۲. دور بودن از وحشت
۷۲	۱۲. ۳. دور بودن از بیماری
۷۲	۱۲. ۴. دور بودن از خطرات
۷۳	۱۳. ویژگی‌های دوزخ
۷۳	۱۳. ۱. منزلگاه گنهکاران
۷۵	۱۳. ۲. جامه‌های آتشین
۷۵	۱۳. ۳. آتش هراس‌انگیز
۷۷	۱۳. ۴. جاودانی عذاب
۷۷	۱۳. ۵. نامحدود بودن زمان
۷۸	۱۴. زهد پیامبر خدا
۷۸	۱۴. ۱. حقیر بودن دنیا نزد پیامبر
۷۸	۱۴. ۲. انزوا از دنیا
۷۹	۱۴. ۳. اعراض قلبی از دنیا
۷۹	۱۴. ۴. اعراض از زینت‌های دنیا

۴۳	۳. ۴. جدایی ناپذیر
۴۴	۳. ۵. منزلت فرشتگان نزد خداوند
۴۴	۳. ۶. فرشتگان و درک عظمت کنه الهی
۴۷	۴. ترسیم گویایی از سرای دیگر
۴۷	۴. ۱. تنزیه خداوند
۴۷	۴. ۲. نعمت‌های آخرتی
۴۹	۵. دعوت پیامبر و عکس‌العمل مردم
۵۰	۶. توافق با یکدیگر در عشق به دنیا
۵۲	۷. علاقه به دنیا و آثار آن
۵۳	۷. ۱. تأثیر شهوات بر عقل
۵۴	۷. ۲. دنیاپرستی
۵۴	۷. ۳. بندگی دنیا
۵۵	۷. ۴. پندناپذیری
۵۶	۷. ۵. فرود آمدن حوادث سخت
۵۶	۷. ۶. جدا شدن از دنیا
۷۵	۷. ۷. رسیدن به وعده‌های آخرت
۵۸	۸. سكرات مرگ
۵۹	۸. ۱. سستی اعضا
۵۹	۸. ۲. ناتوانی در سخن گفتن
۶۰	۸. ۳. فکرکردن درباره عمر گذشته
۶۰	۸. ۴. یاد ثروت‌های گردآمده
۶۰	۸. ۵. حسرت اموال
۶۲	۸. ۶. اظهار ندامت
۶۲	۸. ۷. بی‌اعتنایی به اموال دنیا
۶۳	۸. ۸. آرزوهای لحظه مرگ
۶۳	۸. ۹. پیشروی مرگ
۶۳	۸. ۱۰. از کار افتادن گوش
۶۳	۹. فرو رفتن در چنگال مرگ



۱۵. ثمرات نبوت .....	۸۱
۱. ۱۵. تبلیغ رسالت .....	۸۱
۲. ۱۵. پند و نصیحت مردم .....	۸۱
۳. ۱۵. بشارت به بهشت و انداز از جهنم .....	۱۸
۱۶. اهل بیت .....	۱۸
۱. ۱۶. شاخه‌های درخت پر بار نبوت .....	۸۱
۲. ۱۶. دوستان و دشمنان .....	۸۳
<b>خطبه ۱۱۰ .....</b>	<b>۸۵</b>
۱. کارآمدترین وسیله‌های رسیدن به خدا .....	۸۶
۱. ۱. ایمان به خدا و پیامبر .....	۸۶
۲. ۱. جهاد، قلۀ رفیع اسلام .....	۸۸
۳. ۱. هماهنگی اخلاص با فطرت انسان .....	۸۹
۴. ۱. برپا داشتن نماز .....	۸۹
۵. ۱. پرداخت زکات .....	۹۰
۶. ۱. روزه‌داری .....	۹۱
۷. ۱. برگزاری حج و عمره .....	۹۱
۸. ۱. صله رحم .....	۹۲
۹. ۱. پرداخت صدقه پنهانی .....	۹۳
۱۰. ۱. صدقه آشکار .....	۹۳
۱۱. ۱. خدمت به خلق .....	۹۴
۲. دستوراتی برای پیاده کردن ارکان .....	۹۶
۱. ۲. یاد خدا .....	۹۶
۲. ۲. تقوآمداری .....	۹۷
۳. ۲. پیروی از راه انبیا .....	۹۷
۳. انس با قرآن .....	۹۸
۱. ۳. قرآن بهترین گفته‌ها .....	۹۸
۲. ۳. قرآن بهار قلب‌ها .....	۹۸
۳. ۳. قرآن شفای دل‌ها .....	۹۹

۳. ۴. قرآن سودمندترین سخن‌ها .....	۱۰۰
۵. عالم بی عمل .....	۱۰۱
۱. ۵. سرزنش عالم بی عمل .....	۱۰۲
<b>خطبه ۱۱۱ .....</b>	<b>۱۰۳</b>
۱. دنیای فریب‌کار .....	۱۰۴
۲. زیبا جلوه کردن دنیا .....	۱۰۵
۳. آمال و آرزوی دنیا .....	۱۰۶
۴. ناپایداری دنیا .....	۱۰۷
۵. متغیر بودن دنیا .....	۱۰۸
۶. وضع انسان در این دنیای فانی .....	۱۰۹
۷. تغییر چهره مکرر دنیا .....	۱۱۰
۸. مبدل شدن آسایش و راحتی به بلا .....	۱۱۲
۹. مبدل شدن دوست به بیگانه .....	۱۱۲
۱۰. عوض شدن جای تلخ و شیرین .....	۱۱۲
۱۱. همراهی لذاتش با رنج .....	۱۱۳
۱۲. همراهی آسایش با ترس .....	۱۱۳
۱۳. دنیای فریبنده .....	۱۱۴
۱۴. فانی بودن دنیا .....	۱۱۴
۱۵. تقوا بهترین توشه .....	۱۱۴
۱۶. استفاده اندک از مواهب دنیا .....	۱۱۴
۱۷. زیاده‌خواهی موجب نابودی .....	۱۱۵
۱۸. دنیا تکیه‌گاهی بسیار سست .....	۱۱۶
۱۹. نامطمئن بودن دنیا .....	۱۱۶
۲۰. تحقیرکننده مردم .....	۱۱۶
۲۱. ذلیل‌کننده متکبران .....	۱۱۶
۲۲. حکومت ناپایدار دنیا .....	۱۱۸
۲۳. لذات دنیا همراه با رنج .....	۱۱۹
۲۴. فانی بودن نعمت‌های دنیا .....	۱۱۹

۲۵. عبرت آموزی از گذشته	۱۲۰
۲۶. بدون زاد و توشه کوچ کردن	۱۲۱
۲۷. دنیای بی اعتبار	۱۲۲
۲۸. رو آوردن حوادث دردناک	۱۲۲
۲۹. مشکلات سخت دنیا	۱۲۳
۳۰. چهره ناآشنای دنیا	۱۲۳
۳۱. گرسنگی، توشه دنیا	۱۲۴
۳۲. فشار و تنگی دنیا	۱۲۴
۳۳. پشیمانی در دنیا	۱۲۴
۳۴. دل بستگی به این دنیا	۱۲۵
۳۵. کوچ کردن، سرانجام دنیا	۱۲۶
۳۶. پندگیری از قدرتمندان دنیا	۱۲۶
۳۷. بدون بنا بودن خانه قبر	۱۲۸
۳۸. همسایگان بی تفاوت	۱۲۸
۳۹. فارغ از دنیا	۱۲۹
۴۰. عاقلان حقیقی	۱۳۰
۴۱. همسایگان بی اثر	۱۳۰
۴۲. شرایط زندگی در خانه قبر	۱۳۱
۴۳. بازگشت به زمین	۱۳۱
۴۴. کوچ از دنیا	۱۳۲
<b>خطبه ۱۱۲</b>	<b>۱۳۳</b>
۱. سایه فرشته مرگ	۱۳۴
۲. قبض روح جنین در شکم مادر	۱۳۴
۳. ناتوانی در توصیف خداوند	۱۳۵
<b>خطبه ۱۱۳</b>	<b>۱۳۷</b>
۱. تحذیر از دل بستگی به دنیا	۱۳۸
۲. محل اقامت نبودن دنیا	۱۳۹
۳. مکر دنیا	۱۳۹

۴. بی مقدار بودن دنیا	۱۴۰
۵. درهم آمیختگی دنیا	۱۴۰
۶. گوارا نبودن دنیا برای اولیای خدا	۱۴۰
۷. دگرگونی های دنیا گاهی در یک لحظه	۱۴۱
۸. بی ارزشی دنیا	۱۴۲
۹. تشبیه زندگی به سفر	۱۴۲
۱۰. توجه به واجبات الهی	۱۴۳
۱۱. یاری خواستن از خداوند	۱۴۳
۱۲. فراخوانده شدن به سوی مرگ	۱۴۳
۱۳. وصف زاهدان در دنیا	۱۴۴
۱۴. زاهدان شکرگزار	۱۴۵
۱۵. توجه به یاد مرگ	۱۴۶
۱۶. فراموشی یاد آخرت	۱۴۶
۱۷. آلودگی درون، سبب تفرقه	۱۴۷
۱۸. آفات تفرقه	۱۴۸
۱۹. سرزنش دنیاپرستان	۱۴۹
۲۰. بی تابي کردن به خاطر از دست دادن دنیا	۱۴۹
۲۱. ماندگار نبودن متاع دنیا	۱۴۹
۲۲. ناامیدی از اصلاح	۱۵۰
۲۳. هماهنگی برای کنار کشیدن از آخرت	۱۵۰
۲۴. خیال واهی	۱۵۱
<b>خطبه ۱۱۴</b>	<b>۱۵۳</b>
۱. حمد پروردگار	۱۵۴
۲. ستایش بر نعمت و بلا	۱۵۵
۳. استعانت از خدا	۱۵۶
۴. استغفار از گناهان	۱۵۷
۵. رسیدن به مرحله کمال ایمان	۱۵۸
۶. شهادت بر توحید و نبوت	۱۵۹

۱۷۸	۲۵. پیش به سوی عمل.....
۱۷۸	۲۶. برگشت ناپذیری عمر.....
۱۷۹	۲۷. اشاره به آیه قرآن.....
۱۸۱	خطبه ۱۱۵.....
۱۸۲	۱. زمین خالی از گیاهان.....
۱۸۳	۲. تشنگی چهارپایان.....
۱۸۴	۳. ترسیم دقیقی از خشک سالی.....
۱۸۴	۳. ۱. ترحم به حیوانات.....
۱۸۴	۳. ۲. سرگردانی از گرسنگی و عطش.....
۱۸۵	۳. ۳. هجوم خشک سالی.....
۱۸۶	۳. ۴. امید همه ناامیدان.....
۱۸۶	۳. ۵. چیره شدن یأس.....
۱۸۷	۳. ۶. خواسته های قحطی زدگان از خداوند.....
۱۸۸	۴. صفات باران.....
۱۸۸	۴. ۱. باران حیات بخش.....
۱۸۸	۴. ۲. باران سیراب کننده.....
۱۸۸	۴. ۳. بارانی کامل.....
۱۸۸	۴. ۴. بارانی همگانی.....
۱۸۸	۴. ۵. بارانی پاکیزه.....
۱۸۸	۴. ۶. بارانی پربرکت.....
۱۸۸	۴. ۷. بارانی گوارا.....
۱۸۹	۴. ۸. بارانی خرمی بخش.....
۱۸۹	۴. ۹. بارانی پربرکت.....
۱۸۹	۴. ۱۰. توان بخشی بندگان ضعیف.....
۱۸۹	۴. ۱۱. زنده کردن زمین های مرده.....
۱۹۰	۴. ۱۲. باران سرسبزکننده.....
۱۹۰	۴. ۱۳. باران نعمت زا.....
۱۹۰	۴. ۱۴. باران زندگی بخش.....

۱۶۰	۷. پذیرفته شدن عمل.....
۱۶۰	۸. سبک نبودن شهادت.....
۱۶۱	۹. برترین فضیلت انسان متقی.....
۱۶۲	۱۰. پاسداری از تقوا.....
۱۶۲	۱۱. پیروزی پاسدار تقوا.....
۱۶۳	۱۲. آثار ارزشمند تقوا.....
۱۶۴	۱۳. مشقت در راه عبودیت پروردگار.....
۱۶۴	۱۴. شتاب در انجام اعمال نیک.....
۱۶۴	۱۵. در نظر گرفتن پایان زندگی.....
۱۶۵	۱۶. ویژگی های دنیا.....
۱۶۵	۱۶. ۱. فناپذیری دنیا.....
۱۶۶	۱۶. ۱. ۱. نشانه های فناى دنیا.....
۱۶۷	۱۶. ۲. زندگان، هدف تیرِ مرگِ دنیا.....
۱۶۷	۱۶. ۳. خورنده سیری ناپذیر.....
۱۶۸	۱۶. ۴. رنج دنیا.....
۱۶۸	۱۶. ۵. بی بهره از دنیا.....
۱۶۹	۱۶. ۶. دگرگونی دنیا.....
۱۷۰	۱۶. ۷. درس عبرت دنیا.....
۱۷۰	۱۶. ۸. زودگذری لذات.....
۱۷۲	۱۶. ۹. نزدیکی فاصله مرگ و حیات.....
۱۷۳	۱۷. توجه به ثواب و عقاب اعمال.....
۱۷۳	۱۸. سراب دنیا.....
۱۷۴	۱۹. شنیدن حقایق مربوط به آخرت از پیامبران.....
۱۷۴	۲۰. تشویق به انجام نیکی ها و پرهیز از بدی ها.....
۱۷۵	۲۱. اوامر خداوند بیش از نواهی.....
۱۷۵	۲۲. حلال های خدا بیش از حرام هایش.....
۱۷۶	۲۳. ضمانت روزی.....
۱۷۷	۲۴. عکس العمل مردم در برابر رزق و تکلیف.....

۱۵.۴	مدد گرفتن همه از باران	۱۹۱
۱۶.۴	برکات فراوان خداوند	۱۹۱
۱۷.۴	تقاضا برای بارش باران پی در پی	۱۹۱
۱۸.۴	بی ثمر نبودن ابر	۱۹۲
۱۹.۴	بارانی پربرکت	۱۹۳
۵	رحمت خداوند	۱۹۴
خطبه ۱۱۶		۱۹۵
۱	پیامبر، گواه بر اعمال خلق	۱۹۶
۲	کوتاهی نکردن در امر ابلاغ رسالت	۱۹۷
۳	جهاد با دشمنان	۱۹۸
۴	پیامبر، پیشوای پرهیزکاران	۱۹۸
۵	علم غیب امام و پیامدهای آن	۱۹۹
۶	آثار هول قیامت	۲۰۰
۱.۶	رها کردن اموال	۲۰۰
۲.۶	بی توجهی به دیگران	۲۰۰
۷	نتیجه گوش ندادن به مواعظ	۲۰۱
۸	گیله از یاران	۲۰۱
۹	اوصاف انسان‌های ارزشمند	۲۰۲
۱.۹	افکارشان پربار	۲۰۲
۲.۹	صاحب وقار	۲۰۲
۳.۹	حق گو	۲۰۲
۴.۹	دوری از ظلم	۲۰۲
۵.۹	پیشروی در راه راست	۲۰۳
۶.۹	رسیدن به سعادت	۲۰۳
۱۰	انتقام الهی	۲۰۴
خطبه ۱۱۷		۲۰۹
۱	امتناع از بذل مال	۲۱۰
۲	امتناع از بذل جان	۲۱۰

۳	انتظار اکرام داشتن	۲۱۱
۴	عاریتی بودن اموال و جان‌ها	۲۱۱
۵	عبرت‌گیری از مرگ دیگران	۲۱۱
خطبه ۱۱۸		۲۱۳
۱	صفات یاران شایسته امام	۲۱۴
۱.۱	یاوران حق	۲۱۴
۲.۱	برادران دینی	۲۱۴
۳.۱	سپردهای جنگی	۲۱۴
۴.۱	رازدار مردم	۲۱۵
۲	امید به یاری شما	۲۱۵
۳	درخواست یاری خالی از شک و خیانت	۲۱۶
۴	دل‌سوزی امام نسبت به مردم	۲۱۷
خطبه ۱۱۹		۲۱۹
۱	لیک نگفتن به ندای امام	۲۲۰
۲	دور شدن از صراط مستقیم	۲۲۰
۳	رفتن به میدان جهاد	۲۲۱
۴	اشاره به مسئولیت رئیس حکومت	۲۲۲
۵	جایگاه امام	۲۲۳
۶	پیشنهاد نادرست	۲۲۴
۷	امید به شهادت	۲۲۴
۸	دلایل نارضایتی از مردم	۲۲۵
۹	ناهماهنگی دل‌ها	۲۲۵
۱۰	انجام وظیفه امام	۲۲۶
خطبه ۱۲۰		۲۲۹
۱	اشاره به علوم امام	۲۳۰
۲	ابواب حکمت نزد اهل بیت	۲۳۱
۳	توصیه به اتحاد	۲۳۲
۴	قدم گذاشتن در صراط مستقیم	۲۳۳

۲۳۳	۵. به فکر فردا .....
۲۳۴	۶. لزوم بهره‌گیری از عقل .....
۲۳۵	۷. هشدار درباره جهنم .....
۲۳۶	۸. نام نیک .....
۲۳۹	<b>خطبة ۱۲۱ .....</b>
۲۴۰	۱. جزای شکستن پیمان .....
۲۴۱	۲. خیر بسیار در جهاد .....
۲۴۱	۳. هادی بودن امام .....
۲۴۱	۴. بی‌اعتباری یاران .....
۲۴۲	۵. شما خود دردید .....
۲۴۳	۶. شکایت به درگاه خدا .....
۲۴۵	۷. یادی از یاران باوفا .....
۲۴۵	۸. ویژگی‌های یاران باوفا .....
۲۴۵	۸. ۱. تلاوت‌کنندگان قرآن .....
۲۴۵	۸. ۲. جهادگر .....
۲۴۵	۸. ۳. سعی و تلاش در جنگ .....
۲۴۶	۸. ۴. شاد نشدن از زنده ماندن در جنگ .....
۲۴۶	۸. ۵. ناراحت نشدن از شهادت دوستان .....
۲۴۶	۸. ۶. گریه از خوف خداوند .....
۲۴۶	۸. ۷. بسیار روزه‌گیر .....
۲۴۷	۸. ۸. تضرع به درگاه خداوند .....
۲۴۷	۸. ۹. شب‌زنده‌داری .....
۲۴۷	۸. ۱۰. خاشعان .....
۲۴۸	۹. تشنه دیدار یاران باوفا .....
۲۴۸	۱۰. هشدار امام درباره وسوسه‌های شیطان .....
۲۴۸	۱۰. ۱. آسان جلوه دادن راه شیطان .....
۲۴۹	۱۰. ۲. گسستن رشته‌های باور .....
۲۴۹	۱۰. ۳. تفرقه، ابزار شیطان .....

۲۴۹	۱۱. دوری کردن از شیطان .....
۲۵۰	۱۲. نصیحت‌پذیر .....
۲۵۱	<b>خطبة ۱۲۲ .....</b>
۲۵۲	۱. مخاطب قرار دادن خوارج .....
۲۵۲	۲. تقسیم به دو گروه .....
۲۵۳	۳. فراخواندن شاهدان .....
۲۵۴	۴. سخن طولانی امام .....
۲۵۴	۵. یادآوری اشتباهات .....
۲۵۵	۶. یادآوری پاسخ امام .....
۲۵۵	۷. پرهیز از انحراف .....
۲۵۵	۸. محکم بودن در جهاد .....
۲۵۷	۹. پذیرش مسئله حکمیت .....
۲۵۷	۱۰. دلیل مخالفت با حکمیت .....
۲۵۸	۱۱. دلیل پذیرش حکمیت .....
۲۵۹	۱۲. جهاد در زمان رسول خدا .....
۲۶۰	۱۳. جهاد در زمان امام .....
۲۶۰	۱۴. امید داشتن به سازش .....
۲۶۳	<b>خطبة ۱۲۳ .....</b>
۲۶۴	۱. شکرانه قدرت .....
۲۶۵	۳. حتمیت مرگ .....
۲۶۵	۴. شهادت بهترین مرگ .....
۲۶۶	۵. تاریکی آینده .....
۲۶۲	۶. ناتوانی در گرفتن حق .....
۲۶۸	۷. نجات در نرسیدن .....
۲۶۸	۸. هلاکت سست‌عنصران .....
۲۶۹	<b>خطبة ۱۲۴ .....</b>
۲۷۰	۱. دستورات مهم نظامی .....
۲۷۰	۱. ۱. زره‌پوشان، صف مقدم .....

۲۷۱	۲. ۱. فشردن دندان‌ها.....
۲۷۱	۳. ۱. شیوه منحرف کردن نیزه‌ها.....
۲۷۲	۴. ۱. نگاه خیره به دشمن، ممنوع.....
۲۷۲	۵. ۱. سکوت.....
۲۷۳	۶. ۱. پاسداری از پرچم.....
۲۷۴	۱. ۶. ۱. استدلال برای پاسداری از پرچم.....
۲۷۴	۲. ۶. ۱. روش مراقبت از پرچم.....
۲۷۵	۷. ۱. رها نکردن حریف.....
۲۷۵	۸. ۱. فرار از جنگ، ممنوع.....
۲۷۷	۱. ۸. ۱. آثار زشت فرار از جنگ.....
۲۷۸	۲. تشویق به جهاد.....
۲۷۹	۳. بهشت در سایه سختی‌ها.....
۲۷۹	۴. سنجش اعمال.....
۲۸۰	۵. تشویق یاران به جهاد.....
۲۸۰	۶. درخواست تفرقه بین سپاه دشمن.....
۲۸۱	۷. ضربات همه‌جانبه بر دشمن.....
۲۸۲	۸. فنون جنگی.....
۲۸۵	<b>خطبه ۱۲۵.....</b>
۲۸۶	۱. پاسخ به بهانه‌جویان خوارج.....
۲۸۶	۱. ۱. حکم بودن قرآن.....
۲۸۷	۲. ۱. کافی نبودن قرآن به‌تنهایی.....
۲۸۷	۳. ۱. روی‌گردان حقیقی از حکم قرآن.....
۲۸۸	۴. ۱. نحوه ارجاع به قرآن.....
۲۸۸	۵. ۱. نحوه ارجاع به پیامبر.....
۲۸۹	۶. ۱. پذیرش حکم قرآن.....
۲۸۹	۷. ۱. پذیرش حکم سنت پیامبر.....
۲۹۰	۲. دلیل فرصت برای حکمیت.....
۲۹۰	۲. ۱. آگاه شدن ناآگاهان.....

۲۹۰	۲. ۲. اصلاح کار امت در فاصله حکمیت.....
۲۹۱	۳. ۲. عجله نکردن در جست‌وجوی حق.....
۲۹۱	۳. محبوبیت عمل به حق.....
۲۹۲	۴. فریاد امام.....
۲۹۳	۵. دلیل فراخوان جهاد.....
۲۹۳	۵. ۱. روی‌گردانی از حق.....
۲۹۳	۵. ۲. ظلم و جور.....
۲۹۳	۵. ۳. انحراف از راه راست.....
۲۹۳	۶. ریسمان نامطمئن.....
۲۹۴	۷. وسیله جنگ افروزی.....
۲۹۴	۸. اف بر شما!.....
۲۹۴	۹. دوری از راست‌گویی.....
۲۹۷	<b>خطبه ۱۲۶.....</b>
۲۹۸	۱. پیشنهاد زیر پا گذاشتن حق.....
۲۹۹	۲. تأکید امام به رد پیشنهاد.....
۲۹۹	۲. ۱. سوگند به شب و روز.....
۲۹۹	۲. ۲. تقسیم اموال خدا.....
۳۰۰	۳. آثار سوء اسراف.....
۳۰۰	۳. ۱. سرافکندگی آخرت.....
۳۰۱	۳. ۲. بی‌یاور شدن.....
۳۰۳	<b>خطبه ۱۲۷.....</b>
۳۰۴	۱. پاسخ امام.....
۳۰۵	۲. آمیختن گناهکار و بی‌گناه.....
۳۰۶	۳. سنت پیامبر.....
۳۰۶	۳. ۱. حد زنای محصنه.....
۳۰۶	۳. ۲. مجازات قاتل.....
۳۰۶	۳. ۳. مجازات دزد.....
۳۰۶	۳. ۴. مجازات زنا.....

۳۰۷	۵. رعایت عدالت
۳۰۸	۴. شرورترین مردم
۳۰۹	۵. افراط و تفریط افراد نادان
۳۱۰	۶. توصیه به اعتدال
۳۱۱	۷. دست خدا با جماعت
۳۱۱	۸. پرهیز از تفرقه
۳۱۲	۹. هشدار
۳۱۳	۱۰. انحراف آشکار حکمین
۳۱۳	۱۱. پرهیز از پراکندگی
۳۱۳	۱۲. بی‌منطقی خوارج
۳۱۴	۱۳. نفرین امام
۳۱۴	۱۴. همراهی خوارج با جور و ستم
۳۱۷	<b>خطبه ۱۲۸</b>
۳۱۹	۱. پیش‌بینی امام از فتنه‌ای وحشتناک
۳۲۱	۲. اوصاف بصره در آن زمان
۳۲۲	۳. بی‌ارزش بودن متاع دنیا
۳۲۴	۴. پیشگویی دیگر
۵۲۳	۵. ثروتمندی بردگان با اموال مردم
۳۲۵	۶. بیان عمق فاجعه
۳۲۶	۷. پرسش از علم غیب امام
۳۲۷	۸. تفاوت علم غیب و تعلّم
۳۲۸	۹. علم غیب، فقط علم به زمان قیامت
۳۲۹	۱۰. آگاهی خداوند به همه چیز
۳۲۹	۱۱. نتیجه‌گیری از بحث علم غیب
۳۳۳	<b>خطبه ۱۲۹</b>
۳۳۴	۱. ساکنان موقت
۳۳۶	۲. تلاش بی‌فایده
۳۳۷	۳. دوران ادبار خیر و اقبال شر

۳۳۸	۴. زمان پیشرفت شیطان
۳۳۹	۵. فساد مردم عصر امام
۳۴۱	۶. یادی از آزادمردان صالح
۳۴۲	۷. کوچ کردن از دنیای زودگذر
۳۴۲	۸. افراد بی‌ارزش به جای نیکان
۳۴۳	۹. راه رسیدن به مقام قرب الهی
۳۴۵	۱۰. راه رسیدن به مقام رضا
۳۴۶	۱۱. لعنت خدا بر اهل نفاق
۳۴۷	<b>خطبه ۱۳۰</b>
۳۴۸	۱. غضب برای خدا
۳۴۸	۲. فرار برای حفظ دین
۳۴۹	۳. نیاز واقعی مردم در دنیا
۳۵۰	۴. گشایش خداوند به شرط تقوا
۳۵۱	۵. آرامش در مدار حق
۳۵۱	۶. بهای معامله با اهل دنیا
۳۵۳	<b>خطبه ۱۳۱</b>
۳۵۴	۱. یاران پراکنده
۳۵۶	۲. دعوت پیوسته امام و فرار اصحاب
۳۵۷	۳. یاران ناموافق، عاملان شکست
۳۵۸	۴. انگیزه امام از حکومت
۳۵۹	۵. اهداف چهارگانه پذیرش حکومت
۳۵۹	۵. ۱. احیای معالم دین
۳۵۹	۵. ۲. اصلاح در شهرها
۳۵۹	۵. ۳. امنیت مظلومان
۳۵۹	۵. ۴. اقامه حدود
۳۶۰	۶. امام؛ اولین مسلمان
۳۶۰	۷. شرایط حاکمان عدل
۳۶۰	۷. ۱. نداشتن بخل

۳۸۴	۲. قرآن کتاب جاوید.....
۳۸۴	۲. ۱. سخن گو بودن قرآن.....
۳۸۶	۲. ۲. محکم بودن پایه‌های قرآن.....
۳۸۷	۳. رسالت خاتم الانبیا.....
۳۸۷	۳. ۱. عصر رسالت.....
۳۸۸	۳. ۲. پیامبر، کامل کننده انبیای گذشته.....
۳۸۹	۳. ۳. جهاد با بت پرستان.....
۳۹۰	۴. تفاوت برخورد با دنیا.....
۳۹۰	۴. ۱. دنیا آخرین نقطه دید کوردلان.....
۳۹۰	۴. ۲. آخرت، ورای دنیا.....
۳۹۱	۴. ۳. توجه انسان کوردل به دنیا.....
۳۹۲	۴. ۴. توشه گرفتن انسان بصیر از دنیا.....
۳۹۳	۴. ۵. سیر نشدن از دنیا.....
۳۹۴	۵. تشبیه دانش به حیات.....
۳۹۶	۶. اوصاف کتاب خدا.....
۳۹۶	۶. ۱. بیان کننده حقایق.....
۳۹۶	۶. ۲. سخن گو بودن.....
۳۹۶	۶. ۳. تفسیر قرآن به قرآن.....
۳۹۷	۶. ۴. آیات قرآن مؤید یکدیگر.....
۳۹۷	۶. ۵. نبود اختلاف بین آیات قرآن.....
۳۹۷	۶. ۶. هم نشین قرآن، همراه خداست.....
۳۹۸	۷. دردهای معنوی انسان.....
۳۹۸	۷. ۱. خیانت و کینه.....
۳۹۸	۷. ۲. افکار خراب.....
۳۹۹	۷. ۳. دل بستگی به آرزوها.....
۳۹۹	۷. ۴. دشمنی در کسب اموال.....
۳۹۹	۷. ۵. سرگردان شدن توسط شیطان.....
۴۰۱	خطبه ۱۳۴.....

۳۶۱	۷. ۲. جاهل نبودن.....
۳۶۲	۷. ۳. نداشتن خشونت.....
۳۶۲	۷. ۴. پرهیز از غارت بیت المال.....
۳۶۳	۷. ۵. پرهیز از رشوه گیری.....
۳۶۴	۷. ۶. تعطیل نکردن سنت پیامبر.....
۳۶۵	خطبه ۱۳۲.....
۳۶۶	۱. اوصاف ویژه پروردگار.....
۳۶۷	۲. خداوند، حاضر همیشگی.....
۳۶۸	۳. شهادت خالصانه به وحدانیت حق.....
۳۶۹	۴. مرگ، واقعیت حتمی.....
۳۷۰	۵. حضور و حتمیت مرگ.....
۳۷۰	۵. ۱. انبوه زندگان تو را نفریید.....
۳۷۰	۵. ۲. از مرگ پیشینیان عبرت بگیر.....
۳۷۱	۵. ۳. تابوت هایشان را بنگر.....
۳۷۱	۵. ۴. مرگ، پایان آرزوهای دراز.....
۳۷۳	۵. ۵. وارثان، صاحبان اموال.....
۳۷۳	۵. ۶. مرگ، بسته شدن پرونده زندگی.....
۳۷۴	۶. تقوا، شرط پیروزی.....
۳۷۵	۷. غنیمت شمردن فرصت.....
۳۷۵	۸. دنیا، خانه موقت.....
۳۷۶	۹. آماده کوچیدن از دنیا.....
۳۷۹	خطبه ۱۳۳.....
۳۸۰	۱. عظمت خداوند.....
۳۸۰	۱. ۱. دنیا و آخرت، مطیع خداوند.....
۳۸۱	۱. ۲. آسمان و زمین تحت فرمان خداوند.....
۳۸۲	۱. ۳. سجده درختان در برابر خدا.....
۳۸۳	۱. ۴. آتش تحت فرمان خدا.....
۳۸۳	۱. ۵. میوه‌ها به فرمان خدا.....



۴۰۳	۱. ضمانت خدا برای سربلندی مسلمانان
۴۰۴	۲. یاری‌کننده‌ای که هرگز نمی‌میرد
۴۰۵	۳. توصیه دلسوزانه امام به عمر
۴۰۶	۴. گسیل مرد جنگجو و خیرخواه به میدان نبرد
۴۰۹	<b>خطبه ۱۳۵</b>
۴۱۰	۱. تحقیر مغیره ابن‌اخنس
۴۱۱	۲. یاری‌کننده بی‌اثر
۴۱۲	۳. نفرین امام در حق مغیره
۴۱۳	<b>خطبه ۱۳۶</b>
۴۱۴	۱. ناگهانی نبودن بیعت با امام
۴۱۴	۲. متفاوت بودن هدف من با شما
۴۱۵	۳. یاری از مردم
۴۱۶	۴. شناساندن حق مظلوم
۴۱۹	<b>خطبه ۱۳۷</b>
۴۲۰	۱. خطاب به طلحه و زبیر
۴۲۰	۱. ۱. دروغ‌گویان بی‌انصاف
۴۲۱	۱. ۲. قاتلین انتقام‌جو
۴۲۱	۱. ۳. عدالت‌خواهان محکوم
۴۲۲	۲. اشاره به بصیرت امام
۴۲۵	۳. تهدید شدید امام
۴۲۶	۴. اصرار به بیعت، بیعت‌شکنان
۴۲۷	۵. شکایت امام از بیعت‌شکنان به خدا
۴۲۸	۶. نفرین امام در حق پیمان‌شکنان
۴۲۹	۷. پرهیز امام از خون‌ریزی
۴۳۱	<b>خطبه ۱۳۸</b>
۴۳۲	۱. ویژگی‌های دوران حضرت مهدی
۴۳۲	۱. ۱. قرار دادن مردم در مسیر هدایت قرآن
۴۳۳	۱. ۲. جنگ‌های سخت عصر حضرت

۴۳۴	۱. ۲. ۱. سرانجام تلخ جنگ
۴۳۵	۱. ۳. مجازات عمال ظالم
۴۳۶	۱. ۴. آشکار شدن برکات زمین
۴۳۷	۱. ۵. عدالت‌گستری
۸۳۴	۲. ناگواری‌های آن دوران
۴۳۸	۲. ۱. بلند شدن فریاد
۴۳۸	۲. ۲. اهتزاز پرچم در اطراف کوفه
۴۳۸	۲. ۳. حمله خشمگینانه
۴۳۹	۲. ۴. خون‌ریزی فراوان
۴۳۹	۲. ۵. بلعیدن همه چیز
۴۳۹	۲. ۶. نفوذ در همه مناطق
۴۴۰	۲. ۷. جولان گسترده بر زمین
۴۴۰	۲. ۸. حمله عظیم
۴۴۰	۲. ۹. باقی ماندن تعدادی اندک
۴۴۱	۲. ۱۰. ادامه ناگواری‌ها
۴۴۱	۳. چهار دستور امام به مردم در آن دوران
۴۴۱	۳. ۱. همراهی با سنت‌های اسلام
۴۴۲	۳. ۲. همراهی با سنت پیامبر
۴۴۲	۳. ۳. همراهی با میراث نبوت
۴۴۲	۳. ۴. پیروی نکردن از شیطان
۴۴۵	<b>خطبه ۱۳۹</b>
۴۴۶	۱. فضایل سه‌گانه حضرت
۴۴۷	۲. لزوم استماع سخنان امام
۴۴۸	۳. آینده تاریک این انتخاب
۴۴۹	<b>خطبه ۱۴۰</b>
۴۵۰	۱. تقسیم مردم به پنج گروه
۴۵۰	۱. ۱. گروه پاک
۴۵۱	۱. ۲. گروه عیب‌جو

۳. ۱. گروه گناهکار عیب جو.....	۴۵۲
۴. ۱. گروه غافل از گناه خود .....	۴۵۳
۵. ۱. گروه پرجرئت در عیب جویی .....	۴۵۳
۲. عجله نکردن در عیب جویی .....	۴۵۴
۳. راه جلوگیری از عیب جویی.....	۴۵۵
۴. شکرگزاری بر نعمت پاکی مانع از عیب جویی .....	۴۵۵
<b>خطبة ۱۴۱.....</b>	<b>۴۵۷</b>
۱. گوش ندادن به حرف های یاوه .....	۴۵۸
۲. روش های خنثی سازی آثار غیبت .....	۴۵۹
۱. ۲. جایزالخطا بودن انسان .....	۴۵۹
۲. ۲. توجه به بی خاصیتی باطل .....	۴۵۹
۳. ۲. فاصله میان حق و باطل .....	۴۶۰
<b>خطبة ۱۴۲.....</b>	<b>۴۶۱</b>
۱. نیکی در جای خود.....	۴۶۲
۲. ستایش نابجا .....	۴۶۳
۳. موارد مصرف انفاق .....	۴۶۴
۳. ۱. صله رحم.....	۴۶۴
۳. ۲. پذیرایی از مهمان .....	۴۶۴
۳. ۳. آزادسازی اسیر .....	۴۶۴
۳. ۴. کمک به بدهکاران .....	۴۶۵
۳. ۵. پرداخت حقوق .....	۴۶۵
۴. آثار گران بهای بخشش .....	۴۶۵
<b>خطبة ۱۴۳.....</b>	<b>۴۶۷</b>
۱. زمین و آسمان مطیع فرمان خدا .....	۴۶۸
۲. زمین و آسمان، مأموران منفعت رسان خداوند .....	۴۶۹
۳. کمبود باران، نتیجه گناه بندگان .....	۴۷۰
۴. دلیل جلوگیری از نزول برکات .....	۴۷۱
۵. استغفار سبب افزایش روزی .....	۴۷۱

۵. ۱. توبه و گشودن درهای رحمت.....	۴۷۳
۶. امید به فضل خداوند.....	۴۷۴
۷. دعای امام برای بارش باران.....	۴۷۴
۷. ۱. بارانی سیراب کننده .....	۴۷۴
۷. ۲. از رحمت ما را نومید مکن .....	۴۷۵
۷. ۳. ما را با قحطی هلاک مکن .....	۴۷۵
۷. ۴. ما را به گناه بی خردان مؤاخذه نکن .....	۴۷۵
۸. شکایت به درگاه خداوند .....	۴۷۶
۹. خدایا اعمالمان را مقیاس قرار نده .....	۴۷۷
۱۰. ویژگی های باران .....	۴۷۷
۱۰. ۱. بارانی پربرکت .....	۴۷۷
۱۰. ۲. بارانی سودمند .....	۴۷۸
۱۰. ۳. بارانی زنده کننده .....	۴۷۸
۱۰. ۴. بارانی سیراب کننده.....	۴۷۸
۱۰. ۵. بارانی پرآب .....	۴۷۸
<b>خطبة ۱۴۴.....</b>	<b>۴۷۹</b>
۱. بعثت پیامبران، اتمام حجت خداوند .....	۴۸۰
۲. آگاهی خداوند از اسرار بندگان .....	۴۸۲
۳. فلسفه آزمایش های الهی .....	۴۸۲
۴. ویژگی های اهل بیت.....	۴۸۳
۴. ۱. راسخان در علم .....	۴۸۳
۴. ۲. پیشرو در معارف اسلامی .....	۴۸۴
۴. ۳. وسیله هدایت مردم .....	۴۸۵
۴. ۴. شایستگی ولایت .....	۴۸۵
۵. ویژگی گمراهان؛ مقدم داشتن دنیا .....	۴۸۶
۶. فسق، ویژگی بارز عبدالملک مروان .....	۴۸۷
۶. ۱. تشبیه فاسق به سیل خروشان .....	۴۸۸
۶. ۲. تشبیه فاسق به شعله آتش .....	۴۸۹



## خطبه ۱۰۹

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، اخلاقی، سیاسی

ویژگی: سكرات مرگ و فرجام‌شناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۷.

### پیشگفتار خطبه

این خطبه از خطبه‌های بسیار فصیح، بلیغ، پرمحتوا و باارزش نهج البلاغه است؛ به همین دلیل آن را «الزهراء» نامیده‌اند به معنی «درخشنده». امام این خطبه را برای بیان قدرت و عظمت خداوند و مسئله رستاخیز و قیامت بیان فرموده است.

۷. نور گرفتن حق‌طلبان از چراغ هدایت ..... ۴۸۹

۸. حق‌طلبان و پیمان اطاعت ..... ۴۹۰

۹. ویژگی گروه دنیاپرست ..... ۴۹۰

۱. ۹. ازدحام برای متاع دنیا ..... ۴۹۰

۲. ۹. نزاع بر سر حرام ..... ۴۹۰

۳. ۹. انجام اعمال سوء ..... ۴۹۱

۴. ۹. روی گرداندن از خداوند ..... ۴۹۱

۵. ۹. روی آوردن به شیطان ..... ۴۹۱

خطبه ۱۴۵ ..... ۴۹۳

۱. انسان؛ هدف تیرهای مرگ ..... ۴۹۴

۲. مصادیق پنج‌گانه جمع نشدن نعمت‌ها ..... ۴۹۵

۱. ۲. کاسته شدن از عمر ..... ۴۹۵

۲. ۲. کاسته شدن از روزی ..... ۴۹۶

۳. ۲. از بین رفتن آثار ..... ۴۹۶

۴. ۲. از دست رفتن تازگی ..... ۴۹۶

۵. ۲. درو شدن رویدنی‌ها ..... ۴۹۶

۱. ۵. ۲. مرگ شاخه‌های بدون ریشه ..... ۴۹۷

۳. نکوهش بدعت‌ها ..... ۴۹۷

۴. پرهیز از بدعت‌ها ..... ۴۹۸

کتابنامه ..... ۴۹۹

● خشوع انسان در برابر خداوند عبارت است از اطمینان و آرامش یافتن بدو و فروتنی و خضوع در برابر اوست و خشوع فرشتگان مداومت و کوشش خستگی ناپذیر در عبادت و پرستش اوست که ناشی از توجه آن‌ها به عظمت باری تعالی است. خشوع موجودات دیگر عبارت است از منفعل و متأثر بودن از قدرت او و طوق رقیّت امکان را به گردن داشتن و همچنین نیازمندی آن‌ها بدوست.<sup>۱</sup>

● همه موجودات قیام به حق دارند؛ یعنی پایداری آنان به وسیله خداوند است برای اینکه وجود آنان هم از جهت حدوث و هم از جهت بقا وابسته به حق است. در اصل همه موجودات جلوه حق هستند و در جهان هستی اگر خدا را از موجودات بگیریم، چیزی باقی نمی ماند.

#### مشابه

❖ ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup> هر چه در آسمان‌ها و زمین است او را سجده می کنند.

❖ ﴿وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾<sup>۳</sup> به خشوع می گراید و از هیچ کس جز صدای پایی نخواهی شنید.

#### ۱.۲. غنی مطلق

«غنی کل فقیر»

(خداوند) بی نیازکننده هر فقیر است.

#### مشابه

❖ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾<sup>۴</sup> ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید. اوست بی نیاز و ستودنی.

#### ۱.۳. عزت خداوند

«وَعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ»<sup>۵</sup>

(خداوند) عزت بخش هر فرد خوار و ذلیل است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۴۱.

۲. نحل، ۴۹.

۳. طه، ۱۰۸.

۴. فاطر، ۱۵.

۵. عرّ: غلبه و پیروزی.

كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ غَنَى كُلِّ فَقِيرٍ وَ عِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ مَفْرَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ وَ مَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ فَتُخْبِرْ عَنْكَ بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْ حَشَاةٌ وَ لَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ وَ لَا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ وَ لَا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ وَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ وَ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ وَ لَا يَزِيدُ أَمْرَكَ مَنْ سَخَطَ قَضَاءَكَ وَ لَا يَسْتَعْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ وَ أَنْتَ الْمُنتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ وَ أَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ بِيَدِكَ نَاصِيَةُ كُلِّ دَابَّةٍ وَ إِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنَكَ سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا تَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ وَ مَا أَهْوَلَ مَا تَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ وَ مَا أَحَقَّرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ وَ مَا أَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ.

مِنْ مَلَائِكَةِ أَسْكَنْتَهُمْ سَمَاوَاتِكَ وَ رَفَعْتَهُمْ عَنْ أَرْضِكَ هُمْ أَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ وَ أَخَوْفُهُمْ لَكَ وَ أَقْرَبُهُمْ مِنْكَ لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ وَ لَمْ يُضْمَنْوا الْأَرْحَامَ وَ لَمْ يُخْلَقُوا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ وَ لَمْ يَتَشَعَّبْهُمْ رَيْبُ الْمُنُونِ وَ إِنَّهُمْ عَلَى مَكَانِهِمْ مِنْكَ وَ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ وَ اسْتِجْمَاعُ أَهْوَائِهِمْ فِيكَ وَ كَثْرَةُ طَاعَتِهِمْ لَكَ وَ قِلَّةُ غَفْلَتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ لَوْ عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفَى عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَحَقَّزُوا أَعْمَالَهُمْ وَ لَزَرُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَعَرَفُوا أَنََّّهُمْ لَمْ يَعْبُدُوكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ لَمْ يُطِيعُوكَ حَقَّ طَاعَتِكَ.

#### ۱. اوصاف کمال پروردگار

##### ۱.۱. قدرت مطلقه پروردگار

«كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ»

همه چیز در برابر او خاضع است و هر چیزی به وجود او قائم.

#### نکته‌ها

● «خاشع» از ماده خشوع در اصل به معنای خضوع است ولی مفهوم آن گسترده است و خضوع ظاهری و باطنی و تشریعی و تکوینی را شامل می شود.<sup>۱</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۵۷.

## نکته

● هرکسی که به ظاهر و در بین مردم ذلیل و خوار است، اگر با خداوند که همه عزت‌ها از آن اوست، ارتباط داشته و وابسته به حق باشد، بالاترین عزت‌ها را دارد و خداوند موجب عزت و غلبه او می‌شود ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>

## مشابه

◇ ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۲</sup> بگو: بار خدایا، تویی دارنده ملک، به هرکه بخواهی ملک می‌دهی و از هرکه بخواهی ملک می‌ستانی. هرکس را که بخواهی عزت می‌دهی و هرکس را که بخواهی ذلت می‌دهی. همه نیکی‌ها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی.

## ۱.۴. قدرت خداوند

﴿وَقُوَّةُ كُلِّ صَعِيفٍ﴾

(خداوند) نیروی هر ناتوان است.

## نکته

● ﴿وَقُوَّةُ كُلِّ صَعِيفٍ﴾ قوت و نیرومندی برای بیان کمال قدرت و توانایی و شدت منع و دفع به کار می‌رود و واژه مقابل آن ضعف و ناتوانی است. این دو واژه از مقوله تشکیک است و اگر در مورد اشخاص استعمال شود، محتمل زیاده و نقصان است و چون ثابت است که خداوند متعال پستوانه و تکیه‌گاه همه موجودات است و اوست که به هر چیزی به اندازه قابلیت وی آنچه را استعداد و استحقاق دارد، می‌بخشد؛ از این رو او، عطاکننده و بخشنده قدرت و کمال به هر ناتوانی است که از پیش خود نیرو و توانی ندارد لذا توان و نیروی هر ضعیفی به هر دو معنایی که از قوت ذکر شد، از اوست.<sup>۳</sup>

## ۱.۵. پناهگاه هر درمانده

﴿وَمَفْزَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ﴾<sup>۱</sup>

و [خداوند] پناهگاه هر مصیبت‌زده است.

## نکته‌ها

- ملهوف در اصل به معنای غم و اندوه است که به خاطر از دست دادن چیزی به انسان دست می‌دهد و گاه در مورد افرادی به کار می‌رود که مظلوم شده‌اند و فریاد استغاثه برآورده‌اند.<sup>۲</sup>
- هرکس که گرفتار باشد حتی اگر به ظاهر کافر بوده و خدا را انکار کند در شرایط رفتاری و سختی‌ها به خداوند پناه می‌برد و به او متوسل می‌شود. انسان ممکن است در شرایط عادی و معمولی زندگی خداوند را فراموش کند ولی گاهی که گرفتار می‌شود به طور فطری و طبیعی دلش متوجه یک نیروی غیبی می‌شود که آن نیروی خداوند است.

## مشابه

◇ ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاً وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾<sup>۳</sup> ای آن‌که درمانده را چون بخواندش پاسخ می‌دهد و رنج را از او دور می‌کند.

◇ ﴿قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ﴾<sup>۴</sup> کاش مرا بر شما قدرتی بود یا بتوانم به جای محکمی پناه برم.

◇ ﴿ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ﴾<sup>۵</sup> چون محنتی به شما رسد به پیشگاه او زاری می‌کنید.

◇ ﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ﴾<sup>۶</sup> چون در دریا شما را گزند رسد، همه آن‌هایی که می‌پرستید از نظرتان محو شوند مگر او.

## ۱.۶. خداوند ناظر بر احوال

۱. مَفْزَعُ: پناهگاه؛ از ماده «فَزَعَ» به معنای به او پناه داد؛ فَزَعَ، فَرَعًا: به او پناه برد؛ الْمَفْزَعُ: پناهگاه.  
مَلْهُوف: دل‌سوخته؛ از ماده لَهَفَ به معنای دریغ خورد، اندوه خورد؛ التَّهَفُ، التَّهَافُ: به سوز و گداز افتاد؛ تَلَهَفَ، تَلَهَفًا: اندوهگین شد و افسوس خورد؛ اللَّهْفَانُ: جمع لَهَافٍ و لَهَفٌ: حسرت‌کش، اندوهگین؛ الْمَلْهُوفُ: اندوهگین؛ لهف: لهفا من باب فرح حزن و تحسر، و اللّهوف و اللّهیف و اللّهُفان و اللّاهف المظلوم المضطرّ یستغیث و یتحسّر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۵۷.

۳. نمل، ۶۲.

۴. هود، ۸۰.

۵. نحل، ۵۳.

۶. اسراء، ۶۷.

۱. منافقون، ۸.

۲. آل عمران، ۲۶.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۴۳.

### ۱. ۹. ازلای بودن خداوند

«لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ فَتُخْبِرُ عَنْكَ بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ»<sup>۱</sup>

چشم‌ها تو را ندیده تا از تو خبر دهند؛ بلکه تو پیش از آنکه وصف‌کنندگان وجود پیدا کنند، بوده‌ای.

#### نکته‌ها

- «لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ» اشاره به این دارد که تو نه مخلوق بوده‌ای و نه جسم تا بخواهد اوصاف تو را بیان کنند و جمله بعد علت آن را بیان می‌کند که چون خداوند ازلای بوده است ممکن نیست که جسم باشد؛ زیرا جسم حادث است.<sup>۲</sup>
- «كُنْتَ»: در اینجا برای زمان ماضی نیست بلکه برای تقدم به حسب ذات است؛ به این معنا که خداوند به حسب ذات و مرتبه وجودی پیش از همه موجودات و از جمله پیش از توصیف‌کنندگان خود وجود دارد.

#### مشابه

- ◇ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»<sup>۳</sup> چشم‌ها او را نمی‌بینند و او بینندگان را می‌بیند و او دقیق و آگاه است.

### ۱. ۱۰. حکمت خلقت

«لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْ حَشِيَّةٍ وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ»<sup>۴</sup>

آفریدگان را برای رفع وحشت تنهایی نیافریدی و برای سود خود، آن‌ها را به کار وانداشتی.

«مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ»

هرکس سخنی بگوید، نطق او را می‌شنود و هرکس سکوت کند، اسرار درونش را می‌داند.

#### مشابه

- ◇ «وَإِنْ تَجَهَّزَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى»<sup>۱</sup> و اگر سخن بلند گویی، او به راز نهان و نهان‌تر آگاه است.

### ۱. ۷. روزی‌دهنده بندگان

«وَمَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ»<sup>۲</sup>

آن کس که زنده است روزی‌اش بر او است.

#### مشابه

- ◇ «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۳</sup> و خدا هرکس را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد.

### ۱. ۸. محل بازگشت موجودات

«وَمَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ»<sup>۴</sup>

و آن کس که می‌میرد بازگشتش به سوی او است.

#### مشابه

- ◇ «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»<sup>۵</sup> و ستمکاران به زودی خواهند دانست که به چه مکانی باز می‌گردند.

۱. طه، ۷.

۲. عَاشَ: زندگی کرد؛ از ماده عَيش به معنای زندگی؛ أَعَاشَ، إِعَاشَةً: او را سرگرم زندگی کرد؛ عَاشَ، مُعَاشَةً و عِيشًا: با او زندگی کرد؛ الْمَعَاشَ: جمع مَعَايشَ: رزق و روزی، وسیله زندگی؛ الْمَعِيشَةُ: جمع مَعَايشَ: زندگانی، رزق و روزی و وسایل زندگی.

۳. بقره، ۲۱۲.

۴. مُنْقَلَبُهُ: بازگشت؛ از ماده قَلَب به معنای برگرداندن؛ وارونه کردن؛ قلب شیء گرداندن و گردیدن آن است از وجهی به وجهی مثل گرداندن لباس و گرداندن انسان از طریقه‌اش؛ تقلیب: برگرداندن؛ انقلاب: انصراف و برگشتن؛ تَقَلَّبَ: تحوّل و تصرّف در امور است؛ أَقْلَبَ، إِقْلَابًا الشیء: آن چیز را از روی برگردانید.

۵. شعراء، ۲۲۷.

۱. لَمْ تَرَ: ندید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۵۷.

۳. انعام، ۱۰۳.

۴. اسْتَعْمَلْتَهُمْ: به کار نینداختی؛ از ماده عَمَلَ به معنای کار، اَعْمَ از آنکه خوب باشد یا بد؛ اسْتَعْمَلَ، اسْتِعْمَالًا: او را عامل تعیین کرد، از او خواست که کار کند.



### ۱۱.۱. سیطره خداوند بر همه چیز

«وَلَا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ وَلَا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ»<sup>۱</sup>

هیچ کس از پنجه قدرت تو نمی تواند فرار کند و آن کس را که بگیری از حیطة قدرت بیرون نمی رود.

#### نکته

● منظور از «وَلَا يُفْلِتُكَ» آن است که هیچ چیز از دایره چیرگی تو خارج نیست تا بتواند فرار کند.<sup>۲</sup>

### ۱۲.۱. عظمت خداوند

«وَلَا يَنْقُصُ سُلْطَانُكَ مِنْ عَصَاكَ»<sup>۳</sup>

مصیبت گنهکاران از عظمت تو نمی کاهد.

### ۱۳.۱. حاکمیت خداوند

«وَلَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مِنْ أَطَاعِكَ»

و اطاعت مطیعان بر حاکمیت تو نمی افزاید.

### ۱۴.۱. حتمیت قضا و قدر

«وَلَا يَرُدُّ أَمْرُكَ مِنْ سَخِطِ قَضَاءِكَ»<sup>۴</sup>

آن کس که از قضا و قدر تو به خشم آید، نمی تواند فرمانت را برگرداند.

### ۱۵.۱. نیاز مندی بندگان به خداوند

۱. لَا يُفْلِتُ: از حیطة قدرت بیرون نمی رود؛ از ماده «افلات» به معنای رهایی یافتن ناگهانی یا فرار کردن است و حدیث معروف «عمر» که در کتب شیعه و اهل سنت آمده و «ابن منظور» در «لسان العرب» نیز در لغت «فلت» آن را نقل می کند، از همین باب است. می گوید: «ان بیعه ابی بکر کانت فلتة وقى الله شرها» بیعت ابی بکر ناگهانی (و بدون مطالعه) بود که خداوند شر آن را برطرف ساخت؛ أفلت الطائر و غیره افلاتا تخلص و أفلته اذا أطلقته و خلصته يستعمل لازما و متعدیا، و فلت فلانا من باب ضرب لغة و فلتة أنا يستعمل أيضا لازما و متعدیا.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۰۹.

۳. سُلْطَان: سلطه.

عَصَا: معصیت کرد.

۴. لَا يَرُدُّ: برنمی گرداند.

سَخِطَ: غضب شدید که مقتضی عقوبت است؛ اسخبط: به غضب آوردن؛ اَسْخَطَ، اِسْخَاطًا: او را خشمناک کرد؛ تَسَخَّطَ، تَسَخُّطًا: از او راضی نشد و بر او خشم گرفت، تَسَخَّطَ، تَسَخُّطًا: راضی نشد و خشم گرفت، السُّخْطُ: ناراضیتی؛ الْمَسْخُطُ: ج مَسَاخِطُ: آنچه باعث خشم شود.



«وَلَا يَسْتَغْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ»<sup>۱</sup>

و آن کس که از او امر تو روی گرداند، از تو بی نیاز نمی شود.

#### نکته

● مراد از «امر» در اینجا قدر است که بر وفق قضای الهی نازل می شود و این بیان نیز گویای منتهای قدرت و کمال سلطنت خداوند است؛ زیرا خداوند به وجود هر چیزی عالم باشد ناگزیر آن چیز وجود دارد، خواه آن چیز مطابق میل و محبوب بنده باشد یا نباشد.<sup>۲</sup>

### ۱۶.۱. دانای کل

«كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ»<sup>۳</sup>

هر سری نزد تو آشکار است و هر پنهانی پیش تو حاضر.

#### مشابه

♦ ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ﴾<sup>۴</sup> دانای نهان و آشکار، آن خدای بزرگ متعال است.

### ۱۷.۱. ابدیت خداوند

«أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ وَأَنْتَ الْمُنتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ»<sup>۵</sup>

تو وجودی ابدی هستی که زمان برایت نیست و پایانی هستی که جز بازگشت به سویت راهی وجود ندارد.

۱. يَسْتَغْنِي: بی نیاز می کند؛ از ماده غنی به معنای کفایت، بی نیازی؛ اغناء: کفایت کردن و بی نیاز کردن؛ اسْتَغْنَى، اسْتِغْنَاءُ: توانگر و بی نیاز شد؛ غانی: توانگر و خودکفا؛ الغنى: توانگری و رفاه؛ الغنى جمع أغنياء: دارنده مال بسیار، بی نیاز. لَا يَسْتَغْنِي: بی نیاز نمی شود. تَوَلَّى: روی گردان شد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۴۷.

۳. عَلَانِيَةٌ: آشکار.

۴. رعد، ۹.

۵. أَمَد: مدت. زمان؛ تفاوت آمد و آبد آن است که آبد به معنی زمان غیر محدود و آمد به معنی زمان محدود ولی مجهول الحد است.

الْمُنْتَهَى: نهایت.

مَحِيص: گریز؛ از ماده «حیص» به معنای بازگشت و عدول و کناره گیری کردن از چیزی است و از آنجا که «محیص» اسم مکان است، این کلمه به معنای قرارگاه یا پناهگاه آمده است.



## نکته‌ها

- تعبیر به «أَنْتَ الْأَبَدُ» در واقع نوعی تأکید است بر ابدیت خداوند. او چنان ابدی است که گویی عین ابدیت است؛ چراکه او واجب‌الوجود است و به همین دلیل، نه آغازی دارد و نه پایانی؛ زیرا آغاز و پایان از اوصاف مخلوقات است که از جهات مختلف محدودند.<sup>۱</sup>
- تعبیر به «منتهی» و «موعد» درباره‌ی خداوند دو وصف متفاوت است. او «منتهی» است، یعنی همه‌چیز به‌سوی او باز می‌گردد. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ و او «موعد» است، یعنی وعده‌گاهی است برای حساب و کتاب و بررسی اعمال انسان‌ها و هیچ‌کس توانایی فرار از دادگاه او را ندارد.<sup>۲</sup>

## مشابه

◇ ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا﴾<sup>۳</sup> منتهای آن نزد پروردگار توست.

## ۱۸.۱. نجات از حکم خداوند

﴿وَأَنْتَ الْمُوعَدُ فَلَا مَنْجَىٰ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ﴾<sup>۴</sup>

تویی میعاد همگان، پس جز به تو از تورهایی نیست.

## مشابه

- ◇ ﴿وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ﴾<sup>۵</sup> و تا بدانند کسانی که در آیات ما جدال می‌کنند. آنان را هیچ گریزگاهی نیست.
- ◇ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۶</sup> خدا به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند، وعده آمرزش و مزدی بزرگ داده است.
- ◇ ﴿إِنَّا مُنْجِبُونَكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أَمْرًا تَكُنْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾<sup>۷</sup> ما تو و خاندانت را جز همسرت که در همان جا خواهد ماند، نجات می‌دهیم.

## ۱۹.۱. بازگشت موجودات به خدا

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۶۱.

۲. همان.

۳. نازعات، ۴۴.

۴. موعِدٌ: وعده‌گاه نهایی؛ اسم مکان از ماده وَعَدَ به معنای وعده‌گاه.

مُنْجَى: بارگاه؛ اسم مکان از نجات به معنای مکان نجات.

۵. شوری، ۳۵.

۶. مانده، ۹.

۷. عنکبوت، ۳۳.

﴿بِيَدِكَ نَاصِيَةٌ كُلُّ دَابَّةٍ وَإِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ﴾<sup>۱</sup>

ناصیه (و زمام) اختیار هر جنبنده‌ای به دست توست و بازگشت همه نفوس به‌سوی توست.

## نکته‌ها

- با توجه به اینکه «ناصیه» به معنای موی پیش سر است و برای رام کردن و تسلیم نمودن حیوانات موی پیش سر آن‌ها را محکم می‌گیرند، تعبیر فوق به معنای تسلیم همه جنبندگان در برابر اراده مطلقه پروردگار است.<sup>۲</sup>
- تعبیر به «كُلُّ نَسَمَةٍ» اشاره به این دارد که هر موجود زنده‌ای سرانجام به‌سوی خداوند باز می‌گردد و در محضر عدل الهی حاضر می‌شود.<sup>۳</sup>

## مشابه

- ◇ ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا﴾<sup>۴</sup> هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه زمام اختیارش را او گرفته است.
- ◇ ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾<sup>۵</sup> و خدا شما را از خودش می‌ترساند که بازگشت به سوی اوست.

## ۲۰.۱. عظمت خداوند

﴿سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَىٰ مِنْ خَلْقِكَ وَمَا أَصْغَرَ كُلَّ

۱. نَاصِيَةٌ: اختیار؛ موی بلند جلوی سر، در دست گرفتن آن به معنای تسلط و در اختیار گرفتن است. در گذشته هنگامی که می‌خواستند غلامان یا زندانیان یا حیوانات را به جایی ببرند برای اینکه بهتر اطاعت کنند و همراه آنان بیایند معمولاً موی جلوی پیشانی آن‌ها را می‌گرفتند و می‌کشیدند؛ الشعر المسترسل فی مقدّم الراس أى شعر الجبهة وقال الأزهريّ منبت الشعر و اطلاقها على الشعر مجاز من باب تسمية الحال باسم المحل.

دَابَّةٌ: جنبنده؛ دَبّ و دَبِيب به معنی راه رفتن آرام و حرکت خفیف در حیوان به کار می‌رود و در حشرات بیشتر استعمال می‌شود؛ الدَّابَّةُ جمع دَوَابٍ: این واژه در مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود و تاء برای وحدت است و به معنای هر حیوانی است که بر روی زمین راه رود.

مَصِيرٌ: سرنوشت.

نَسَمَةٌ: نفوس؛ از ماده نَسَمَ؛ الْأَنْسَامُ: مردم، (این واژه جمع اُنْسَام جمع النّسَم) است؛ تَسَمَّ، تَسَمَّ الرَّجُلُ: آن مرد نفس کشید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۶۲.

۳. همان.

۴. هود، ۵۶.

۵. آل عمران، ۲۸.



چقدر نعمت‌های دنیای فراوان و پراهمیت است و چه کوچک است در برابر نعمت‌های آخرت!

#### نکته

● اگر انسان در مورد نعمت‌های خداوند در این دنیا مقداری اندیشه کند دچار حیرت و شگفتی خواهد شد؛ زیرا نعمت‌های الهی بسیار زیاد و قابل شمارش نیست ولی همه این نعمت‌های زیاد در برابر نعمت‌های آخرت ناچیز است، زیرا در آخرت بهشتی که به متقین وعده داده شده از همه آسمان‌ها و زمینی که در این دنیا وجود دارد گسترده‌تر است.

#### مشابه

- ◇ ﴿إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾<sup>۱</sup> و اگر خواهید که نعمت‌هایش را شمار کنید.
- ◇ ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾<sup>۲</sup> و نعمت‌های خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته؟
- ◇ ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>۳</sup> به آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، بشارت ده که برایشان بهشت‌هایی است که در آن نهرها جاری است.
- ◇ ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا وَكَوَاعِبَ أَثْرَابًا وَكَأَسَاءَ دِهَاقًا﴾<sup>۴</sup> پرهیزکاران را جایی است در امان از هر آسیب، بستان‌ها و تاکستان‌ها و حوریانی بسیار جوان و هم‌سن و سال و جام‌های پر.

### ۳. ملائکه

#### ۱.۳. عظمت فرشتگان

«مِنْ مَلَائِكَةٍ أَسْكَنَتْهُمْ سَمَاوَاتِكَ وَرَفَعَتْهُمْ عَنْ أَرْضِكَ»<sup>۵</sup>

از جمله آن‌ها فرشتگانی هستند که آن‌ها را در آسمان‌های خود سکونت بخشیدی و از زمین بالا بردی.

۱. ابراهیم، ۳۴.  
 ۲. لقمان، ۲۰.  
 ۳. بقره، ۲۵.  
 ۴. نباء، ۳۱.  
 ۵. أَسْكَنَتْ: سکونت بخشیدی؛ از ماده سَكَنَ معنای سکون، آرام گرفتن بعد از حرکت است؛ سکن: آرامش و محل آرامش؛ اسکان: سکونت دادن؛ سکینه: آرامش قلب و اطمینان خاطر.

عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ وَ مَا أَهْوَلَ مَا تَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ وَ مَا أَخْفَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ»<sup>۱</sup>

پروردگارا! پاک و منزهی. چه بزرگ است مقام تو! (باز هم) منزهی. چه بزرگ است آنچه از آفریده‌هایت می‌بینیم و چه کوچک است هر بزرگی در برابر قدرت و عظمت تو! و چه باشکوه است آنچه از ملکوت مشاهده می‌کنیم و چقدر ناچیز است آنچه می‌بینیم در برابر آنچه از قلمرو حکومت از ما پنهان است!

#### نکته‌ها

● این آسمان‌ها و کهکشان‌ها و ظرافت‌هایی که ما در جهان مشاهده می‌کنیم بسیار شگفت‌انگیز و باعظمت است ولی در عین حال اگر این موجودات بزرگ را با قدرت خداوند مقایسه کنیم، بسیار کوچک جلوه می‌کنند. قدرت خداوند آن‌چنان بزرگ است که همه این کهکشان‌ها و موجودات عجیب و غریب در مقایسه با آن بسیار ناچیز است.

#### مشابه

- ◇ ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup> آفرینش آسمان و زمین از آفرینش مردم بزرگ‌تر است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.
- ◇ ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾<sup>۳</sup> منزه است آن خدایی که ملکوت هر چیزی به دست اوست و همه به‌سوی او باز گردانده می‌شوید.
- ◇ ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ﴾<sup>۴</sup> بگو: ملکوت همه‌چیز به دست کیست؟ کیست آن‌که به همه‌کس پناه دهد و کسی را از او پناه نیست؟

### ۲. نعمت‌های دنیا و آخرت

﴿وَمَا أَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ﴾<sup>۵</sup>

۱. مَا أَعْظَمَ: چه بزرگ است؛ این جمله برای تعجب به کار برده می‌شود و تا حدی معنای سؤالی دارد. أَهْوَلَ: دهشتناک. أَخْفَرَ: خوار و کوچک شمرد؛ از ماده خَفَرَ به معنای کوچک شمرد، اسْتَحْفَرًا، اسْتَحْقَارًا؛ او را کوچک شمرد. غَابَ: پوشیده شد.  
 ۲. غافر، ۵۷.  
 ۳. یس، ۸۳.  
 ۴. مؤمنون، ۸۸.  
 ۵. أَسْبَغَ: فراوان است؛ از ماده «اسباغ» به معنای فراوان ساختن است؛ ما اسبغ: چه فراوان است!

## نکته

- مقصود از آسمان‌ها در اینجا آسمان‌های طبیعی و مادی که از عالم ناسوت و ماده هستند، نیست بلکه مقصود از آن عالمی است که بالاتر از عالم ماده باشد که همان عالم ملکوت است؛ زیرا «سماوات» جمع «سما» به معنای بالاست.

## ۳.۲. صفات ثبوتیه فرشتگان

«هُمْ أَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ وَأَخَوْفُهُمْ لَكَ وَأَقْرَبُهُمْ مِنْكَ»<sup>۱</sup>

آن‌ها از همه مخلوقات تو نسبت به تو آگاه‌ترند و بیشتر از همه از تو خائف‌اند و از همه به تو نزدیک‌ترند.

## نکته

- ممکن است کسی سؤال کند که عقیده ما درباره پیامبران و ائمه معصومین و اولیای الهی این است که آنان بالاتر از ملائکه هستند و خداوند را بهتر از فرشتگان می‌شناسند، بنابراین چگونه حضرت امیر می‌فرماید: فرشتگان داناترین مخلوقات نسبت به خدا هستند؟ الف. پیامبران و امامان معصوم استثنای هستند؛ ب. حضرت امیر می‌خواهند بفهمانند فرشتگان که در عالم ملکوت یا عالم جبروت هستند از موجوداتی که در عالم ماده و طبیعت‌اند به خداوند داناترند.

## ۳.۳. صفات سلبيه فرشتگان

«لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ وَلَمْ يُضْمَنْوا الْأَرْحَامَ وَلَمْ يُخْلَقُوا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ»<sup>۲</sup>

آن‌ها هرگز در صلب پدران قرار نداشته و رحم مادران آنان را در بر نگرفته و از آبی پست آفریده نشده‌اند.

## مشابه

- ◇ «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً»<sup>۱</sup> خدا شما را از بطن مادرانتان بیرون آورد و هیچ نمی‌دانستید.
- ◇ «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»<sup>۲</sup> شما را در شکم مادران در چند مرحله در درون تاریکی‌های سه‌گانه آفرید.

## ۳.۴. جدایی‌ناپذیر

«وَلَمْ يَتَشَعْبهُمْ رَيْبُ الْمُؤْنُونِ»<sup>۳</sup>

حوادث زمان و مرگ و میرها آن‌ها را از یکدیگر جدا نساخته است.

## نکته‌ها

- روشن است قرار گرفتن در مکانی محدود، همچون صلب پدران و سپس رحم مادران و آفریده شدن از قطره آبی به ظاهر پست و بی‌مقدار، نقصان‌هایی است که دامن انسان‌ها را گرفته است؛ در حالی که فرشتگان نه ازدواجی دارند و نه تولدی همچون انسان‌ها، اضافه بر این، آن‌ها نه مرگ و میر دارند و نه تغییر و دگرگونی بر اثر گذشت زمان، نه بیماری دامن آن‌ها را می‌گیرد و نه پیری و فرسودگی.<sup>۴</sup>
- وجود این امتیازات در فرشتگان، گرچه نشانه شرافت خلقت آن‌هاست و انسان‌ها از این نظر بی‌شک نسبت به آن‌ها در مقام پایین‌تری قرار می‌گیرند ولی آنچه سبب عظمت انسان و برتری او بر فرشتگان می‌شود، همان روح الهی است که در جمله «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»<sup>۵</sup> به آن اشاره شده است و همین امر سبب سجده تمام آن‌ها در برابر آفرینش آدم شد.<sup>۶</sup>

۱. نحل، ۷۸.

۲. زمر، ۶.

۳. لَمْ يَتَشَعْبهُمْ: پراکنده نمود؛ از ماده «تشعب» به معنای پراکندگی است و «شعبه» به معنای شاخه و فرعی است که از اصل جدا شود؛ أغصان الشجرة و تشعبت تفرقت.

رَيْبٌ: حوادث؛ هر گونه شک و تردیدی است که سرانجام پرده از روی آن برداشته می‌شود و «منون» به معنای حوادث روزگار یا مرگ است؛ بنابراین «رَيْبُ الْمُؤْنُونِ» به معنای حوادث و مرگ و میرهایی است که گذشت زمان آن را آشکار خواهد ساخت؛ الدهر من مننت الشيء قطعته، لأنه يقطع الأعمار.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۶۹.

۵. ص، ۷۲.

۶. همان.

۱. أَقْرَبُهُمْ: نزدیک‌ترند؛ از ماده قرب به معنای نزدیکی؛ قربان: در اصل مصدر است به معنی نزدیک شدن؛ اسْتَقْرَبَ، اسْتَقْرَبَا: نزدیک یافت؛ اقْتَرَبَ، اقْتَرَبَا: نزدیک شد؛ تَقَارَبَ [قرب]؛ آن چیز به او نزدیک شد.

۲. الْأَصْلَابُ: صلب‌های مردان.

لَمْ يُضْمَنْوا: فرانگرفتند؛ از ماده ضَمَنَ: شامل شد، الضَّمان: تعهد و التزام؛ ضَمِنَ، ضَمْنًا و ضَمَانًا الشيء و به: او را کفالت کرد، او را ضمانت کرد، دارای آن شد؛ الضَّمْنِي: آنچه در درون انسان بدون شکل به آن تعبیر شود: الضَّمِين جمع ضَمْنِي: کفیل و ضامن.

مَهِينٍ: حقیر؛ از ماده «مهانت» به معنای حقارت و پستی است و «ماء مهین» اشاره به آب منی است که هم از نظر مقدار ناچیز است و هم از نظر ارزش ظاهری؛ ماء مهین: آبی ضعیف حقیر و بی‌الطاف.

خود عیب گیرند و به این معنا معرفت یابند که حق عبادت تو را به جای نیاورده و طاعتی که سزاوار توست انجام نداده‌اند.

#### مشابه

◇ پیامبر اکرم ﷺ با توجه به حدیث معروف: «مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»<sup>۱</sup> ما تو را آن گونه که سزاوار عبادت توست عبادت نکردیم و آن گونه که سزاوار معرفت توست نشناختیم.

### ۵.۳. منزلت فرشتگان نزد خداوند

«وَإِنَّهُمْ عَلَىٰ مَكَانِهِمْ مِنْكَ وَمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ وَاسْتِجْمَاعِ أَهْوَائِهِمْ فَيْكَ وَكَثْرَةِ طَاعَتِهِمْ لَكَ وَقِلَّةِ غَفْلَتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ»<sup>۱</sup>

با این قرب و منزلتی که نزد تو دارند و امیالی که بر محور وجود تو جمع کرده و طاعت بسیاری که برای تو انجام داده و با اینکه نسبت به امر تو غفلت کمتری دارند.

#### نکته‌ها

- تعبیر به «اهواء» (جمع هوی) در جمله «وَاسْتِجْمَاعِ أَهْوَائِهِمْ فَيْكَ» به معنای هواهوس‌ها نیست بلکه به معنای عشق و علاقه است.<sup>۲</sup>
- تعبیر به «قِلَّةِ غَفْلَتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ» نشان می‌دهد که غفلت برای فرشتگان نیز امکان‌پذیر است ولی کم و ناچیز است.<sup>۳</sup>

#### مشابه

◇ ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۴</sup> و فرشتگان به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و برای ساکنان زمین آمرزش می‌طلبند.

### ۶.۳. فرشتگان و درک عظمت کنه الهی

«لَوْ عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَحَقُّوا أَعْمَالَهُمْ وَلَزَرُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَعَرَفُوا أَنََّّهُمْ لَمْ يَعْبُدُوكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَلَمْ يُطِيعُوكَ حَقَّ طَاعَتِكَ»<sup>۵</sup>

اگر کنه حقیقت تو را که از آنان پنهان است، ببینند بی‌شک اعمال خود را کوچک شمرده و بر

۱. أَهْوَاء: خواسته‌ها.

كثْرَة: فراوانی.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۶۹.

۳. همان، ص ۵۷۰.

۴. شوری، ۵.

۵. عَايَنُوا: دیدند.

كُنْهَ: حقیقت؛ «اَكْتَنَاهَا الشَّيْءُ»: به حقیقت آن چیز پی برد؛ لَكُنْه: اصل و گوهر چیزی و اندازه و کیفیت آن. حَقُّوا: کوچک شمردند.

يُطِيعُوكَ: اطاعت نکرده‌اند؛ از ماده طَوَعَ به معنی انقیاد است، طاعت نیز بدان معنی است لیکن بیشتر در فرمان‌بری و اطاعت به کار رود؛ تَطَوَّعَ از باب تَفَعَّلَ به قول راغب تَكَلَّفَ اطاعت است؛ استطاعت: قدرت و طلب طاعت است. زَرَوْا: ملامت کردند؛ از ماده «زری» به معنای عیب گرفتن یا توبیخ و سرزنش کردن است و «ازراء» نیز به همین معناست؛ زری: علیه زریا من باب رمی و زریة و زرایة بالكسر عابه و استهزء. قال أبو عمر الشیبانی: الزَّارِی علی الانسان هو الذی ینکر علیه و لا یعدّه شیئا.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳.

## ۴. ترسیم گویایی از سرای دیگر

## ۱.۴. تنزیه خداوند

«سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا بِحُسْنِ بِلَايِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ»<sup>۱</sup>

خدایا تو را از هر عیب و نقصی منزّه و مبرّا می دانم که آفریننده خلاق و پرستیده شده هستی.

## نکته

● خداوند بندگان خود را با روش های گوناگون آزمایش می کند. یک روش، روش نیکویی است که خداوند بهشت را خلق کرد و انسان ها را برای انجام اعمال صالح از راه وعده به نعمت های بهشتی ترغیب کرده است. خداوند انسان ها را برای ورود به بهشت، دعوت به پیروی از شریعت و دین فرموده است و افراد عاقل برای به دست آوردن آن از دستورات دینی سرپیچی نمی کنند ولی کسانی که نمی فهمند، دنیا را بر آن مقدم می دارند.

## مشابه

◇ «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ»<sup>۲</sup> ما آن ها را آزمودیم؛ چنان که صاحبان آن بستان ها را آزمودیم. آنگاه که قسم خوردند که فردا بامداد میوه ها را خواهند چید.

◇ «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ»<sup>۳</sup> ما آدمی را از نطفه ای آمیخته بیافریده ایم تا او را امتحان کنیم.

◇ «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَآتَيْنَهُمْ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بَعْضًا»<sup>۴</sup> و اگر خدا می خواست از آنان انتقام می گرفت ولی خواست تا شما را با یکدیگر بیازماید.

## ۲.۴. نعمت های آخرتی

«خَلَقْتَ دَارًا وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَأْدِبَةً مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجًا وَ خَدَمًا وَ قُصُورًا وَ أَنْهَارًا وَ

سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا بِحُسْنِ بِلَايِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَارًا وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَأْدِبَةً مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجًا وَ خَدَمًا وَ قُصُورًا وَ أَنْهَارًا وَ زُرُوعًا وَ ثِمَارًا ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَ لَا فِيمَا رَغَبْتَ رَغِبُوا وَ لَا إِلَى مَا شِئْتَ إِلَيْهِ اشْتَأَفُوا أَقْبَلُوا عَلَى حَيْفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَ اضْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا وَ مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَغَشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ آمَاتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلِهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزِجُ مِنَ اللَّهِ بَرَّاجِرٌ وَ لَا يَتَعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ وَ هُوَ يَرَى الْمَأْخُودِينَ عَلَى الْغِرَّةِ حَيْثُ لَا إِقَالَةَ وَ لَا رَجْعَةَ كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ وَ جَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمُنُونَ وَ قَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفُوتِ فَفَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ ثُمَّ ارْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وَلُوجًا فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءٍ مِنْ لَبِّهِ يُفَكِّرُ فِيمَ أَفْتَى عُمُرُهُ وَ فِيمَ أَذْهَبَ دَهْرُهُ وَ يَتَذَكَّرُ أُمُورًا جَمَعَهَا أَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصَرَّحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبَعَاتُ جَمْعِهَا وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبَقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعُمُونَ فِيهَا وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِعَافِيَةِ الْعَبْدِ عَلَى ظَهْرِهِ وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُهُونُهُ بِهَا فَهُوَ يَعِصُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَتْهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَ يَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمُرِهِ وَ يَتَمَتَّى أَنْ الَّذِي كَانَ يَغِيطُهُ بِهَا وَ يَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَارَهَا دُونُهُ فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعُهُ فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ وَ لَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ يُرَدِّدُ طَرْفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ وَ لَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ ارْدَادَ الْمَوْتُ التَّيَاطُبَ بِهِ فَقَبِضَ بَصَرَهُ كَمَا قَبِضَ سَمْعُهُ وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ حَيْفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ وَ تَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ لَا يُسْعِدُ بَاكِيًا وَ لَا يُجِيبُ دَاعِيًا ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخْطٍ فِي الْأَرْضِ فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ وَ انْقَطَعُوا عَنْ زُورَتِهِ.

۱. حُسْنِ بِلَايِكَ: نیکویی نعمت های تو.

۲. قلم، ۱۷.

۳. دهر، ۲.

۴. محمد، ۴.

## استعاره

مستعار: دار

مستعاریه: خانه

مستعارله: اسلام

جامع: اسلام پیروان خود را گرد می آورد و مانند خانه از اهل خود حمایت می کند.

## ۵. دعوت پیامبر و عکس العمل مردم

«ثُمَّ أَرْسَلْتُ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَلَا فِيمَا رَغَبْتَ رَغْبُوا وَلَا إِلَيَّ مَا شَقَّتَ إِلَيْهِ اشْتَاقُوا»<sup>۱</sup>

سپس دعوت کننده ای فرستادی که مردم را به سوی آن همه نعمت دعوت کند ولی نه دعوت او را اجابت کردند و نه به آنچه ترغیب کرده ای، اظهار علاقه نمودند و نه به آنچه تشویق نموده ای مشتاق شدند.

## نکته ها

- منظور از داعی، پیامبر ﷺ است که مردم را به بهترین شیوه هدایت می کند.<sup>۲</sup>
- منظور امام علی (ع) از «ارسال دعوت کننده» فرستادن پیامبران الهی مخصوصاً پیامبر گرامی اسلام ﷺ است و منظور از عدم اجابت دعوت، همه انسان ها نیست بلکه اکثریت طالبان دنیا و پیروان هوا و هوس و تارکان آخرت است.<sup>۳</sup>
- خداوند توسط پیامبران و اولیای خود، مردم را به اخلاق و احکام الهی که مقدمه و سبب رسیدن به بهشت است، دعوت کرد ولی نوع مردم این دعوت را اجابت نکردند و باز خداوند مردم را به آن ها ترغیب فرمود و درجات و مقاماتی را که برای انسان های صالح و

۱. أَرْسَلْتُ: فرستادی.

دَاعِي: دعوت کننده.

يَدْعُو: دعوت می کند.

رَغَبْتَ: ترغیب کردی.

شَقَّتَ: از ماده شوق، به سویی مایل و مشتاق شد؛ تَشَوَّقٌ، تَشَوَّقًا إِلَيْهِ: اشتیاق بسیار خود را به آن آشکار کرد؛ اشْتَاقٌ، اشْتِاقًا إِلَيْهِ: دل او به سویی مایل و مشتاق شد؛ شَوَّقٌ، تَشْوِيقًا: تشویق؛ الشَّوْقُ: جمع اشْوَاق به معنای خواسته نفس، آرزوی وصال، عشق؛ الْمَشُوقُ: آن که عشق او را مشتاق کرده باشد؛ الْمُسَوِّقُ: تشویق کننده.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۲۷.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۷۴.

رُزُوعاً وَثِمَاراً<sup>۱</sup>

سرایی آفریده ای با عظمت که در آن انواع نعمت ها قرار داده ای: آشامیدنی ها، خوردنی ها، همسران، خدمتکاران، کاخ ها، نهرها، درختان بارور و میوه ها.

## نکته

- منظور از «دار» بهشت است و منظور از «زرع» اعم از درخت است و هر جور گیاهی را شامل می شود.<sup>۲</sup>

## استعاره

مستعار: مأدبه

مستعاریه: سفره نعمت

مستعارله: بهشت

جامع: در بهشت آنچه دل خواه است، گرد آمده و همه لذات و خوشی ها فراهم شده است؛ همان گونه که در ضیافت دیده می شود.

۱. مَأْدَبَةٌ: سفره نعمت؛ طعام و غذایی است که برای مجلسی فراهم می شود و میهمان ها را به سوی آن دعوت می کنند و در اصل از ماده «ادب» به معنای دعوت کردن گرفته شده و به کارهای خوب و رعایت آن «ادب» می گویند؛ چون مردم به سوی آن دعوت شده اند؛ بفتح الهمزة و ضمها وزن مسعدة و مکرمه طعام صنع لدعوة أو عرس من أدب فلان أدبا من باب ضرب إذا عمل مأدبة.

مَشْرَب: آشامیدنی؛ از ماده شرب به معنای نوشیدن؛ شراب: نوشیدنی؛ مَشْرَب: مصدر میمی، به معنای نوشیدنی ها؛ اشْرَبَ، اشْرَابًا: او را نوشانید، او را آب داد؛ شازَب، مُشَارَبَةٌ و شَرَابًا: با او نوشید.

مَطْعَم: خوردنی.

قُصُوراً: کاخ های مجلل؛ قصرها؛ از ماده قصر به معنای کاخ ها.

رُزُوعاً: مزارع؛ از ماده زرع به معنای رویاندن، کاشتن؛ اَزْدَرَعاً، اَزْدَرَاعاً الرَّجُلُ الْأَرْضَ: آن مرد زمین را کاشت؛ زَارِعٌ، مُزَارِعَةٌ: بر روی زمین کشت کرد؛ زَرَعَ، زَرْعاً: تخم بر زمین پاشید و کشت کرد.

ثِمَار: میوه ها؛ از ماده ثمر به معنی میوه؛ جمع آن ثمرات است؛ اَثْمَرٌ، اِثْمَاراً الشَّجَرُ: درخت میوه داد؛ الاثْمَارُ: بهره برداری، انتفاع، سودجویی؛ اسْتَثْمَرَ، اسْتِثْمَاراً الشَّيْءَ: آن چیز را به ثمر رسانید؛ الثَّامِرُ مِنَ الشَّجَرِ: درختی که میوه آن برآمده باشد؛ ثُمُوراً الشَّجَرُ: میوه درخت نمایان شد.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۲۷.



- ◇ «الدُّنْيَا جِيفَةٌ فَمَنْ أَرَادَ مِنْهَا شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ عَلَى مُعَاشَرَةِ الْكِلَابِ»<sup>۱</sup> دنیا مرداری است. هرکه چیزی از آن می خواهد، باید به معاشرت سگ ها بسازد.
- ◇ «تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَ سِبَاعٌ ضَارِيَةٌ يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَيَأْكُلُ عَزِيرُهَا ذَلِيلَهَا»<sup>۲</sup> دنیاپرستان سگانی فریادزننده و درندگان شکارکننده هستند، یکدیگر را می گزند و زورمندش ضعیفش را می خورد.

## تشبیه

مشبه: طالبان دنیا

مشبه به: حیوانات درنده

وجه شبیه: امام علیه السلام طالبان دنیا را به حیوانات درنده ای تشبیه می کند که بر سر جیفه ای ریخته اند و خود را به خاطر آن رسوا می سازند چراکه بوی جیفه از دست و دهان آن ها استشمام می شود و آثار مردار گندیده دنیا در تمام وجودشان ظاهر می گردد. این تشبیه به خاطر تعفنی است که در باطن دنیای آلوده به انواع ظلم ها و گناهان وجود دارد و یا به خاطر این است که دنیاپرستان به خاطر ربودن آن از یکدیگر به جنگ و ستیز بر می خیزند.

## استعاره

مستعار: افتضاح

مستعار منه: رسوایی

مستعار له: کسانی که به گردآوری مال و منال دنیا مشهورند

جامع: واژه «افتضاح» برای کسانی استعاره شده که به گردآوری مال و منال دنیا مشهور گشته و بدین سبب از جرگه صالحان و پرهیزکاران خارج شده اند. جهت مناسبت این است که چون رو آوردن به جمع آوری مال و اعراض از خدا و اشتغال به امور دنیا از نظر شرع از بزرگترین گناهان کبیره و اعمال زشت است و «افتضاح» عبارت از مکشوف شدن بدی هایی است که قبح آن ها مسلم است؛ لذا امام علیه السلام شهرت داشتن به مال و ثروت و حرص بر گردآوری آن را به «افتضاح» و رسوایی تشبیه فرموده است.

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

مطیع در بهشت وجود دارد یادآور شده و مردم را به آن ها تشویق فرمود ولی مردم نه ترغیب شدند و نه تشویق. هرچه پیامبران از بهشت و نعمت ها و درجات آن می گویند عموم مردم به آن گوش نمی دهند.

## مشابه

- ◇ «وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يُنْظَرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»<sup>۱</sup> و اگر آن ها را به راه هدایت بخوانی نمی شنوند و می بینی که به تو می نگرند ولی گویی که نمی بینند.

## ۶. توافق با یکدیگر در عشق به دنیا

«أَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ قَدْ افْتَضَّحُوا بِأَكْلِهَا وَ اصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا»<sup>۲</sup>

به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا گشته اند و در محبت و دوستی آن با هم توافق کرده اند.

## نکته

- مردم به جای اینکه مشتاق بشوند به انجام وظایف خود که زمینه رسیدن به بهشت و نعمت ها و درجات آن است، به مردار بدبو و متعفن دنیا رو آوردند که با خوردن آن رسوا و مفتضح شده اند و بر سر محبت و علاقه داشتن به دنیا با یکدیگر سازش نمودند.

## مشابه

- ◇ «إِنَّمَا الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَ الْمُتَوَاحُونَ عَلَيْهَا أَشْبَاهُ الْكِلَابِ فَلَا تَمْنَعُهُمْ أَخَوْتُهُمْ لَهَا مِنَ التَّهَارِشِ عَلَيْهَا»<sup>۳</sup> به درستی که دنیا مرداری بیش نیست و جمعی که برادر یکدیگرند مانند سگان بر سر آن هستند و بر سر رسیدن به آن به گزیدن و دریدن یکدیگر می پردازند و برادری، آن ها را از این کار باز نمی دارد.

۱. اعراف، ۱۹۸.

۲. جِيفَةٌ: لاشه؛ مردار، در اصل از ماده «جیف» به معنای گندیدن است؛ لذا هرچیز تنفرآمیز را به «جیفه» تشبیه می کنند و تشبیه دنیای مادی و آلوده به «جیفه» در خطبه بالا از همین روست.

افتَضَّحُوا: رسوا شدند؛ از ماده فَضَّحَ به معنای رسوا کردن، عیب کسی را آشکار کردن؛ فَاضِحٌ، مُفَاضِحَةٌ: بدی های یکدیگر را آشکار کردند؛ الْفَضَّاحَةُ: آشکار شدن بدی ها، رسوایی؛ الْفُضُوحُ: رسوا و مُفْتَضِّحٌ، بسیار رسواکننده؛ الْفُضِيحَةُ: جمع فَضَّاحٍ: آشکار شدن بدی ها، عیب و رسوایی.

أَكْلُهَا: خوردن آن؛ از ماده أَكَلَ به معنای خوردن؛ أَكَلَ، مُؤَاكَلَةٌ وَ إِكَالًا: غذا خورد، او را غذا داد؛ الْأَكَالُ: پرخور؛ الْأَكُلُ: جمع آکال به معنای خوردنی؛ الْأَكْلَةُ: یک بار غذا خوردن؛ الْأَكْلَةُ: پرخور، آن که بسیار غذا خورد.

اصْطَلَحُوا: اتفاق نمودند؛ باب افتعال از ماده صَلَحَ به معنای با هم تبانی و سازش کردند.

۳. عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۷۷.

## ۷. علاقه به دنیا و آثار آن

«وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَغْشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ»<sup>۱</sup>

هرکس به چیزی عشق می‌ورزد، چشم او را ناتوان و قلب و فکر او را بیمار می‌سازد، در نتیجه با چشمی معیوب (به همه چیز) می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود.

## نکته‌ها

- امام علی (ع) بیان می‌کند که دنیاپرستی و زرق و برق و زینت‌های دنیای مادی، نیروی داور و قضاوت صحیح را به کلی از انسان سلب می‌کند؛ به گونه‌ای که تمام سعادت و خوشبختی خود را در وصول به این دنیای مادی می‌پندارد، از هر طریق و به هر قیمت که باشد و جدایی از آن، او را بی‌تاب و بیمار می‌سازد.<sup>۲</sup>
- تعبیر «غیر صحیح» برای چشم کنایه است بر اینکه از چشم ناسالم سودی عاید و فایده‌ای برده نمی‌شود.<sup>۳</sup>
- تعبیر به «اغشی» و شب‌کوری در این عبارت از آن جهت است که بیانات حضرت درباره دنیا بود، در نتیجه می‌فرماید: کسی که علاقه شدید به دنیا پیدا کند و فریفته آن گردد مانند این است که در تاریکی دنیا حقایق را نمی‌بیند. هرکس چیزی را به شدت دوست بدارد، محو آن شده و در نتیجه چشم او را شب‌کور می‌کند و قلب و دل او را بیمار و از حق منحرف می‌نماید.

## مشابه

◇ حدیثی از پیامبر اکرم: «مَنْ جَعَلَ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّهِ فَزَقَّ اللَّهُ عَلَيْهِ هَمَّهُ وَ جَعَلَ فَقْرَهُ بَيِّنَ عَيْتِيهِ»<sup>۴</sup> آن کس که مهم‌ترین فکر او دنیا باشد، خداوند فکر او را پریشان می‌سازد و فقر او را در برابر چشمانش قرار می‌دهد.

## ۱.۷. تأثیر شهوات بر عقل

«قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ»<sup>۱</sup>

شهوات و خواسته‌های دل جامه عقلش را دریده است.

## نکته

- کسی که دل‌بستگی زیاد به دنیا پیدا کرده و عاشق آن شده است، شهوت‌ها و خواهش‌های گوناگون عقل او را پاره کرده است؛ به این معنا که اسیر خواهش‌های خود شده و عقل خود را از دست می‌دهد و دلش می‌میرد و دیگر حق و باطل را تشخیص نمی‌دهد.

## مشابه

- ◇ «الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ»<sup>۲</sup> مال سرچشمه شهوات است.
- ◇ «زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَاقِ»<sup>۳</sup> در چشم مردم آرایش یافته است، عشق به امیال نفسانی و دوست داشتن زنان و فرزندان و همیان‌های زر و سیم و اسبان داغ‌برنهاد و چهارپایان و زراعت. همه این‌ها متاع زندگی این جهانی هستند، در حالی که بازگشتگاه خوب نزد خداست.

## تشبیه

مشبه: عقل

مشبه‌به: لباس

وجه شبیه: امام علی (ع) عقل انسان را به لباسی تشبیه می‌کند که هم حافظ و هم زینت انسان است. درواقع عقل مانند لباس هم می‌تواند زیبایی محسوب شود هم حافظ رفتار انسان باشد ولی شهوات جامه زیبای عقل را پاره می‌کند و مغلوب شدن عقل در برابر شهوات، مرگ عقل است.

۱. خَرَقَ: ضایع کرد؛ شکافت؛ پاره کرد؛ خرق به معنی دروغ ساختن و افترا نیز آمده است.

وَلَهَتْ: واله گشت؛ از ریشه وَلَ به معنای شفته شد؛ اسْتَوَلَا: خرد او آشفته شد؛ أَوَّلُهُ، إِلَّاهَا الحزنُ أو الوجدُ فلاناً: اندوه و شیفتگی فلانی را آشفته کردند؛ واله به معنای کسی است که بر اثر عشق به چیزی یا کسی یک حالت تحیر و سرگردانی پیدا کرده است و عقلش را از دست داده و شفته و به دنبال آن است؛ وله: الرجل من باب ضرب و منع و حسب اذا تحير من شدة الوجد و في بعض النسخ ولهت بالتضعيف و نصب نفسه على المفعول.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۵۷.

۳. آل عمران، ۱۴.

۱. عَشِقَ: علاقه شدید به چیزی و «عشق» به معنای درختی است که سبز و با طراوت می‌شود، سپس چیزی نمی‌گذرد که باریک و زرد می‌گردد. بعضی گفته‌اند: عشق در اصل از همین ماده گرفته شده است؛ زیرا عاشق را لاغر و پژمرده می‌کند. أَغْشَى: کور کرد؛ از ماده «عشو» به معنای ضعف چشم و ناتوانی آن است و گاه به معنای شب‌کوری تفسیر شده است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۷۵.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۶۰.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۴، ص ۱۶۱.

## ۲.۷. دنیاپرستی

«وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَوَلَّهَتْ عَلَيْهِهَا نَفْسَهُ»

و دنیاپرستی قلبش را میرانده و تمام وجودش شیفته آن شده است.

## نکته

● «تولّه» که به معنای شیفتگی است، کنایه از شدت محبت به دنیا است.<sup>۱</sup>

## مشابه

❖ ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾<sup>۲</sup> اما آنان که در دل هایشان مرضی است، جز انکاری بر انکارشان نیفزود و همچنان کافر بمردند.

## استعاره

مستعار: اَمَاتَه

مستعار منه: میراندن

مستعار له: دل

جامع: واژه اَمَاتَه را برای دل استعاره آورده و جهت مناسبت این است که مانند مردگان از قلب خود سود نمی برد؛ یعنی همان سودی که به معنای حقیقی خود بوده و پایدار و ماندنی باشد.

## ۳.۷. بندگی دنیا

«فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَلِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَ إِلَيْهَا وَحَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا»

از این رو او برده دنیا است و بنده کسی که اندکی از دنیا در اختیار دارد. دنیا به هر طرف حرکت کند او هم حرکت می کند و به هر سو روی کند، او هم روی می آورد.

## استعاره

مستعار: عبد

مستعار منه: بنده

مستعار له: دوستدار دنیا

جامع: واژه عبد را برای دوستدار دنیا استعاره آمده است؛ زیرا او دوست و شیفته آن است و برای به دست آوردن دنیا غیر آن را رها کرده و به دنبال آن به هرگونه که دنیا در آید او نیز به همان گونه در می آید و به هر سو حرکت کند او نیز به همان سو گام بر می دارد. اگر دنیا را به دست آورده باشد در افزونی و آبادانی و حفظ آن می کوشد و اگر آن را از دست داده باشد در راه تحصیل آن تلاش می کند و در این هنگام او مانند بنده و برده بلکه از این نیز پست تر و زبون تر است.

## ۴.۷. پندناپذیری

«لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ وَهُوَ يَرَى الْمَأْخُودِينَ عَلَى الْغُرَّةِ حَيْثُ لَا إِقَالَةَ لَهُمْ وَلَا رَجْعَةَ»<sup>۱</sup>

این دل باخته به دنیا از هیچ نهی کننده الهی پذیرا نمی شود و موعظه هیچ واعظ ربانی را قبول نمی کند؛ در حالی که با چشم خود غافلانی را می بیند که ناگهان در چنگال مرگ گرفتار می شوند، در جایی که نه تقاضای عفو پذیرفته می شود و نه بازگشتی وجود دارد.

۱. لَا يَنْزَجِرُ: باز نمی ایستد؛ خودداری نمی کند؛ باب انفعال از ماده زَجَر به معنای نهی و زجر و بازداشتن.

زَاجِر: بازدارنده؛ دفع کننده؛ منع کننده.

لَا يَتَّعِظُ: پند نمی گیرد؛ در اصل «يُوتَعِظُ» بوده است و به لحاظ اینکه فاء الفعل آن «واو» بوده، قلب به «تاء» شده است. الْغُرَّة: غفلت، از ماده «غُرور» که به معنای فریب و نیرنگ است، گرفته شده؛ زیرا فریب، انسان را غافل گیر می کند؛ بكسر الغين المعجمة الاغترار والغفلة يقال اغتره فلان أى أناه على غرة منه.

إِقَالَةٌ: برگرداندن؛ از ماده «قبل» به معنای فسخ کردن معامله و مانند آن است و گاه گفته اند که معنای آن نجات دادن کسی از سقوط است و در اینجا به معنای عفو خداوند از گناهان بنده آمده است و خواب نیمروز را از این جهت «قیلوله» می گویند که موجب آرامش است؛ همان گونه که فسخ کردن معامله کسی که از معامله پشیمان شده است، مایه آرامش و راحتی است.

رَجْع: برگشتن.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۶۳.

۲. توبه، ۱۲۵.





## مشابه

- ◇ ﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ﴾<sup>۱</sup> و برایشان خبرهایی آمده است که از گناهشان باز می‌دارد.
- ◇ ﴿قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾<sup>۲</sup> گفتند: برای ما یکسان است که ما را اندرز دهی یا اندرز ندهی.
- ◇ ﴿ذَلِكَمُ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾<sup>۳</sup> هر که را به خدا و روز قیامت ایمان دارد، این چنین اندرز می‌دهند.
- ◇ ﴿كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُقْتَدِرٌ﴾<sup>۴</sup> همه آیات ما را تکذیب کردند. ما نیز آن‌ها را فرو گرفتیم چون فرو گرفتن پیروز مندی مقتدر.
- ◇ ﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾<sup>۵</sup> آیا ندیده‌اند که چه مردمی را پیش از آن‌ها هلاک کرده‌ایم که دیگر به نزدشان باز نمی‌گردند.

## ۵.۷. فرود آمدن حوادث سخت

﴿كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ﴾<sup>۶</sup>

(آری! او می‌بیند) چگونه حوادث دردناکی که از آن خبر نداشتند، بر سر آن‌ها فرود آمده است.

## ۶.۷. جدا شدن از دنیا

﴿وَجَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمُنُونَ﴾<sup>۷</sup>

و دنیایی را که جایگاه امنی می‌پنداشتند از آن‌ها جدا شده است.

۱. قمر، ۴.

۲. شعراء، ۱۳۶.

۳. طلاق، ۲.

۴. قمر، ۴۲.

۵. یس، ۳۱.

۶. يَجْهَلُونَ: نمی‌دانند؛ از ماده جهل به معنای نادانی؛ جاهل: نادان، سفيه، بی اعتنا؛ اسْتَجْهَلُوا: نادان شمرده، خوار و سبک کرد؛ تَجَاهَلُوا، تَجَاهَلًا: خود را نادان وانمود کرد، خود را به نادانی زد.

۷. فِرَاق: جدایی؛ تَفْرِيق: پراکنده کردن؛ جدایی افکندن، تَفَرَّق: پراکنده شد؛ جدا گردید؛ فُرُق: تکه و قطعه جدا شده؛ فَرِيق: گروه جدا شده از دیگران؛ تَفَارَقَ، تَفَارَقًا الْقَوْمُ: آن قوم از یکدیگر جدا شدند؛ فَارُوق: کسی که امور را از هم جدا می‌کند.

يَأْمُنُونَ: ایمن می‌پنداشتند؛ از ماده أَمِنَ به معنای ایمنی، آرامش قلب، خاطر جمع بودن؛ إِيْمَان: تسلیم توأم با اطمینان خاطر؛ لَاْمِن: آن که در امان و اطمینان باشد.



## نکته

- «ما کانوا یأمنون» اشاره به مرگ و احوال پس از آن است؛ زیرا آن غافلانی که در لذات دنیا فرو رفته و خود را به دست خواهش‌های نفس سپرده است، ترس مردن و بیم جان دادن در چنین احوال و اوضاعی به او دست نمی‌دهد، بلکه خود را از مرگ در امن و امان می‌پندارد.<sup>۱</sup>

## ۲.۷. رسیدن به وعده‌های آخرت

﴿وَقَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ فَغَيَّرَ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ﴾<sup>۲</sup>

و به آنچه از آخرت به آن‌ها وعده داده شده بود رسیده‌اند. حوادثی بر سر آن‌ها فرود آمده که به هیچ وجه توصیف‌شدنی نیست.

## نکته‌ها

- «فَغَيَّرَ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ» به معنای این است که سختی‌هایی که به آن‌ها خواهد رسید و شدايد سهمگینی که بر آن‌ها وارد خواهد شد از حد توصیف بیرون است و شرح آن‌ها ممکن نیست.<sup>۳</sup>
- اهل دنیا و دنیاپرستان تصور می‌کردند که وقتی ثروتمند و قدرتمندند دیگر در امان هستند و چیزی که خلاف میل و خواسته‌شان باشد بر آنان وارد نمی‌شود اما ناگهان از دنیا و وابستگی‌های آن جدا شده و وارد آخرت شدند که به آن‌ها وعده داده شده بود ولی باور نمی‌کردند.

## مشابه

- ◇ ﴿هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾<sup>۴</sup> این همان چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده‌اند.

- ◇ ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ﴾<sup>۵</sup> تا زمانی که آنچه به آنان وعده داده‌اند، ببینند، یا عقوبت و شکنجه [در دنیا] را یا عذاب قیامت را.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۶۳.

۲. قَدِمُوا: قدم برداشتند.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۶۳.

۴. احزاب، ۲۲.

۵. مریم، ۷۵.

## ۸. سكرات مرگ

«اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْقَوْتِ»<sup>۱</sup>

سكرات و شداید مرگ و حسرت از دست دادن همه چیز بر آن‌ها هجوم آورده است.

## نکته

● در واقع دو هجوم سنگین در آستانه مرگ به انسان می‌شود؛ نخست: هجوم سكرات موت است و آن حالتی است شبیه به گیجی مستی که بر اثر فرا رسیدن مرگ به انسان دست می‌دهد و گاه بر عقل او چیره می‌شود و او را در اضطراب و ناآرامی فوق‌العاده‌ای فرو می‌برد و دیگر: حسرت از دست دادن تمام چیزهایی است که در طول عمر طولانی برای گردآوری آن‌ها زحمت کشیده و رنج‌ها تحمل نموده است.<sup>۲</sup>

## مشابه

❖ ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾<sup>۳</sup> به جان تو سوگند که آن‌ها در مستی خویش سرگشته بودند.

❖ ﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ وَ التَّتَفَتِ الْسَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقِ﴾<sup>۴</sup> چون جان به گلوگاه رسد و گفته شود که چه کسی است که افسون بخواند و یقین کند که زمان جدایی فرا رسیده و ساق‌های پا در هم پیچیده شوند. آن روز روز راندنش به‌سوی پروردگار توست.

❖ ﴿كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾<sup>۵</sup> خداوند کردارهایشان را این چنین مایه حسرتشان سازد.

## ۸. ۱. سستی اعضا

«فَقَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ»<sup>۱</sup>

اعضای بدنشان در برابر آن سختی‌ها به سستی گرایید و رنگشان تغییر کرد.

## ۸. ۲. ناتوانی در سخن گفتن

«ثُمَّ ارْزَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وَلُوجاً فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ»<sup>۲</sup>

سپس حالت مرگ، بیشتر در وجودشان نفوذ کرد و بین آنان و سخن گفتنشان مانع شد و آن محضر در میان اهل بیتش با دیده‌اش می‌بیند و با گوشش می‌شنود، در حالی که عقلش هنوز سالم و فکرش باقی است.

## نکته

● از این تعبیر به‌خوبی استفاده می‌شود که معمولاً اولین چیزی که از کار می‌افتد، زبان است. همان زبانی که بزرگ‌ترین سرمایه انسان برای حل مشکلات اوست و چه دردناک است که انسان با چشم ببیند و با گوش بشنود و عقل او سالم باشد ولی نتواند سخنی بر زبان جاری کند.<sup>۳</sup>

۱. قَتَرَتْ: سست شد؛ از ماده قَتَر به معنای ناتوانی، سُستی.

أَطْرَاف: اعضای خارجی بدن؛ منظور دست و پا و گوش و چشم است؛ البدن الرأس و الیدان و الرّجلان. تَغَيَّرَتْ: تغییر کرد؛ از ماده غیر به معنای تغییر به معنی تبدیل و تحویل است؛ تَغَايَرًا الْأَشْيَاءُ: آن چیزها گوناگون شدند؛ تَغَيَّرَ، تَغَيَّرًا: دگرگون شد، تبدیل یا تغییر یافت؛ غَيَّرَ، تَغْيِيرًا الشَّيْءَ: آن را به شکلی دیگر درآورد، آن را دگرگون و با چیزی دیگر عوض کرد.

أَلْوَان: رنگ‌ها؛ از ماده لَوْن، به معنای رنگ؛ تَلَوَّنَ، تَلَوَّنًا: رنگارنگ شد؛ لَوْنٌ، تَلَوْنًا الشَّيْءَ: چیزی را رنگ کرد.

۲. ارْزَادَ: افزود؛ از باب افتعال و در اصل «ارْتَيَدَ» بوده که «تاء» قلب به «دال» شده است.

وَلُوجاً: نفوذ؛ از ماده وَلَج به معنی دخول است؛ «اتَّلَجَ، اتَّلَجًا»: داخل شد؛ وَلَجَ: يلج ولوجاً أى دخل.

جِيلٌ: فاصله انداخت؛ از ماده حَال، يحیل که مجهول شده به معنای حائل شده.

مَنْطِقٌ: سخن.

لُبٌ: مغز؛ عقل و خرد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۸۶.

۱. سَكْرَةُ الْمَوْتِ: بی‌هوشی در حال مرگ یعنی نزدیک به مرگ.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۸۵.

۳. حجر، ۷۲.

۴. یس، ۶۳.

۵. بقره، ۱۶۷.

## ۸.۳. فکر کردن درباره عمر گذشته

«يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْتَى عُمْرَهُ وَفِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرُهُ»<sup>۱</sup>

عمیقاً به فکر فرو می‌رود. فکر می‌کند که عمرش را برای چه چیزهایی بر باد داده و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است.

## ۸.۴. یاد ثروت‌های گردآمده

«وَيَذْكُرُ أَمْوَالًا جَمَعَهَا أَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصْرَحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعَاتُ جَمْعِهَا وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا»<sup>۲</sup>

به یاد ثروت‌هایی می‌افند که گردآوری کرده است؛ در جمع‌آوری آن چشم بر هم گذارده و از حلال و حرام و مشکوک (هرچه به دستش آمده) در اختیار گرفته است و گناه جمع‌آوری آن بر دامان او نشسته و هنگام جدایی از آن فرا رسیده است.

## نکته

● اینکه اموالی را گرد آورده که حقی از دیگری در آن است، در آخر عمر تأسف می‌خورد که باید همه را پاسخ بدهد و ناراحتی مهم‌تر او این است که می‌بیند از همه این اموال و ثروت‌ها جدا می‌شود.

## ۸.۵. حسرت اموال

«تَبْقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعَمُونَ فِيهَا وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمُهْنَأُ لِعَیْرِهِ وَ الْعِبْءُ عَلَى ظَهْرِهِ

وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُحُونُهُ بِهَا»<sup>۱</sup>

این اموال برای بازماندگان او به جای می‌ماند و از آن بهره می‌گیرند و منتعم می‌شوند. لذت و آسایش آن برای دیگران است و سنگینی گناهانش بر دوش او. و او گروگان این اموال است.

## نکته‌ها

- تعبیر به «رُحُون» اشاره به این است که او در گرو اموال حرامی است که از دیگران گرفته، که تا گروگان را نپردازد خلاصی و رهایی نمی‌یابد.<sup>۲</sup>
- شخصی که در حال احتضار است متوجه می‌شود که گوارایی و استفاده مالی را که او با مشقت و رنج فراوان به دست آورده برای دیگران است یا وارث آن را می‌خورد ولی سنگینی بار مسئولیت آن بر دوش اوست و روز قیامت باید تمام آن‌ها را پاسخ دهد.

## مشابه

◇ «وَمَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسَلِّبُهُ وَ يَتَّقِي عَلَيْهِ حِسَابُهُ وَ تَبِعَتُهُ»<sup>۳</sup> چه می‌کند مال را کسی که پس از اندک زمانی ربوده می‌شود مال از او و باقی می‌ماند بر او حساب آن و وبال آن.

۱. تَبْقَى: از ماده بقاء به معنای ماندن، بَقِيَّة: باقی مانده، اسْتَبَقَى، اسْتَبَقَاءُ: باقی گذارد، بَقِيَ، بَقِيَ: دوام یافت، باقی ماند، الْبَقِيَّةُ جمع بَقَايَا: آنچه مانده باشد.

يَنْعَمُونَ: بهره‌مند می‌گردند.

يَتَمَتَّعُونَ: برخوردار می‌شوند.

مُهْنَأُ: ثروت بدون مشقت؛ گوارایی؛ خوشی و لذت بردن؛ بر وزن فعلیل به معنای گوارایی و آنچه بدون زحمت به دست می‌آید؛ المصدر من هنا الطعام يهنا و هنوء يهنوء بالكسر و الضم إذا صار هنيئاً.

الْعِبْءُ: بار؛ سنگینی؛ به معنای ثقل و سنگینی است و ریشه اصلی آن «عب» به معنای مهیا ساختن است؛ الثقل.

رُحُونُ: گروگان؛ جمع «رهن» به معنای گروگان و محبوس شدن هر چیزی است و آن وثیقه‌ای است که معمولاً در برابر وام داده می‌شود که تا وام پرداخت نشود وثیقه آزاد نخواهد شد و جمله «وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُحُونُهُ بِهَا» اشاره به این است که تمام وثیقه‌های معنوی وجود انسان گویی گروگان اموال او می‌شود؛ اموالی که حلال و حرام در آن به هم آمیخته است. سعادت انسان، نجات او و سرنوشت آینده او همه در گرو آن است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۸۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۱. أَفْتَى: فانی کرد؛ از ریشه فناء به معنی از بین رفتن؛ أَفْتَى، إِفْنَاءُ: نابود کرد، فنا کرد، تَفَانَى، تَفَانِيًا: نابود کردند؛ الْفَنَاءُ: نیستی، نابودی.

دَهْرُ: روزگار؛ زمان الدَّهْرُ: جمع أَذْهَر و دُهُور: مدت محدود، روزگار دراز.

۲. أَغْمَضَ: چشم‌ها را بست؛ از ماده «غَمَضَ» در اصل به معنای قرار گرفتن پلک‌های چشم بر روی یکدیگر است. سپس به هرگونه تساهل و تغافل و چشم‌پوشی اطلاق شده است.

مُصْرَحَاتِهَا: حلال‌های آشکار شده؛ چیزهایی که به حلیت یا حرکت آن تصریح شده؛ خلاف المشبه و هو الظاهر البین. مُشْتَبِهَاتٍ: مشکوک؛ از ماده «شبه» به معنای مثل و نظیر. شبهه آن است که دو چیز در اثر مماثلت از همدیگر تشخیص داده نشوند.

تَبِعَاتُ: پیامدها؛ جمع التبعة و هو الاثم.

## ۸.۶. اظهار ندامت

«فَهُوَ يَعْصُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ»<sup>۱</sup>

او در این حال، به خاطر اموری که به هنگام مرگ برای او روشن شده، دست خود را از پشیمانی می‌گزد.

## نکته

● جمله «يَعْصُ يَدَهُ» اشاره است به تأسف و اندوه شدیدی که در این حال به او دست می‌دهد و با ملاحظه اینکه مرگش فرا رسیده و اسباب و وسایل، میان او و پروردگارش منقطع شده بر گناهان و تقصیراتی که در برابر خداوند متعال مرتکب گردیده، دچار پشیمانی می‌شود و از اینکه آنچه وی را از خداوند غافل می‌داشت و او آن را باقی و پایدار می‌پنداشت، فانی و نابود شده، نادم و اندوهگین می‌گردد.<sup>۲</sup>

## مشابه

◇ «وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»<sup>۳</sup> روزی که کافر دستان خود را به دندان گرد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود، در پیش گرفته بودم.

## ۸.۷. بی‌اعتنایی به اموال دنیا

«وَيُزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمُرِهِ»

و نسبت به آنچه در تمام عمر به آن علاقه داشت، بی‌اعتنا می‌شود.

## نکته

● هنگامی که انسان در حال سکرات مرگ قرار گرفته و مرگ خود را از نزدیک می‌بیند نسبت به پست و مقامی که یک عمر برای آن زحمت کشیده و حتی برای به دست آوردنش حلال و حرام کرده، بی‌رغبت می‌شود.

## ۸.۸. آرزوهای لحظه مرگ

«وَيَتَمَنَّى أَنَّ الَّذِي كَانَ يَغْبِطُهُ بِهَا وَيَحْسُدُّهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ»<sup>۱</sup>

و آرزو می‌کند ای کاش آن کسی که قبل از این به ثروت او غبطه می‌خورد و به خاطر آن به او حسد می‌ورزید آن ثروت را به جای او گرد آورده بود.

## مشابه

◇ «أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ»<sup>۲</sup> أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ<sup>۳</sup> اینکه کسی بگوید افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در فرمان‌برداری از خدا کردم و (آیات او را) به سخره گرفتم و اگر خداوند مرا هدایت می‌کرد از پرهیزکاران بودم.

## ۸.۹. پیشروی مرگ

«فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعُهُ فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ وَلَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ»<sup>۴</sup>

سپس مرگ همچنان در وجود او پیشروی می‌کند تا آنجا که گوشش همچون زبانش از کار می‌افتد؛ به طوری که در میان خانواده‌اش نه زبان برای سخن گفتن دارد و نه گوش برای شنیدن.

## ۸.۱۰. از کار افتادن گوش

«يُرَدِّدُ طَرْفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ وَلَا يَسْمَعُ رَجَعَ كَلَامِهِمْ»<sup>۵</sup>

پیوسته به صورت خانواده‌اش می‌نگرد. حرکات زبانشان را می‌بیند ولی صدای آنان را نمی‌شنود.

## ۹. فرو رفتن در چنگال مرگ

«ثُمَّ ارْزَادَ الْمَوْتُ الْبُتَيْطَا بِهِ فَقَبِضَ بَصَرُهُ كَمَا قَبِضَ سَمْعُهُ وَخَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ»<sup>۶</sup>

۱. يَتَمَنَّى: آرزو می‌کند.

يَغْبِطُهُ بِهَا: غبطه می‌خورد یعنی آرزوی آن را می‌کند و حسرت آن را می‌خورد.

حَازَ: در اختیار گرفت؛ حيازت کرده بود: به خود اختصاص داده بود.

۲. زمر، ۵۶ و ۵۷.

۳. صَارَ: قرار گرفت.

۴. يُرَدِّدُ: می‌گرداند.

طَرْفُهُ: چشم یا پلک چشم او.

رَجَعَ: برگشتن؛ به لحاظ اینکه کلام و سخن معمولاً دو طرفه است و در بین دو طرف رد و بدل می‌گردد، تعبیر به «رَجَعَ» شده است؛ الکلام ما يتراجع منه.

۵. الْبُتَيْطَا: پیوستن؛ از ماده «لَبِطَ» به معنای چسبیدن و آمیختن به چیزی است؛ الالتصاق.

## نکته

● این جمله اشاره است به اینکه هر نوع ثواب و عقاب اخروی که به آدمی داده می‌شود، بر حسب آمادگی و قابلیت است که در نتیجه کارهای خوب و بدی که انجام داده، از پیش برای خود فراهم کرده است؛ بنابراین در آن هنگام که انسان هیچ یار و یاورى ندارد، تنها چیزی که به او سود یا زیان می‌رساند عمل گذشته اوست و چون مقصود امام علیه السلام بیم دادن و ترسانیدن مردم از عذاب و عقاب الهی است، فرموده است که او را به دست عملش می‌سپارند و به آن تسلیم می‌کنند؛ زیرا تسلیم غالباً برای گردن نهادن در قبال دشمن به کار می‌رود. آن حضرت برای اینکه مردم را از ارتکاب کارهای زشت بترساند، تذکر می‌دهد که کردار ناشایست هرکس به منزله دشمن نیرومندی برای اوست که پس از مردن تسلیم او می‌شود.<sup>۱</sup>

سپس چنگال مرگ در او بیشتر فرو می‌رود. چشمش نیز همانند گوشش از کار می‌افتد و روح او از بدنش برای همیشه خارج می‌شود.

## ۱.۹ وحشت مردم از میت

«فَصَارَ حَيْفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ»<sup>۱</sup>

در این هنگام به صورت مرداری در میان خانواده‌اش قرار می‌گیرد که از نشستن نزد او وحشت می‌کنند.

## ۲.۹ ناتوان از پاسخ گویی

«وَتَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ لَا يُسْعِدُ بَاكِيًّا وَلَا يُحْيِي دَاعِيًّا»<sup>۲</sup>

و از او فاصله می‌گیرند ولی نه می‌تواند سوگوارانش را یاری دهد و نه کسی که او را می‌خواند، پاسخ گوید.

## ۳.۹ گودال قبر

«ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخَطٍّ فِي الْأَرْضِ»<sup>۳</sup>

سرانجام او را به سوی گودالی در درون زمین حمل می‌کنند.

## ۴.۹ جدایی همیشگی از دنیا

«فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ وَانْقَطَعُوا عَنْ رَوْرَتِهِ»<sup>۴</sup>

او را به دست عملش می‌سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می‌پوشند.

۱. حَيْفَةً: لاشه.

أَوْحَشُوا: وحشت کردند؛ از ماده وَحَشَ به معنای احساس ترس کرد یا ترسید؛ أَوْحَشَ، إِيْحَاشًا: به وحشت انداخت؛ تَوَحَّشَ، تَوَحُّشًا: وحشی شد؛ الْوَحْشُ: جمع وُحُوشٍ وُحْشَانٍ: حیوان وحشی؛ الْوَحِيشُ: جانور وحشی.

۲. تَبَاعَدُوا: دوری جستند.

يُسْعِدُ: یاری دهد؛ نیک‌بختی؛ أَسْعَدَ، إِسْعَادًا: نیک‌بخت کند؛ سَاعَدَ، مُسَاعَدَةً: در آن کار به او کمک و یاری کرد؛ الإعانة و کنایه.

يُحْيِي: پاسخ می‌دهد؛ از ماده حَوَّيَ به معنای پاسخ او را داد؛ اسْتَجَابَ، اسْتِجَابَةً: به او پاسخ داد؛ اسْتَجَوَّبَ: پاسخ داد؛ جَاوَبَ، مُجَاوَبَةً: پاسخ سؤال او را داد.

۳. مَخَطٌّ: منزلگاه؛ به معنای شکاف و گودال است و به قبر نیز اطلاق می‌کنند؛ زیرا قبلاً خطی می‌کشند، سپس آن را می‌شکافند؛ مَخَطٌّ فِي الْأَرْضِ: بالخاء المعجمة کنایه عن القبر یخَطُّ أولاً ثم یحفَرُ، و فی بعض النسخ بالخاء المهملة و هو المنزل من حطَّ القوم إذا نزلوا.

۴. انْقَطَعُوا: منقطع می‌گردند؛ جدا می‌شوند.

رَوْرَتِهِ: دیدار؛ از ماده «زیارت» و به همان معناست.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۶۶.

این وضع همچنان ادامه می‌یابد تا عمر جهان پایان گیرد و مقدرات به انتها برسند و آخرین مخلوقات به نخستین آن‌ها ملحق گردد (همه بمیرند) و فرمان خدا برای تجدید خلقت که اراده کرده است، صادر گردد.

#### نکته‌ها

- به عاقبت و نهایت آدمی پس از مرگ اشاره فرموده و آن عبارت است از فرارسیدن وقت معینی که همه آدمیان را در آن هنگام گرد آورند و این همان روز رستاخیز است و منظور از «أمر» در جمله «الأمر مقادیر» قضا و فرمان الهی است و مراد از «مقادیر» وقایع و آثاری است که بر وفق قضای خداوند تحقق می‌یابد.<sup>۱</sup>
- مراد از «تجدید خلق» برانگیختن و بازگشت دادن آن‌هاست.<sup>۲</sup>

#### مشابه

- ◇ ﴿وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ﴾<sup>۳</sup> و هرگاه بخواهد، بر گردآوردنشان تواناست.
- ◇ ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾<sup>۴</sup> ای پروردگار ما! تو مردم را در آن روزی که هیچ شکی در آن نیست، گرد می‌آوری.
- ◇ ﴿لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾<sup>۵</sup> همه در وعده‌گاه آن روز معین خواهند بود.
- ◇ ﴿وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾<sup>۶</sup> گفتند: آیا اگر از ما استخوانی بماند و خاکی، باز هم با آفرینشی نو از قبر برمی‌خیزیم؟
- ◇ ﴿وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَيْنَا لَفَىٰ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾<sup>۷</sup> اگر تو در شگفت می‌آیی، شگفت سخن ایشان است که آیا آن هنگام که خاک شویم از نو ما را بیافرینند؟

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَ الْأَمْرُ مَقَادِيرُهُ وَالْحَقُّ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ وَ جَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ أَمَادَ السَّمَاءِ وَ فَطَرَهَا وَ أَرَجَّ الْأَرْضَ وَ أَرْجَفَهَا وَ قَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا وَ ذَكَ بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَ مَخُوفِ سَطَوْتِهِ وَ أَخْرَجَ مِنْ فِيهَا فَجَدَّدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ ثُمَّ مَيَّرَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنْ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَ خَبَايَا الْأَفْعَالِ وَ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ أَنْعَمَ عَلَى هَؤُلَاءِ وَ أَنْتَقَمَ مِنْ هَؤُلَاءِ فَأَمَّا أَهْلُ الطَّاعَةِ فَأَتَانَهُمْ بِجَوَارِهِ وَ خَلَدَهُمْ فِي دَارِهِ حَيْثُ لَا يَظْعَنُ النَّزَالُ وَ لَا تَتَغَيَّرُ بِهِمُ الْحَالُ وَ لَا تَتَوَبُّهُمْ الْأَفْرَاقُ وَ لَا تَتَأَلَّهُمُ الْأَسْقَامُ وَ لَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْأَخْطَارُ وَ لَا تُشْخِصُهُمُ الْأَسْفَارُ وَ أَمَّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ فَأَنْزَلَهُمْ شَرَّ دَارٍ وَ غَلَّ الْأَيْدَىٰ إِلَى الْأَعْنَاقِ وَ قَرَنَ التَّوَاصِي بِالْأَقْدَامِ وَ أَلْبَسَهُمْ سَرَابِلَ الْقَطِرَانِ وَ مُقَطَّعَاتِ النَّيِّرَانِ فِي عَذَابٍ قَدِ اشْتَدَّ حَرُّهُ وَ بَابٌ قَدْ أَطْبَقَ عَلَى أَهْلِهِ فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ وَ لَجَبٌ وَ لَهَبٌ سَاطِعٌ وَ قَصِيفٌ هَائِلٌ لَا يَظْعَنُ مَقِيمُهَا وَ لَا يُفَادَىٰ أَسِيرُهَا وَ لَا تُفْصَمُ كُبُولُهَا لَا مَدَّةَ لِلدَّارِ فَتَنَنِي وَ لَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيُفْضَىٰ قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَ صَغَّرَهَا وَ أَهْوَنَ بِهَا وَ هَوَّنَهَا وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَّاهَا عَنْهُ اخْتِيَارًا وَ بَسَطَهَا لِغَيْرِهِ اخْتِقَارًا فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا أَوْ يَرْجُو فِيهَا مَقَامًا بَلَغَ عَنْ رَبِّهِ مُعْذَرًا وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ مُنْذَرًا وَ دَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّرًا وَ خَوْفَ مِنَ النَّارِ مُحْذِرًا نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوءَةِ وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَ يَتَابِيعُ الْحُكْمِ نَاصِرُنَا وَ مُحِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَ عَدُوَّنَا وَ مُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ.

#### ۱۰. رستاخیز انسان‌ها

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَ الْأَمْرُ مَقَادِيرُهُ وَ الْحَقُّ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ وَ جَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ»<sup>۱</sup>

۱. الْكِتَابُ: حکم نوشته شده از ماده کَتَبَ به معنای نوشتن؛ بمعنی المكتوب من کتب بمعنی حکم و قضی يقال کتب القاضي بالتفقه.  
مَقَادِيرُهُ: مقدرات؛ از ماده قَدَر و قدرت و مقدرة به معنی توانایی است؛ تَقْدِير: اندازه‌گیری و تعیین؛ اقْتَدَر، اقْتَدَارًا: توانایی یافت؛ تَقْدِير جمع تَقَادِير: مقدر کند.  
الْحَقُّ: ملحق شد؛ پیوست؛ از ماده لَحِقَ به معنی ادراک و رسیدن است؛ لَحِقَ به معنی ملازمت و لحاق به معنی ادراک مناسب است؛ التَّحَقُّ، التَّحَقُّاقُ: به او رسید و پیوست، به آن چسبید؛ الْحَقُّ، إلْحَاقًا: خود را به او رسانید.  
تَجْدِيد: نو شدن؛ بازآفرینی.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۶۹.

۲. همان.

۳. شوری، ۲۹.

۴. آل عمران، ۹.

۵. واقعه، ۵۰.

۶. اسراء، ۴۹.

۷. رعد، ۵.



## مشابه

♦ ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾<sup>۱</sup> آن روز که زمین به زمینی جز این بدل شود و آسمان‌ها به آسمانی دیگر و همه در پیشگاه خدای واحد قهار حاضر آیند.

♦ ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ﴾<sup>۲</sup> وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ<sup>۳</sup> آنگاه که آسمان بشکافت و آنگاه که ستارگان پراکنده شوند.

♦ ﴿إِذَا زُرَّجَتِ الْأَرْضُ زَرْجًا﴾<sup>۴</sup> وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا<sup>۵</sup> فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا<sup>۶</sup> آنگاه که زمین به سستی بلرزد و کوه‌ها به تمامی متلاشی شوند و چون غباری پراکنده گردند.

♦ ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا﴾<sup>۷</sup> از تو درباره کوه‌ها می‌پرسند. بگو: پروردگار من همه را پراکنده می‌سازد.

## ۴.۱۱. خروج از قبرها

﴿وَأَخْرَجَ مَنْ فِيهَا فَبَدَّلَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ وَجَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ﴾<sup>۸</sup>  
و هرکه را در دل زمین است بیرون آرد و بعد از کهنه شدن نو سازد و پس از پراکندگی جمع نماید.

## نکته‌ها

● در معنای این عبارت چند احتمال وجود دارد: الف. خداوند آنان را بعد از پوساندن و کهنه گرداندن، تجدید می‌کند و این معنا با «اخلاق» مصدر باب افعال تناسب دارد؛ ب. پس خداوند آن‌ها را تجدید می‌کند بعد از کهنگی‌ها و پوسیدن‌هایشان، این احتمال با «أخلاق» که آن را جمع «خَلَقَ» بدانیم تناسب دارد؛ ج. خداوند انسان‌ها را تجدید می‌کند و حیات تازه‌ای به آنان می‌دهد. انسان‌ها بر اساس آن خلق و خو و ملکه‌ای که دارند و آن را در دنیا به دست آورده‌اند، محشور می‌شوند.

۱. ابراهیم، ۴۸.

۲. انفطار، ۲۱ و ۲.

۳. واقعه، ۴ تا ۶.

۴. طه، ۱۰۵.

۵. جدّه: تجدید کرد.

۶. إِخْلَاقٌ: پوسیدگی؛ از ریشه «خَلَقَ» به معنای کهنه شدن است؛ بعد اخلاقهم: فی بعض النسخ بفتح الهمزة و فی بعضها بالكسر من خلق الثوب بالصم اذا بلی فهو خلق بفتحین و اخلق الثوب بالالف لغة و اخلقه یكون الرباعی لازما و متعدیا هكذا فی المصباح.

## ۱۱. سرنوشت جهان در آستانه قیامت

## ۱.۱۱. شکافته شدن آسمان

«أَمَادَ السَّمَاءِ وَفَطَرَهَا»<sup>۱</sup>

در این هنگام آسمان (کرات آسمانی) را به حرکت در می‌آورد و از هم می‌شکافت.

## ۲.۱۱. لرزش زمین

«وَأَرْجَّ الْأَرْضَ وَأَرْجَفَهَا»<sup>۲</sup>

زمین را به لرزه درآورده، به سستی تکان می‌دهد.

## ۳.۱۱. متلاشی شدن کوه‌ها

«وَقَلَعَ جِبَالَهَا وَنَسَفَهَا وَدَكَّ بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَمَخُوفِ سَطَوْتِهِ»<sup>۳</sup>

کوه‌ها را از جا کنده و به هر سو پرتاب می‌کند و آن‌ها از هیبت و جلال و خوف سطوتش به یکدیگر کوبیده شده و متلاشی می‌گردد.

۱. أَمَادَ: به طور نامنظم حرکت داد؛ از ماده «مَدَ» به معنای تحرک و اضطراب است؛ بنابراین «اماد» به معنای به حرکت درآوردن، توأم با تکان دادن است؛ یمید، میدا و میدانا تحرک و آماده حرکت، و فی بعض النسخ أمار، و الموران الحركة. فَطَرَهَا: آن را شکافت؛ از ماده فطر به معنای شکافتن؛ تَفَطَّرَ و انْفَطَارَ: شکافته شدن؛ انْفَطَارًا: آن چیز شکافته شد؛ تَفَطَّرَ، تَفَطَّرًا: آن چیز شکافته شد.

۲. أَرْجَّ: به حرکت درآورد؛ از ماده «رَجَّ» گرفته شده که به معنای حرکت دادن شدید است؛ الأرض زلزلها أَرْجَّتِ الأرض و أرجها الله يستعمل لازما و متعدیا و فی بعض النسخ و رجَّ الأرض بغير همز و هو الأفصح المطابق لقوله تعالى إذا رجَّت الأرض رجًا.

أَرْجَفَ: لرزاند؛ از ماده «رَجَفَ» به معنای اضطراب و لرزه شدید است و اخبار فتنه انگیز را از آن جهت «اراجیف» گویند که مایه اضطراب جامعه است؛ الرَّجْفَةُ: الزلزلة الشَّديدة.

۳. قَلَعَ: از جا کند؛ کندن؛ اقْتَلَعَ، اقْتِلَاعًا الشَّيْءَ: آن چیز را از بیخ کند، آن چیز را به زور گرفت؛ قَلَعَةً: جمع قِلَاع و قَلَعَ به معنای سنگی که از کوه کنده شود.

جِبَالَهَا: کوه‌ها؛ از ماده جبل به معنای کوه؛ جَابِلٌ، مُجَابِلَةٌ و جِبَالًا المسافرُ: آن مسافر به کوهستان رفت، داخل کوهستان شد، در کوه اقامت کرد.

نَسَفَ: متلاشی کرد؛ از ماده «نَسَفَ» در اصل به معنای ریختن دانه‌های غذایی در غریب و تکان دادن و بر باد دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود. در اینجا به معنای متلاشی و خرد کردن کوه‌هاست؛ نَسَفَ: قلعه‌ها من اصولها.

دَكَّ: کوبید؛ در اصل به معنای زمین صاف و هموار است و از آنجا که برای صاف کردن زمین ناهموار باید آن را در هم کوبید، این واژه در بسیاری از موارد به معنای کوبیدن شدید به کار می‌رود.

سَطَوْتِهِ: قهر، غلبه، غضب.

## مشابه

- ◇ ﴿فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>۱</sup> البته از مردمی که برایشان پیامبرانی فرستاده شده و نیز از پیامبرانی که فرستاده شده‌اند، سؤال خواهیم کرد.
- ◇ ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾<sup>۲</sup> و به عهد خویش وفا کنید که بازخواست خواهید شد.

◇ ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَنُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾<sup>۳</sup> خداوند متعال می‌فرماید و این‌گونه قرآنی عربی (فصحی و گویا) بر تو وحی کردیم تا انذار کنی، ام‌القری و کسانی را که در اطراف آن هستند و آن‌ها را از روزی که همه‌ی خلائق جمع می‌شوند و شک و تردید در آن روز نیست بترسانی؛ همان روزی که گروهی در بهشت هستند و گروهی در جهنم.

## ۱۱. ۶. آخرین منزلگاه هستی

﴿فَأَمَّا أَهْلُ الطَّاعَةِ فَأَنَابَهُمْ بِجِوَارِهِ وَخَلَدَهُمْ فِي دَارِهِ﴾<sup>۴</sup>

اما اطاعت‌کنندگان را در جوار رحمت خویش پاداش می‌دهد و در سرای جاودانی خود آنان را برای همیشه جای می‌دهد.

## نکته

- خداوند اهل طاعت خود را در پناه خویش پاداش می‌دهد که همان مشمولیت او برای رحمت خاصه است و آن را در خانه خود که بهشت باشد، جاودانه می‌سازد.

## مشابه

- ◇ ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>۵</sup> هرکس از خدا و پیامبرش فرمان برد، او را به بهشت‌هایی که در آن نهرها جاری است در آورد و همواره در آنجا خواهد بود و این کامیابی بزرگی است.

۱. اعراف، ۶.

۲. اسراء، ۳۴.

۳. شوری، ۷.

۴. اَثَاب: پاداش داد.

خَلَدَهُمْ: جاودانگی بخشید از ماده‌ی خلد به معنای همیشه بودن؛ أَخْلَدَ، إِخْلَادًا: جاویدان ساخت؛ الْخَالِد: همیشه، پایدار، دائم؛ خَلَدَ، تَخْلِيدًا: پایدار کرد؛ الْخُلْد: دوام و بقا و پایداری.

۵. نساء، ۱۳.

- تعبیر به «جَدَّدَهُمْ» اشاره به معاد جسمانی و نوسازی انسان‌ها و تکامل جسمی آنان در عرصه محشر است.<sup>۱</sup>
- جمله «وَجَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ» ممکن است اشاره به اجتماع انسان‌ها در صحنه محشر باشد یا اشاره به جمع شدن ذرات پراکنده هر انسانی برای تجدید حیات و مانعی ندارد که عبارت مذکور اشاره به هر دو معنا باشد.<sup>۲</sup>

## ۱۱. ۵. سؤال در قیامت

﴿ثُمَّ مَيَّزَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنْ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَخَبَايَا الْأَفْعَالِ وَجَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ أَنْعَمَ عَلَى هَؤُلَاءِ وَانْتَقَمَ مِنْ هَؤُلَاءِ﴾<sup>۳</sup>

سپس آن‌ها را برای سؤال از اعمال مخفی و افعال پنهانی از هم جدا ساخته، به دو گروه تقسیم می‌کند: به این گروه نعمت می‌بخشد و آن گروه را مجازات می‌کند.

## نکته

- برای کارهای آشکار و واضح چندان جای سؤال وجود ندارد؛ هرچند انسان‌ها برای آن‌ها هم باید پاسخ‌گو و دارای حجت شرعی باشند ولی درباره کارهایی که پوشیده است و پنهانی انجام گرفته در قیامت سؤال می‌شود؛ البته در آنجا انسان نمی‌تواند آنچه را انجام داده، انکار کند، زیرا اعضای بدن انسان گواهی و شهادت می‌دهند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۹۶.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۵۹۶.

۳. مَيَّزَ: جدا کرد؛ از ماده «میز» به معنی فصل و جدا کردن است؛ تَمَيَّزَ: جدا شدن؛ اسْتَمَارَ، اسْتِمَارَةً: از دیگران جدا شد؛ افْتَارَ، افْتِيزًا: از دیگری جدا شد و عزلت گزید؛ الاْمْتِيزَ، جمع افْتِيزَات: امتیاز دادن، امتیاز گرفتن برای انجام کاری ویژه و امتیازدار؛ مَارَ، مَيَّرَ الشَّيْءَ: چیزی را از چیز دیگری جدا کرد.

خَفَايَا: مخفی؛ از ماده خَفَى به معنای خفاء، پنهانی، نهانی؛ اخفاء: پنهان کردن مقابل اعلان و ابداء است؛ خافیه: پوشیده و شیء پنهان است؛ اخْتَفَى، اخْتَفَاءً: پنهان شد، ناپدید شد؛ اخْفَى، اخْفَاءً الرَّجُلُ: آن مرد پنهان و متواری شد؛ تَخَفِيَةُ الشَّيْءِ: آن چیز را پنهان و کتمان کرد.

أَنْعَمَ: پاداش داد.

خَبَايَا: پنهان؛ جمع خبیه به معنای شیء پنهان است.

انْتَقَمَ: انتقام گرفت؛ از ماده «نقمت» در اصل به معنای کیفر دادن و مجازات کردن است و گاه به معنای تلافی کردن توأم با کینه‌جویی آمده است؛ ولی در خطبه بالا و مواردی که در قرآن به کار رفته است، همان معنای مجازات کردن را دارد.



## نکته

● تفاوت میان جمله «لَا يَطْعَنُ النَّزَالُ» و «وَلَا تُشْخِصُهُمُ الْأَسْفَارُ» ممکن است از این نظر باشد که اولی اشاره به کوچ‌های اجباری باشد که انسان در دنیا گاهی مجبور به آن می‌شود و به کلی ترک وطن می‌گوید و دومی اشاره به سفرهایی است که انسان در دنیا به حکم اجبار برای تأمین حاجات زندگی، مشکلات و رنج آن را پذیرا می‌شود. در سرای آخرت هیچ‌یک از آن‌ها وجود ندارد.<sup>۱</sup>

## مشابه

◇ ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ<sup>۲</sup> و می‌گویند: سپاس خدایی را که اندوه را از ما دور کرد؛ زیرا پروردگار ما آمرزنده و شکرپذیر است. آن خدایی که ما را از فضل خویش بدین سرای جاویدان درآورد که در آنجا نه رنجی به ما می‌رسد و نه خستگی.

◇ ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ﴾<sup>۳</sup> هرکس که کار نیکی کند بهتر از آن را پاداش گیرد و نیکوکاران از وحشت آن روز در امان باشند.

◇ ﴿فَوْقَاهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا﴾<sup>۴</sup> خدا ایشان را از شر آن روز نکه داشت و آنان را طراوت و شادمانی بخشید.

## ۱۳. ویژگی‌های دوزخ

## ۱.۱۳. منزلگاه گنهکاران

﴿وَأَمَّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ فَاُنْزِلْنَاهُمْ شَرَّ دَارٍ وَغَلَّ الْأَيْدِي إِلَى الْأَعْنَاقِ وَ قَرْنَ النَّوَاصِيَ بِالْأَفْئَادِ﴾<sup>۵</sup> و اما گنهکاران را در بدترین منزلگاه جای می‌دهد و دست آن‌ها را با غل و زنجیر به گردنشان می‌بندند، آن‌گونه که سرهایشان را به پاها نزدیک می‌کند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۶۰۱.

۲. فاطر، ۳۴ و ۳۵.

۳. نمل، ۸۹.

۴. دهر، ۱۱.

۵. شَرَّ دَارٍ: بدترین جایگاه.

غَلَّ: با غل بست؛ غل یک وسیله آهنی بوده که دست‌های اسیر را به گردن او می‌بسته است.

أَعْنَاق: گردن‌ها؛ از ماده «عَنَق» به معنی گردن؛ أَعْنَاقُ الْكَلْبِ: بر گردن سگ گردن بند آویخت؛ عَنَقَاءُ جمع عُنُق: گردن بلند.

قَرْنَ: نزدیک کرد و به هم پیوست؛ قرین به معنای همراه و همتا از همین ماده است.

النَّوَاصِيَ: پیشانی.

◇ ﴿خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾<sup>۱</sup> جاودانه در آنجا باشند. چه نیکو قرارگاه و مکانی است!

## ۱۲. ویژگی‌های بهشت

## ۱.۱۲. سرای ابدی

﴿حَيْثُ لَا يَطْعَنُ النَّزَالُ وَلَا تَتَغَيَّرُ بِهِمُ الْحَالُ﴾<sup>۲</sup>

سراییی که اقامت‌کنندگانش هرگز از آن کوچ نمی‌کنند و حالاتشان دگرگون نمی‌شود.

## ۱۲.۲. دور بودن از وحشت

﴿وَلَا تَتُوبُهُمُ الْأَفْزَاعُ﴾<sup>۳</sup>

ترس و وحشت به آنان روی نمی‌آورد.

## ۱۲.۳. دور بودن از بیماری

﴿وَلَا تَنَالُهُمُ الْأَسْقَامُ﴾<sup>۴</sup>

و بیماری به وجودشان نمی‌رسد.

## ۱۲.۴. دور بودن از خطرات

﴿وَلَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْأَخْطَارُ وَلَا تُشْخِصُهُمُ الْأَسْفَارُ﴾<sup>۵</sup>

و خطرات متوجه آنان نشود و سفری آن‌ها را از خانه خود بیرون نبرد.

۱. فرقان، ۷۶.

۲. لَا يَطْعَنُ: کوچ نمی‌کند؛ از ماده «ظعن» به معنای کوچ کردن است؛ ظعننا من باب نفع سار و ارتحل، و يتعدى بالهمزة و بالحرف يقال أظعنته و ظعنت به.

النَّزَالُ: واردشوندگان؛ جمع نازل است و در این عبارت به معنای فرودآمدگان در بهشت است.

لَا تَتَغَيَّرُ: دگرگون نمی‌گردد.

۳. لَا تَتُوبُهُمُ: یکی بعد از دیگری بر او وارد نمی‌شوند؛ از ماده نوب به معنی رجوع بعد از رجوع است.

الْأَفْزَاعُ: ترس‌ها؛ جمع «فزع» به معنای ترس و وحشت است.

۴. لَا تَنَالُهُمُ: سراغشان نمی‌آید؛ از ماده نيل به معنای رسیدن، المَنَالُ: نائل شدن، التَّائِلُ: آنچه به دست می‌آید.

أَسْقَامُ: بیماری‌ها؛ از ماده «سَقِم» به معنای مرض بدن است اما مرض گاهی در بدن و گاهی در قلب است؛ سقیم: مریض و پریشان حال؛ أَسْقَمَ، إِسْقَامًا: بیمار گردانید.

۵. تَعْرِضُ: عارض می‌شود.

الْأَخْطَارُ: مخاطرات؛ جمع الخطر محرکه کاسباب و سبب و هو الاشراف على الهلاك و خوف التلف.

لَا تُشْخِصُ: ناآرام و بی‌قرار نمی‌کند؛ از ماده «اشخاص» به معنای بیرون کردن از منزلی به منزل دیگر است؛ شخص: مشخص من باب منع خرج من موضع إلى غيره و يتعدى بالهمزة فيقال أشخصته.

الْأَسْفَارُ: سفرها.

## نکته

- «أَهْلُ الْمُعْصِيَةِ» می تواند مبتدا باشد و «اهل» با ضمه خوانده شود و می تواند از باب اشتغال باشد و «اهل» با فتحه خوانده شود که مفعول فعل محذوف باشد.
- آنچه حضرت در این عبارات بیان داشته مطالبی نیست که انسان آن‌ها را بی اهمیت یا غیرواقعی بپندارد و در حقیقت این گونه عذاب‌ها نتیجه کردار و رفتار خود انسان است. جنایات و ستم‌هایی که انسان در طول زندگی خود انجام می‌دهد طبعاً نتایج و پیامدهایی دارد که انسان، باطن آن اعمال را در قیامت مشاهده خواهد کرد.

## مشابه

- ◇ ﴿إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿٥٦﴾ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿٥٧﴾﴾<sup>۱</sup>
- آنگاه که غل‌ها را به گردنشان اندازند و با زنجیرها بکشندشان، در آب جوشان، سپس در آتش، افروخته شوند.
- ◇ ﴿أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٥٨﴾﴾<sup>۲</sup> اینان را بدترین جایگاه است و از راه راست گم گشته‌ترند.
- ◇ ﴿سَتُغْلَبُونَ وَ تُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿٥٩﴾﴾<sup>۳</sup> به‌زودی مغلوب خواهید شد و در جهنم، آن آرامگاه بد، گرد خواهید آمد.
- ◇ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٦٠﴾﴾<sup>۴</sup> اینان به پروردگارشان ایمان ندارند، بر گردن‌هایشان غل‌ها باشد و اهل جهنم‌اند و در آن جاودانه‌اند.
- ◇ ﴿إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿٦١﴾﴾<sup>۵</sup> آنگاه که غل‌ها را به گردنشان اندازند و با زنجیرها بکشندشان.

۱. غافر، ۷۲، ۷۱.

۲. مانند، ۶۰.

۳. آل عمران، ۱۲.

۴. رعد، ۵.

۵. غافر، ۷۱.

- ◇ ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ﴿٦٢﴾﴾<sup>۱</sup> کافران را به نشان صورتشان می‌شناسند و از موی جلوی سر و پاهایشان می‌گیرند.

## ۲.۱۳. جامه‌های آتشین

﴿وَأَلْبَسَهُمْ سَرَائِيلَ الْقَطْرِانِ ﴿٦٣﴾﴾<sup>۲</sup>

خداوند جامه‌هایی از مواد آتش‌زا و لباس‌هایی از قطعه‌های آتش بر آن‌ها می‌پوشاند.

## مشابه

- ◇ ﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَائِيلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَ سَرَائِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ ﴿٦٤﴾﴾<sup>۳</sup>
- و در کوه‌ها برایتان غارها ساخت و جامه‌هایی که شما را از گرما حفظ می‌کند و جامه‌هایی که در جنگ نگهدار شماست.

## ۳.۱۳. آتش هراس انگیز

﴿وَمُقَطَّعَاتِ النَّيِّرَانِ فِي عَذَابٍ قَدْ اسْتَدَّ حَرُّهُ وَ بَابٍ قَدْ أَطْبَقَ عَلَىٰ أَهْلِهِ فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ وَ لَجَبٌ وَ لَهَبٌ سَاطِعٌ وَ قَصِيفٌ هَائِلٌ ﴿٦٥﴾﴾<sup>۴</sup>

۱. الرحمن، ۴۱.

۲. سَرَائِيلَ: لباس‌ها؛ جمع سربال به معنای پیراهن است؛ القميص.

قَطْرِان: آتش؛ ماده قابل اشتعالی است شبیه نفت سیاه که سیاه و لزج و بدبو است و در قدیم به حیواناتی که مبتلا به جرب (نوعی بیماری که مو و پشم با آن می‌ریزد) بودند، می‌مالیدند؛ بفتح القاف و کسر الطاء و بها قرأ السبعة فی قوله تعالى سربالهم من قطران، و ربما یکسر القاف و یسکن الطاء و هو شیء أسود لزج منتن یطلى به الابل.

۳. نحل، ۸۱.

۴. مُقَطَّعَاتِ النَّيِّرَانِ: مقطعات جمع مقطعه و نیران جمع نار است یعنی به‌جای لباس تکه‌هایی از آتش به آن‌ها می‌پوشاند؛ الثیاب التي تقطع و قیل: هی قصار الثیاب. أَطْبَقَ: بسته و غفل شده.

کَلْبٌ: هیجان و اشتداد؛ کنایه از هیجان آتش است؛ از ماده «کلب» در اصل به معنای فشار آوردن بر اسب به وسیله مهمیز است تا به سرعت حرکت کند؛ سپس این واژه به هر نوع شدتی استعمال شده است. سگ را که کلب می‌گویند بیشتر به همین جهت است که با هیجان حمله می‌کند و به یکی از دردها که «داء الکلب» می‌گویند به‌خاطر این است که همان هاری سگ به انسان سرایت کرده و کسی که این بیماری را پیدا کرده، مانند سگ هار شده است؛ محرکه الشدة و يقال کلب الذهر علی أهله اذا ألح علیهم و اشتد.

لَجَبٌ: صدای بلند؛ معنای مصدری و اسم مصدری دارد به معنای سروصداست؛ بالتحریک أيضا الصَّوت.

لَهَبٌ: شعله. مشتعل شدن آتش؛ اللَّثِيهَاب: سرخی و تورم عضوی از بدن همراه با درد و تب، التهاب.

قَصِيفٌ: صدای شدید؛ الصَّوت الشدیدة.

هَائِلٌ: هولناک، هول‌آور؛ از ماده هول.

## ۴.۱۳. جاودانی عذاب

«لَا يَطْعَنُ مُقِيمَهَا وَلَا يُفَادَى أَسِيرُهَا وَلَا تُفْصَمُ كُبُولُهَا»<sup>۱</sup>

گنهکاران همیشه در آن اقامت دارند و برای آزادی اسیرانش غرامتی پذیرفته نمی شود و زنجیرهایش گسسته نمی گردد.

## نکته

● کسی که اسیر و گرفتار آتش است، فدا داده نمی شود؛ یعنی نمی تواند مالی بدهد تا از آتش نجات پیدا کند یا به دیگران مالی داده تا او را نجات دهند البته کسانی که در این دنیا آلوده بوده اند ولی باایمان از دنیا رفته اند با اینکه فدیة برای نجات آن ها پذیرفته نمی شود اما پس از مدتی طولانی نجات پیدا می کنند و ایمان و توحید آن ها مانند طلا خالص شده و آلودگی های آن ها در این مدت از بین می رود و در نهایت نجات می یابند.

## ۵.۱۳. نامحدود بودن زمان

«لَا مُدَّةٌ لِلدَّارِ فَتَفْتَنِي وَلَا أَجَلٌ لِلْقَوْمِ فَيُفْضَى»<sup>۲</sup>

مدتی برای آن سرا تعیین نشده تا پایان گیرد و سرآمدی برای آن قوم وجود ندارد تا به آخر رسد.

## مشابه

◇ «تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ»<sup>۳</sup> بسیاری از ایشان را می بینی که با کافران دوستی می ورزند. بد است آنچه پیشاپیش برای خود فرستادند. خشم خدا بر آن هاست و در عذاب جاودانه اند.

◇ «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ»<sup>۴</sup> و ستمگران عذاب را بنگرند؛ عذابی که هیچ تخفیف نیابد و هیچ مهلتشان ندهند.

۱. لَا يُفَادَى: فدیة داده نمی شود؛ از ماده «فدى» به معنای عوض؛ یعنی عوضی که انسان از برای خود می دهد. همچنین است فدیة و فداء؛ لا يفادی: در برابر پرداخت فدیة آزاد نمی شود.

لَا تُفْصَمُ: گسیخته نشود؛ از ماده «فصم» به معنای شکستن چیزی بدون جدا شدن است؛ هر چند گاهی در موارد جدا شدن اجزاء به کار می رود؛ بالفاء من انفصم و هو كسر الشيء من غير إبانة، وفي بعض النسخ بالقاف و هو الكسر مع إبانة كُبُولٌ: قیدها و بندها؛ جمع «كبل» به معنای قید و بند است؛ جمع الكبل كفلس وفلوس و هو القيد يقال كبلت الأسير و كبلته إذا قيدته فهو مكبول و مكبل.

۲. فَتَفْتَنِي: به سر می آید.

يُفْضَى: پایان می پذیرد.

۳. مانده، ۸۰.

۴. نحل، ۸۵.

در عذابی که حرارتش بسیار شدید است و درش به روی آن ها بسته است. آتشی پرهیجان که می خروشد و زبانه می کشد، شعله هایش فروزان و صدایش هراس انگیز است.

## نکته

● حضرت می خواهند با تعبیرات گوناگون صفات آتش جهنم و کیفیت آن را بیان کنند و رفتاری های اهل دوزخ را ترسیم کنند. این عذاب ها و شدت آن ها بستگی به رفتار انسان در دنیا دارد. کسانی که اهل گناهان بزرگ بوده و در جامعه و بین مردم ظلم و ستم و آتش به پا می کنند، در قیامت رفتار و اعمال خود را به صورت عذاب های هولناک و وحشت آور مشاهده می کنند.

## مشابه

◇ «كَمْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ»<sup>۱</sup> آیا بهشتیان همانند کسانی هستند که در آتش جاودانه اند و آنان را از آبی جوشان می آشامانند چنان که روده هایشان تکه تکه می شود؟

◇ «كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْخَرِيقِ»<sup>۲</sup> هرگاه که خواهند از آن عذاب، از آن اندوه بیرون آیند، بار دیگر آنان را بدان بازگردانند که بچشید عذاب آتش سوزنده را.

◇ «انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ»<sup>۳</sup> انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ»<sup>۴</sup> إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ»<sup>۵</sup> كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ»<sup>۶</sup> وَيُلْ يُؤْمِنُ لِلْمُكَذِّبِينَ»<sup>۷</sup> به سویی آنچه دروغش می شمردید به راه افتید. به سویی آن دود سه شعبه به راه افتید که نه شما را از آسیب نگه دارد و نه دفع آن شعله کند و جهنم شراره هایی می افکند هر یک به بلندی کاخی عظیم؛ گویی که اشتراکی زردگون اند. در آن روز وای بر تکذیب کنندگان!

۱. محمد، ۱۵.

۲. حج، ۲۲.

۳. مرسلات، ۳۴ تا ۲۹.

برای اینکه می خواست به این دنیای فانی روی نشان ندهد و برای همه مردم الگو باشد به زندگی ساده ای که داشت قناعت می کرد و خدا نیز دنیا را از او جدا کرده بود.

#### مشابه

﴿وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾<sup>۱</sup> وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُراً عَلَيْهَا يَتَكُونَ ﴿وَرُخْفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۲</sup> و اگر نه آن بود که همه مردم یک امت می شدند، سقف های خانه های کسانی را که خدای رحمان را باور ندارند از نقره می کردیم و بر آن ها نردبام هایی می نهادیم تا بر آن بالا روند و برای خانه هایشان نیز درهایی از نقره می کردیم و تخت هایی که بر آن تکیه زنند و از هر گونه زینت و همه این ها بر خورداری ناچیز دنیوی است، حال آنکه آخرت در نزد پروردگار تو برای پرهیزکاران است.

﴿مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾<sup>۳</sup> و این زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.

﴿وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا تُمْلَى لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا تُمْلَى لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾<sup>۴</sup> کافران مپندارند که در مهلتی که به آن ها می دهیم خیر آن هاست. به آن ها مهلت می دهیم تا بیشتر به گناهانشان بیفزایند و برای آن هاست عذابی خوارکننده.

#### ۱۴.۳. اعراض قلبی از دنیا

«فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ»<sup>۵</sup>

پیامبر ﷺ با قلب و روح خود از دنیا روی گردانید و یاد آن را (برای همیشه) در دل خود میراند.

#### ۱۴.۴. اعراض از زینت های دنیا

«وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا أَوْ يَرْجُو فِيهَا مَقَامًا»<sup>۶</sup>

و (پیامبر) دوست می داشت که زینت های آن از پیش چشمش پنهان و دور شود؛ تا از آن لباس فاخری تهیه نکند و یا اقامت در آن را آرزو ننماید.

۱. زخرف، ۳۵، ۳۳.

۲. آل عمران، ۱۸۵.

۳. آل عمران، ۱۷۸.

۴. أَعْرَضَ: اعراض کرد.

۵. رِيَاشًا: لباس فاخر؛ از ماده ریش به معنای پره های پرندگان؛ الرِّيش: الرِّيش واحد و هو ما ظهر من اللباس الفاخر. يَرْجُو: امید دارد.

۶. أَنْ تَغِيبَ: پنهان؛ نهفته؛ هر آنچه از دیده یا از علم پنهان است؛ از ماده غیب.

﴿فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا﴾<sup>۱</sup> نه بمیرانندشان و نه از عذابشان کاسته گردد.

#### ۱۴. زهد پیامبر خدا

##### ۱۴.۱. حقیر بودن دنیا نزد پیامبر

«قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَصَغَّرَهَا وَأَهْوَنَ بِهَا وَهَوَّنَهَا»<sup>۲</sup>

او دنیا را بسیار حقیر و کوچک می شمرد و آن را خوار و بی مقدار می دانست و در دیدگاه دیگران نیز تحقیرش می نمود.

#### نکته

● اشاره به مقام زهد پیامبر ﷺ است؛ زیرا کسی که دنیا را حقیر بداند و حقارت آن را به دیگران نیز توصیه کند، به یقین وابستگی و دل بستگی به دنیا نخواهد داشت؛ چراکه شیء حقیر و بی مقدار، ارزشی ندارد که عقل او را بر باید و قلب او را به خود جذب کند.<sup>۳</sup>

##### ۱۴.۲. انزوای از دنیا

«وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَّاهَا عَنْهُ اخْتِيَارًا وَبَسَطَهَا لِغَيْرِهِ اخْتِقَارًا»<sup>۴</sup>

و می دانست که خداوند برای احترام و گرامیداشت او، دنیا را از وی گرفته و به خاطر حقارتش آن را برای دیگران گسترده ساخته است.

#### نکته

● در مورد «اختیاراً» دو احتمال وجود دارد: الف. خداوند در میان دنیا و آخرت به عنوان انتخاب برت، دنیا را از او دور کرد و آخرت را به او داد؛ ب. این انتخاب از جانب پیامبر بود، زیرا اگر پیامبر دنیا را از خدا می خواست خداوند به او عطا می کرد ولی خود پیامبر

۱. فاطر، ۳۶.

۲. حَقَّرَ: تحقیر کردن و کوچک شمردن.

أَهْوَنَ بِهَا: بی اعتنایی کرد به آن.

هَوَّنَ: اهانت کرد؛ الشیء هونا و هوانا ذل و حقر فهو هين بالتشديد و هين بالسكون و يتعدى بالهمزة فيقال أهنته و بالتضعيف فيقال هَوَّنَتْهُ أَيْ أَذَلَّتْهُ وَفِي بَعْضِ النُّسخ أهون بها بدل أهونها أَيْ لم يعتد بها و لم تكن عزيزة عليه.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۶۰۸.

۴. زَوَّاهَا: آن را گرفت؛ از ماده «زى» به معنای جمع کردن و گرفتن و بردن و دور کردن است و در عبارت فوق به همان معنای دور کردن می باشد؛ زواه: زیّا و زویما نجاه و زوى المال عن صاحبه طواه اختیاراً: برگزیدن و گرامی داشتن است.

اختِقَاراً: کوچک شمردن؛ از ماده حَقَّرَ به معنای کوچک شمرد، او را خوار و ناچیز دانست؛ أَحَقَّرَ، إِحْقَاراً: خوار و کوچک شمرد؛ اسْتَحَقَّرَ، اسْتِخْقَاراً: او را کوچک شمرد؛ تَحَقَّرَ، تَحَقُّراً: خود را خوار و کوچک کرد.

## نکته‌ها

- عنایات خاصّ خداوند، پیامبر ﷺ را از توجه به متاع پست دنیا بازداشته و او را به‌سوی کمالات و مقاماتی که برایش اختصاص داده جذب کرده بود و هم به این جهت بود که مبدا بر اثر میل و رغبت به دنیا از این مقام رفیع که الطاف ویژه خداوندی او را سبب نظام عالم قرار داده، تنزل کند.<sup>۱</sup>
- تعبیر به «ریاش» می‌تواند اشاره به همه زرق و برق‌های دنیا بکند که یکی از آن‌ها لباس‌های فاخر است.<sup>۲</sup>

## مشابه

- ◇ «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَارَضَ عَلَى أَيْمَةِ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدُرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ»<sup>۳</sup> خداوند بر حاکمان عدل واجب ساخته است که خود را همانند ضعیف‌ترین مردم گردانند تا تهی دستی بر فقیران گران نیاید
- ◇ «يَا مُوسَى، إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ عُقُوبَةٍ، عَاقَبْتُ فِيهَا آدَمَ عِنْدَ خَطِيئَتِهِ، وَجَعَلْتُهَا مَلْعُونَةً، مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا مَا كَانَ فِيهَا لِي؛ يَا مُوسَى، إِنَّ عِبَادِي الصَّالِحِينَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا بِقَدْرِ عِلْمِهِمْ، وَ سَائِرَ الْخَلْقِ رَغِبُوا فِيهَا بِقَدْرِ جَهْلِهِمْ»<sup>۴</sup> ای موسی! دنیا خانه کیفری است که آدم را به‌خاطر اشتباهش در آن عقوبت نمودم و دنیا را ملعون قرار دادم. هر چه در آن است ملعون است مگر آنچه برای من باشد. ای موسی! بندگان صالح‌هم به‌اندازه شناختی که از من داشتند در آن زاهد شدند، بقیه آنان به‌خاطر جهلشان نسبت به من میل به دنیا پیدا کردند و کسی از بندگانم نیست که آن را بزرگ شمارد و چشمش در آن روشن گردد و هیچ‌کس آن را پست نشمرد جز آنکه بدان بهره‌مند شود.
- ◇ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>۵</sup> ای کافران، در آن روز پوزش نخواهید. جز این نیست که برابر کاری که کرده‌اید کیفر داده شوید.

## ۱۵. ثمرات نبوت

## ۱.۱۵. تبلیغ رسالت

«بَلَّغْ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِرًا»<sup>۱</sup>

در تبلیغ احکام الهی به بندگان برای قطع عذر و اتمام حجت اصرار ورزید.

## مشابه

- ◇ «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ۖ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»<sup>۲</sup> بلکه آدمی خویشتن خویش را نیک می‌شناسد؛ هرچند به زبان عذرها آورد.

## ۲.۱۵. پند و نصیحت مردم

«وَنَصَحَ لِأَمَّتِهِ مُنْذِرًا»<sup>۳</sup>

و امت خویش را از عذاب خدا بیم داد و نصیحت کرد.

## ۳.۱۵. بشارت به بهشت و انداز از جهنم

«وَدَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّرًا وَخَوْفَ مِنَ النَّارِ مُحَذِّرًا»<sup>۴</sup>

و آن‌ها را به‌سوی بهشت دعوت نمود و بشارت داد و از آتش دوزخ بر حذر داشت.

## ۱۶. اهل بیت

## ۱.۱۶. شاخه‌های درخت پر بار نبوت

«نَحْنُ شَجَرَةُ التُّبُوءَةِ وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ وَيَنَابِيعُ الْحُكْمِ»<sup>۵</sup>

۱. مُعْذِرًا: عذرآورنده از ماده «عذر» به معنای بهانه؛ آن از باب تفعیل به معنای کسی است که عذر می‌آورد ولی عذر ندارد، ولی معتذر کسی است که عذر دارد.

۲. قیامت، ۱۴ و ۱۵.

۳. نَصَحَ: نصیحت کرد.

مُنْذِرًا: تهدیدکننده.

۴. مُبَشِّرًا: بشارت‌دهنده.

مُحَذِّرًا: برحذرکننده؛ از ماده حَذَرَ: به معنای پرهیز.

۵. مَحَطُّ: محل فرود؛ اسم مکان از ماده حَطَّ، يَحْطُّ به معنای محل فرود آمدن؛ مَحَطَّهُ به معنای ایستگاه قطار؛ انحطاط از همین ماده است.

مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ: محل ورود پی‌درپی ملائکه؛ از ماده «اختلاف» که در اینجا به معنای رفت و آمد است؛ بنابراین «مختلف» یعنی محل رفت و آمد.

يَنَابِيعُ: چشمه‌ها؛ از ماده «نَبَعَ» یعنی جوشید؛ ینابیع جمع ینبوع به معنای چشمه‌هاست.

الْحُكْمِ: حکمت؛ منظور از حکم، حکمت است که در قرآن نیز به این معنا آمده است.



## ۲.۱۶. دوستان و دشمنان

«تَاصِرُنَا وَ مُحِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَ عَدُوَّنَا وَ مُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ»<sup>۱</sup>

یاور و دوستدار ما در انتظار رحمت حق است و دشمن کینه‌توز ما در انتظار مجازات حق.

## نکته

- این گفتار برای جلب یاری و محبت مردم است و با ذکر وعده رحمت و افاضه برکت از جانب پروردگار، آنان را برای نصرت خویش دعوت کرده و از دشمنی و کینه‌ورزی نسبت به او که موجب خشم و نزول عذاب پروردگار است بر حذر می‌دارد.<sup>۲</sup>

## مشابه

﴿لَوْ صَرَبْتُ حَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَّاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ﴾<sup>۳</sup> اگر با این شمشیرم به بینی مؤمن بزنم که با من دشمن شود، دشمنی نخواهد نمود و اگر همه دنیا را بر سر منافق بریزم که مرا دوست بدارد، دوست نخواهد داشت و این برای آن است که (در حکم الهی) گذشته و به زبان پیغمبر امی ﷺ جاری گشته که فرموده: یا علی مؤمن با تو دشمن نمی‌شود و منافق تو را دوست نمی‌دارد.

ما درخت پر بار نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و معادن علم و چشمه‌سارهای حکمتیم.

## نکته‌ها

- معادن علم اشاره به این دارد که امامان علیهم‌السلام وارثان علوم پیامبر ﷺ و حافظ کتاب و سنت بودند.<sup>۱</sup>
- تفاوت «شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ» و «مَحَطُّ الرِّسَالَةِ» از این نظر است که پیامبر دارای دو مقام بود: مقام نبوت که همان خبر دادن از سوی خداست و مقام رسالت که تبلیغ آن است.<sup>۲</sup>
- حضرت در این فرمایش خود شجره را به صورت جمع نمی‌آورد که بفرماید ما درخت‌های نبوت هستیم برای اینکه گویا تنها یک شجره طیبه وجود دارد که یک جزء از آن پیامبر اکرم است و جزء دیگر آن امیرالمؤمنین علیهم‌السلام و ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند.

## مشابه

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾<sup>۳</sup> آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه‌اش در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان است.

## تشبیه

مشبه: نبوت

مشبه‌به: درختی پرثمر

وجه شبیه: تعبیر به شجره اشاره به این است که نبوت همچون درخت پرباری است که شاخه‌ها و فروع مختلفی دارد. ریشه و ساقه درخت پیامبر ﷺ و فرزندان آن حضرت، شاخ و برگ‌های آن و هدایت مردم به سوی خدا میوه آن است.

۱. مُبْغِضُنَا: کینه‌توز؛ از ریشه بغض به معنای کسی که بغض و کینه در دل دارد.

السَّطْوَةُ: غضب الهی؛ در اصل به معنای پریدن بر روی کسی و مقهور ساختن اوست و از آنجا که یکی از لوازم آن مجازات کردن است، در خطبه بالا و مانند آن به این معنا به کار رفته است؛ القهر و الذلة.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۷۷.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۴.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۶۱۴.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۶۱۴.

۳. ابراهیم، ۲۴.



## خطبه ۱۱۰

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: غایت احکام و عبادات<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۲.

### پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علیه السلام اسباب تقرب به خدا را که عبارت از ایمان، جهاد، اخلاص، نماز و زکات و مانند آن است، در ده عنوان بیان فرموده است و به جنبه‌های عملی ایمان و طرق رسیدن به آن پرداخته است.



پس اولین وسیله‌ای که انسان را به خداوند نزدیک می‌سازد و موجب ارتباط با خدا می‌شود، ایمان است.

● ایمان به خدا پایه همه اصول است. ایمان نظری تنها یک باور است و اما ایمان عملی باور به همراه عمل است و اگر عمل نباشد ایمان به سان درختی بدون میوه است.<sup>۱</sup>

#### مشابه

◇ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»<sup>۲</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوید.

◇ «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا»<sup>۳</sup> ای پروردگار ما، شنیدیم که منادی به ایمان فرا می‌خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید.

◇ «قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ»<sup>۴</sup> پیامبری به حق از جانب خدا بر شما مبعوث شد، پس به او ایمان بیاورید که خیر شما در آن است.

◇ «الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللَّسَانِ وَمَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ»<sup>۵</sup> ایمان عبارت است از اقرار به زبان و شناخت و عرفان به قلب و عمل کردن به ارکان دین.

◇ «فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ وَبِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ وَبِالْعِلْمِ يُزْهَبُ الْمَوْتُ وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا وَبِالدُّنْيَا تُحْزَرُ الْآخِرَةُ وَبِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ وَتُبْزَرُ الْجَحِيمُ لِلْعَاوِينَ وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ مُرْقَلِينَ فِي مَضْمَارِهَا إِلَى الْغَايَةِ الْقُصْوَى»<sup>۶</sup> به ایمان بر اعمال شایسته استدلال می‌شود و به اعمال شایسته بر ایمان دلیل می‌آورند. ساختمان علم با ایمان آباد می‌گردد و انسان به سبب دانش از مرگ هراسان می‌شود و با مرگ دنیای آدمی پایان می‌پذیرد و با دنیا آخرت به دست می‌آید، با قیامت بهشت برای پرهیزکاران نزدیک و دوزخ برای گمراهان آشکار می‌گردد.

إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفُطْرَةُ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَاؤُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحِضَانِ الذَّنْبَ وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ وَمَنْسَأَةٌ فِي الْأَجَلِ وَصَدَقَةُ السَّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ وَصَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ وَصَنَائِعَ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ وَارْغَبُوا فِيهِمَا وَعَدَّ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ وَعْدَهُ أَصْدَقُ الْوَعْدِ وَاقْتَدُوا بِهِدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ وَاسْتَبُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ.

وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِبْعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَأَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ وَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ.

### ۱. کارآمدترین وسیله‌های رسیدن به خدا

#### ۱.۱. ایمان به خدا و پیامبر

«إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ»<sup>۱</sup>  
برترین وسیله‌ای که متوسلان به خدا، به آن توسل می‌جویند ایمان به خدا و پیامبر اوست.

#### نکته‌ها

● ایمان، اعتقاد و باوری است که موجب آرامش می‌شود؛ چون انسان وقتی که خدا را باور داشته باشد این باور سبب آرامش دل او می‌گردد ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾<sup>۲</sup>

۱. الْمُتَوَسِّلُونَ: توسل‌کنندگان؛ از ماده «وسيله» به معنای رسیدن به چیزی توأم با میل و رغبت است؛ وسل: الى الله توسيلا عمل عملا تقرب به الله كتوسل و مجاز.

الْإِيمَانُ: از ماده «امن» مصدر باب افعال که در اصل «إيمان» بوده که همزه دوم به خاطر کسره همزه اول قلب به یاء می‌شود؛ افعال من الأمن الذي هو خلاف الخوف ثم استعمل بمعنى التصديق، فالهمزة فيه إِمَّا لِلصَّيْرَةِ كَانِ الْمَصْدَقِ صَارَ ذَا أَمْنٍ مِنْ أَنْ يَكُونَ مَكْذَبًا، أَوِّلِلتَّعْدِيَةِ كَأَنَّهُ جَعَلَ الْمَصْدَقَ هُنَا مِنَ التَّكْذِيبِ وَالمخالفة، و يعدى بالباء لاعتبار معنى الاقرار والاعتراف.

۲. رعد، ۲۸.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۴۹.

۲. مانده، ۳۵.

۳. آل عمران، ۱۹۳.

۴. نساء، ۱۷۰.

۵. صحیفه امام رضا (ع)، ص ۴۰.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

♦ «وَالْجِهَادُ عِزٌّ الْإِسْلَامِ»<sup>۱</sup> خداوند جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام و مسلمین قرار داده است.

### ۳.۱. هماهنگی اخلاص با فطرت انسان

«وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ»<sup>۲</sup>

و کلمه اخلاص که هماهنگ با فطرت انسانی است.

#### نکته

● حضرت در اینجا جهاد را مقدم بر اخلاص کرد و شاید علتش این باشد که تا جهاد نباشد توحید کامل نیز در کار نیست؛ گرچه جهاد نیز بدون انگیزه توحیدی فایده ندارد و در اینجا ترتیب به این لحاظ است که وقتی جهاد آمد به تدریج مزایای اسلام بروز و ظهور پیدا می کند و از جمله مردم می توانند به خوبی توحید را آشکار نمایند.

#### مشابه

♦ از امام صادق (ع) می خوانیم: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ إِيَّاهُ أَنْ تَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ»<sup>۳</sup> هر که لا اله الا الله بگوید از روی اخلاص داخل بهشت شود و اخلاصش آن است که لا اله الا الله او را مانع شود از آنچه خدای عزوجل حرام گردانیده.

♦ «فَاقُمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۴</sup> به یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است.

### ۴.۱. برپا داشتن نماز

«وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ»<sup>۵</sup>

و برپا داشتن نماز که حقیقت دین و آیین است.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

۲. الْفِطْرَةُ: اصل خلقت و طبیعت اولی انسان.

۳. بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۵۹.

۴. روم، ۳۰.

۵. مِلَّةٌ: طریقت و شریعت؛ همان دین و آیینی است که انسان به آن معتقد می باشد؛ البته کلمه «ملت» در زبان فارسی به معنای مردم است و این کلمه مانند بسیاری از واژه های مشترک در بین زبان هاست که در هر زبان کاربرد ویژه خود را دارد و استعمال آن در معنا و مفهومی در یک زبان نباید سبب اشتباه در به کارگیری این واژه در زبان دیگر و در مفهوم و معنای دیگر گردد.

### ۲.۱. جهاد، قله رفیع اسلام

«وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْإِسْلَامِ»<sup>۱</sup>

و جهاد در راه او، چراکه جهاد قله رفیع اسلام است.

#### نکته ها

● اگر دین حقی وجود داشته باشد باید ابتدا برای آن پایگاه محکمی درست کرد که از بین نرود. جهاد در راه خداوند چه جهاد و پیکار با دشمن بیرونی و چه جهاد درونی با نفس اماره که به آن جهاد اکبر می گویند، باعث می شود که پایگاه ایمان محکم شود و هنگامی که پایگاه محکم شد دیگر می توان نماز یا واجبات دیگر الهی را آن چنان که باید عمل و آشکار کرد و از دشمنان ترسی به دل راه نداد.

● «ذِرْوَةُ الْإِسْلَامِ» به معنای قله رفیع اسلام. اشاره به این است که تا جهاد همه جانبه نباشد کاری از پیش نخواهد رفت.<sup>۲</sup>

#### مشابه

♦ «فَمَنْ تَرَكَ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ وَ شَمِلَهُ الْبَلَاءُ وَ فَارَقَ الرِّضَا وَ دَيَّتْ بِالصَّغَارِ وَ الْقُمَّاءَةِ وَ ضَرَبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْأَسْدَادِ وَ أَدِيلَ الْحَقِّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَ سِيمَ الْخُسْفِ وَ مَنَعَ النَّصْفِ»<sup>۳</sup> هرکس از جهاد روی گردان شود، خداوند او را لباس ذلت و خواری می پوشاند و گرفتاری و بلا بر او سایه افکنده و کوچک و بی اعتبار می شود و عقل و خرد از او رخت بر بندد و حق او ضایع شود.

♦ «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»<sup>۴</sup> کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه های خویش هدایتشان می کنیم.

♦ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ»<sup>۵</sup> ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوید و در راهش جهاد کنید.

۱. ذِرْوَةُ: قله و بلندترین جای هر چیز؛ کوهان شتر؛ قسمت بالای هر چیزی است و به کوهان شتر و قله کوه ها اطلاق می شود؛ (ذروة) الشیء أعلاه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۶۲۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۴. عنکبوت، ۶۹.

۵. مانده، ۳۵.

## مشابه

◇ در حدیث معروف پیامبر اسلام ﷺ آمده است: «الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ فَمَنْ تَرَكَ صَلَاتَهُ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ هَدَمَ دِينَهُ»<sup>۱</sup> نماز ستون دین است. کسی که عمداً آن را ترک کند دین خود را ویران کرده است.

◇ «مَثَلُ الصَّلَاةِ مَثَلُ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ نَفَعَتِ الْأُتُنَابُ وَالْأَوْتَادُ وَالْعِشَاءُ وَإِذَا انْكَسَرَ الْعَمُودُ لَمْ يَنْفَعِ طُنْبٌ وَلَا وَتْدٌ وَلَا غِشَاءٌ»<sup>۲</sup> نماز همچون ستون خیمه است هنگامی که ستون خیمه برقرار باشد، طناب‌ها و میخ‌ها و پوشش خیمه برقرار و مفید است و هنگامی که ستون بشکند نه طناب‌ها به کار می‌آید و نه میخ‌ها و پوشش.

◇ «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>۳</sup> خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او صلوات فرستید و سلام کنید؛ سلامی نیکو.

◇ «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا»<sup>۴</sup> نماز بر مؤمنان در وقت‌های معین واجب گشته است.

## ۵.۱. پرداخت زکات

«وَأَيُّهَا الرِّكَازِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ»

و ادای زکات که فریضه‌ای واجب است.

## مشابه

◇ امام باقر (ع) می‌فرماید: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ در مسجد بود، پنج نفر را صدا زد و فرمود برخیزید و از مسجد ما بیرون روید! «لَا تُصَلُّوا فِيهِ وَأَنْتُمْ لَا تُرْكَونَ»<sup>۵</sup> شما که زکات نمی‌دهید، در مسجد ما نماز نخوانید.

◇ «الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۶</sup> مؤمنانی که نماز می‌خوانند و همچنان که در رکوع اند اتفاق می‌کنند.

۱. جامع الاخبار (طبق نقل بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۰۲)

۲. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۳۱۸.

۳. احزاب، ۵۶.

۴. نساء، ۱۰۳.

۵. نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۱۳، ص ۱۰۲.

۶. مانده، ۵۵.

## ۶.۱. روزه‌داری

«وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جَنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ»<sup>۱</sup>

و روزه ماه رمضان که سپری در برابر عقاب است.

## نکته

● تعبیر به «جَنَّةٌ» که به معنای سپر است در مورد روزه به این دلیل است که سرچشمه گناهان، وسوسه‌های شیطانی است و به وسیله روزه شهوات در کنترل عقل در می‌آید و با این وسیله دفاعی از حملات شیطان در امان می‌ماند.<sup>۲</sup>

## مشابه

◇ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»<sup>۳</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان‌گونه که بر پیش از شما مقرر شده بود، باشد که پرهیزکار شوید.

◇ «أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةُ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ»<sup>۴</sup> در شب‌های روزه، هم خوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است.

## ۷.۱. برگزاری حج و عمره

«وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحَصَانِ الذَّنْبَ»<sup>۵</sup>

۱. جَنَّةٌ: سپر و هر چیزی که باعث حفاظت شود؛ از ماده «جَنَ» می‌آید که به معنای پوشش است؛ از این ماده چند کلمه مشهور وجود دارد که در همه آن‌ها معنای پوشش لحاظ شده است؛ «جَنَ» به لحاظ مخفی بودنش جَن خوانده شده و مجنون نیز به لحاظ اینکه عقلش پنهان یا پوشیده است مجنون گفته شده است؛ باغ و بهشت را هم «جَنَّة» می‌گویند چون پوشیده از درخت است؛ بجه در شکم مادر را برای اینکه پوشیده است «جنین» می‌گویند؛ سپر را به لحاظ اینکه انسان را از خطر محافظت می‌کند و می‌پوشاند «جَنَّة» می‌گویند؛ بالضم کلّ ما وقی.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۶۲۴.

۳. بقره، ۱۸۳.

۴. بقره، ۱۸۷.

۵. اعْتِمَارُهُ: عمره به جا آوردن؛ زیارت کردن؛ باب افتعال از ریشه عَمَرَ؛ اعتمر: الرَّجُلُ زَارَ الْبَيْتِ وَ الْمَعْتَمِرُ الزَّائِرُ وَ مِنْهُ سَمِيَتْ الْعِمْرَةُ عَمْرَةً لِأَنَّهَا زِيَارَةُ الْبَيْتِ يُقَالُ اعْتَمَرَ فَهُوَ مَعْتَمِرٌ أَيْ زَارَ وَ قَصْدُ، وَ فِي الشَّرْعِ زِيَارَةُ الْبَيْتِ الْحَرَامِ بِشُرُوطٍ مَخْصُوصَةٍ مَذْكُورَةٍ فِي مُحَالِهَا.

يَنْفِيَانِ: دور شده؛ تبعید شده؛ از ماده نفی به معنای رانده شده؛ النَّفْيَةُ: جمع نَفَيَاتٍ یک بار نفی کردن.

يَرْحَصَانِ: می‌شُوید و از بین می‌برد؛ از ماده «رحض» به معنای شستن است. اشاره به اینکه حج و عمره آثار گناه را از صحنه عمل یا از صحنه دل می‌شُوید؛ رحض: الثوب و نحوه بالحاء المهملة و الضاد المعجمة من باب منع غسله كأرحضه فهو رحيض و مرحوض.

ذَّنَبٌ: گناه؛ جمع ذنب ذنوب بر وزن عقول است؛ أَذْنَبَ، إِذْنَابًا: گناه کرد؛ الْمُذْنِبُ: گناهکار.

## نکته

- منظور این است که صله رحم سبب سودمندتر شدن مقدار مال ثابت می شود و به آن برکت می دهد و تعداد اعمال صالح را در هر روز از عمر انسان افزایش می دهد.<sup>۱</sup>

## مشابه

- ◇ ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند. آری، خدا به هر چیزی داناست.
- ◇ از امام صادق (ع): «صِلَةُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ وَتَدْفَعُ الْبُلْوَى وَتُيسِّرُ الْحِسَابَ وَتُيسِّرُ فِي الْأَجَلِ»<sup>۳</sup> صله رحم اعمال را پاک می کند و اموال را رشد و نمو می دهد و بلا را دفع و حساب را آسان و اجل را به تأخیر می اندازد.

## ۹.۱. پرداخت صدقه پنهانی

﴿وَصَدَقَةُ السَّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ﴾

و صدقه پنهانی که کفاره گناهان است.

## نکته

- منظور از «صدقه سر» کمک هایی است که انسان به افراد نیازمند و آبرومند می کند که هم خلوص نیت بیشتری و هم حفظ آبروی افراد نیازمند در آن است و به همین دلیل، برکات فراوانی دارد و این تعبیر هم شامل صدقات واجب مانند کفاره و نذر می شود و هم صدقات مستحب و انفاق.

## ۱۰.۱. صدقه آشکار

﴿وَصَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ﴾<sup>۴</sup>

و صدقه آشکار که از مرگ بد پیشگیری می کند.

## نکته ها

- منظور از «مِيتَةُ السُّوءِ» مرگ و میرهایی است که با شکنجه و ناراحتی شدید واقع می شود؛ مانند سوختن در آتش و بیماری های جان کاه و مشقت بار و تصادف های شدید به هنگام رانندگی.<sup>۵</sup>

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۵۴.

۲. انفال، ۷۵.

۳. الأصول الستة عشر، ص ۳۱۷.

۴. مِيتَةُ السُّوءِ: مرگ بد، مرگ با خفت و خواری.

۵. همان، ص ۶۲۸.

و حج و عمره خانه خدا که نابودکننده فقر و شست و شودهنده گناه است.

## مشابه

- ◇ ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾<sup>۱</sup> تا سودهایی را که از آن آن هاست ببینند.
- ◇ ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup> و برای خدا، حج آن خانه بر عهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هرکه کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی نیاز است.
- ◇ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾<sup>۳</sup> درباره هلال ها [ی ماه] از تو می پرسند، بگو: «آن ها گاه شماری برای مردم و [موسم] حج اند.
- ◇ امام صادق (ع): «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَسْرَعَ غَنًى وَلَا أَنْفَىٰ لِلْفَقْرِ مِنْ إِذْمَانِ حِجِّ هَذَا الْبَيْتِ»<sup>۴</sup> برای بی نیازی مالی و نابودی فقر چیزی سریع تر از مداومت حج خانه خدا ندیدم.
- ◇ «يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»<sup>۵</sup> از گناهان خود پاک می شوند مانند آن روزی که از مادر به دنیا آمده اند.

## ۸.۱. صله رحم

﴿وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ وَنَسَاءٌ فِي الْأَجَلِ﴾<sup>۶</sup>

و صله رحم که سبب فزونی مال و تأخیر اجل و طول عمر است.

۱. حج، ۲۸.

۲. آل عمران، ۹۷.

۳. بقره، ۱۸۹.

۴. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۴۰۶.

۵. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۶.

۶. مَثْرَاءٌ: ثروتمند؛ از ماده «ثری» و «ثروت» به معنای فزونی یافتن است؛ لذا مال فراوان را «ثروت» می گویند و «مثرات» مصدر میمی به معنای اسم فاعل است؛ یعنی: سبب فزونی؛ ثری: المال ثرا کثر و نمی، و الثروة کثرة العدد من الناس و المال، و هذا مثرأة للمال بهمز و غیره تکثرة.

مَنْسَاءٌ: به تأخیر انداخت؛ از ماده «نساء» به معنای تأخیر انداختن است و «منساء» مصدر میمی به معنای اسم فاعل، یعنی سبب تأخیر است و به عصا «منساء» می گویند؛ زیرا با نوک آن، اشیای مزاحم به کنار رانده می شود؛ بالهمز و غیره ایضا کمثرأة وزان مفعلة بالفتح فالسكون محل النساء يقال نسأت التي نسأ آخرته و منه الحديث: صلة الرحم تنسيء الأجل أي تؤخره.

جلوگیری می‌کند.

#### نکته

● تعبیر «صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ» هر کار خیری را شامل می‌شود از قبیل ذکر عام بعد از خاص است و «مَصَارِعُ الْهَوَانِ» شکست‌هایی است که در زندگی برای انسان پیش می‌آید و توأم با خواری است.<sup>۱</sup>

#### مشابه

◇ «لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»<sup>۲</sup> خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است.

◇ «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ»<sup>۳</sup> سخن خوش و پاک به‌سوی او بالا می‌رود و کردار نیک است که آن را بالا می‌برد و برای آنان که از روی مکر به تبهکاری می‌پردازند، عذابی است سخت و مکرشان نیز از میان برود.

◇ از امام صادق (ع): «أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ»<sup>۴</sup> نخستین کسانی که وارد بهشت می‌شوند کسانی هستند که اهل کارهای خیر و خدمت به خلق هستند.

◇ امیر مؤمنان علی (ع): «عَلَيْكُمْ بِصَنَائِعِ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا نِعَمُ الرَّادِّ إِلَى الْمَعَادِ»<sup>۵</sup> بر شما باد به کارهای نیک و خدمت به خلق که بهترین زاد و توشه برای معاد است.

◇ امام صادق (ع): «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَمُشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَيُوكِّلُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مَلَكََيْنِ وَاحِدٌ عَنْ يَمِينِهِ وَ آخَرُ عَنْ شِمَالِهِ يَسْتَغْفِرَانِ لَهُ رَبُّهُ يَدْعُوَانِ لَهُ بِقَضَاءِ حَاجَتِهِ»<sup>۶</sup> بنده‌ای که در طریق برآوردن حاجت برادر مؤمنش گام بر می‌دارد خداوند دو فرشته را مأمور می‌کند یکی از طرف چپ با او می‌روند و پیوسته برای او استغفار می‌کنند و برآوردن حاجت او را از خدا می‌خواهند.

ادامه از صفحه قبل:

هَوَان: خواری و ذلت؛ از مادة هَوَن.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۶۲۹.

۲. احزاب، ۵۷.

۳. فاطر، ۱۰.

۴. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۹۳۱، شماره ۱۲۶۱۱.

۵. غرر الحکم، شماره ۶۱۶۶.

۶. کافی، ج ۲، ص ۱۹۵، حدیث ۱۰.

● منظور از «صدقه علانیه» کمک‌هایی است که آشکارا انجام می‌شود و یکی از آثار و برکات آن تشویق دیگران به کار خیر و دعای مردم در حق صدقه‌دهنده است.<sup>۱</sup>

#### مشابه

◇ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۲</sup> آنان که اموال خویش را در شب و روز، در پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، اجرشان با پروردگارشان است، نه بیمناک می‌شوند و نه غمگین.

◇ «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا»<sup>۳</sup> صدقات، تنها برای تهی‌دستان و بینوایان و متصدیان آن است.

◇ «إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ»<sup>۴</sup> اگر صدقه‌ها را آشکار کنید، این کار خوبی است.

◇ امام کاظم (ع): «عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ»<sup>۵</sup> کمک کردن تو به ضعیفان از بالاترین صدقات است.

◇ امام کاظم (ع): «الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ»<sup>۶</sup> هر سخن پاکیزه‌ای صدقه است.

◇ امام صادق (ع): «إِسْمَاعُ الْأَصَمِ مِنْ غَيْرِ تَصَجَّرِ صَدَقَةٌ هَنِيئَةٌ»<sup>۷</sup> رساندن مطلب بدون اظهار ناراحتی به گوش افرادی که شنوایی آن‌ها ضعیف است صدقه گوارایی است.

### ۱۱.۱. خدمت به خلق

«وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ»<sup>۸</sup>

و کارهای خوب مخصوصاً خدمت به خلق که از لغزش‌ها و شکست‌های خفت‌بار

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۶۲۷.

۲. بقره، ۲۷۴.

۳. توبه، ۶۰.

۴. بقره، ۲۷۱.

۵. تحف العقول، ص ۴۳۷.

۶. بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۳۶۹.

۷. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۸.

۸. صَنَائِعُ: احسان؛ از مادة «صُنِع» به‌معنای ساختن و ابداع چیزی است و در لغت عرب به کارهای خوب و نیکوکاری «صنایع» جمع «صنیه» گفته می‌شود.

تقی: حفظ می‌کند و نگه می‌دارد؛ مضارع وقی که واو آن حذف شده است.

مَصَارِعُ: افتادن؛ محل افتادن؛ جمع «مصرع» به‌معنای محل افکندن و زمین افتادن است و به قتلگاه، «مصرع» گفته می‌شود و به کشتی گرفتن «مصارعه» می‌گویند؛ چون هر یک از دو طرف می‌خواهد دیگری را به زمین بیفکند؛ صرعه: کمنعه طرحه علی الارض و المصرع وزان مقعد موضع الصرع.



## ۲. دستوراتی برای پیاده کردن ارکان

## ۲.۱. یاد خدا

«أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ»<sup>۱</sup>

پیوسته به یاد خدا باشید که بهترین یادهاست!

## نکته‌ها

- تعبیر به «افاضه» که در اصل به معنای خروج آب با کثرت و فزونی است در اینجا به معنای توجه فراوان به ذکر خدا و همواره به یاد او بودن است.<sup>۲</sup>
- تعبیر به «أَحْسَنُ الذِّكْرِ» به خاطر آن است که تمام برکات معنوی و مادی از آن سرچشمه می‌گیرد.<sup>۳</sup>

## مشابه

◇ در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «لیس عمل احب الی الله تعالی و لا انجی لعبد من کل سیئه فی الدنیا و الاخره، من ذکر الله. قيل: و لا القتال فی سبیل الله؟ قال: لو لا ذکر الله لم یومر بالقتال»<sup>۴</sup> هیچ عملی نزد خدای متعال محبوب‌تر و هیچ عاملی برای نجات بنده از هر گناهی در دنیا و آخرت مؤثرتر از ذکر خدا نیست. کسی پرسید حتی جهاد در راه خدا، پیامبر فرمود: اگر به خاطر ذکر خدا نبود، دستور به جهاد داده نمی‌شد.

◇ ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَّاَصِيلاً﴾<sup>۵</sup> و نام پروردگارت را بامدادان و شامگاهان یاد کن.

◇ ﴿وَ الذَّاكِرِينَ اللّٰهَ کَثِیْرًا وَّ الذَّاكِرَاتِ اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَّ اَجْرًا عَظِیْمًا﴾<sup>۶</sup> مردان و زنان که بسیار یاد خدا می‌کنند خداوند برای همه آن‌ها مغفرت و پاداش بزرگی فراهم ساخته است.

## ۲.۲. تقوامداری

«وَ اِزْعَبُوا فِیْمَا وَعَدَ الْمُتَّقِیْنَ فَإِنَّ وَعْدَهُ أَصْدَقُ الْوَعْدِ»<sup>۱</sup>

به آنچه خداوند به پرهیزکاران وعده داده است، علاقه‌مند باشید که وعده او صادق‌ترین وعده‌هاست.

## نکته‌ها

- مقصود امام این است که احساس ایمان در دل مؤمن ژرف‌تر و عملش افزون‌تر گردد.<sup>۲</sup>
- ممکن است مردم از وعده‌های خود تخلف کنند اما خداوند هیچ‌گاه از وعده خود تخلف نمی‌کند؛ زیرا تخلف از وعده یا به خاطر عجز و ناتوانی یا به خاطر بخل است و خداوند نه بخیل است و نه ناتوان، پس از وعده خود تخلف نمی‌کند.

## مشابه

◇ ﴿إِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ ۖ فِی مَقْعَدٍ صَدِیْقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ﴾<sup>۳</sup> در حقیقت، مردم پرهیزکار در میان باغ‌ها و نه‌رها در قرارگاه صدق، نزد پادشاهی توانا هستند.

◇ ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِیْمِ﴾<sup>۴</sup> برای پرهیزکاران، نزد پروردگارشان باغستان‌های پرناز و نعمت است.

## ۲.۳. پیروی از راه انبیا

«وَ اِفْتَدُوا بِهَدِی نَبِیِّکُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدِیِّ وَ اسْتَنْوُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ»<sup>۵</sup>

و به راه‌ورسم پیامبرتان اقتدا کنید که بهترین راه‌ورسم‌هاست؛ دستورات و سنت او را به کار ببندید که هدایت‌کننده‌ترین سنت‌هاست.

۱. اِزْعَبُوا: رغبت کنید؛ از ماده «رغب» اصل رغبت به معنی وسعت است. گویند «رَغِبَ الشَّيْءُ: اتَّسَعَ» رغبت چون با «فی» و «الی» باشد، معنای دوست داشتن، مایل بودن و حریص بودن می‌دهد.

الْمُتَّقِیْنَ: نگهداری؛ کسانی که خود را کنترل کرده و خودداری می‌کنند؛ اسم فاعل باب افتعال از ماده «وقی» است؛ اصل آن «موتقین» بوده که واو قلب به تاء و در تاء ادغام شده است.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۵۶.

۳. قمر، ۵۴ و ۵۵.

۴. قلم، ۳۴.

۵. هَدَى: رفتار، طریقت؛ بر وزن منع به معنای راه‌ورسم و طریقه و روش است؛ بِالضَّمِّ الرَّشَادُ مصدر یقال هداه الله هدی و هدایة أرشده، و بالفتح وزان تمر الهیئة و السیرة و الطریقة.

اسْتَنْوُوا: سنت و روش خود قرار دهید؛ سُنَّتِهِ: دستوراتی است که در زمینه‌های مختلف صادر شده است.

## نکته

● منظور از «هَدَى» به معنای راه‌ورسم و طریقه و روش است و «سُنَّت» به معنای دستوراتی است که در زمینه‌های مختلف صادر فرموده است و با توجه به اینکه پیامبر اکرم ﷺ خاتم انبیاست، طبیعی است که راه‌ورسم و سنت او برترین راه‌ورسم و سنت‌ها بوده باشد.<sup>۱</sup>

## مشابه

◇ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»<sup>۲</sup> قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سر‌مشقی نیکوست؛ برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

◇ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۳</sup> ای پیامبر، خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تو‌اند تو را بس است.

## ۳. انس با قرآن

## ۱.۳. قرآن بهترین گفته‌ها

«وَ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ»<sup>۴</sup>  
قرآن را فرا گیرید که بهترین گفته‌هاست.

## مشابه

◇ «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُّتَشَابِهاً مَثَانِي»<sup>۵</sup> خداوند بهترین سخن را نازل کرده است؛ کتابی که آیاتش همانند یکدیگر است؛ آیاتی مکرر دارد.

## ۲.۳. قرآن بهار قلب‌ها

«وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَيِّعُ الْقُلُوبِ»<sup>۶</sup>  
و در آن بیندیشید که بهار قلب‌هاست.

## مشابه

◇ «انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ»<sup>۱</sup> بنگر، چگونه آیات [خود] را گوناگون بیان می‌کنیم باشد که آنان بفهمند.

◇ «هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ»<sup>۲</sup> بگو: «آیا نابینا و بینا یکسان است؟ آیا تفکر نمی‌کنید.»

◇ «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»<sup>۳</sup> آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

## تشبیه

مشبه: قرآن

مشبه‌به: بهار

وجه شبیه: همان‌گونه که در فصل بهار، شکوفه‌ها و گل‌ها و سبزه‌ها همه جا می‌روید، به برکت قرآن مجید نیز گل‌های فضایل اخلاق و شکوفه‌های معارف الهیه بر صفحه دل ظاهر می‌شود و آن کس که حیات انسانی از آن نگیرد، همچون درخت خشکیده‌ای است که در فصل بهار، تکان نمی‌خورد.

## ۳.۳. قرآن شفای دل‌ها

«وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ»<sup>۴</sup>

از نور آن، شفا و درمان بطلبید که شفای دل‌ها [ی بیمار] است.

## نکته

● حضرت نمی‌خواهد قرآن را تنها باعث شفای قلب‌های جسمانی بداند بلکه در حقیقت درمان دردهای روحی انسان است. هنگامی که قلب انسان به کار باشد انسان دارای درک و شعور است ولی هنگامی که قلب از کار افتاد، انسان می‌میرد و دیگر درک و شعور

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۶۳۵.

۲. احزاب، ۲۱.

۳. انفال، ۶۴.

۴. حدیث: چیز تازه؛ در سخن گفتن به اعتبار اینکه هر کلمه‌ای پس از کلمه پیشین می‌آید و حادث می‌شود به سخن «حدیث» گفته می‌شود. البته حدیث اصطلاحی، همان روایات رسیده از پیامبر و ائمه است.

۵. زمر، ۲۳.

۶. تَفَقَّهُوا: بیندیشید؛ از ماده فقه (به کسر اول) به معنای فهمیدن؛ تَفَقَّه: فرو رفتن و عمیق شدن در چیزی؛ در اصطلاح رایج به تعمق علمی در فروع دین «تَفَقَّه» گفته می‌شود و به معنای بصیرت در دین گفته می‌شود.

۱. انعام، ۶۵.

۲. انعام، ۵۰.

۳. نساء، ۸۲.

۴. اسْتَشْفُوا: شفا بجوید؛ از ماده شَفَعَ به معنای شفاعت؛ شفع و شفاعت هر دو مصدراند بمعنی منظم کردن چیزی بجیزی؛ ظاهراً شفاعت را از آنجهت شفاعت گوئیم که شفیع خواهش خویش را بایمان و عمل ناقص طرف منظم می‌کند و هر دو مجموعاً پیش خدا اثر می‌کنند.





ظاهری ندارد؛ بنابراین حضرت به اعتبار این رابطه‌ها قرآن را شفای سینه‌ها ذکر می‌فرماید و این تعبیر برگرفته از این آیه قرآنی است ﴿وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ﴾<sup>۱</sup>

#### مشابه

﴿قَدْ جَاءَ تَكُفُّكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ﴾<sup>۲</sup> به یقین برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست.

#### تشبیه

مشبه: شفا به وسیله قرآن

مشبه‌به: شفا به وسیله نور آفتاب

وجه شبه: همان گونه که بسیاری از بیماران از پرتو نور آفتاب، سلامتی خود را باز می‌یابند و محیط زندگی آن‌ها با تابش نور آفتاب از عوامل بیماری پاک می‌شود که گفته‌اند: «آنجا که آفتاب بتابد طیب نیاید».

#### ۳.۴. قرآن سودمندترین سخن‌ها

﴿وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ﴾

و آن را به نیکوترین وجه تلاوت کنید که نافع‌ترین سخن‌هاست.

#### نکته

● قرآن را به نیکوترین وجه، تلاوت کنید تا دل‌های مشتاقان به‌سوی آن جذب شود و دورافتادگان به آن نزدیک گردند. وظیفه تبلیغ صحیح قرآن را گوشزد می‌نماید.<sup>۳</sup>

#### مشابه

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا﴾<sup>۴</sup> ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می‌کنیم.

۱. یونس، ۵۷.

۲. یونس، ۵۷.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۶۳۵.

۴. یوسف، ۳.



﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ﴾<sup>۱</sup> ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی.

﴿كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً﴾<sup>۲</sup> این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم.

#### ۵. عالم بی‌عمل

﴿وَإِنَّ الْعَالَمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَايِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ﴾<sup>۳</sup>

به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می‌کند، همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از جهل خویش به خود نمی‌آید.

#### نکته

● «وَإِنَّ» به عنوان بیان علت نسبت به اهمیت عمل آمده است زیرا هنگامی که انسان چیزی را بداند ولی بر اساس علم و دانش خود عمل نکند، مانند انسان نادان در چاه گمراهی سقوط می‌کند؛ بنابراین چنین شخصی ملامت و حسرتش نیز بیشتر است چون گمراهی و سقوط انسان جاهل به خاطر نادانی‌اش است ولی انسان عالم با اینکه راه نجات را می‌داند گمراه شده و معذور هم نیست.

#### مشابه

◇ امام صادق (ع): «يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا، قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ»<sup>۴</sup> هفتاد گناه جاهل بخشوده می‌شود پیش از آنکه یک گناه عالم بخشوده شود.

◇ ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا الثَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمَارِ يُحْمَلُ أَسْفَارًا﴾<sup>۵</sup> مثل کسانی که تورات بر آنان بار شد آنگاه آن را به کار نبستند، همچون مثل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد.

۱. یوسف، ۳.

۲. فرقان، ۳۲.

۳. حائِر: حیران، سرگردان؛ از ماده حیر؛ المتحیر.

۴. لَا يَسْتَفِيقُ: به خود نمی‌آید؛ بیدار نمی‌شود؛ از ماده «استفاقه» به معنای بهبودی یافتن از بیماری یا هوشیار شدن بعد از مستی یا بیدار شدن بعد از خواب است و در خطبه بالا، مناسب معنای سوم است.

۵. کافی، ج ۱، ص ۴۷، حدیث ۱.

۵. جمعه، ۵.





## تشییه

مشبه: عالم بی عمل

مشبه به: جاهل سرگردان

وجه شبه: عالم بی عمل به جاهل سرگردانی می ماند که هرگز از جهل خود بیدار نمی شود و امیدی به هدایت او نیست؛ چراکه آگاهانه در راه خلاف گام نهاده و به همین جهت، خداوند توفیق هدایت را از او سلب می کند؛ نیروهای خود را در این سرگردانی از دست می دهد و هرگز به ساحل نجات نمی رسد و در گرداب های هلاکت گرفتار می شود.

## ۵. ۱. سرزنش عالم بی عمل

«بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَكْثَرُ وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَكْثَرُ وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمٌ»<sup>۱</sup>

بلکه حجت بر او عظیم تر و حسرتش پایدارتر و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است.

## مشابه

﴿قُلْ هَلْ تَنْبِتُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ الَّذِينَ صَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا<sup>۲</sup> بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ آن هایی که تلاششان در زندگی دنیا تباه شد و می پنداشتند کاری نیکو می کنند.

﴿فَكُنْ بِكُيُوبِهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ﴾<sup>۳</sup> آن ها و کافران را سرنگون در جهنم اندازند.

## خطبه ۱۱۱



## شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی

ویژگی: دنیاشناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۲.

## پیشگفتار خطبه

این خطبه به طور کلی درباره نکوهش دنیا سخن می گوید. دنیایی که انسان در زرق و برق و لذات نامشروع و کامجویی های بی حساب آن غرق می شود و ظلم و عدالت در آن مفهومی ندارد.

۱. الزم: اثبات و ادامه و ایجاب است؛ از ماده لز، لزوم و لزام به معنی ثبوت و دوام است.

الْوَم: ملامت شده تر؛ از ماده «لوم» به معنای سرزنش گرفته شده و با توجه به اینکه «الوم» صیغه افعال تفضیل است، اینجا به معنای «سزاوارتر به ملامت» است.

۲. کهف، ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳. شعراء، ۹۴.

## نکته

- خداوند بر روی جهنم پلی قرار داده تا مردم از روی آن پل عبور کرده و خود را به بهشت برسانند و این پل همین صراط مستقیم یا صراط حقی است که خداوند در این جهان آن را قرار داده و معرفی کرده تا انسان‌ها گرفتار دنیا و در نتیجه گرفتار جهنم نشوند و بتوانند با عبور از آن پل به بهشت برسند.

## مشابه

- ◇ ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ﴾<sup>۱</sup> محبت امور مادی از زنان و فرزندان و اموال هنگفت در نظر مردم جلوه داده شده است.

## استعاره

مستعار: حلاوت، خضرت

مستعار به: شیرینی، سبزی

مستعار له: هرچه نفس از آن لذت می‌برد

**جامع:** واژه حلاوت (شیرینی) و خضرت (سبزی) را که به حس ذائقه و باصره تعلق دارد، برای هرچه نفس از آن شکفته می‌شود و لذت می‌برد، استعاره آمده است و جهت تشبیه این است که چشیدن شیرینی و دیدن سبزه مانند دیگر چیزهای لذیذ، مطبوع و لذت‌بخش است و اینکه تنها به لذت حاصل از این دو حس اشاره فرموده برای این است که لذتی که از طریق این دو حس به دست می‌آید در مقایسه با دیگر حواس بیشتر و به‌وسیله آن‌ها التذاذ نفس زیادتر است.

## ۲. زیبا جلوه کردن دنیا

﴿وَتَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ وَرَاقَتْ بِالْقَلِيلِ﴾<sup>۲</sup>

و با نعمت‌های زودگذر دوستی می‌ورزد و با متاع اندکش زیبا جلوه می‌کند.

۱. آل عمران، ۱۴.

۲. تَحَبَّبَتْ: محبوب قرار داد؛ از ماده حَبَّ به معنای دوست داشتن؛ أَحَبَّ، إِحْبَاباً: او را دوست داشت؛ تَحَبَّبَ، تَحَبُّباً: الیه: با او مهربانی و محبت نمود، دوست او شد؛ حَابٌ، مُحَابَّةٌ وَ حِبَابَةٌ: او را دوست داشت، دوستی خود را بر او آشکار کرد.

الْعَاجِلَةِ: لذایذ گذران.

رَاقَتْ: جلب نظر کرد؛ از ماده (روق) به معنی سرور ساختن و در شگفتی فرو بردن است.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَحَذِّرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا حُلُوهٌ خَضِرَةٌ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ تَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ وَ رَاقَتْ بِالْقَلِيلِ وَ تَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ وَ تَزَيَّنَتْ بِالْعُرُورِ لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا وَ لَا تُؤْمَنُ فَجَعَلَتْهَا غَرَارَةً صَرَّارَةً حَائِلَةً زَائِلَةً نَافِذَةً بَائِدَةً أَكَالَةً غَوَالَةً لَا تَعْدُو إِذَا تَنَاهَتْ إِلَى أُمْنِيَّةِ أَهْلِ الرَّغْبَةِ فِيهَا وَ الرِّضَاءِ بِهَا أَنْ تَكُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ كَمَا أُنْزِلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا لَمْ يَكُنْ أَمْرٌ مِنْهَا فِي حَبْرَةٍ إِلَّا أَغْقَبْتُهُ بَعْدَهَا عِبْرَةً وَ لَمْ يَلْقَ فِي سَرَائِهَا بَطْنًا إِلَّا مَنَحْتُهُ مِنْ صَرَائِهَا ظَهْرًا وَ لَمْ تَطْلُ فِيهَا دِيمَةً رَخَاءٍ إِلَّا هَتَنْتَ عَلَيْهِ مُرْتَةً بَلَاءٍ وَ حَرِيٌّ إِذَا أَصْبَحَتْ لَهُ مُتَنَصِّرَةٌ أَنْ تُمَسِيَ لَهُ مُتَنَكِّرَةٌ وَ إِنْ جَانِبَ مِنْهَا اغْدُوزِبَ وَ اخْلُولَى أَمَرٌ مِنْهَا جَانِبٌ فَأَوْبَى لَا يَتَأَلَّ أَمْرٌ مِنْ غَصَارَتِهَا رَغْبًا إِلَّا أَرْهَقْتُهُ مِنْ نَوَائِبِهَا تَعَبًا وَ لَا يُمَسِي مِنْهَا فِي جَنَاحِ أَمْنٍ إِلَّا أَصْبَحَ عَلَى قَوَادِمِ خَوْفِ غَرَارَةٍ غُرُورٌ مَا فِيهَا فَانِيَةٌ فَانٍ مَنْ عَلَيْهَا لَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَرْوَادِهَا إِلَّا التَّقْوَى مَنْ أَقَلَّ مِنْهَا اسْتَكْثَرَ مِمَّا يُؤْمِنُهُ وَ مَنْ اسْتَكْثَرَ مِنْهَا اسْتَكْثَرَ مِمَّا يُؤْبِقُهُ وَ زَالَ عَمَّا قَلِيلٍ عَنْهُ كَمْ مِنْ وَائِقٍ بِهَا قَدْ فَجَعَتْهُ وَ ذِي طُمَأْنِينَةٍ إِلَيْهَا قَدْ صَرَعَتْهُ وَ ذِي أَبْهَةٍ قَدْ جَعَلَتْهُ حَقِيرًا وَ ذِي نَحْوَةٍ قَدْ رَدَّتْهُ ذَلِيلًا.

## ۱. دنیای فریب‌کار

﴿أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَحَذِّرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا حُلُوهٌ خَضِرَةٌ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ﴾<sup>۱</sup>

اما بعد از (حمد و ثنای الهی) شما را از دنیا بر حذر می‌دارم؛ چراکه ظاهرش شیرین و باطراوت و در لابه‌لای شهوات پیچیده شده است.

۱. أَحَذَّرُ: بر حذر می‌دارم.

الدُّنْيَا: پست؛ نزدیک‌تر؛ مؤنث «ادنی».

حُلُوهٌ: شیرین؛ از ماده حلو به معنای شیرین؛ گوارا؛ أَخْلَى، إِخْلَاءً: شیرین یافت یا شیرین کرد؛ اخْلُولَى، اخْلِيلَاءً: شیرین شد؛ «مَا أَخْلَى»: چه خوب، چه گوارا؛ حَالَى، مُحَالَاةً الرَّجُلُ: با آن مرد خوش طبعی و محبت کرد. خضرة: سبز بودن؛ باطراوت؛ خضر: جمع اخضر است؛ اخْضَرَ (الشيء): آن چیز را تازه و رسیده گرفت. حُفَّتْ: پیچیده شده؛ از ماده حَفَّ به معنای احاطه شده؛ حافه: اطراف آن را فرا گرفته است.



## نکته‌ها

- تعبیر «رَاقَتْ بِالْقَلِيلِ» اشاره به این است که دنیا متاع اندک خود را چنان تزیین می‌کند که دل‌های دنیاپرستان را مجذوب می‌سازد.<sup>۱</sup>
- «ب» برای سببیت است؛ یعنی دوستی خود را با نزدیک و در دسترس بودن جا می‌اندازد.

## مشابه

- ◇ «إِنْ هَؤُلَاءِ يُجِبُونَ الْعَاجِلَةَ»<sup>۲</sup> آن‌ها زندگی زودگذر را دوست دارند.
- ◇ «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»<sup>۳</sup> و این بدان سبب است که اینان زندگی دنیا را بیشتر از زندگی آخرت دوست دارند و خدا مردم کافر را هدایت نمی‌کند.

## ۳. آمال و آرزوی دنیا

«وَتَحَلَّتْ بِالْآمَالِ وَتَزَيَّنَتْ بِالْغُرُورِ»<sup>۴</sup>

و در لباس آرزوها خود را نشان می‌دهد و با زینت غرور خود را می‌آراید.

## نکته‌ها

- جمله «تَحَلَّتْ بِالْآمَالِ» اشاره به این است که زینت دنیا جنبه واقعی ندارد بلکه با پندارها و خیال‌ها و آرزوها تزیین شده است.<sup>۵</sup>
- جمله «تَزَيَّنَتْ بِالْغُرُورِ» بر این معنا تأکید می‌کند که فریب و نیرنگ سرمایه اصلی دنیا و عامل تزیین آن است.<sup>۶</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۲۲.

۲. انسان، ۲۷.

۳. نحل، ۱۰۷.

۴. تَحَلَّتْ: زینت نمود؛ از ماده «حَلَّ، حَلَّه»: زیور پوشید، زیبا جلوه کرد.

آمال: از ماده اَمَلَ به معنای آرزو، امید؛ اَمَلٌ، اَمَلًا: آرزو و تمنای آن را کرد، اَمَلٌ، تَأْمِيلًا: مترادف «أَمَلَةٌ» است، او را امیدوار کرد؛ الأمل جمع آمال: آرزو، امید.

تَزَيَّنَتْ: زینت داد و آراست؛ از ماده زَيَّنَ؛ أَزَانٌ، إِزَانَةٌ: آن را آراست؛ اِزْدَانٌ، اِزْدِيَانًا: زیبا و آراسته شد. الْغُرُورُ: فریب‌ها.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۲۲.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۲۳.



## مشابه

- ◇ «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»<sup>۱</sup> زندگی دنیا جز وسیله فریب نیست.
- ◇ «ذُرِّهِمْ يَا كُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ»<sup>۲</sup> بگذار بخورند و بهره گیرند و آرزوها آن‌ها را سرگرم و غافل سازد.
- ◇ «وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»<sup>۳</sup> و واگذار آن کسانی را که دین خویش بازیچه و لهو گرفته‌اند و زندگانی دنیا فریشتان داد.
- ◇ «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»<sup>۴</sup> متاع این دنیا در برابر متاع آخرت جز اندکی هیچ نیست.
- ◇ «فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»<sup>۵</sup> زندگی دنیا شما را نفریبند و آن شیطان فریبنده به خدا مغرورتان نگرداند.

## ۴. ناپایداری دنیا

«لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا وَلَا تُؤْمِنُ فَبَجَعَتْهَا»<sup>۶</sup>

شادمانی و نعمت آن پایدار نیست و از دردها و مشکلاتش کسی در امان نیست.

## نکته

- انسان ممکن است امروز بالاترین مقام را داشته باشد یا دارای بیشترین ثروت باشد ولی مدت کوتاهی پس از آن مقامش را می‌گیرند یا ثروتش از بین رفته یا اساساً مرگ او فرا می‌رسد

۱. آل عمران، ۱۸۵.

۲. حجر، ۳.

۳. انعام، ۷۰.

۴. توبه، ۳۸.

۵. فاطر، ۵.

۶. لَا تَدُومُ: دوام ندارد؛ از ماده «دَوِمَ» به معنای دوام، ثبوت و امتداد است؛ أَدَامَ، إِدَامَةً الشَّيْءُ: آن چیز را پایدار کرد؛ اسْتَدَامَ، اسْتِدَامَةً الشَّيْءُ: پایداری آن چیز را خواست.

حَبْرَتُهَا: سرورها؛ از ماده «حبر» به معنی اثر مطلوب و جالب است؛ بفتح الحاء المهملة و ضمها ایضا و سکون الباء الموحدة النعمة والحنن والوشى.

فَبَجَعَتْهَا: مصیبت؛ از ماده فَجَعَ به معنای فاجعه، مصیبت؛ تَفَجَّعَ، تَفَجُّعًا: دردمند شد؛ الفاجع: چیزی که باعث اندوه شدید می‌شود؛ الفاجعة، جمع فَوَاجِع: اندوه و مصیبت؛ فَجِيعَةً، جمع فَجَائِع: مصیبت سخت و دردناک.

## مشابه

❖ ﴿وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾<sup>۱</sup> أُولَئِكَ مَأْوَاهُم النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ<sup>۲</sup> و به زندگی دنیوی خشنود شده و بدان آرامش یافته‌اند و آنان که از آیات ما بی‌خبرند به کیفر کارهایی که می‌کرده‌اند، جایگاهشان جهنم است.

❖ ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾<sup>۳</sup> بدانید که زندگی این جهانی بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخرفروشی و افزون جویی در اموال و اولاد، همانند بارانی به وقت است که رویدنی‌هایش کافران را به شگفت افکند سپس پژمرده می‌شود و می‌بینی که زرد گشته است و خاشاک شده است و در آخرت نصیب گروهی عذاب سخت است.

## ۶. وضع انسان در این دنیای فانی

«لَا تَعْدُوا إِذَا تَنَاهَتْ إِلَى أُمْنِيَّةِ أَهْلِ الرِّغْبَةِ فِيهَا وَالرِّضَاءِ بِهَا أَنْ تَكُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ، كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا»<sup>۴</sup>

آنگاه که زندگی دنیا به حد اعلا می‌رسد و به آرزوی دنیاپرستان جامه عمل می‌پوشاند و از آن راضی می‌شوند، بیش از آنچه خداوند متعال (در قرآن) فرموده، نخواهد بود که زندگی دنیا همچون آبی است که از آسمان فرو می‌فرستیم و به وسیله آن گیاهان سر به هم آورند اما

۱. یونس، ۷ و ۸.

۲. حدید، ۲۰.

۳. لَا تَعْدُوا: تجاوز نکند.

تَنَاهَتْ: به انتهای خود رسید؛ از ماده نهی به معنای منتهی شده، رسیده.

أُمْنِيَّة: آرزو.

أَهْلِ الرِّغْبَةِ: علاقه‌مندان.

فَاخْتَلَطَ: آمیخت؛ از ماده خلط به معنای آمیختن؛ اخْتَلَطَ: اختلاطاً: درهم آمیخته شد؛ الاخْلَاط: به هم آمیخته.

هَشِيم: گیاه خشکیده و خرد شده؛ از ماده «هشم» در اصل به معنای شکستن اشیای سست است؛ لذا به گیاهان خشک‌شده و خردشده «هشیم» گفته می‌شود؛ الهشیم: من النبات اليابس المتكسر ولا يقال له الهشيم و هو رطب. تَذْرُوهُ: پراکنده می‌کند؛ از ماده ذرو به معنای پراکندن، پاشیدن؛ ذَرَا، ذَرَوْا: آن را پراکنده کرد؛ الذَّرَى: اسم است از آنچه پخش و پراکنده کنند؛ الذَّرَاة: پخش و پراکنده کند؛ ذرت: الرِّيح الشيء ذروا و أذرت و ذرته أطارته و نسفته. مُقْتَدِر: توانا.

بلکه در همان زمان که مقام یا ثروت در اختیار دارد و همه فکر می‌کنند که خوشبخت‌ترین انسان‌هاست ولی این‌گونه نیست و در همان حال نیز اندوه فراوان به سراغ او می‌آید.

## ۵. متغیر بودن دنیا

«غَرَارَةٌ صَرَّارَةٌ حَائِلَةٌ زَائِلَةٌ نَافِذَةٌ بَائِدَةٌ أَكَّالَةٌ عَوَالَةٌ»<sup>۱</sup>

سخت مغرورکننده و زیان‌بار است، متغیر و زوال‌پذیر و پایان‌گیرنده و نابودشدنی است و سرانجام ساکنان خود را می‌خورد و هلاک می‌کند.

## نکته

● دنیا مردم را در غفلت بسیار فرو می‌برد و هرچه بیشتر می‌فریبد، و نیز صفت «اَكَّالَةٌ» را که از اوصاف درندگان است به آن داده؛ زیرا دنیا نیز مردم را می‌کشد و در کام مرگ فرو می‌برد. اطلاق دو صفت اول که غَرَّارَه و صَرَّارَه است، کنایه از این است که دنیا با فریب‌کاری و حیل‌گری انسان را به خود مشغول و از هدفی که برای آن آفریده شده غافل می‌کند و در لذات خود فرو می‌برد و دادن صفت «اَكَّالَه» به آن، اشاره است به اینکه مانند درندگان با پنجه مرگ، مردمان را می‌کشد و در درون خاک نابود می‌سازد.<sup>۲</sup>

۱. غَرَّارَةٌ: سخت فریبنده، از ماده غَرَّ و غُرُور و غُرَّة: فریب دادن، تطمیع به باطل؛ غُرور: فریب‌دهنده.

صَرَّارَةٌ: بسیار ضررر بار؛ از ماده «صَرَّ» اسْتَصْرَاراً به: ضرر و زیان کرد؛ تَصَرَّرَ، تَصَرَّرًا: زیان کرد؛ زیان به او رسید؛ صَارَ، صَرَّاراً و مُصَارَّةً: به یکدیگر زیان رسانیدند.

حَائِلَةٌ: متغیر؛ از ماده «حَوَلَ» گرفته شده و به معنی متغیر است؛ حَائِلَةٌ: من حال الشيء الحول إذا تغير.

زَائِلَةٌ: از بین رفتن؛ از ماده «زَوَلَ» زَالَ، زَوَّالاً: نابود شد، دور شد؛ زَوَّلَ، تَزَوَّيلاً: او را دور کرد.

نَافِذَةٌ: نابودشونده؛ از ماده «نَفَذَ» به معنی فنا و نابودی و پایان یافتن است.

بَائِدَةٌ: نابودشدنی؛ از ماده «بَیَدَ» به معنی هلاکت و نابودی است.

أَكَّالَةٌ: خورنده؛ از ماده أَكَلَ به معنای خوردن؛ الْأَكْلُ: جمع آکال به معنای خوردنی.

عَوَالَةٌ: مهلک؛ از ماده «غَوَلَ» گرفته شده که به معنی ترور و هلاک کردن غافل‌گیرانه است؛ غَالَه: غولا من باب قال قتله أو ذهب به و اهلكه.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۰۳.

چیزی نمی‌گذرد که خشک می‌شوند و بادهای آن‌ها را به هر سو پراکنده می‌سازد و خداوند بر همه‌چیز قادر است.

#### نکته

● سرنوشت و پایان کار کسانی که در دنیا به آرزوهای خود رسیده و از زندگی دنیا راضی‌اند این می‌شود که از دنیا رفته و خاکش می‌کنند و به یک معنا همه‌چیز تمام می‌شود و کسانی هم که از ابتدا چیزی نداشته و به آرزوهای دنیایی خود نرسیده‌اند که وضعشان از ابتدا معلوم بوده است و اصلاً از دنیا خوشی نمی‌بینند.

#### مشابه

﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾<sup>۱</sup> برایشان زندگی دنیا را مثل بزن که چون بارانی است که از آسمان ببارد و با آن گیاهان گوناگون به فراوانی بروید. ناگاه خشک شود و باد بر هر سو پراکنده‌اش سازد و خدا بر هر کاری تواناست.

#### تشبیه

مشبه: زندگی دنیا  
مشبه‌به: آبی که از آسمان نازل می‌شود  
وجه شبیه: همان‌گونه که با نزول باران درختان سرسبز و گل‌ها شاخه و برگ می‌دهد ولی بعد از مدتی همه این‌ها خشک می‌شود و از بین می‌رود، زندگی دنیا نیز این‌گونه زودگذر است و بعد از مدتی زیبایی‌های آن از بین می‌رود و تمام می‌شود.

#### ۷. تغییر چهره مکرر دنیا

«لَمْ يَكُنْ أَمْرٌ مِنْهَا فِي حَبْرَةٍ إِلَّا أَغْبَيْتُهُ بَعْدَهَا عَبْرَةً وَلَمْ يَلْقَ فِي [مِنْ] سَرَّائِهَا بَطْنًا إِلَّا

مَتَحْتُهِ مِنْ سَرَّائِهَا ظَهْرًا»<sup>۱</sup>

احدی از دنیا شادمان نشد مگر اینکه گریه و اندوه را به دنبالش فرستاد و به کسی روی خوش نشان نداد مگر اینکه با سختی و ناراحتی به او پشت کرد.

#### نکته

● با ذکر واژه جناح یا بال به سرعت دگرگونی‌ها و تحولات دنیا اشاره می‌کند و اینکه ترس را به پره‌های بزرگ نسبت و اختصاص داده به این سبب است که این پرها به منزله سر بال‌اند و در سرعت حرکات و تغییرات بال نقش اساسی دارند و چون امام علیه السلام در مقام نکوهش دنیا و بیم دادن از آن است، این اختصاص نیکو و زیباست؛ زیرا مراد آن بزرگوار این است که اگر در زیر بال آن ایمنی و آسایشی به دست آید، این امن و امان دستخوش دگرگونی‌های سریع بوده و ترس و بیم سریع‌تر و بیشتر متوجه او خواهد بود.<sup>۲</sup>

#### مشابه

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَيْهِنَ كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾<sup>۳</sup> فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ»<sup>۳</sup> بعد از خود چه باغ‌ها و چشمه‌سارها بر جای گذاشتند و کشتزارها و خانه‌های نیکو و نعمتی که در آن غرق شادمانی بودند. بدین‌سان بودند و ما آن نعمت‌ها را به مردمی دیگر واگذاشتیم نه آسمان بر آن‌ها گریست و نه زمین و نه به آن‌ها مهلت داده شد.

۱. حَبْرَة: شادمانی؛ سرور.

عَبْرَة: اشک چشم.

لَمْ يَلْقَ: روی نشان نداد.

سَرَّائِهَا: خوشی‌ها و شادمانی‌ها.

بَطْنًا: شکم؛ در اینجا کنایه از رو آوردن دنیا به کسی است؛ زیرا وقتی انسان از کسی خشنود باشد با صورت و شکم به او رو کرده و اگر از کسی ناراحت و عصبانی باشد به او پشت می‌کند.

مَتَحَ: بخشید؛ از ماده «منح» به معنی عطا و بخشش است.

سَرَّائِهَا: ضررها.

ظَهْرًا: پشت؛ از ماده ظهر به معنای پشت؛ ظَهْرِيّ: چیزی است که به پشت انداخته و فراموشش کنند؛ مَظَاهَرَة: هم‌پشتی، یاری؛ ظهیر: هم‌پشت، کمک.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۰۴.

۳. دخان، ۲۹ تا ۲۵.



و اگر در یک طرف شیرینی و گوارایی داشته باشد در سوی دیگر تلخی به بار می‌آورد و مرگ می‌آفریند.

### ۱۱. همراهی لذاتش با رنج

«لَا يَتَأَلُّ امْرُؤٌ مِنْ غَضَارَتِهَا رَغْبًا إِلَّا أَزْهَقَتْهُ مِنْ نَوَائِبِهَا تَعْبًا»<sup>۱</sup>  
هیچ کس از نعمت‌ها و لذات دنیا به آنچه خواسته است، نمی‌رسد مگر اینکه به‌زودی مشکلات و سختی‌هایش او را به رنج می‌افکند.

#### نکته

- کسی که خوشی دارد، معمولاً به‌دنبال آن ناراحتی و رنج هم می‌آید و انسان در دنیا از ناز و نعمت دنیا به مطلوب خود نمی‌رسد مگر اینکه دنیا او را فرا می‌گیرد و به دام سختی و گرفتاری می‌اندازد.

### ۱۲. همراهی آسایش با ترس

«وَلَا يُمَسِّي مِنْهَا فِي جَنَاحِ أَمْنٍ إِلَّا أَصْبَحَ عَلَى قَوَادِمِ خَوْفٍ»<sup>۲</sup>  
و شبی در امن و راحت در آن به سر نبرد مگر اینکه صبح بر بال خوف و ترس آن بنشیند.

#### نکته

- هنگامی که پرندگان بخواهند به جوجه خود پناه بدهند و از آن‌ها محافظت کنند، آن‌ها را زیر بال‌های کوچک و گرم خود گرفته و از خطر محفوظ می‌دارند اما گر احیاناً جوجه را روی بال جلو سوار کنند آن‌ها را در معرض خطر افتادن و سقوط قرار داده و تلف می‌کنند. حضرت با استفاده از این تشبیه می‌فرماید: دنیا هیچ انسانی را در آسایش و آسودگی قرار

۱. لَا يَتَأَلُّ: برخوردار نگردد.

غَضَارَةٌ: ناز و نعمت؛ از ماده «غضر» به معنی فراوانی نعمت و راحت بودن زندگی است.

رَغْبًا: رغبت؛ مرغوب؛ به فتح «غ» مصدر رغب مثل تعب تعباً.

أَزْهَقَتْ: انداخت؛ از ماده «رَهَق» به معنی پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است؛ تعباً الحقت ذلك به و اغشته آياه.

نَوَائِبِهَا: مصیبت‌ها.

تَعْبًا: رنج و سختی؛ تَعَبًا: خسته شد؛ الْمُتَعَبَةُ: جمع متاعب: خستگی، جای خسته شدن، آنچه خستگی باعث آن می‌شود؛ الْمُتَاعِب: رنج‌ها و سختی‌ها.

۲. قَوَادِمِ: شهرهای پرنده؛ جمع «قادمه» به معنی شهرهایی است که در قسمت جلوی بال پرندگان قرار دارد و معمولاً بسیار لغزنده است؛ مقادیم الریش.

### ۸. مبدل شدن آسایش و راحتی به بلا

«وَلَمْ تَطْلُهُ فِيهَا دِيمَةً رَخَاءً إِلَّا هَتَّتَتْ عَلَيْهِ مُزْنَةُ بَلَاءٍ»<sup>۱</sup>  
هنوز باران لطیف و ملایم راحتی و آسایش بر او نباریده که بلاها، سیل آسا بر سرش فرو می‌بارد.

### ۹. مبدل شدن دوست به بیگانه

«وَحَرِيٌّ إِذَا أَصْبَحَتْ لَهُ مُنْتَصِرَةٌ أَنْ تُمْسِيَ لَهُ مُتَنَكِّرَةً»<sup>۲</sup>  
جای تعجب نیست که هرگاه صبحگاهان به یاری کسی برخیزد، شامگاهان خود را ناشناس و بیگانه نشان دهد.

### ۱۰. عوض شدن جای تلخ و شیرین

«وَإِنْ جَانِبٌ مِنْهَا اَعْدُوذٌ وَاحِلُولِي أَمَرٌ مِنْهَا جَانِبٌ فَأُوْبِي»<sup>۳</sup>

۱. لَمْ تَطْلُ: نبارید؛ از ماده «طل» به معنی باران نرم و ملایم است در مقابل «وابل» که به باران شدید گفته می‌شود؛ الطل: المطر الخفيف و يقال أضعف المطر.

دِيمَةً: باران خفیف و کم؛ از ماده «دوام» به معنی بارانی است که به‌طور مستمر و آرام و خالی از رعدوبرق فرو می‌بارد؛ الدَّيْمَةُ: بالكسر المطر يديم أياما في سكون بلا رعد و برق؛ قال الجوهري: أقله ثلث النار؛ والجمع ديم وديمومه؛ أي: دائمه البعد.

رَخَاءً: فراخی و آسودگی؛ از ماده رَخِيَ به معنی نرمی و آرامی حال؛ اِزْتَحَى، اِزْتَحَاءً: نرم شد؛ اِزْحَى، اِزْحَاءً الشئ: آن چیز را نرم کرد؛ رَخًا، رَخَاءً العيش: زندگی فراخ و خوش شد؛ رَخِيَ.

هَتَّتَتْ: فرو بارید؛ از ماده «هتن» به معنی فرو باریدن پی‌درپی است؛ هتنت: السماء تهتن هتنا و هتونا و تهاتنت انصبّت.

مُزْنَةٌ: رگبار؛ به معنی قطعه ابر روشن و باران‌زاست؛ المزنة: القطعة من السحاب ذی الماء أو الأبيض منه.

۲. حَرِيٌّ: شایسته.

مُنْتَصِرَةٌ: یاری‌کننده؛ از ماده نَصَرَ به معنی یاری؛ ناصِر: یاری‌کننده، اسْتَنْصَرَ، اسْتَنْصَارًا: از او یاری خواست و استمداد کرد، اِنتَصَرَ، اِنتَصَارًا: پیروز شد، ناصِر، مُنَاصَرَةً: یکدیگر را یاری کردند؛ فی أكثر النسخ بالنون ثم التاء من الانتصار بمعنى الانتقام و فی بعضها بالعکس من تنصر أى تكلف النصرة.

تُمْسِي: شب می‌گرداند؛ از ماده مَسَى به معنای اول شب و آمدن تاریکی. مُتَنَكِّرَةً: دارای قیافه زشت؛ از ماده نکر: به معنای نشناختن؛ کار دشواری که غیر معروف است؛ مُنْكَر: (به صیغه مفعول) به معنای ناشناخته.

۳. اَعْدُوذٌ: شیرین؛ از ماده «عذب» به معنی گوارایی است.

احِلُولِي: شیرین؛ از ماده «حلو» به معنی شیرینی است.

أَمَرٌ: تلخ کرد.

أُوْبِي: وبا شایع کرد؛ از ماده «وبی» به معنی بیماری و هلاکت است.





## ۱۲. زیاده خواهی موجب نابودی

«وَمِنْ اسْتَكْثَرَ مِنْهَا اسْتَكْثَرَ مِمَّا يُوبِقُهُ وَزَالَ عَمَّا قَلِيلٍ عَنْهُ»<sup>۱</sup>

و آن کس که از آن بسیار طلبد، وسیله نابودی خود را بیشتر فراهم ساخته است [علاوه بر این] آنچه به دست آورده به زودی از دست او می رود!

### نکته ها

- دنیا تنها در صورتی نیکوست که زندگی بهتر و خدمت رسانی بیشتر باشد و اما دانشی که سرنوشت جهان را به دست دیوها و شیاطین می سپارد، جز گناه و شر چیز دیگری نیست.<sup>۲</sup>
- «من استکثر...» اشاره دارد که تراکم ثروت ها غیر از راه حرام فراهم نمی آید. خداوند روزی های پاک دنیا را حلال ساخته است و حرام کننده آن ها را نکوهش کرده است.<sup>۳</sup>

### مشابه

- ◇ ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾<sup>۴</sup> هر چه بر روی زمین است دستخوش فناست و ذات پروردگار صاحب جلالت و اکرام توست که باقی می ماند.
- ◇ ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُوا يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ﴾<sup>۵</sup> و توشه بردارید که بهترین توشه ها پرهیزکاری است. ای خردمندان، از من بترسید.
- ◇ «مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدْ انْتَضَمَ الرَّاحَةَ وَتَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ»<sup>۶</sup> آن که به مقدار کفافش اکتفا کند به آسودگی پیوسته و در خوشی جای گرفته.

۱. یُوبِقُهُ: او را هلاک می کند؛ در اصل از ماده «یوبق» به معنی هلاکت است؛ بنابراین «یوبق» یعنی هلاک می کند. زَالَ: جدا شد.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶۶.

۳. همان، ص ۵۶۷.

۴. الرحمن، ۲۶ و ۲۷.

۵. بقره، ۱۹۷.

۶. نهج البلاغه، حکمت ۳۶۹.

نمی دهد مگر آنکه دیری نمی پاید که او را همانند مرغی که جوجه اش را بر بال های جلو سوار کرده باشد، در معرض خطر ها و حوادث بیمناک قرار می دهد.

## ۱۳. دنیای فریبنده

«غَرَارَةُ غُرُورٍ مَّا فِيهَا»<sup>۱</sup>

دنیا بسیار فریبنده است و آنچه در آن است فریب و نیرنگ است.

## ۱۴. فانی بودن دنیا

«فَانِيَّةٌ فَإِنَّ مَنْ عَلَيْهَا»<sup>۲</sup>

فناپذیر است و هرکس در آن است نیز فانی می شود.

## ۱۵. تقوا بهترین توشه

«لَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَزْوَادِهَا إِلَّا التَّقْوَى»<sup>۳</sup>

و همه زاد و توشه های آن، جز زاد و توشه تقوا، بیهوده است.

## ۱۶. استفاده اندک از مواهب دنیا

«مَنْ أَقَلَّ مِنْهَا اسْتَكْثَرَ مِمَّا يُؤْمِنُهُ»<sup>۴</sup>

هرکس به مقدار کفایت از مواهب دنیا قانع شود، آرامش بیشتری به دست می آورد.

### نکته

- وقتی که انسان قانع باشد و حرص و طمع به مال دنیا نداشته باشد، بیشتر می تواند به عبادت و کارهای دیگر پردازد که به نفع آخرت اوست؛ در نتیجه موجب امنیت و آرامش او می شود. هرکس که از دنیا کمتر جمع آوری کند از اموری که موجب امنیت و آرامش او می شود، بیشتر بهره مند می شود و هرکس که از دنیا بیشتر بخواهد از چیزهای نابودکننده اش بیشتر به دست می آورد و به اندک زمانی همین چیزهایی که گردآوری کرده از او جدا خواهد شد.

۱. غَرَارَةُ: بسیار فریبنده؛ از ماده غَرَّ و غُرُور: به معنای فریب دادن، تطمیع به باطل؛ غَرُور: فریب دهنده؛ الْغَرَارُ: فریب دهنده.

۲. فَانِيَّةٌ: نابودشدنی؛ از ماده فنی به معنای از بین رفتن؛ أَفْنَى، إِفْنَاءُ الشَّيْءِ: آن چیز را نابود کرد، آن چیز را فنا کرد.

۳. أَزْوَادِهَا: زاد و توشه ها؛ جمع زاد به معنای توشه، غذایی که مسافر با خود می برد.

۴. اسْتَكْثَرَ: از ماده كَثُرَ به معنی زیادت است؛ اكْثَر: بسیار شدن و بسیار کردن؛ اسْتَكْثَرَ، اسْتَكْثَرًا الشَّيْءُ: آن چیز را بسیار دید یا بسیار شمرد؛ كَثُرَ، تَكَثَّرَ فَلَانٌ: تظاهر به افزونی کرد؛ كَثَار: فراوان، بسیار.

## ۱۸. دنیا تکیه گاهی بسیار سست

«كَمْ مِنْ وَائِقٍ بِهَا قَدْ فَجَعَتْهُ»<sup>۱</sup>

چه بسیار کسانی که بر آن (دنیا) تکیه کردند ناگهان آن‌ها را به درد و رنج افکند.

## ۱۹. نامطمئن بودن دنیا

«وَذِي طُمَأْنِينَةٍ إِلَيْهَا قَدْ صَرَعَتْهُ»<sup>۲</sup>

و چه بسیار افرادی که به آن اطمینان نمودند ولی آن‌ها را بر زمین کوبید.

## ۲۰. تحقیر کننده مردم

«وَذِي أُبْهَةٍ قَدْ جَعَلَتْهُ حَقِيرًا»<sup>۳</sup>

چه افراد صاحب جاه و جلال که دنیا آن‌ها را حقیر و کوچک ساخت.

## ۲۱. ذلیل کننده متکبران

«وَذِي نَخْوَةٍ قَدْ رَدَّتْهُ ذَلِيلًا»<sup>۴</sup>

و متکبران فخر فروشی که به خاک مذلتشان انداخت.

سُلْطَانُهَا دَوَّلٌ وَ عَيْشُهَا رِنَقٌ وَ عَذْبُهَا أَجَاجٌ وَ حُلُوهَا صَبِيرٌ وَ غَدَاؤُهَا سِمَامٌ  
وَ أَسْبَابُهَا رِمَامٌ حَيْثُهَا بَعَرَضَ مَوْتٌ وَ صَحِيحُهَا بَعَرَضَ سُقْمٌ مُلْكُهَا مَسْلُوبٌ  
وَ عَزِيْزُهَا مَغْلُوبٌ وَ مَوْفُورُهَا مَنْكُوبٌ وَ جَارُهَا مَحْزُوبٌ أَلَسْتُمْ فِي مَسَاكِينِ  
مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَطْوَلَ أَعْمَارًا وَ أَبْقَى آثَارًا وَ أَبْعَدَ آمَالًا وَ أَعَدَّ عَدِيدًا وَ أَكْثَفَ  
جُنُودًا تَعَبَّدُوا لِلدُّنْيَا أَيْ تَعَبَّدُوا وَ آثَرُوهَا أَيْ إِثَارُ ثُمَّ طَعَنُوا عَنْهَا بِغَيْرِ زَادٍ مُبْلَغٍ  
وَ لَا ظَهَرَ قَاطِعٌ فَهَلْ بَلَغَكُمْ أَنَّ الدُّنْيَا سَخَتْ لَهُمْ نَفْسًا بِفِدْيَةٍ أَوْ أَعَانَتْهُمْ بِمَعُونَةٍ  
أَوْ أَحْسَنْتْ لَهُمْ صُحْبَةً بَلْ أَرْهَقَتْهُمْ بِالْقَوَادِحِ وَ أَوْهَقَتْهُمْ بِالْقَوَارِعِ وَ ضَعُضَتْهُمْ  
بِالنَّوَائِبِ وَ عَفَّرَتْهُمْ لِلْمَنَاحِرِ وَ وَطَّنَتْهُمْ بِالْمَنَاسِمِ وَ أَعَانَتْ عَلَيْهِمْ رَيْبَ الْمَنُونِ  
فَقَدْ رَأَيْتُمْ تَتَكْرَهَا لِمَنْ دَانَ لَهَا وَ آثَرَهَا وَ أَخْلَدَ إِلَيْهَا حِينَ طَعَنُوا عَنْهَا لِفِرَاقِ  
الْأَبَدِ وَ هَلْ رَوَدَتْهُمْ إِلَّا السَّغَبُ أَوْ أَحَلَّتْهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ أَوْ نَوَّرَتْ لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ  
أَوْ أَعَقَبَتْهُمْ إِلَّا النَّدَامَةَ أَ فَهَذِهِ تُؤَثِّرُونَ أَمْ إِلَيْهَا تَطْمَئِنُّونَ أَمْ عَلَيْهَا تَحْرُصُونَ  
فَبَيَّسَتْ الدَّارَ لِمَنْ لَمْ يَتَّهَمْهَا وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا عَلَى وَجَلٍ مِنْهَا فَاعْلَمُوا وَ أَنْتُمْ  
تَعْلَمُونَ بِأَنَّكُمْ تَارَكُوهَا وَ طَاعِنُونَ عَنْهَا وَ اتَّعَظُوا فِيهَا بِالَّذِينَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا  
قُوَّةً حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ فَلَا يُدْعَوْنَ رُكْبَانًا وَ أُنْزِلُوا الْأَجْدَاثَ فَلَا يُدْعَوْنَ ضَيْفَانًا وَ  
جُعِلَ لَهُمْ مِنَ الصَّفِيحِ أَجْنَانٌ وَ مِنَ التُّرَابِ أَكْفَانٌ وَ مِنَ الرُّفَاتِ جِرَانٌ فَهُمْ جِيرَةٌ  
لَا يُجِيبُونَ دَاعِيًا وَ لَا يَمْنَعُونَ ضَيْمًا وَ لَا يُبَالُونَ مُنْدَبَةً إِنْ جِيدُوا لَمْ يَفْرَحُوا وَ  
إِنْ قُحِطُوا لَمْ يَقْنَطُوا جَمِيعٌ وَ هُمْ أَحَادٌ وَ جِيرَةٌ وَ هُمْ أَبْعَادُ مُتَدَانُونَ لَا يَتَرَاوَرُونَ  
وَ قَرِيبُونَ لَا يَتَفَارَبُونَ حُلَمَاءٌ قَدْ ذَهَبَتْ أَضْعَانُهُمْ وَ جُهَلَاءٌ قَدْ مَاتَتْ أَحْقَادُهُمْ لَا  
يُخْشَى فَجْعُهُمْ وَ لَا يُرْجَى دَفْعُهُمْ اسْتَبَدَّلُوا بِظَهْرِ الْأَرْضِ بَطْنًا وَ بِالسَّعَةِ ضَيْقًا  
وَ بِالْأَهْلِ غُرْبَةً وَ بِالنُّورِ ظُلْمَةً فَجَاءُوهَا كَمَا فَارَقُوهَا حَفَاةً عَرَاةً قَدْ طَعَنُوا عَنْهَا  
بِأَعْمَالِهِمْ إِلَى الْحَيَاةِ الدَّائِمَةِ وَ الدَّارِ الْبَاقِيَةِ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى كَمَا بَدَأْنَا  
أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَ غَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ.

۱. وائِق: اطمینان کننده؛ از ماده «وَيْقٌ» به معنای وثوق، ثق به معنی اعتماد است؛ وَاقَّةٌ به معنی محکم و ثابت شدن است؛ مُوَائِقُهُ: معاهده محکم؛ اسْتَوَيْقٌ، اسْتَبِيحًا منه؛ از او وثیقه گرفت؛ تَوَيْقٌ، تَوَيْقًا: استوار و نیرومند شد.

فَجَعَتْهُ: فرا گرفت؛ از ماده فَجَعَ به معنای او را دردمند کرد، برای او فاجعه آفرید.

۲. ذی طُمَأْنِينَةٍ: اطمینان کننده؛ از ماده طَمَنَ به معنای اطمینان، سکون و آرامش خاطر؛ الْأَطْمِئِنَّانَ: آرامش و آسودگی، امان و فراخ در زندگی؛ طَمَنَ، تَطْمِئِنًا: اطمینان خاطر داد؛ لِمُطْمَئِنٍّ: آرام و مطمئن.

صَرَعَتْهُ: به هلاکت انداخت؛ از ماده صَرَغَ: به فتح و کسر «ص» به معنای به خاک انداختن؛ «رَجُلٌ صَرِيعٌ» یعنی مرد به خاک انداخته شده؛ انْصَرَعَ، انْصَرَاعًا: زمین خورد و افتاد؛ صَرَغَ، صَرَاعًا: او را به زمین افکند.

۳. أُبْهَةٍ: عظمت؛ به معنی عظمت و بزرگی است و در اصل از ماده «ابه» به معنی زیرکی گرفته شده و از آنجایی که افراد زیرک به بزرگی می‌رسند، این واژه در اینجا به کار رفته است؛ و زان سِکْرَةَ العظمة و البهجة و الکبر و النخوة.

۴. نَخْوَةٍ: افتخار؛ از ماده نَخَوَ، انْتَخَى، انْتِخَاءً: فخر و بزرگی کرد؛ اُنْخَى، اِنْخَاءً: ناز و تکبر او زیاد شد؛ نُخَى، نَخْوَةً الرَّجُلُ: افتخار کرد و خودبزرگ بین شد.  
رَدَّتْهُ: برگرداند.

## استعاره

مُستعار: سِمام

مُستعار منه: زهر

مُستعار له: لذات دنیا

**جامع:** واژه سِمام را برای لذات دنیا استعاره آورده است. وجه مشابهت آن با لذت‌های دنیوی این است که همان‌گونه که آشامیدن سم موجب نابودی است، فرو رفتن در لذات دنیا نیز باعث هلاکت در آخرت است.

## ۲۳. لذات دنیا همراه با رنج

«حَيِّهَا بَعْرَضِ مَوْتٍ وَ صَحِيحُهَا بَعْرَضِ سُقْمٍ»<sup>۱</sup>

زندگانش همواره در معرض مرگ‌اند و تندرستانش در معرض بیماری.

## ۲۴. فانی بودن نعمت‌های دنیا

«مُلْكُهَا مَسْلُوبٌ وَ عَزِيْزُهَا مَغْلُوبٌ وَ مَوْفُورُهَا مَنكُوبٌ وَ جَارُهَا مَحْزُوبٌ»<sup>۲</sup>

حکومتش بر باد رفته، نیرومندانش مغلوب، صاحبان نعمتش رو به فنا و همسایگانش غارت‌زده‌اند.

۱. حَيِّهَا: زنده کرد؛ از ماده حَيَّ به معنای زنده کردن؛ أَحْيَا، إِحْيَاءُ: آن را زنده کرد، او را زنده رها کرد؛ اسْتَحْيَا، اسْتَحْيَاءُ: او را زنده رها کرد؛ الْحَيَاة: زندگی.

عَرَض: در معرض بودن.

سُقْم: بیماری؛ سقم، مرض بدن است؛ سَقِيم: مریض و پریشان حال؛ اسْقَمَ، اسْقَاماً: او را بیمار گردانید.

۲. مُلْك: پادشاهی؛ حکومت و سلطنت.

عَزِيْز: کسی که غالب و مسلط است؛ از ماده عَزَّت به معنای غلبه.

مَسْلُوب: ربوده‌شده؛ از ماده سَلَب به معنای گرفتن با قهر؛ از بین رفتن.

مَوْفُور: فراوانی؛ از ماده «وَفَرَ» به معنای شخص یا چیزی است که کامل و فراوان شده است.

مَنكُوب: مبتلای نکت؛ به معنای مصیبت‌زده است در اصل از ماده «نَكَبْتُ» گرفته شده است.

مَحْزُوب: غارت‌شده؛ از ماده «حَرَب» به معنای جنگ و غارت است.

## ۲۲. حکومت ناپایدار دنیا

«سُلْطَانُهَا دُوْلٌ وَ عَيْشُهَا رَنَقٌ وَ عَذْبُهَا أَجَاجٌ وَ حُلُوْهَا صَبْرٌ وَ غِذَاؤُهَا سِمْامٌ وَ أَسْبَابُهَا رِمَامٌ»<sup>۱</sup>

حکومت دنیا ناپایدار و همواره دست به دست می‌گردد. زندگی دنیا تیره، گوارایش، ناگوار، شیرینی آن تلخ، غذای آن مسموم و طناب‌هایش کهنه و پوسیده است.

## نکته‌ها

- واژه «عذب» و «حلو» کنایه از لذات دنیا و الفاظ «اجاج» و «صبر» کنایه از بیماری و دگرگونی‌هایی که خوشی‌ها و لذات آن را تیره و مکدر می‌سازد.
- حضرت در این عبارت می‌فرمایند که سلطنت و قدرت دنیا دست به دست می‌گردد، بنابراین کسانی که قدرتی دارند نباید تصور کنند که این قدرت همیشه در دست آنان باقی خواهد ماند و باید از آن به سود اسلام و مردم استفاده کنند. دولت و حکومت ذاتاً محبوب و مطلوب نیست بلکه مقدمه و وسیله‌ای برای خدمت به مردم است؛ درواقع حکومت هدف نیست بلکه وسیله است.

۱. سُلْطَانُهَا: سلطه و اقتدار.

دُوْلٌ: متحول؛ به معنی چیزی است که دست به دست می‌گردد و از آنجا که حکومت‌ها پیوسته دست به دست می‌گردند به آن‌ها دولت می‌گویند.

رَنَقٌ: تیره؛ صفت مشبیه از ماده «رَنَق» به معنی کدر است.

عذب: گوارا؛ اسْتَعْدَبَ، اسْتَعْدَاباً: آب گوارا خواست یا نوشید؛ أَعْدَبَ، إِعْدَاباً: به آب گوارایی دست یافت؛ اَعْدُوْدَبَ، اَعْدِيْدَاباً الشَّرَابُ: می‌گوارا شد.

أَجَاجٌ: بسیار شور؛ به معنی شور یا تلخ است که حرارت آن دهان را می‌سوزاند.

حُلُوْهَا: شیرین یافت یا شیرین کرد؛ اَحْلُوْلَى، اَحْلِيْلَاءُ الشَّيْءِ: آن چیز شیرین شد؛ اُحْلَلَى: چه گوارا؛ اسْتَحْلَى، اسْتِحْلَاءُ الشَّيْءِ: آن چیز را شیرین یافت.

صَبْرٌ: تلخ؛ جمع «صبره» یا جمع «صبر» به معنی شیره درخت تلخی است و گاه به خود آن درخت اطلاق شده است. سِمْامٌ: زهر آگین؛ مسموم. جمع «سم» به چیزهایی گفته می‌شود که وقتی داخل بدن انسان می‌شود، دستگاه حیاتی را مختل می‌کند؛ سِمْامٌ: بالکسر جمع السِّم مثله.

أَسْبَابٌ: وسیله؛ جمع سبب است؛ البته به ریسمان به اعتبار اینکه وسیله ارتباط و پیوند است، سبب گفته می‌شود. رِمَامٌ: پوسیده؛ جمع «رِمه» به معنی استخوان یا طناب پوسیده است؛ تعبیر بالا شبیه چیزی است که در ضرب المثل‌های فارسی می‌گوییم، با طناب پوسیده فلانی نمی‌توان به چاه رفت؛ یعنی معتمد نیست.

## نکته

- انسان در دنیا همواره در معرض بیماری است؛ هرچند احتیاط کند و از خوراک و پوشاک و غصه و اندوه پرهیز کند.<sup>۱</sup>

## ۲۵. عبرت آموزی از گذشته

«أَلَسْتُمْ فِي مَسَاكِينٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَطْوَلَ أَعْمَارًا وَ أَبْقَى آثَارًا وَ أْبَعَدَ أَمَالًا وَ أَعَدَّ عَدِيدًا وَ أَكْثَفَ جُنُودًا»<sup>۲</sup>

مگر شما در جایگاه پیشینیان خود زندگی نمی کنید؟ همان ها که عمرشان از شما طولانی تر و آثارشان پابرجا تر و آرزوهایشان درازتر و نفراشان فزون تر و لشکرهايشان انبوه تر بود؟

## نکته ها

- دنیا و همه رخدادهایش، پند و اندرز هستند و خردمند کسی است که آن ها را با چشم بیدار ببیند و از حوادث گذشتگان عبرت بگیرد.<sup>۳</sup>
- وقتی انسان تصور کند که عمر طولانی تری خواهد داشت، آرزوهای او هم بیشتر خواهد شد. انسان های پیشین که نسبت به ما عمر طولانی تری داشتند، آرزوهای بیشتری هم داشته اند.
- پنج امتیاز از پیشینیان:
  ۱. طول عمر
  ۲. بقای آثار
  ۳. درازی آرزوها
  ۴. فزونی جمعیت
  ۵. کثرت لشکرها

## مشابه

«بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ»<sup>۱</sup> بلکه ما آن ها و پدرانشان را بهره مند کردیم تا عمرشان به درازا کشید. آیا نمی بینند که قصد این سرزمین می کنیم و از اطراف آن می کاهیم؟ آیا باز هم آن ها پیروزند؟

«لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُخَصَّرُونَ»<sup>۲</sup> آن ها را یارای آن نیست که به یاری شان برخیزند ولی اینان همانند سپاهی به خدمتشان آماده اند.

## ۲۶. بدون زاد و توشه کوچ کردن

«تَعَبَّدُوا لِلدُّنْيَا أَى تَعَبَّدِ وَ آثَرُهَا أَى إِثَارِ ثُمَّ طَعَنُوا عَنْهَا بِغَيْرِ زَادٍ مُبْلَغٍ وَ لَا ظَهْرٍ قَاطِعٍ»<sup>۳</sup>

دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی! و بر آخرت مقدم داشتند چه مقدم داشتی! آنگاه از دنیا کوچ کردند، بدون زاد و توشه ای که آنان را به مقصد رساند و مرکبی که طی سفر کند.

## نکته

- هر انسانی به دنیا و زینت های گرایش دارد ولی باید از حرام های پرهیز کند و پیامدهایش را بسنجد و لذت های گذرا و دردهای ماندگارش را مقایسه کند.<sup>۴</sup>

## مشابه

«وَ يُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»<sup>۵</sup> و دیگران را بر خویش ترجیح می دهند؛ هرچند خود نیازمند باشند.

۱. انبیا، ۴۴.

۲. یس، ۷۵.

۳. تعبّدوا: پرستیدند.

آثروها: برگزیدند؛ ترجیح دادند.

طعنوا: کوچ کردند؛ از ماده طعن به معنای مسافرت، کوچ؛ أظعن، إظعاناً؛ او را از آنجا کوچ داد.

مبّلع: رساننده، توشه ای که مسافر را به مقصد برساند.

ظهر قاطع: وسیله سواری که راه را طی کند.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۷۲.

۵. حشر، ۹.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶۹.

۲. أطول: طولانی تر.

أعماراً: عمرها.

أمالاً: آرزوها.

عدیداً: «عدد»؛ گاه به معنی شبیه و مانند نیز آمده و در خطبه بالا به همان معنی اول است.

أكثف: انبوه تر؛ افعّل تفصیل از «کثیف» به معنی زیاد و پرپشت است.

جُنُوداً: سپاهیان؛ از ماده جند به معنای سپاه؛ تَجَنَّدَ، تَجَنَّدَ: سرباز شد، سرباز گرفت؛ أَجْنَاد و جُنُود: سربازان.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۷۲.

## ۲۷. دنیای بی اعتبار

«فَهَلْ بَلَغَكُمْ أَنَّ الدُّنْيَا سَخَتْ لَهُمْ نَفْسًا بِفِدْيَةٍ أَوْ أَعَانَتْهُمْ بِمَعُونَةٍ أَوْ أَحْسَنْتْ لَهُمْ صُحْبَةً»<sup>۱</sup>  
 آیا هرگز به شما خبر رسیده که دنیا فدیۀ ای برای یکی از آن‌ها داده باشد و (تا او را از مرگ یا سكرات آن) رهایی بخشیده باشد؟ یا کمکی به آن‌ها در این مسیر کند؟ یا حداقل هم‌نشین خوبی برای آنان باشد.

## نکته

- بهره‌های ناچیزی که از دنیا گرفته‌اند مرگ را از ایشان دور نساخت و از درد و رنج جان کندن نکاست و یار و همراهی برایشان نگشت.<sup>۲</sup>

## ۲۸. رو آوردن حوادث دردناک

«بَلْ أَرَهَقْتُهُمْ بِالْقَوَادِحِ وَ أَوْهَقْتُهُمْ بِالْقَوَارِعِ»<sup>۳</sup>

بلکه به عکس آن‌ها را زیر آفت‌های گوناگون پوشانید و طوق حوادث دردناک و کوبنده را بر گردنشان افکند.

## ۲۹. مشکلات سخت دنیا

«وَصَغَصَعَتْهُمْ بِالتَّوَاتِبِ وَ عَفَّرَتْهُمْ لِلْمَنَاحِرِ وَ وَطَّئَتْهُمْ بِالْمَنَاسِمِ وَ أَعَانَتْ عَلَيْهِمْ رَيْبَ الْمُنُونِ»<sup>۱</sup>  
 و با انواع شداید و مشکلات، آن‌ها را ذلیل نمود و به صورت، به خاک افکند و پایمالشان کرد و به یاری گردش روزگار بر ضد آن‌ها برخاست.

## نکته

- این تعبیّرات حساب‌شده و کوبنده، اشاره به این است که دنیا، نه اینکه دنیاپرستان را به کمترین چیزی یاری نکرد بلکه به عکس با تمام قوّت و قدرت برای کوبیدن و پایمال کردن و نابود ساختن آن‌ها به پا خاست و هرچه در توان داشت بر ضد آن‌ها به کار گرفت.<sup>۲</sup>

## ۳۰. چهره ناآشنای دنیا

«فَقَدْ رَأَيْتُمْ تَنَكَّرَهَا لِمَنْ دَانَ لَهَا وَ آثَرَهَا وَ أَخْلَدَ إِلَيْهَا حِينَ ظَنَعُوا عَنْهَا لِفِرَاقِ الْأَبَدِ»<sup>۳</sup>

شما با چشم خود دیدید که دنیا در برابر دنیاپرستان و کسانی که آن را بر همه چیز مقدم

۱. صَغَصَعَتْ: ذلیل ساخت؛ از ماده «ضععه» به معنی خوار و ذلیل کردن و گاه به معنی نابود ساختن است.  
 التَّوَاتِبِ: گرفتاری‌های شدید؛ از ماده نوب به معنای مشکلات و سختی؛ «الْحُمَى الثَّانِيَةُ» تب دائم که هر روز بر بیمار عارض شود.

عَفَّرَتْ: به خاک انداخت؛ از ماده «تعفیر» به معنی خاک مال کردن و به خاک افکندن است.  
 مَنَاحِرُ: دماغ‌ها؛ جمع منخر؛ از نخر به معنای خرخر کرد، نفس کشید.  
 وَطَّئَتْهُمْ: لگدمال کرد؛ از ماده وطی به معنای به خاک افکند؛ «رَجُلٌ وَاطٍ»: مرد پست؛ وَطَى، تَوَطَّيْتُ الشَّيْءَ: آن چیز را فرود آورد و پایین کشید.

مَنَاسِمُ: کف پای شتر؛ جمع «منسم» به معنی قسمت پایین پای شتر است که به آن سپل یا سُم می‌گویند؛ جمع منسم بکسر السین کمسجد و هو باطن الخفّ و قیل هو للبعیر کالسنبک للفرس.  
 رَيْبُ الْمُنُونِ: حوادث جان‌کاه؛ «ریب» به معنی شکی است که سرانجام پرده از روی آن برداشته شود و به یقین برسد و «منون» به معنی مرگ است و «ریب المنون» به معنی مرگ احتمالی و گاه به معنی حوادث سخت روزگار می‌آید که در آغاز مشکوک است و بعد به یقین می‌پیوندد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۱.

۳. تَنَكَّرَهَا: چهره در هم کشید، خود را ناشناس جلوه داد.  
 دَانَ لَهَا: به آن نزدیک شد؛ از «دان، بدون» به معنای برای آن حقیر و پست شد؛ خاضع و تسلیم دنیا شدن و از دنیا اطاعت کردن.  
 أَخْلَدَ: جاودانی دانست؛ از ماده «اخلاد» و از ریشه «خلود» گرفته شده است و جمله «أَخْلَدَ إِلَيْهَا» به این معناست که دنیاپرستان نهایت تمایل به دنیا را دارند و گویی به آن چسبیده‌اند.  
 ظَنَعُوا: کوچ کردند.

۱. سَخَتْ: سخاوتمند شد؛ از ماده «سخواست» به معنی بخشش است.

فِدْيَةٍ: تادان.

أَعَانَتْ: کمک نمود؛ از ماده عَوْن به معنای یاری؛ استعانت: یاری خواستن؛ مستعان: اسم مفعول است، یاری جسته‌شده؛ اسْتَعَانَ، اسْتِعَانَةً: مساعدت خواست.

صُحْبَةٍ: ملازمت، هم‌نشینی؛ از ماده صَحَبَ به معنای رفاقت؛ صاحب یعنی رفیق، ملازم؛ اصحاب: جمع صاحب است به معنی رفیقان ملازم؛ اسْتَصْحَبَ، اسْتَصْحَاباً: با او هم‌نشین شد، از او خواست که با وی دوست و هم‌نشین شود، در دوستی با او پایدار شد.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۷۳.

۳. أَرَهَقْتُ: تحمیل کرد؛ از ماده «ارهاق» به معنی پوشانیدن چیزی با قهر و غلبه است.

قَوَادِحُ: حوادث سنگین؛ جمع «قاده» به معنی بیماری‌ها یا کرم و شته‌هایی است که به جان درختان می‌افتند و آن‌ها را از بین می‌برند. کرم‌ها معمولاً به درخت‌ها آسیب می‌رسانند و آن‌ها را می‌پوسانند.

أَوْهَقْتُهُمْ: طوقی است که بر گردن حیوان می‌اندازند؛ از ماده «وهق» (بر وزن رمق) گرفته شده است.

قَوَارِعُ: مصائب؛ جمع «قارعه» به معنی حوادث سخت و کوبنده است.

### ۳۴. دل بستگی به این دنیا

«أَفَهَذِهِ تُؤْتِرُونَ أَمْ إِلَيْهَا تَطْمَئِنُّونَ أَمْ عَلَيْهَا تَحْرِصُونَ فَبِئْسَتِ الدَّارُ لِمَنْ لَمْ يَتَّهِمْهَا وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا عَلَى وَجَلٍ مِنْهَا»<sup>۱</sup>

آیا چنین دنیایی را بر همه چیز مقدم می دارید یا به آن تکیه می کنید؟ یا بر آن حرص می ورزید؟ دنیا بد خانه ای است برای کسی که به آن بدگمان نباشد و در مسکن گزیدن در آن ترسی نداشته باشد.

#### نکته ها

- آنچه از دنیا مذمت شده و به آن انتقاد شده است، دل بستگی به دنیا و علاقه زیاد به آن است؛ علاقه و دل بستگی زیادی که موجب شود انسان دین و وجدان و شخصیت خود را فدای آن کند و گرنه انسان باید به دنبال کسب حلال باشد.
- کسی که به دنیا بسیار اطمینان و علاقه داشته باشد و به فکر این نباشد که ممکن است دنیا روزگاری از او گرفته شود، بد سرانجامی پیدا می کند؛ چون معمولاً به دنبال محبت دنیا بدبختی خواهد آمد پس انسان باید از دنیا بترسد و با احتیاط با آن رفتار کند.

#### مشابه

﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>۲</sup> آیا در زمین نمی گردند تا بنگرند که چگونه بوده است عاقبت کسانی که پیش از آن ها می زیسته اند؟ کسانی که توانشان بیشتر بوده است و زمین را به شخم زدن زیور کرده و بیشتر از ایشان آبادش ساخته بودند و پیامبرانی با معجزه ها بر آن ها مبعوث شده بودند. خدا به ایشان ستم نمی کرد، آنان خود به خویشتن ستم می کردند.

۱. تَوْتِرُونَ: مقدم می دارید.

تَطْمَئِنُّونَ: اطمینان می نمایید.

تَحْرِصُونَ: حرص می ورزید.

لَمْ يَتَّهِمْهَا: به او بدبین و ظنین نباشد؛ به او اعتماد کنید.

وَجَلٍ: ترس، خوف.

۲. روم، ۹.

می داشتند و بر آن تکیه می کردند، هنگام کوچ همیشگی از آن چهره در هم کشید و خود را کاملاً ناآشنا جلوه داد.

#### نکته

- دنیا حتی به کسانی که به آن عشق ورزیده اند و دینشان را دنیا قرار داده اند، خود را ناشناس جلوه می دهد؛ کسانی که همه عمر خود را برای دنیا و ثروت اندوزی در آن صرف می کنند، ناگهان همه ثروت آن ها از دست می رود. دنیا به این فردی که این همه به آن عشق و علاقه داشت، ناسپاسی می کند و خود را ناشناس جلوه می دهد تا اینکه سرانجام دوستاناران دنیا برای همیشه از دنیا رفته و هرگز به آن باز نمی گردند.

### ۳۱. گرسنگی، توشه دنیا

«وَهَلْ زَوَدْتُهُمْ إِلَّا السَّعْبَ»<sup>۱</sup>

آیا دنیا برای دنیاپرستان زاد و توشه ای جز گرسنگی فراهم کرد؟

### ۳۲. فشار و تنگی دنیا

«أَوْ أَحَلَّتْهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ»<sup>۲</sup>

و جز فشار و تنگی محلی برای آن ها آماده ساخت؟

### ۳۳. پشیمانی در دنیا

«أَوْ تَوَرَّتْ لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةُ أَوْ أَعْقَبَتْهُمْ إِلَّا النَّدَامَةُ»<sup>۳</sup>

و جز ظلمت و تاریکی برای آن ها نوری مهیا نمود؟ و سرانجام آیا جز ندامت چیزی برای آن ها به بار آورد.

۱. زَوَدَتْهُمْ: توشه داد؛ از ماده «زاد» به معنای آن ها را زاد و توشه داد.

السَّعْبُ: گرسنگی؛ به سال های قحطی «ذو مسغبه» گفته می شود؛ چراکه مردم در آن گرسنه اند؛ کنایه از دست خالی بودن از توشه آخرت است؛ محرکة الجوع فی تعب.

۲. أَحَلَّتْهُمْ: قرار داد؛ از ماده «حل» به معنای آن ها را جا و منزل داد.

الضَّنْكَ: تنگی به معنی سختی و تنگی است و این کلمه همیشه به صورت مفرد به کار می رود.

۳. تَوَرَّتْ: روشن کرد.

أَعْقَبَتْهُمْ: عاقبت آن ها؛ از ماده عَقَبَ و عُقْبَى به معنی عاقبت است؛ الْأَعْقَابُ: جمع «عَقَبَ و عَقِبَ» است؛ أَعْقَابُ الأمور: پایان امر یا کارها.



﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾<sup>۱</sup> أولئك مأواهم النار بما كانوا يكسبون<sup>۲</sup> کسانی که به دیدار ما امید ندارند و به زندگی دنیوی خشنود شده و بدان آرامش یافته‌اند و آنان که از آیات ما بی‌خبرند، به کيفر کارهایی که می‌کرده‌اند، جایگاهشان جهنم است.

◇ در حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است: «مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَشَتَّتْ أَمْرَهُ وَلَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَجَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ»<sup>۳</sup> هر که بامداد کند و روز را به شب رساند و بزرگ‌ترین اندوهش دنیا باشد، خدای تعالی فقر و پریشانی را جلوی چشمش نهد و کارش را پریشان سازد و به جز بدانچه خداوند روزی او کرده نرسد و هر که بامداد کند و شام کند و بزرگ‌ترین اندوهش آخرت باشد، خداوند توانگری و بی‌نیازی در دلش نهد و کارش را منظم کند.

### ۳۵. کوچ کردن، سرانجام دنیا

«فَاعْلَمُوا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ بِأَنَّكُمْ تَارِكُوهَا وَ طَاعِنُونَ عَنْهَا»<sup>۴</sup>  
بدانید و به‌یقین می‌دانید که سرانجام، همگی دنیا را ترک می‌گویید و از آن کوچ می‌کنید.

#### مشابه

◇ ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾<sup>۵</sup> هر کسی چشنده طعم مرگ است.  
◇ ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ<sup>۶</sup> هر چه بر روی زمین است دستخوش فناست و ذات پروردگار صاحب جلال و اکرام توست که باقی می‌ماند.

### ۳۶. پندگیری از قدرتمندان دنیا

«وَ اتَّعِظُوا فِيهَا بِالَّذِينَ قَالُوا، مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً حِمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ فَلَا يُدْعَوْنَ رُكْبَانًا وَ

أُنْزِلُوا الْأَجْدَاثَ فَلَا يُدْعَوْنَ ضَيْفَانًا»<sup>۱</sup>

از کسانی که پیش از شما در دنیا بودند و می‌گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است، پند گیرید.  
آری آن‌ها را به‌سوی قبرشان بردند در حالی که اختیاری از خود نداشتند و در درون قبرهایشان وارد ساختند در حالی که مهمان نبودند.

#### مشابه

◇ ﴿كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِهِمْ﴾<sup>۲</sup> همانند کسانی که پیش از شما بودند با نیروی بیشتر و دارایی و فرزندان بیشتر. ایشان از نصیب خویش بهره‌مند شدند. شما نیز از نصیب خویش بهره‌مند شده‌اید.

◇ ﴿فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً﴾<sup>۳</sup> اما قوم عاد به ناحق در روی زمین گردن‌کشی کردند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟

◇ «حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ وَ أُنْزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ»<sup>۴</sup> آن‌ها را به گورشان بردند بدون اینکه بر مرکبی سوار شوند و آنان را در میان قبر گذاشتند بدون اینکه خودشان فرود آیند.

۱. اتَّعِظُوا: پند بگیرید؛ در اصل «اتَّعِظُوا» و از ماده «وعظ» است.  
حُمِلُوا: برده شدند.

يُدْعَوْنَ: خوانده می‌شوند.

رُكْبَانًا: سواره‌ها؛ عادت عرب بر این بوده کسانی را که سوار بر مرکب می‌شدند، «رکبان» می‌نامیدند به معنی سواران و هنگامی که پیاده می‌شدند، «ضیفان» به معنی مهمانان ولی مردگانی را که به‌سوی قبرشان می‌بردند و سپس وارد قبر می‌شوند، نه رکبان‌اند نه ضیفان.

الْأَجْدَاثُ: قبرها؛ جمع «جذث» به معنای قبر است.

ضَيْفَانًا: مهمان‌ها؛ از ماده ضَيْف به معنای میهمان؛ اسْتَضَافَ، اسْتَضَافَهُ: از او میهمانی خواست؛ تَضَيَّفَ، تَضَيَّفَهُ: از او خواست تا مهمانش شود؛ ضَافَ، ضَيْفًا وَ ضَيْفَانَةً: او را دعوت به میهمانی کرد.

۲. توبه، ۶۹.

۳. فصلت، ۱۵.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

۱. یونس، ۷ و ۸.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۹.

۳. طَاعِنُونَ: کوچ‌کنندگان؛ از ماده «ظعن» به معنای کوچ کردن است.

۴. عنکبوت، ۵۷.

۵. الرحمن، ۲۷ و ۲۶.



## ۳۷. بدون بنا بودن خانه قبر

«وَجُعِلَ لَهُمْ مِنَ الصَّفِيحِ أَجْنَانٌ وَمِنَ التُّرَابِ أَكْفَانٌ وَمِنَ الرُّفَاتِ جِيرَانٌ»<sup>۱</sup>

در دل‌های سنگ‌های گسترده خانه‌های قبر برای آنان ساخته شد و از خاک، کفن‌هایی و استخوان‌های پوسیده، همسایگانی داشتند.

## نکته

● اشاره به اینکه خانه قبر نه بنایی دارد نه سقف و ستونی و نه درها و پنجره‌ها بلکه چیزی جز یک مشت سنگ و خاک گسترده نیست و تعبیر به کفن در مورد خاک‌ها به خاطر آن است که همچون کفن بدن را می‌پوشاند؛ به علاوه کفن موقتی است و به زودی می‌پوسد، آنچه به صورت کفن در درازمدت باقی می‌ماند همان خاک‌هاست.<sup>۲</sup>

## مشابه

♦ ﴿إِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾<sup>۳</sup> و آنگاه که در شکم مادران پنهان بودید.

## ۳۸. همسایگان بی تفاوت

«فَهُمْ جِيرَةٌ لَا يُجِيبُونَ دَاعِيًّا وَلَا يَمْنَعُونَ ضَيْمًا وَلَا يُبَالُونَ مُنْدَبَةً»<sup>۴</sup>

آن‌ها همسایگانی هستند که هیچ صدایی را پاسخ نمی‌گویند و در برابر هجوم ستمگران

۱. الصَّفِيح: روی زمین؛ در اینجا به معنای صفحه زمین است. از ماده «صفح» گرفته شده است؛ الصَّفِيح: وجه کل شیء عریض.

أَجْنَانٌ: قبرها؛ جمع «جنن» بر وزن کفن به معنی قبر است و ریشه اصلی آن به معنی پوشانیدن است و چون قبر، بدن آدمی را می‌پوشاند به آن «جنن» گفته می‌شود.

أَكْفَانٌ: پارچه‌ای که مردگان را با آن می‌پوشانند و دفن می‌کنند؛ جمع «کفن».

التُّرَاب: خاک، تَرَبَّ، تَرَبُّ: آن چیز خاک شد، آن چیز خاکی شد، التُّرَاب: جمع أَتْرَبَة و تَرَبَان: زمین، خاک زمین. الرُّفَات: استخوان‌های شکسته و پوسیده شده؛ به معنی هر چیز کهنه و پوسیده و متلاشی شده است و به استخوان‌های پوسیده و پراکنده «رفات» گفته می‌شود.

جِيرَانٌ: همسایگان؛ جمع جار به معنای همسایه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۸.

۳. نجم، ۳۲.

۴. لَا يُجِيبُونَ: جواب نمی‌دهند.

دَاعِي: خواننده.

ضَيْمًا: تعدی؛ تجاوز؛ مفهوم مصدری و اسم مصدری دارد و به معنی ظلم است.

مُنْدَبَةٌ: گریه؛ از ماده «ندبه».

کمکی برای نجات همسایه خود نمی‌کنند و به گریه‌ها اعتنا ندارند.

## نکته

● مردگان اجساد بی جان در دل خاک هستند و هیچ حادثه‌ای در روی زمین از کشت و داشت و صلح و جنگ، خبری ندارند و نیز از کسانی که برایشان می‌گیرند یا نفرینشان می‌کنند.<sup>۱</sup>

## ۳۹. فارغ از دنیا

«إِنْ جِيدُوا لَمْ يَفْرَحُوا وَإِنْ قُحِطُوا لَمْ يَقْنَطُوا جَمِيعٌ وَهُمْ آخِذٌ وَجِيرَةٌ وَهُمْ أَبْعَادُ مُتَدَانُونَ لَا يَتَزَاوَرُونَ وَقَرِيبُونَ لَا يَتَقَارَبُونَ»<sup>۲</sup>

نه از بارش باران خوشحال می‌شوند نه از قحطی مأیوس و ناراحت همه گرد هم‌اند ولی تنها هستند. همسایگان نزدیک‌اند ولی از هم دورند، در کنار هم‌اند ولی هیچ‌گاه به دیدار هم نمی‌روند، نزدیک‌اند اما با هم تماس نمی‌گیرند.

## مشابه

♦ اشعاری که امام سجاد علیه السلام به هنگام گریه زمزمه می‌کردند، جلب توجه می‌کند که در واقع شرحی برای کلام مولاست آنجا که می‌فرماید:

آن‌ها در دل خاک به صورت استخوان‌های پوسیده‌ای درآمدند و مجالس و قصرهای آن‌ها خالی و بی‌صاحب ماند و در خانه‌ای فرود آمدند که هیچ دیداری در میان ساکنان

وَأَضْحَاوَرَمِيمًا فِي التُّرَابِ وَأَقْفَرْتُ

وَحَلُّو بَدَارٍ لَا تَرَاوَر بَيْنَهُمْ

فَمَا إِنْ تَرَى إِلَّا جُثَى قَدْ شَوَّاهَا

مُسْنَمَةً تَسْفِي عَلَيْهَا الْأَعَاصِر

آنان نیست مگر صاحبان قبرها می‌توانند از یکدیگر دیدار کنند. آری در آنجا چیزی جز بدن‌های بی‌جان که در قبر جای گرفته‌اند دیده نمی‌شود؛ همان قبرهای خاموش و

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۷۴.

۲. جِيدُوا: بر آن‌ها باران بارید؛ از ماده «جود» به معنی ریزش فراوان باران است.

قُحِطُوا: دچار قحطی و خشکسالی شدند؛ از ماده قَحَط.

جِيرَةٌ: همسایه؛ جمع «جار» غالباً به «جیران» جمع بسته می‌شود.

مُتَدَانُونَ: آن‌هایی که نزدیک به هم‌اند.

لَا يَتَزَاوَرُونَ: دیدار نمی‌کنند.

برجسته‌ای که پیوسته بادها بر آن می‌وزند.<sup>۱</sup>

#### ۴۰. عاقلان حقیقی

«حُلَمَاءٌ قَدْ دَهَبَتْ أَضْغَانُهُمْ وَ جُهَلَاءٌ قَدْ مَاتَتْ أَحْقَادُهُمْ»<sup>۲</sup>

آن‌ها عاقلانی هستند که دشمنی‌ها از دل آنان رخت بر بسته و بی‌خبرانی هستند که آتش کینه در دل آن‌ها مرده است.

#### ۴۱. همسایگان بی‌اثر

«لَا يُخْشَى فِجْعُهُمْ وَلَا يُرْجَى دَفْعُهُمْ»<sup>۳</sup>

نه از زیان آن‌ها ترسی است و نه به دفاع آن‌ها امیدی است.

#### نکته

● افراد معمولاً از همسایه‌های خود یا می‌ترسند که مبادا ضرری به آن‌ها بزنند و مشکلی برایشان درست کنند یا به آن‌ها امیدوارند که در مشکلات به کمکشان بیایند و از آنان دفاع کنند؛ در صورتی که انسان‌های دفن شده با اینکه به ظاهر همسایه‌های یکدیگر هستند، هیچ ترسی ندارند از اینکه کسی به دیگری آسیب برساند یا فاجعه ایجاد کند بلکه همسایه‌های کاملاً بی‌اثری هستند.

#### ۴۲. شرایط زندگی در خانه قبر

«اسْتَبْدَلُوا بِظَهْرِ الْأَرْضِ بَطْنًا وَ بِالسَّعَةِ ضَيْقًا وَ بِالْأَهْلِ غُرْبَةً وَ بِالنُّورِ ظُلْمَةً»<sup>۱</sup>

ببرون زمین را به درون آن تبدیل کرده‌اند و خانه تنگ و تاریک را به جای خانه‌های وسیع، غربت را به جای دیدار اهل و عیال و ظلمت را به جای نور پذیرفته‌اند.

#### مشابه

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ﴾<sup>۲</sup> آیا آنان که در دلشان

مرضی است می‌پندارند که خدا کینه‌ای را که در دل نهفته دارند آشکار نخواهد کرد؟

#### ۴۳. بازگشت به زمین

«فَجَاءَهَا كَمَا فَارَقُوهَا حُفَاةً عَرَاةً»<sup>۳</sup>

آن‌ها (انسان‌ها) به‌سوی زمین باز می‌گردند همان‌گونه که در آغاز از زمین جدا شدند. این در حالی است که همگی پابره‌نه و عریان‌اند.

#### مشابه

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾<sup>۴</sup> شما را از زمین آفریدیم و

به آن باز می‌گردانیم و بار دیگر از آن بیرون می‌آوریم.

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَ عَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾<sup>۵</sup> چنان‌که نخستین بار بیافریدیم

آفرینش از سر گیریم. این وعده‌ای است که برآوردنش برعهده ماست و ما چنان خواهیم کرد.

۱. اسْتَبْدَلُوا: تبدیل کردند؛ از ماده «بدل» به معنای عوض گرفتن؛ أَبْدَلَ، إِبدَالُ الشَّيْءِ منه: عوض آن چیز را گرفت؛ اسْتَبْدَلَ، اسْتِبْدَالًا بكذا: چیزی را به جای چیزی دیگر تبدیل کرد.

بِالسَّعَةِ: وسعت؛ از ماده «وَسَعَ» به معنای فراخی و گسترش است؛ اتَّسَعَ، اتساعاً: فراخ شد. ضَيْقًا: تنگی؛ از ماده ضيق به معنای تنگی؛ ضَيْقٌ: تنگ؛ أَضَاقَ، إِضَاقَةٌ: او را در تنگنا قرار داد؛ ضَاقَ، ضَيْقًا وَ ضَيْقًا: تنگ شد؛ ضَيْقٌ، تَضْيِيقًا: او را در فشار و تنگنا قرار داد؛ المَضْيِيقُ: جمع مَضَاقٍ به معنای جای تنگ و کار دشوار.

۲. محمد، ۲۹.

۳. فَارَقُوها: فَرَّقَ به معنای جدا کردن، فَرِيقٌ: گروه جدا شده از دیگران، فَرَاقٌ: به فتح اول به معنای جدایی، تَفْرِيقٌ: پراکنده کردن، جدایی افکندن.

حُفَاةً: جمع حافی به معنای پابره‌نه.

عَرَاةً: جمع عاری به معنای برهنه‌ها.

۴. طه، ۵۵.

۵. انبیاء، ۱۰۴.

۱. منهاج البراعه، ج ۸، ص ۲۵.

۲. حُلَمَاءٌ: بردباران؛ جمع حلم، به کسر اول به معنای بردباری، عقل؛ ولی معنای اصلی آن عقل نیست بلکه عقل از مسببات آن است؛ یعنی عقل از بردباری است.

أَضْغَانُهُمْ: کینه‌ها؛ از ماده «ضغن» به معنای دشمنی؛ اضْطَغَنَ، اضْطِغَانًا: با هم دشمنی ورزیدند؛ ضَاغَنَ، مُضَاغَنَةً: کینه او را به دل گرفت، بر یکدیگر کینه گرفتند.

أَحْقَادُهُمْ: عداوت‌ها؛ از ماده «حَقَدَ» به معنای کینه؛ حَقَدَ، إِحْقَادًا: کینه او را برانگیخت؛ حَقَدَ، حَقْدًا وَ حَقْدًا عَلَيْهِ: کینه او را به دل گرفت و منتظر فرصت شد تا وی را آزار دهد؛ الْحَقُودُ: کینه‌توز، آن‌که بسیار کینه ورزد.

۳. لَا يُخْشَى: ترسیده نمی‌شود؛ از ماده خَشِيَ به معنای ترس شدید؛ خشیت از خوف شدیدتر است؛ چون این کلمه مأخوذ است؛ تَخَشَّى، تَخَشُّيًا: از او ترسید؛ الْخَاشِی: ترسو، بیمناک.

فِجْعُهُمْ: دردمندی آن‌ها؛ از ماده «فَجَعَ» به معنای خسارت، فاجعه، ضرر وارد کردن.

دَفْعُهُمْ: دفاع کردنشان.





## ۴۴. کوچ از دنیا

«قَدْ ظَعَنُوا عَنْهَا بِأَعْمَالِهِمْ إِلَى الْحَيَاةِ الدَّائِمَةِ وَ الدَّارِ الْبَاقِيَةِ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى،  
﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَ عُدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾<sup>۱</sup>»

آن‌ها از روی زمین با اعمال خویش به‌سوی حیات ابدی و سرای جاودانی کوچ کردند؛ آن‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: همان‌طوری که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می‌گردانیم. این وعده‌ای است قطعی که به‌یقین آن را انجام می‌دهیم.

## نکته

● راه‌های ستیز با دنیاپرستی توجه به گزینه‌های زیر:

۱. بی‌وفایی و ناپایداری دنیا؛
۲. دگرگونی سریع دنیا؛
۳. آمیخته بودن همه مواهب دنیا به درد و رنج‌ها و نمونه عینی این بی‌وفایی و ناپایداری و بی‌اعتباری را بر جای جای تاریخ بشر می‌توان مشاهده کرد؛
۴. حالات هول‌انگیز انسان در آستانه مرگ و جدایی از دوستان و بستگان؛
۵. ترسیم گویا از قبرهای تنگ و تاریک؛

## مشابه

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۲</sup> اوست که موجودات را می‌آفریند، سپس آن‌ها را باز می‌گرداند و این کار بر او آسان‌تر است. او راست صفت برتری در آسمان‌ها و زمین و اوست پیروزمند و حکیم.

## خطبه ۱۱۲



## شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی

ویژگی: مرگ‌شناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۸.

## پیشگفتار خطبه

چنین استفاده می‌شود که این خطبه، بخشی از خطبه معروف «اشباح» است که امام علی (ع) آن را درباره عجز انسان از درک کُنّه صفات الهی ایراد فرموده است و به‌یقین تعبیرات این خطبه با تعبیرات خطبه «اشباح» متناسب است.

۱. انبیا، ۱۰۴.

۲. روم، ۲۷.

در آخرت دچار حسرت و اندوه می شود و رنج جدایی آن بر بدبختی او خواهد افزود؛ زیرا آنچه موجب شده به تعلقات دنیوی اهمیت دهد، ضعف اعتقاد وی به وعده هایی بوده که خداوند به نیکان و پرهیزکاران در آخرت داده است.

- فرشته موکل، عبارت است از روحی که عهده دار افاضه صورت عدم به اعضای بدن و جدا ساختن جان از تن است و شاید خود او نیز مأمور افاضه وجود به نفس انسان باشد.<sup>۱</sup>
- درباره چگونگی قبض روح جنین در شکم مادر سه احتمال وجود دارد: الف. اینکه ملک الموت یا عزرائیل از راه برخی از اعضا و جوارح مادر بر جنین وارد شود و او را قبض روح کند؛ به عنوان مثال از راه رحم یا از جدار شکم بر او وارد شود؛ ب. لازم نیست که ملک الموت در رحم مادر برود بلکه خود روح جنین، ملک الموت را به اذن پروردگار اجابت می کند؛ ج. ملک الموت یا مأمورش در درون وجود کودک یا مادرش قرار گرفته و کودک را قبض روح می کند.

### ۳. ناتوانی در توصیف خداوند

«كَيفَ يَصِفُ إِلَهُهُ مَنْ يَعْجَزُ عَنْ صِفَةِ مَخْلُوقٍ مِثْلِهِ!»<sup>۲</sup>  
چگونه کسی که از توصیف و تعریف مخلوقی همانند خود ناتوان است می تواند خالق و معبودش را توصیف کند؟

#### نکته

- کسی که از درک و شناخت یا وصف فرشتگان و موجودات عالم برزخ ناتوان است و نمی داند ملک الموت چگونه قبض روح می کند، چگونه انتظار دارد که خداوند را که فوق عالم طبیعت و عالم برزخ است، بشناسد و درک کند؟ بنابراین چگونه انسان که یکی از جلوه های خداوند است، انتظار دارد نسبت به خداوند احاطه علمی داشته باشد و او را آن طور که هست درک کند؟

هَلْ تُحِسُّ بِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا أَمْ هَلْ تَرَاهُ إِذَا تَوَفَّى أَحَدًا بَلْ كَيْفَ يَتَوَفَّى الْجَنِينَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَيْلِجُ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ جَوَارِحِهَا أَمْ الرُّوحُ أَجَابَتْهُ بِإِذْنِ رَبِّهَا أَمْ هُوَ سَاكِنٌ مَعَهُ فِي أَحْشَائِهَا كَيْفَ يَصِفُ إِلَهُهُ مَنْ يَعْجَزُ عَنْ صِفَةِ مَخْلُوقٍ مِثْلِهِ.

### ۱. سایه فرشته مرگ

«هَلْ تُحِسُّ بِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا أَمْ هَلْ تَرَاهُ إِذَا تَوَفَّى أَحَدًا؟»<sup>۱</sup>  
آیا هنگامی که فرشته مرگ وارد منزلی می شود، احساس می کنید؟ آیا وقتی کسی را قبض روح می کند، وی را می بینید؟

### ۲. قبض روح جنین در شکم مادر

«بَلْ كَيْفَ يَتَوَفَّى الْجَنِينَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَيْلِجُ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ جَوَارِحِهَا أَمْ الرُّوحُ أَجَابَتْهُ بِإِذْنِ رَبِّهَا أَمْ هُوَ سَاكِنٌ مَعَهُ فِي أَحْشَائِهَا؟»<sup>۲</sup>  
از آن بالاتر آیا می دانید چگونه جنین را در شکم مادر قبض روح می کند؟ آیا وارد شکم مادر می شود از طریق بعضی از اعضا؟ یا از بیرون، روح جنین را به سوی خود فرا می خواند؟ و او به اذن پروردگار اجابت می کند؟ یا با او در شکم مادر، همراه است؟

#### نکته ها

- مرگ عبارت از بی فایده شدن و از کار افتادن همگی اعضای بدن است و نتیجه جدا شدن روح از بدن، جدا شدن انسان از اعضا و جوارح و دارایی های دنیوی او اعم از اهل و عیال و مال و فرزند و جز این هاست و در حقیقت مرگ، سلب انسان از دارایی های او، و سوق دادن وی به جهان دیگر است؛ پس اگر در دنیا او به چیزی دل بستگی داشته که بدان انس می گرفته و آرامش می یافته است، به اندازه توجه و تعلق خاطری که به آن داشته است،

۱. تُحِسُّ: احساس می کنی؛ بالبناء علی المفعول و فی بعض النسخ بدله تحس به بصیغة الخطاب.  
تَوَفَّى: اخذ کامل کرد؛ دریافت کند، به صیغه ماضی و معلوم است؛ از ماده «وفی» به معنای پس گرفتن چیزی می آید که داده شده است؛ فی بعض النسخ علی وزن التفعّل مصدر توقاه الله أى قبض روحه و أماته، و فی بعض الاخری توفیه الأنفس وزان التفعلة مصدر باب التفعیل.

۲. یلج: داخل می شود؛ از ماده «ولج» به معنی ورود و دخول است.  
أَحْشَائِهَا: اعضای درون؛ جمع حشا، هر عضو داخل بدن که دنده ها آن را در برگیرد؛ جمع الحشاء و هو ما فی البطن من المعاء و غیره.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۱۳.

۲. یعجز: عاجز می شود.



#### مشابه

- ◇ ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾<sup>۱</sup> بگو فرشته مرگ که بر شما مأمور شده قبض روح شما می کند.
- ◇ ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ﴾<sup>۲</sup> کسانی را که فرشتگان قبض روح آنها می کنند.



## خطبه ۱۱۳

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم  
مخاطب: مردم  
موضوع: اخلاقی  
ویژگی: دنیاشناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۲.

### پیشگفتار خطبه

امام در این خطبه، نخست مردم را از دنیاپرستی باز می دارد و عیوب و مشکلات دنیا را بازگو می کند و توصیه می کند که مرگ را فراموش نکنید؛ همچنین به پراکندگی مسلمانان اشاره می کند.

۱. سجده، ۱۱.

۲. نحل، ۲۸.

## ۲. محل اقامت نبودن دنیا

«مَنْزِلُ قُلْعَةٍ وَ لَيْسَتْ بِدَارِ نُجْعَةٍ»<sup>۱</sup>

که منزل کوچ است و نه جای اقامت.

### نکته‌ها

- «قلعه» از ماده «قلع» گرفته شده و به معنی اموال عاریتی و محلی که انسان در هر زمان باید از آن برخیزد، است.<sup>۲</sup>
- «نجع» جایگاهی است که انسان خیر و برکت در آن یافته و قطعاً تصمیم به توقف در آن گرفته است.<sup>۳</sup>

## ۳. مکر دنیا

«قَدْ تَزَيَّيْتُ بِغُرُورِهَا وَ غَرَّتْ بِزِينَتِهَا»<sup>۴</sup>

دنیا خود را با مکر و نیرنگ آراسته و با زرق و برق خود مردم را می‌فریبد.

### نکته

- دلیل فریبنده بودن دنیا این است که همه را می‌گیرند و تمام می‌شود. دنیا خود را به چیزهایی زینت کرده که موجب غرور و فریب می‌شود و انسان نیز که ضعف نفس دارد، فریب می‌خورد. دنیا در حقیقت مانند زنی است که زیبایی ندارد ولی با آراستن خود، توجه افراد را جلب می‌کند و آنان را فریب می‌دهد.

۱. قُلْعَةٌ: ناپایدار؛ از ماده «قلع» به معنی از جا کندن چیزی؛ موقفی که باید از آن کوچ شود؛ کسی که سوار شتر یا اسب شود و نتواند خود را نگه دارد و به زمین بیفتد، از جا کنده شدن از روی مرکب، تعبیر به «قُلْعَةٌ» می‌کند؛ بالضم العزل و المال العاریة أو مالا يروم و منزلنا منزل قلعة و قلعة و زان همزة ای لیس بمستوطن أو لا تدری متی تتحول عنه او لا تملکه.

نُجْعَةٌ: چراگاه؛ محل دل بستن؛ جایی که برای چرای حیوانات در آن قرار می‌گرفتند؛ مکانی که مطابق با میل و طبع انسان باشد و آب و گیاهی داشته باشد که انسان بتواند در آنجا منزل کند؛ بالضم طلب الکلاء فی موضعه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۶۸.

۳. همان.

۴. تَزَيَّيْتُ: زینت داد.

غَرَّتْ: فریب داد.

وَأَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنْزِلُ قُلْعَةٍ وَ لَيْسَتْ بِدَارِ نُجْعَةٍ قَدْ تَزَيَّيْتُ بِغُرُورِهَا وَ غَرَّتْ بِزِينَتِهَا دَارُهَا هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا فَخَلَطَ حَلَالُهَا بِحَرَامِهَا وَ خَيْرُهَا بِشَرِّهَا وَ حَيَاتُهَا بِمَوْتِهَا وَ حُلُوهَا بِمُرِّهَا لَمْ يُصِفِهَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ وَ لَمْ يَضِنَّ بِهَا عَلَى أَعْدَائِهِ خَيْرُهَا زَهِيدٌ وَ شَرُّهَا عَتِيدٌ وَ جَمْعُهَا يَنْفَدُ وَ مُلْكُهَا يُسْلَبُ وَ عَامِرُهَا يَخْرُبُ فَمَا خَيْرُ دَارٍ تُنْقَضُ نَقَضُ الْبِنَاءِ وَ عُمُرُ يَفْنَى فِيهَا فَنَاءُ الزَّادِ وَ مُدَّةٌ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِكُمْ وَ اسْأَلُوهُ مِنْ أَدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ وَ أَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ أَذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبَكَّى قُلُوبُهُمْ وَ إِنْ صَحَّحُوا وَ يَشْتَدُّ حُزْنُهُمْ وَ إِنْ فَرَّحُوا وَ يَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ وَ إِنْ اغْتَبَطُوا بِمَا رَزَقُوا قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ وَ حَصَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْأَمَالِ فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ وَ الْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ وَ إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الصَّمَائِرِ فَلَا تَوَازَرُونَ وَ لَا تَتَنَاصَحُونَ وَ لَا تَبَادُلُونَ وَ لَا تَوَادُّونَ مَا بَالُكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تُدْرِكُونَهُ وَ لَا يَحْزُنُكُمْ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحْزَمُونَهُ وَ يُقْلِقُكُمْ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يُفَوِّتُكُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ وَ قَلِيلَةَ صَبْرِكُمْ عَمَّا رَوَى مِنْهَا عَنْكُمْ كَأَنَّهَا دَارُ مَقَامِكُمْ وَ كَأَنَّ مَتَاعَهَا بَاقٍ عَلَيْكُمْ وَ مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَسْتَقْبِلَ أَخَاهُ بِمَا يَخَافُ مِنْ عَيْبِهِ إِلَّا مَخَافَةً أَنْ يَسْتَقْبِلَهُ بِمِثْلِهِ قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى رَفُضِ الْآجِلِ وَ حُبِّ الْعَاجِلِ وَ صَارَ دِينُ أَحَدِكُمْ لُغْفَةً عَلَى لِسَانِهِ صَنِيعَ مَنْ قَدْ فَرَّغَ مِنْ عَمَلِهِ وَ أَحْرَزَ رِضَى سَيِّدِهِ.

## ۱. تحذیر از دل بستگی به دنیا

«وَأَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا»<sup>۱</sup>

شما را از دل بستگی به دنیا سخت بر حذر می‌دارم.

۱. أَحْذَرُ: بر حذر می‌دارد.



## ۴. بی مقدار بودن دنیا

«ذَارَهَا هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا»<sup>۱</sup>

سرایی است که در نظر صاحب اصلی اش بی مقدار است.

## ۵. درهم آمیختگی دنیا

«فَخَلَطَ خَلَالَهَا بِحَرَامِهَا وَ خَيْرَهَا بِشَرِّهَا وَ حَيَاتَهَا بِمَوْتِهَا وَ حُلُوهَا بِمُرِّهَا»<sup>۲</sup>

لذا حلالش را با حرام و خیرش را با شرّ و زندگی اش را با مرگ و شیرینی اش را با تلخی، به هم آمیخته است.

## نکته ها

- اینکه دنیا از نظر پروردگار خوار و بی ارزش است، به این معناست که دنیا با لذات مورد عنایت پروردگار نیست؛ از این رو خیر محض نیست بلکه هرچه برحسب امکان در این دنیا خیر شمرده می شود، شرّی در برابرش قرار دارد.<sup>۳</sup>
- دنیا برای پروردگارش خوار است و خداوند به آن اهمیت نداده است پس خداوند حلال دنیا را با حرام آن مخلوط کرده است و خوبی آن را با بدی و شرّش را با خیر آن آمیخته است و حیات و زندگی آن را با مرگ درآمیخته است.

## ۶. گوارا نبودن دنیا برای اولیای خدا

«لَمْ يُصْفِهَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ وَ لَمْ يَضِنَّ بِهَا [عَنْ] عَلَى أَغْدَائِهِ»<sup>۴</sup>

به همین دلیل خداوند آن را مخصوص اولیای خود نساخته و از دشمنانش دریغ نداشته است.

## مشابه

◇ «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِصَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»<sup>۱</sup> و اگر نه آن بود که همه مردم یک امت می شدند، سقف های خانه های کسانی را که خدای رحمان را باور ندارند از نقره می کردیم و بر آن ها نردبام هایی می نهادیم تا بر آن بالا روند.

## ۷. دگرگونی های دنیا گاهی در یک لحظه

«خَيْرُهَا زَهِيدٌ وَ شَرُّهَا عَتِيدٌ وَ جَمْعُهَا يَنْفَدُ وَ مُلْكُهَا يُسْلَبُ وَ عَامِرُهَا يَخْرِبُ»<sup>۲</sup>

خوبی هایش کم و شرّ آن آماده و جمعش، رو به فنا و ملک و حکومتش رو به زوال و آبادی اش رو به ویرانی است.

## نکته

- خلقت انسان و زندگی و مرگ او برای آزمایش است. اگر قرار بود همه خوش بگذرانند، مسئله آزمایش و امتحان منتفی می شد. آزمایش انسان به این است که گرفتاری و فقر در دنیا باشد و با این حال خود را حفظ کنید و خود را به دنیا و ثروت آن نفروشید.

## مشابه

◇ «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»<sup>۳</sup> آنچه پیش شماست تمام می شود و آنچه پیش خداست پایدار است.

۱. زخرف، ۳۳.

۲. زَهِيدٌ: ناچیز؛ از ماده زهد، صفت مشبیه است به معنای غیر مرغوب و کم ارزش.

عَتِيدٌ: همیشه حاضر؛ از ماده «عتاد» به معنی مهیا و فراهم شدن است و گاه به معنی ذخیره کردن نیز می آید.

يَنْفَدُ: فانی می شود؛ از ماده نَفَدَ به معنای فانی شدن، تمام شدن.

يُسْلَبُ: از بین می رود؛ از ماده سلب به معنی گرفتن با قهر.

عَامِرٌ: بنای آباد شده؛ در بعضی موارد اسم فاعل به معنای مفعول استعمال می شود.

يَخْرِبُ: خراب می شود؛ از ماده خرب؛ خراب به معنی ویران شدن و ویران کردن است؛ خَرَبَ و اَخْرَبَ هر دو به معنی خراب کردن است؛ بالبناء على الفاعل مضارع باب فعل كفرح و في بعض النسخ بالبناء على المجهول مضارع اِخْرَبَ و في بعضها يتخرب مضارع باب التفعّل مبنيا على الفاعل أيضا.

۳. نحل، ۹۶.

۱. هَانَتْ: حقیر شد.

۲. خَلَطَ: درآمیخت؛ آمیختن. خلط آن است که میان اجزای دو چیز یا بیشتر را جمع کنند.

حُلُو: شیرینی.

مُرّ: تلخی؛ مُرّی: آنچه تلخ تر باشد؛ المازورة: دانه تلخ و سیاه رنگ که در گندم و مانند آن به دست می آید.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۱۶.

۴. لَمْ يُصْفَ: وصف نکرد؛ پسند نکرد؛ از ماده «اصفاء» به معنی مخصوص گردانیدن، گرفته شده است اشاره به این که مواهب دنیا، به قدری بی ارزش است که خدا آن را در اختیار همه قرار داده است.

لَمْ يَضِنَّ: امساک ننموده؛ از ماده «ضن» به معنی بخل و دریغ داشتن است.



## ۸. بی‌ارزشی دنیا

«فَمَا خَيْرٌ دَارٍ تُنْقَضُ تَقْصُ الْبِنَاءِ»<sup>۱</sup>

چه ارزشی دارد سرائی که همچون عمارت‌های فرسوده در حال فرو ریختن است؟

## تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه‌به: خانه کهنه و فرسوده

وجه شبیه: امام علیه السلام در این جمله از سه تشبیه استفاده کرده‌اند که دنیا را به خانه کهنه و فرسوده‌ای تشبیه می‌کند که دیوارهایش شکافته و سقف‌هایش در حال فرو ریختن است؛ یعنی دنیا از این نظر که هر لحظه امکان تمام شدن آن وجود دارد مانند خانه فرسوده است.

## ۹. تشبیه زندگی به سفر

«وَعُمْرٌ يَفْنَى فِيهَا فَنَاءُ الرَّادِّ وَ مَدَّةٌ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ»<sup>۲</sup>

و چه خوبی دارد، عمرهایی که همچون زاد و توشه (مختصر) پایان می‌گیرد و زندگی‌هایی که همچون ایام سفر به آخر می‌رسد؟

## تشبیه

مشبه: عمر انسان

مشبه‌به: سفره‌ای که خالی می‌شود

وجه شبیه: عمر انسان را به سفره‌ای تشبیه می‌کند که گروهی بر سر آن می‌نشینند و در مدتی کوتاه هرچه در آن است، می‌خورند و خالی می‌شود. در واقع کوتاهی عمر انسان مانند کوتاه بودن مدتی است که انسان بر سر سفره می‌نشیند و با اتمام غذا پایان می‌پذیرد.

۱. تَقْصُ: نابود شدن؛ از ماده نقض به معنای منهدم می‌شود.

۲. تَنْقَطِعُ: قطع می‌شود؛ از ماده قطع به فتح قاف به معنای بریدن.



## تشبیه

مشبه: مدت بقای انسان در جهان

مشبه‌به: سفرهای کوتاه

وجه شبیه: مدت بقای انسان را در این جهان به سفرهای کوتاهی تشبیه می‌کند که مسافر تا گرم راه رفتن می‌شود، پایان می‌پذیرد. به این صورت که عمر انسان مانند یک سفر است که خیلی زود به پایان می‌رسد.

## ۱۰. توجه به واجبات الهی

«اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلِبِكُمْ»<sup>۱</sup>

آنچه خداوند بر شما واجب کرده است، جزء خواسته‌های خویش قرار دهید.

## نکته

- «مِنْ طَلِبِكُمْ» مفعول دوم «اجعلوا» است در اینجا به معنای درخواست کردن و رغبت نشان دادن است.

## ۱۱. یاری خواستن از خداوند

«وَ اسْأَلُوهُ مِنْ آدَاءِ حَقِّهِ [كَمَا] مَا سَأَلْتُمْ»<sup>۲</sup>

و از او بخواهید که برای ادای حقوقی که از شما خواسته است، یاری‌تان کند.

## نکته

- آنچه خدا از بنده خواسته است، ادای حق اوست؛ پس در حقیقت انسان باید ادای حق خدا را از خود خدا بخواهد تا به او توفیق دهد و انسان بتواند ادای حق نماید.

## ۱۲. فراخوانده شدن به سوی مرگ

«وَ اسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ»<sup>۳</sup>

و پیش از آنکه به سوی مرگ فراخوانده شوید، دعوت مرگ را به گوش‌های خویش برسانید.

۱. افْتَرَضَ: واجب کرد؛ از ماده فَرَضَ به معنای تعیین، واجب.

۲. اسْأَلُوهُ: بخواهید؛ از ماده «سأل» به معنای طلب، خواستن؛ سؤال به معنی خواسته است.

۳. اسْمِعُوا: بشنوید.

آذَان: گوش‌ها.

يُدْعَى بِكُمْ: دعوت می‌شوید.

## نکته

- اگر انسان به فکر مرگ باشد، خود را آماده و مهیای آن می‌کند. حقوق مردم را ادا می‌کند و به انجام واجبات خود را پایبند است.

## مشابه

- ◇ ﴿أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ﴾<sup>۱</sup> یا چون رگباری از آسمان که در آن تاریکی‌ها و رعدوبرقی است از آذرخش [و] بیم مرگ، سر انگشتان خود را در گوش‌هایشان نهند.
- ◇ ﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۲</sup> بگو: «اگر در نزد خدا، سرای بازپسین یکسر به شما اختصاص دارد، نه دیگر مردم، پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید».
- ◇ ﴿قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾<sup>۳</sup> بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سر وقت شما می‌آید.

## ۱۳. وصف زاهدان در دنیا

﴿إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبَكَّى قُلُوبُهُمْ وَإِنْ صَحَّكُوا وَيَسْتَنِدُّ حَزْنُهُمْ وَإِنْ فَرَحُوا﴾<sup>۴</sup>  
 زاهدان در دنیا قلوبشان می‌گریزد گرچه ظاهراً بخندند و سخت محزون و غمگین‌اند گرچه ظاهراً شادمانی کنند و نسبت به خود سخت خشمگین هستند.

## نکته

- کسانی که به دنیا زهد دارند و بی‌رغبت هستند، دل‌هایشان گریان و ناراحت است گرچه برای حفظ ظاهر در میان مردم خندان باشند؛ همان‌طور که حضرت در جای دیگر

۱. بقره، ۱۹.  
 ۲. بقره، ۹۴.  
 ۳. جمعه، ۸.  
 ۴. زاهدین: کسانی که نسبت به دنیا بی‌رغبت و بی‌علاقه هستند؛ از ماده زهد به معنای بی‌رغبتی.

تَبَكَّى: گریه می‌کند.  
 صَحَّكُوا: خندیدند؛ از ماده «صَحَكَ» به فتح و کسر «ض» به معنای خنده.  
 يَسْتَنِدُّ: شدت می‌گیرد؛ از ماده «شَدَّ» به معنای محکم بستن است؛ شدید: سخت، محکم؛ اشد اسم تفضیل است: قوی‌تر، محکم‌تر.

فَرَحُوا: شادی کردند؛ از ماده «فَرَحَ» به معنای شادی.

می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ»<sup>۱</sup> مؤمن شادی‌اش در چهره او و غمش در قلبش است.

## مشابه

- ◇ ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا باشد.
- ◇ ﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾<sup>۳</sup> آن‌که در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه‌کار [باز] آید.
- ◇ ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾<sup>۴</sup> مگر آن‌کس که مجبور شده و [لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد.

## ۱۴. زاهدان شکرگزار

﴿وَيَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ وَإِنْ اغْتَبَطُوا بِمَا رَزَقُوا﴾<sup>۵</sup>

زاهدان خشمشان بر خود زیاد است؛ گرچه برای نعمت‌های فراوان مورد غبطه دیگران قرار می‌گیرند.

## نکته

- افراد زاهد و بی‌رغبت به دنیا خود را زیاد ملامت می‌کنند و خشم و غضب آنان به خودشان زیاد است. گویا همواره نفس خویش را به محاکمه و محاسبه می‌کشاند و بابت

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳.

۲. حدید، ۱۹.

۳. ق، ۳۳.

۴. نحل، ۱۰۶.

۵. مَقْتُهُمْ: خصومت؛ بغض شدید نسبت به کسی که می‌بینی مرتکب کار قبیح است؛ مقته: مقنا أَبْغَضَهُ فهو مقیت و ممقوت.

اغْتَبَطُوا: مورد غبطه واقع شدند؛ از ماده «غَبَطَ» به معنای شادمان و نیکو حال شد؛ لَغْبَطَةً: فراخی، هوس نعمتی که دیگری دارد به شرط آنکه آن نعمت از او زایل نشود؛ جمله «اغْتَبَطُوا» را طبق بعضی از نسخه‌ها به صورت مجهول خوانده‌اند و آن را به معنای مورد غبطه واقع شدن تفسیر کرده‌اند و بعضی آن را به صورت فعل معلوم آورده‌اند و مفهومی شبیه آنچه گفته شد از آن فهمیده‌اند؛ در حالی که با مراجعه به متون لغت روشن می‌شود که «اغْتَبَطُوا» به معنای دیگری است و آن خوشحال بودن و شکر خدا را در برابر نعمت‌ها به جای آوردن است.

## مشابه

- ◇ ﴿ذُرِّهِمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup> بگذارشان تا بخورند و برخوردار شوند و آرزو[ها] سرگرمشان کند، پس به زودی خواهند دانست.
- ◇ ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup> و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند که هرکس خریدار این [متاع] باشد، در آخرت بهره‌ای ندارد. وه که چه بد بود آنچه به جان خریدند! اگر می‌دانستند.
- ◇ ﴿وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾<sup>۳</sup> و هرکه پاداش این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم و هرکه پاداش آن سرای را بخواهد از آن به او می‌دهیم و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.

## ۱۷. آلودگی درون، سبب تفرقه

﴿وَإِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرِ﴾<sup>۴</sup>  
 شما همگی در اسلام و دین خدا برادر (و برابر) هستید و تفرقه و اختلاف در میان شما تنها به سبب آلودگی درون و سوءنیت‌هاست.

## نکته

- اشاره به اینکه زمینه‌های وحدت از طریق اخوت اسلامی در میان شما موجود است اما اختلافات به خاطر تعصب‌ها، کینه و حسد و حب دنیا و تنگ‌نظری‌ها بر آن غلبه کرده است و رشته وحدت را که سبب امنیت داخل و پیروزی بر دشمنان خارجی است از هم گسسته است؛ به همین دلیل برکات اجتماع که همکاری و خدمات متقابل و پیوندهای دوستی و برادری است از شما قطع شده است.<sup>۵</sup>

۱. حجر، ۳.

۲. بقره، ۱۰۲.

۳. آل عمران، ۱۴۵.

۴. خُبْتُ: پلیدی، ناپاکی؛ خبیث آن است که ناپاک، پلید و تنفرآور باشد.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۷۶.

گناهان و خطاهای خود، خود را ملامت می‌کنند. معصومین ما چنین روحیه‌ای را توصیه کرده‌اند.

## ۱۵. توجه به یاد مرگ

﴿قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْأَجَالِ وَ حَصَرْتُكُمْ كَوَازِبُ الْأَمَالِ﴾<sup>۱</sup>  
 یاد مرگ از دل‌هایتان پنهان شده و آمال و آرزوهای دروغین در برابر شما حاضر شده است.

## مشابه

- ◇ ﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا﴾<sup>۲</sup> و نیکی‌های ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگارت بهتر و از نظر امید [نیز] بهتر است.

## ۱۶. فراموشی یاد آخرت

﴿فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ وَالْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ﴾<sup>۳</sup>  
 از این روسلطان دنیا بر شما بیش از آخرت شده و زندگانی زودرس دنیا، شما را از یاد حیات جاودانی آخرت بیرون برده است.

## نکته

- در ظاهر دنیا نقد و آخرت نسیه است و معمولاً انسان بیشتر به دنبال نقد است؛ به همین دلیل انسان بهشت و نعمت‌های آخرت را رها می‌کند و به دنبال دنیا می‌رود.

۱. الْأَجَالُ: پایان مدت‌ها.

حَصَرْتُ: حضور؛ ضد غایب شدن؛ محضر: حاضر شده.

كَوَازِبُ الْأَمَالِ: آرزوهای دروغین؛ از ماده کذب: به معنای دروغ گفتن؛ تکذیب: آن است که دیگری را به دروغ نسبت دهی و بگویی: دروغ می‌گویی؛ کاذب: دروغ‌گو؛ کَذَابٌ: مبالغه است، یعنی بسیار دروغ‌گو.

۲. کُهِف، ۴۶.

۳. أَمْلَكَ بِكُمْ: شما را تصاحب کرد.

الْعَاجِلَةُ: فوری و نقد؛ زمان حال.

الْآجِلَةُ: غیرفوری و مدت‌دار؛ آینده.

## مشابه

- ❖ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾<sup>۱</sup> و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.
- ❖ ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾<sup>۲</sup> آیا در قرآن نمی اندیشند؟ هرگاه از سوی دیگری جز خدا می بود در آن اختلافی بسیار می یافتند.

## ۱۸. آفات تفرقه

- ﴿وَسُوءُ الصَّمَائِرِ فَلَا تَوَازُرُونَ وَلَا تَتَنَاصَحُونَ وَلَا تَبَادُلُونَ وَلَا تَوَادُّونَ﴾<sup>۳</sup>
- به همین دلیل نه به یکدیگر کمک می کنید، نه یکدیگر را نصیحت می کنید و نه بذل و بخشش به هم دارید و نه به یکدیگر مهر می ورزید.

## نکته

- حب دنیا و خبث باطن و سوءنیت و اخلاق، نه تنها آخرت را بر باد می دهد بلکه صحنه جامعه بشری را کانونی از ناامنی و انواع کشمکش ها می سازد.<sup>۴</sup>

## ۱۹. سرزنش دنیاپرستان

- ﴿مَا بِأَلْفُكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْيُسَيْرِ مِنَ الدُّنْيَا تُدْرِكُونَهُ وَلَا يَحْزَنُكُمْ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحْزَمُونَهُ﴾<sup>۱</sup>
- شما را چه شده که با تحصیل مقدار کمی از دنیا مسرور و خوشحال می شوید ولی هرگز محروم شدن از مقدار زیادی از آخرت، شما را غمگین نمی کند؟

## نکته

- انسان باید در زندگی آنچه به دست می آورد را با آنچه از دست می دهد، مقایسه کند. اگر قرار باشد در مقابل چیزهای اندکی که به دست می آورد، چیزهای زیادی را از دست بدهد، نباید به این کار راضی شود اما متأسفانه در ارتباط با دنیا و آخرت این طور نیست؛ زیرا انسان اگر مقدار اندکی از دنیا و متاع آن را به دست بیاورد، راضی و خوشحال می شود ولی هر اندازه از آخرت را از دست بدهد، چندان ناراحت نمی شود.

## ۲۰. بی تابی کردن به خاطر از دست دادن دنیا

- ﴿وَيُفْلِقُكُمْ الْيُسَيْرَ مِنَ الدُّنْيَا يَمُوتُكُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ وَ قَلَّةٌ صَبْرُكُمْ عَمَّا رُؤِيَ مِنْهَا عَنْكُمْ﴾<sup>۲</sup>
- از دست رفتن مقدار ناچیزی از متاع دنیا شما را سخت پریشان می سازد به گونه ای که آثار آن در چهره هایتان نمایان می شود و به خاطر آنچه از دست داده اید، بی تابی می کنید.

## ۲۱. ماندگار نبودن متاع دنیا

- ﴿كَأَنَّهُا دَارٌ مُقَامِكُمْ وَكَأَنَّ مَتَاعَهَا بَاقٍ عَلَيْكُمْ﴾<sup>۳</sup>
- گویی اینجا سرای اقامت همیشگی شماست و متاع دنیا همیشه برای شما باقی می ماند.

۱. هود، ۱۰۳.

۲. نساء، ۸۲.

۳. سُوءُ الصَّمَائِرِ: بدی نیت ها.

لَا تَبَادُلُونَ: نمی بخشید. تَبَادُلُونَ: بخشش ها؛ از ماده بَدَلَ به معنای بخشش؛ البَدَال: بسیار بخشنده.

لَا تَوَازُرُونَ: به کمک هم نمی شتابید؛ از ماده «موازره» به معنی تعاون و همکاری است؛ بفتح التاء من باب التفاعل بحذف احدى التانين، و فى بعض النسخ بضمها وكسر الزاء مضارع باب المفاعلة، و مثله الافعال الثلاثة بعده.

لَا تَتَنَاصَحُونَ: خير خواه هم نیستید؛ از باب تفاعل به معنای خير و خوبی همدیگر را خواستن.

لَا تَوَادُّونَ: مهر نمی ورزید؛ از ماده «ود» به فتح و ضم و كسر اول؛ و داد، مودّة: به معنی دوست داشتن است؛ الودّ: مصدر المودّة.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۷۶.

۱. مَا بِأَلْفُكُمْ: شما را چه شده است.

بِالْيُسَيْرِ: کم.

تُدْرِكُونَهُ: به دست می آورید؛ از ماده «دَرَكَ» به معنای رسیدن و ادراک به معنی رسیدن به چیزی است؛ تدارک: تلاحق و رسیدن به یکدیگر است؛ دَرَكُ: الحاق.

لَا يَحْزَنُ: اندوهگین نمی سازد.

تُحْزَمُونَهُ: محروم می شوید؛ از ماده حَزَمَ به معنای ممنوع.

۲. يُفْلِقُكُمْ: پریشان می کند؛ از ماده قَلَّ به معنای کم، مقابل زیاد و کنایه از بی مقدار مقابل عزیز؛ الْقِلَّةُ خلاف الكثرة. رُؤِيَ: کنار زده شد از ماده «زى» به معنی جمع کردن و گرفتن و بردن و دور کردن است و با توجه به اینکه در عبارت بالا به صورت فعل مجهول و همراه با «عن» ذکر شده به معنی دور کردن و از دست دادن است.

۳. دَارٌ مُقَامٌ: اقامتگاه ابدی.



## نکته

- اگر همه دنیا هم به انسان داده شد اما خوشحال نشد یا همه دنیا را از او گرفتند اما غمگین نشد، معلوم می شود که این انسان فرد زاهدی است. دنیا اقامتگاه همیشگی انسان نیست و به آن اندازه که مردم فکر می کنند، ارزش ندارد.

## ۲۲. ناامیدی از اصلاح

«وَمَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَسْتَقْبِلَ أَخَاهُ بِمَا يَخَافُ مِنْ عَيْبِهِ إِلَّا مَخَافَةً أَنْ يَسْتَقْبِلَهُ بِمِثْلِهِ»<sup>۱</sup>  
کسی از شما نمی تواند عیب خطرناک برادر خود را (به منظور اصلاح و نهی از منکر) بازگو کند؛ چراکه می ترسد برادرش نیز همان عیب را درباره او بازگوید.

## نکته

- اشاره به اینکه شما با داشتن آن همه عیب که از دنیا پرستی ناشی می شود، از اصلاح یکدیگر به وسیله تذکرها و اندرزها محروم هستید؛ چراکه هیچ یک از شما جرئت نمی کند در این کار پردازد.<sup>۲</sup>

## ۲۳. هماهنگی برای کنار کشیدن از آخرت

«قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى رَفْضِ الْآجِلِ وَ حُبِّ الْعَاجِلِ وَ صَارَ دِينَ أَحَدِكُمْ لِعُقَّةِ عَلَى لِسَانِهِ»<sup>۳</sup>  
گویی همگی دست به دست هم داده اید که آخرت را کنار بگذارید و به دنیا عشق ورزید و دین شما لقلقه زبانتان شده است.

۱. يَسْتَقْبِلُ: مواجهه می شود.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۱۱۳.

۳. تَصَافَيْتُمْ: دست دادید.

رَفْضُ: رها کردن.

آجِل: آخرت.

الْعَاجِل: دنیا.

لُعُقَّة: لیسیدن؛ از ماده «لَعَق» به معنی لیسیدن گرفته شده و «لَعَقَه» به مقدار مختصری از غذا گفته می شود که انسان با سر انگشت یا قاشق کوچکی روی زبان می گذارد و به زودی آن را فرو می برد و کنایه از شیء مختصر است؛ بالضم اسم لما يلعق أى توكّل بالاصبع أو بالملعقة و هي آلة معروفة.



## مشابه

- ◇ «إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا»<sup>۱</sup> اینان این دنیای زودگذر را دوست دارند و آن روز دشوار را به پشت می افکنند.
- ◇ «وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا»<sup>۲</sup> وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا»<sup>۳</sup> و میراث را حریصانه می خورید و مال را فراوان دوست دارید.

## ۲۴. خیال واهی

«صَنِيعَ مَنْ قَدْ فَرَعَ مِنْ عَمَلِهِ وَ أَخْرَزَ رِضَى سَيِّدِهِ»<sup>۴</sup>  
و کارتان شبیه کار کسی است که گویی تمام وظیفه خود را انجام داده و رضایت مولای خویش را فراهم ساخته است.

## نکته

- این گونه افراد دنیاپرست ممکن است ظاهراً دین دار باشند ولی دین آن ها در یک سلسله شعارها و ادعاها و لفاظی ها و احیاناً کمی از عبادات، خلاصه می شود. تعبیر «لَعَقَة» اشاره به همین معناست.<sup>۵</sup>

## مشابه

- ◇ «ذُرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»<sup>۵</sup> بگذارشان تا بخورند و بر خوردار شوند و آرزو[ها] سرگرمشان کند، پس به زودی خواهند دانست.

۱. انسان، ۲۷.

۲. فجر، ۱۹ و ۲۰.

۳. صَنِيع: کار، محصول؛ از ماده «صَنَعَ» به معنای عمل.

فَرَعَ: دست کشیدن از کار.

أَخْرَزَ: به دست آورد.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۸۰.

۵. حجر، ۱۰۳.





## خطبه ۱۱۴

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی

ویژگی: دنیاشناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۲.

### پیشگفتار خطبه

امام علی (علیه السلام) در این خطبه اندرزهای مهمی به مردم می دهد و به حمد و ثنای الهی می پردازد و مردم را به تقوای الهی دعوت می کند؛ سپس به ناپایداری دنیا اشاره می کند.

او ارزانی داشت، حمد و سپاس بگوید و به همین دلیل انسان وقتی غذا می خورد شایسته است بگوید «الحمد لله» پس اگر به فرض هم معتقد باشیم که شرعاً حمد و ستایش خدا واجب نیست ولی وجداناً و عقلاً انسان مکلف است که در برابر نعمت شاکر باشد؛ ج. معنای دو جمله با یکدیگر تفاوت دارد و عبارت «الْوَاصِلِ الْحَمْدُ بِالنِّعَمِ» در حقیقت بیان همان جنبه تکلیفی است به این معنا که انسان‌ها بر اساس وجدان خود مکلف هستند در برابر خدایی که روزی بخش آنان است سپاسگزار باشند و حمد او را به جا بیاورند.

#### مشابه

✦ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مُفْتَاخاً لِدُكْرِهِ وَ سَبَباً لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ»<sup>۱</sup> ستایش مخصوص خداوندی است که حمد را کلید ذکر خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش ساخته است.

✦ «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»<sup>۲</sup> اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است.

#### ۲. ستایش بر نعمت و بلا

«نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَايِهِ»<sup>۳</sup>

او را بر نعمت‌هایش حمد می کنیم؛ چنان که بر بلاهایش سپاس می گزاریم.

#### نکته

● اشاره به اینکه بلاهای الهی هم در واقع، نوعی نعمت است؛ همان گونه که در بحث فلسفه آفات و بلاها ضمن مباحث توحید و عدل بیان کرده ایم. گاه بلاها سبب بیداری و بازگشت به سوی خدا و ترک معاصی است و گاه ظاهراً بلاست ولی در باطن، نعمت است و ما تشخیص نمی دهیم. گاه کفاره گناهان است و گاهی سبب شناخت قدر نعمت‌هاست؛ چراکه تا انسان نعمتی را از دست ندهد و به مصیبتی گرفتار نشود، ارزش نعمت‌ها را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۲. ابراهیم، ۷.

۳. نَحْمَدُهُ: حمد و ستایش می کنیم.

آيَاتِهِ: نعمت‌ها؛ جمع «الی» به معنای نعمت و احسان یا روزی است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدُ بِالنِّعَمِ وَالنِّعَمُ بِالشُّكْرِ نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَايِهِ وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ السَّرَّاعِ إِلَى مَا نُهِيتَ عَنْهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُعَادٍ وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانً مَنْ عَايَنَ الْغُيُوبَ وَ وَقَفَ عَلَى الْمُؤْعُودِ إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصَهُ الشُّرْكَ وَ يَقِينُهُ الشَّكَّ وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ شَهِادَتَيْنِ تُضَعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ الْعَمَلَ لَا يَخْفُ مِيزَانُ تَوْضَعَانِ فِيهِ وَ لَا يَثْقُلُ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ عَنْهُ أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الرِّادُ وَ بِهَا الْمَعَادُ زَادُ مُبْلَغُ وَ مَعَادُ مُنْجِحُ دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَ وَعَاهَا خَيْرُ وَاعٍ فَاسْمَعْ دَاعِيَهَا وَ فَارْوَاعِيهَا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ وَ الزَّمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَشْهَرَتْ لِيَا لِيَهُمْ وَ أَظْمَأَتْ هَوَا جِرَهُمْ فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ وَ الرِّىَ بِالظُّلْمِ وَ اسْتَفْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ وَ كَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حَظَّوْا الْأَجَلَ.

#### ۱. حمد پروردگار

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدُ بِالنِّعَمِ وَالنِّعَمُ بِالشُّكْرِ»<sup>۱</sup>

ستایش مخصوص خداوندی است که حمد را به نعمت و نعمت را به شکر پیوند داد.

#### نکته‌ها

- قرین بودن حمد به نعمت از اینجاست که حمد و سپاس او، انسان را لایق نعمت‌هایش می سازد و این حمد سبب برخورداری بندگان از نعمت او می گردد.<sup>۲</sup>
- چند احتمال در مورد این عبارت: الف. هرکس ستایش نعمت خدا را انجام دهد و حمد خدا را بنماید، خدا نیز نعمت او را افزایش می دهد و هر دو جمله اشاره به آیه ای است که می فرماید «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»<sup>۳</sup> ب. خداوند بندگان خود را مکلف کرده است که او را در مقابل نعمت خود حمد و شکر کنند؛ البته انسان بر اساس وجدان و عقل خود مکلف است که وقتی خداوند نعمتی را به

۱. الْوَاصِلِ: پیوندزننده؛ از ماده «وَصَلَ» به معنای وصول و رسیدن است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۸۴.

۳. ابراهیم، ۷.

#### ۴. استغفار از گناهان

«وَتَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَأَخْصَاهُ كِتَابُهُ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَكِتَابٌ غَيْرُ مُعَادٍ»<sup>۱</sup>

از گناهانی که علم او به آن‌ها احاطه دارد و کتاب او آن‌ها را شماره کرده، آمرزش می‌طلبیم؛ همان علمی که در هیچ مورد قصوری ندارد و کتابی که چیزی را فروگذار نمی‌کند.

##### نکته‌ها

- اشاره به اینکه تا از گناه استغفار نکنیم و صفحه‌دل را از زنگار آن شست‌وشو ندهیم، هرگز نمی‌توانیم از وسوسه‌های نفس دور بمانیم و به مقام قرب او نایل شویم و به آن مرحله از ایمان برسیم.<sup>۲</sup>
- مقصود از کتاب خدا در این عبارت همان نامه یا نوشته‌ای است که در قیامت به دست انسان می‌دهند و اعمال و سخنان و همه کارهایی را که در طول زندگی خود در دنیا انجام داده است در آن حاضر و ضبط شده می‌بیند.

۱. تَسْتَغْفِرُهُ: طلب مغفرت می‌کنیم؛ از ماده «غَفَرَ» به معنای پوشاندن و مستور کردن که در مورد پوشاندن گناه و بخشیدن به کار می‌رود؛ غفران و مغفرت: هر دو مصدرند به معنی آمرزیدن؛ غَفَار و غَفُور: هر دو صیغه مبالغه‌اند یعنی بسیار آمرزنده؛ استغفار: طلب مغفرت.

أَحَاطَ: در بر گرفته است؛ از ماده «حَوَّطَ» به معنای فرا گرفتن؛ «حَانِطٌ» دیواری است که مکان مخصوصی را فرا گیرد؛ احاطه در اجسام به کار می‌رود مثل فلان چیز را احاطه کردم؛ مراد از «أَحِيطَ» و «يُحَاطُ» احاطه و فرا گرفتن است؛ محیط: از اسماء الله الحسنى است یعنی احاطه‌کننده.

أَخْصَاهُ: ثبت کرد؛ از ماده «حصا» به معنای شمارش؛ احصاء، اتمام شمارش است؛ «حصاة» به معنی سنگ‌ریزه و جمع آن «حصی» است؛ راغب گوید: عرب در شمردن از سنگ‌ریزه استفاده می‌کرد لذا شمردن را احصاء گفته‌اند چنان‌که ما در شمردن از انگشتان خود استفاده می‌کنیم؛ أَخْصَى، إِحْصَاءُ الشَّيْءِ: آن چیز را شمرد؛ هَذَا شَيْءٌ لَا يُحْصَى: آنچه قابل شمردن نباشد و به شمارش در نیاید، یعنی بیش از آن باشد که بتوان شمرد.

قَاصِرٌ: کوتاهی‌کننده؛ از ماده قصر به معنای کوتاهی و قصور.

مُعَادٍ: فروگذارنده؛ از ماده «غدر» به معنی ترک گفتن چیزی است؛ به همین جهت کسی که عهد و پیمان خود را بشکند و ترک کند، می‌گویند غدر کرده است و به گودال‌های آب (غدير) می‌گویند به‌خاطر آنکه مقداری از آب باران در آنجا ترک و رها شده است؛ غادره: مغادره و غدارا ترکه و بقاء.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۸۶.

نمی‌شناسد و گرنه خداوند حکیم علی‌الاطلاق بی‌جهت کسی را گرفتار بلایی نمی‌کند پس بلای او هم رحمت است و درد او درمان.<sup>۱</sup>

#### ۳. استعانت از خدا

«وَتَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النَّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ السَّرَّاعِ إِلَى مَا نُهِيتَ عَنْهُ»<sup>۲</sup>

از او در برابر این نفوس سست و تنبل که در انجام اوامرش کُندی می‌کنند و در ارتکاب نواهی‌اش سرعت دارند یاری می‌طلبیم.

##### نکته

- اشاره به اینکه نفوس انسانی تا به مرحله کمال نفس مطمئنه نرسند در انجام اوامر الهی سستی می‌کند و در ارتکاب گناهانی که با غرایز حیوانی سازگار است، شتاب می‌گیرد و تا کمک و یاری پروردگار نباشد، گذشتن از مرحله نفس اماره و رسیدن به مرحله لواحه و عبور از آن و وصول به نفس مطمئنه کاری بس دشوار است.<sup>۳</sup>

##### مشابه

﴿قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾<sup>۴</sup> گفت: «پروردگارا، [خودت] به حق داوری کن و خداوند به‌رغم آنچه وصف می‌کنید، یاری‌ده است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۸۵.

۲. تَسْتَعِينُهُ: کمک می‌جوییم؛ از ماده «عَوَّنَ» به معنای یاری؛ استعانت: یاری خواستن؛ مستعان: اسم مفعول است، یاری جسته شده.

الْبِطَاءِ: کندروها؛ جمع «بطيئة» به معنی کند و غیرسریع است؛ علی وزن الفعل من بطوء بطنا كقرب ضد السراع؛ السراع: تند و سریع.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۸۵.

۴. انبیا، ۱۱۲.

## مشابه

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ﴾<sup>۱</sup> کافران گفتند: ما را قیامت نخواهد آمد. بگو: آری، به پروردگارم، آن دانای غیب، سوگند که شما را خواهد آمد. به قدر ذره‌ای یا کوچک‌تر از آن.

﴿صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾<sup>۲</sup> هیچ گناه کوچک و بزرگی را حساب ناشده رها نکرده است. آنگاه اعمال خود را در مقابل خود بیابند و پروردگار تو به کسی ستم نمی‌کند.

﴿أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾<sup>۳</sup> و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است.

﴿وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾<sup>۴</sup> و روزی را که کوه‌ها را به حرکت درمی‌آوریم و زمین را آشکار می‌بینی و آنان را گرد می‌آوریم و هیچ یک را فروگذار نمی‌کنیم.

## ۵. رسیدن به مرحله کمال ایمان

«وَتُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانٌ مِّنْ عَيْنِ الْغُيُوبِ وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ إِيْمَانًا نَفَىٰ إِخْلَاصُهُ الشُّرُكَ وَ يَقِيْنُهُ الشُّكُّ»<sup>۵</sup>

ما به او ایمان داریم همچون کسی که اسرار نهانی را با چشم مشاهده می‌کند و در کنار آنچه وعده داده شده (از معاد و رستاخیز) ایستاده و آگاهی دارد؛ ایمانی که اخلاص آن، شرک را نفی می‌کند و یقین آن، شک و تردید را می‌زداید.

## نکته‌ها

## ● مراتب یقین:

**مرحله اول؛** مرحله‌ای است که انسان از طریق استدلال به آن راه می‌یابد و آن را علم‌الیقین می‌گویند.

**مرحله دوم؛** آن است که انسان از طریق شهود به آن می‌رسد و آن را عین‌الیقین می‌گویند.

**مرحله سوم؛** که مرحله نهایی است آن است که گویی نزدیک می‌شود و همه چیز را لمس می‌کند. انوار الهی اطراف او را احاطه می‌نماید و نسیم روح‌بخش بهشتی، روح او را نوازش می‌کند و آتش سوزان دوزخ بر تنش اثر می‌گذارد و آن را حق‌الیقین می‌نامند.<sup>۱</sup>

● ایمان دو نوع است: الف. آن است که به زبان گفته می‌شود و در قلب ریشه و نفوذ ندارد. این ایمان چندان سودی ندارد و زود از دست می‌رود؛ ب. انسان به وعده‌های خدایی آن چنان اعتقاد و باور داشته باشد که گویی بهشت و جهنم و آنچه خداوند وعده فرموده است از هم‌اکنون مشاهده می‌کند.

## مشابه

﴿يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرُكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۲</sup> ای پسرک من، به خدا شرک می‌آور که به راستی شرک ستمی بزرگ است.

## ۶. شهادت بر توحید و نبوت

«وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»

شهادت می‌دهیم که معبودی جز خداوند نیست. یگانه است و همتایی ندارد و محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست.

## نکته

● در این عبارت «عبد» پیش از «رسول» آمده است و این می‌فهماند که انسان باید ابتدا «عبدالله» باشد تا شایستگی پیامبری خداوند را پیدا کند و باید بندگی به سرحد کمال برسد تا خداوند او را پیامبر خود گرداند.

۱. سبأ، ۳.

۲. کهف، ۴۹.

۳. طلاق، ۱۲.

۴. کهف، ۴۷.

۵. عَایِن: دید؛ از عین به معنای چشم؛ عین: به کسر اول، جمع عیناء و آن مؤنث اعین است به معنی درشت چشم. وَقَفَ: واقف شد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۸۸.

۲. لقمان، ۱۳.

## ۷. پذیرفته شدن عمل

«شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَتُرْفَعَانِ الْعَمَلَ»<sup>۱</sup>

شهادتی که سخن را بالا می برد و عمل را به پیشگاه خدا و مرحله قبول می رساند.

## نکته

- گفتاری که بر اساس شهادت به توحید و نبوت باشد، بالا می رود و این دو شهادت عمل را بلند کرده و منزلت می بخشد؛ بنابراین اگر گفتار و اعمال انسان همراه با توحید و نبوت نباشد، فایده ندارد و به نتیجه نمی رسد؛ زیرا ابتدا باید اصل را درست کرد.

## مشابه

- ◇ «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»<sup>۲</sup> سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد.

## ۸. سبک نبودن شهادت

«لَا يَخِفُّ مِيزَانٌ تَوَضَّعَ فِيهِ وَلَا يَثْقُلُ مِيزَانٌ تُرْفَعَانِ [مِنْهُ] عَنْهُ»<sup>۳</sup>

شهادتی که در هر میزانی گذاشته شود، سبک نخواهد بود و از هر میزانی برگرفته می شود سنگین نمی گردد.

## نکته ها

- اشاره به اینکه اگر شهادت بر توحید و نبوت از درون جان برخیزد و آثار آن در گفتار و عمل ظاهر شود، آن چنان پاک و خالص می گردد که سنگین ترین وزنه ها را در میزان اعمال

در قیامت تشکیل می دهد که اگر آن در ترازوی عمل باشد چیزی کم ندارد و اگر نباشد هر چه در آن بگذارند وزنی نخواهد داشت.<sup>۱</sup>

- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که خداوند به موسی بن عمران فرمود: «يَا مُوسَى لَوْ أَنَّ السَّمَوَاتِ وَغَامِرِيهِنَّ عِنْدِي وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ فِي كِفَّةٍ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي كِفَّةٍ مَا لَثَ بِهِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»<sup>۲</sup> اگر آسمان ها و اهل آسمان ها و زمین های هفت گانه را در یک کفه ترازو قرار دهند و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را در یک کفه دیگر، کفه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» سنگینی خواهد کرد.

## ۹. برترین فضیلت انسان متقی

«أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَبِهَا الْمَعَادُ زَادٌ مُبْلَغٌ وَمَعَادٌ مُنْجٍ»<sup>۳</sup>

ای بندگان خدا! شما را به تقوا سفارش می کنم که زاد و توشه (سفر آخرت) است و هم پناهگاه (در برابر عذاب الهی)، زاد و توشه ای که انسان را به مقصد می رساند و پناهگاهی که او را (از خطرات) رهایی می بخشد.

## نکته

- منظور آن حضرت از اینکه تقوا، توشه و پناه است، آن زاد و توشه ای است که انسان را در سفر آخرت به سر منزل مقصود می رساند و به وسیله آن در قیامت رستگار می شود.<sup>۴</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۸۸.

۲. ثواب الاعمال بنا به قول شرح نهج البلاغه خویی، ج ۸، ص ۵۷.

۳. اوصی: سفارش می کنم؛ از باب افعال است یا «وصی، یوصی» که از باب تفعیل است و هر دو به معنای سفارش کردن است.

مَعَادٌ: پناهندگی؛ از ماده «عوذ» به معنای پناه بردن؛ اعاده: در پناه قرار دادن؛ استعاده: پناه بردن و اعتصام؛ بالذال المهملة مصدر بمعنى العود أى الرجوع إلى الله سبحانه، و فى بعض النسخ بالذال المعجمة بمعنى الملاذ.

زَادٌ مُبْلَغٌ: توشه رساننده.

مُنْجٍ: واصل کننده؛ اسم فاعل از باب افعال؛ از ماده «نُجج» به معنای موفقیت و کامیابی است؛ الضم الظفر بالمطلوب و انجح زيد صار ذا نجح فهو منجح.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۲۶.

۱. تُصْعِدَانِ: بلند می کنند؛ از ماده صَعَدَ و صعود: بالا رفتن.

۲. فاطر، ۱۰.

۳. يَخِفُّ: سبک می شود؛ از ماده خَفَّ و خِفَّتْ به کسر اول و فتح آن به معنی سبکی است؛ تخفیف به معنی سبک کردن است؛ استخفاف: طلب سبکی.

مِيزَانٌ: ترازو.

تَوَضَّعَانِ: نهاده می شوند؛ از ماده «وَضَعَ» به معنای گذاشتن، مثل گذاشتن بار به زمین.

لَا يَثْقُلُ: سنگین نمی شود؛ از ماده «ثَقُلَ» بر وزن عنب به معنای سنگینی؛ ثقیل یعنی سنگین؛ أُنْقَالَ جمع ثقل بر وزن علم است و آن چیزی است که حملش سنگین است.

تُرْفَعَانِ: برداشته می شوند؛ بالا می برند؛ از ماده رَفَعَ به معنای بالا بردن، رفیع: بالا برنده.

## مشابه

- ◇ ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾<sup>۱</sup> زاد و توشه بگیرید و بهترین زاد و توشه تقواست.
- ◇ ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾<sup>۲</sup> و از خدا پروا دارید و [این پنדהا را] بشنوید و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند.

## ۱۰ پاسداری از تقوا

- ﴿دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَوَعَاها خَيْرٌ وَاعٍ﴾<sup>۳</sup>
- دعوت کننده ای که سخنانش از همه نافذتر است به سوی آن دعوت کرده است و بهترین نگهدارنده، آن را نگهداری و پاسداری نموده است.

## نکته

- منظور از جمله «وَعَاها خَيْرٌ وَاعٍ» کسانی است که بی درنگ به قبول دعوت الهی شتافتند و در میان آدمیان، بهترین پذیرندگان اند.<sup>۴</sup>

## ۱۱. پیروزی پاسدار تقوا

- ﴿فَأَسْمَعَ دَاعِيَهَا وَفَارَّ وَاعِيَهَا﴾<sup>۵</sup>
- دعوت کننده به سوی تقوا، دعوت خود را به گوش همگان رسانید و پاسدار آن در کار خود پیروز شد.

## ۱۲. آثار ارزشمند تقوا

﴿عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ وَالزَّمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ وَأَظْلَمَتْ هَوَاجِرَهُمْ﴾<sup>۱</sup>

ای بندگان خدا، تقوای الهی دوستان خدا را از ارتکاب گناهان بازداشته و قلب هایشان را قرین خوف و خشیت ساخته، تا آنجا که شب هایشان را بیدار و روز هایشان را گرم و سوزان کرده است.

## نکته ها

- تقوای الهی سرچشمه حرکت به سوی تمام خوبی ها و نیکی هاست؛ چراکه وقتی انسان در درون خود احساس مسئولیت کند، حرکت او به سوی اطاعت اوامر الهی و ترک معاصی آغاز می شود و شب زنده داری ها و روزه گرفتن ها بخشی از آثار این خدا ترسی باطنی است که نامش تقواست.<sup>۲</sup>
- هنگامی که در نفس انسان تقوا و حالت نگهداری از گناه باشد در حقیقت نفس انسان در کنترل او خواهد بود و این کنترل باعث می شود که انسان خود را و حریم خداوند را حفظ کند؛ چون تقوا باعث به وجود آمدن روحیه ای می شود که انسان را از گناه باز می دارد.
- عبارت «أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ» مجازی است برای اینکه این افراد هستند که در شب ها بیدار و شب زنده دارند و در روزها روزه هستند ولی نسبت بیداری و تشنگی به خود شب ها و روزها داده شده است.

۱. حَمَتْ: بازداشت؛ جلوگیری کرد؛ از ماده «حمایت» به معنی بازداشتن و جلوگیری کردن است لذا به کسانی که از دشمنان و مخالفان کسی جلوگیری می کنند «حامی» گفته می شود.

أَسْهَرَتْ: شب زنده داری کرد؛ از ماده سهر بفتح «س» و «ه» به معنای بیدار ماندن در شب.

أَظْلَمَتْ: تشنه کرد؛ از ماده «ظَمًا» به معنای عطش. ضَمَان: عطشان؛ أَظْمَأَ، إِظْمَاءَ [ظمًا]؛ او را تشنه کرد؛ محرکة العطش أو شدته.

هَوَاجِر: شدت گرمای روز؛ جمع «هاجره» به معنی وسط روز در هوای گرم و داغ است؛ جمع الهاجرة و هو کالهجر و الهجيرة نصف النهار أو من عند زوال الشمس إلى العصر، لأن الناس يستكنون في بيوتهم كأنهم قد تهاجروا، و شدة الحر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۹۳.

۱. بقره، ۱۹۷.

۲. مانده، ۱۰۸.

۳. وَعَا: پذیرفت؛ در اصل از «وعی» به معنای حفظ کردن است.

خَيْرٌ وَاعٍ: بهترین پذیرندگان.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۲۷.

۵. أَسْمَعَ دَاعٍ: شنونده ترین دعوت کنندگان؛ بناء أفعّل ههنا من الرباعي أى أشدّ اسماعاً، مثل قولهم ما أعطاه للمال و ما أولاه للمعروف و هذا المكان أفقر من غيره، أى أشدّ اقفارا، و فى بعض الروايات: و احسن واع، بدله.

فَارَّ: نایل گشت.

وَاعِي: پذیرنده.



## ۱۳. مشقت در راه عبودیت پروردگار

«فَاخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ وَالرَّيَّ بِالظَّمِّ»<sup>۱</sup>

آن‌ها در طریق عبودیت پروردگار مشقت را به جای راحتی و تشنگی را به جای سیرابی پذیرفته‌اند.

## نکته‌ها

- افراد باتقوا سختی این دنیا را برای رسیدن به راحتی آخرت و تشنگی دنیا را به خاطر سیرابی آخرت تحمل می‌کنند و پایان مدت زندگی خود را نزدیک به حساب می‌آورند و تصور می‌کنند که ممکن است تا فردا زنده نباشند.
- «الرَّيَّ بِالظَّمِّ» نفس‌هایشان به حرام گراییده ولی آنان خود را از آن بازداشته و خداوند در برابر به آن‌ها هر چه را می‌خواهند داده است.<sup>۲</sup>

## ۱۴. شتاب در انجام اعمال نیک

«وَاسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادِرُوا الْعَمَلَ»<sup>۳</sup>

سرآمد زندگی را نزدیک می‌دانند به همین دلیل در انجام اعمال نیک شتاب دارند.

## ۱۵. در نظر گرفتن پایان زندگی

«وَكَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حَظَّوْا الْأَجَلَ»<sup>۴</sup>

و آرزوهای دور و دراز را دروغ می‌شمردند؛ از این‌رو همواره پایان زندگی و مرگ را در نظر دارند.

۱. نصب: رنج و تعب.

الرَّيَّ: سیراب شدن؛ بالكسر اسم من روی من الماء و اللبن ريًا.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۰۰.

۳. اسْتَقْرَبُوا: نزدیک دید؛ از ماده قَرَب به معنای نزدیکی؛ قربان: در اصل مصدر است به معنی نزدیک شد؛ اسْتَقْرَبَ، اسْتَقْرَبَا الشَّيْءَ: آن چیز را نزدیک یافت.

بَادَرُوا: سرعت گرفت؛ اقدام کرد؛ از ماده بَدَر به معنای عجله، سرعت؛ بَادَر، مُبَادَرَةً و بَادَرًا إِلَى الشَّيْءِ: به‌سوی آن چیز شتاب کرد.

۴. لَا حَظَّوْا: بسیار ملاحظه‌کننده؛ از ماده لَحَظَ: او را مراقبت کرد و زیر نظر گرفت؛ اللَّحَظُ: آن‌که نظر و نگاه تیزبین دارد؛ لَحَظَ: به او نگاه کرد، او را زیر نظر گرفت؛ مَلَحَظٌ، جمع مَلَا حَظَ: با گوشه چشم نگاه کردن، جای نگریستن.

ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ عَنَاءٍ وَ غَيْرٍ وَ غَيْرٍ فَمِنْ الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوَبَّرٌ قَوْسُهُ لَا تُخْطِئُ سَهَامُهُ وَلَا تُؤَسِّي جِرَاحُهُ يَزِمِي الْحَيَّ بِالْمَوْتِ وَ الصَّحِيحَ بِالسَّقَمِ وَ النَّاجِيَ بِالْعَطَبِ أَكِلٌ لَا يَشْبَعُ وَ شَارِبٌ لَا يَنْقَعُ وَ مِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ وَ يَبْنِي مَا لَا يَسْكُنُ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا مَالًا حَمَلَ وَ لَا بَنَاءً نَقَلَ وَ مِنْ غَيْرِهَا أَنَّكَ تَرَى الْمَرْحُومَ مَغْبُوطًا وَ الْمَغْبُوطَ مَرْحُومًا لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا نَعِيمًا زَلَّ وَ بُؤْسًا نَزَلَ وَ مِنْ غَيْرِهَا أَنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْتِطِعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ فَلَا أَمَلٌ يُدْرِكُ وَ لَا مُؤَمِّلٌ يُثْرِكُ فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَعَزَّ سُرُورَهَا وَ أَظْمَأَ رَيْيَهَا وَ أَضْحَى فَيْئَهَا لَا جَاءَ يُرَدُّ وَ لَا مَاضٍ يَزِيدُ فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَقْرَبَ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلْحَاقَةِ بِهِ وَ أَبْعَدَ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا ثَوَابُهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ وَ مِنَ الْغَيْبِ الْخَبَرُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْيَا وَ زَادَ فِي الْآخِرَةِ خَيْرٌ مِمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَ زَادَ فِي الدُّنْيَا فَكَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رَاحٍ وَ مَزِيدٍ خَاسِرٍ إِنَّ الَّذِي أَمَرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي نَهَيْتُمْ عَنْهُ وَ مَا أَجَلَ لَكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ فَذَرُوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ وَ مَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ قَدْ تَكْفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَ أَمَرْتُمْ بِالْعَمَلِ فَلَا يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْ لِي بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ مَعَ أَنَّهُ وَ اللَّهُ لَقَدْ اغْتَرَضَ الشَّكَّ وَ دَخَلَ الْيَقِينَ حَتَّى كَانَ الَّذِي ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ وَ كَانَ الَّذِي قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وَضِعَ عَنْكُمْ فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَغْتَةَ الْأَجَلِ فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرِّزْقِ مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِي غَدًا زِيَادَتُهُ وَ مَا فَاتَ أَمْسَ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ الرَّجَاءُ مَعَ الْجَانِي وَ الْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي فَ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

## ۱۶. ویژگی‌های دنیا

## ۱.۶. فناپذیری دنیا

«ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ عَنَاءٍ وَ غَيْرٍ وَ غَيْرٍ»<sup>۱</sup>

۱. فَنَاءٌ: نابودی.

عَنَاءٌ: زحمت؛ عَنَى، تَعَنَّى: خسته شد و رنج کشید؛ الْعَنَاءُ: رنج و خستگی؛ عَنَى، عَنَاءٌ: خسته و رنجور شد.

غَيْرٌ: دگرگونی‌ها؛ اسم من غیره جعله غیر ما کان و حَوَّلَهُ وَ بَدَلَهُ وَ غَيْرِ الدَّهْرِ وَ زَانَ عَنِ احْدَاثِهِ الْمَغْيِرَةِ.

غَيْرٌ: عبرت‌گیری‌ها.

## استعاره

مستعار: جراح

مستعار منه: زخم

مستعار له: رویدادهای ناگوار

**جامع:** واژه «جراح» برای رویدادهای ناگوار روزگار استعاره آمده است؛ زیرا هر دو درد آورند و با ذکر عدم امکان ناپذیر بودن درمان، آن را کامل کرده است.

## ۱۶. ۲. زندگان، هدف تیر مرگ دنیا

«يَزِمِي الْحَيَّ بِالْمَوْتِ وَ الصَّحِيحَ بِالسَّقَمِ وَ النَّاجِيَ بِالْعَطَبِ»<sup>۱</sup>

دنیا زندگان را هدف تیرهای مرگ و تندرستان را هدف بیماری، و نجات یافتگان را هدف هلاکت قرار می دهد.

## ۱۶. ۳. خورنده سیری ناپذیر

«أَكِلٌ لَا يَشْبَعُ وَ شَارِبٌ لَا يَنْقَعُ»<sup>۲</sup>

[دنیا] خورنده ای است که هرگز از خوردن (انسان ها) سیر نمی شود و نوشنده ای است که (از نوشیدن خون بشر) هیچ گاه عطش او فرو نمی نشیند.

۱. یزیمی: تیر پرتاب می کند؛ از ماده «رمی» به معنای انداختن.

سَقَمٌ: مریضی؛ سقم، مرض بدن است؛ سقیم: مریض و پریشان حال.

نَّاجِيٌّ: نجات یافته؛ از ماده نَجَاةٌ به معنی خلاص شدن است؛ ناجی: نجات یافتگان.

عَطَبٌ: هلاکت.

۲. لَا يَشْبَعُ: سیر نمی شود؛ از ماده «شبع» به معنای خورد؛ أَشْبَعَ، إِشْبَاعاً؛ او را خوراند تا سیر شد؛ تَشْبَعٌ، تَشْبَعاً؛ بسیار خورد و سیر شد.

شَارِبٌ: آشامنده.

لَا يَنْقَعُ: سیراب نمی شود؛ از ماده «نقع» به معنی سیراب کردن و سیراب شدن است.

سپس آگاه باشید که دنیا سرای فنا، مشقت، دگرگونی و عبرت است.

## ۱۶. ۱. ۱. نشانه های فَنای دنیا

«فَمِنْ الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسَهُ لَا تُحْطِئُ سِيَهَاْمُهُ وَلَا تُؤَسِّي جِرَاحَهُ»<sup>۱</sup>

از نشانه های فَنای دنیا این است که این جهان همچون تیرانداز ماهری است که کمان را آماده ساخته و تیرهایش به خطا نمی رود و مجروحانش بهبود نمی یابند.

## استعاره

مستعار: ایثار

مستعار منه: زه به کمان بستن

مستعار له: روزگار

**جامع:** واژه «ایثار» را برای روزگار به طور استعاره آورده و با ذکر «قوس» آن را تکمیل کرده است. جهت مشابهت این است که زمانه، تیر مصیبت ها و حوادث خود را که قضای لا یتغیر الهی آن ها را رقم زده، همچون تیرانداز چالاک کی که تیر او خطا نمی کند، به سوی مردم رها می سازد.

۱. مُوتِرٌ قَوْسَهُ: تیر در کمان کننده؛ از ماده «وتر» به معنی زه کمان گرفته شده است و موتر به معنی کسی است که کمان خود را زه کرده و برای تیراندازی آماده ساخته است. توجه داشته باشید که کمان از دو قسمت تشکیل شده، قسمت اول قوس فنر ماندنی که به همین نام «قوس» نامیده می شود و قسمت دوم «زه» که در گذشته معمولاً از روده حیوانات درست می شد و به صورت طناب باریک و محکمی بود و دو سر قوس به هم پیوند می داد. هنگامی که ته تیر را روی زه می گذاشتند و آن را می کشیدند، قوس کمی جمع می شد و هنگامی که رها می کردند به جلو پرتاب می شد؛ موتر: من باب الافعال أو التفعیل و کلاهما مرویان یقال: أوتر القوس أی جعل لها وترا ووترها توتی را شد وترا، و الوتر محرکة شرعة القوس و معلقها و الجمع أوتار.

لَا تُحْطِئُ: خطا نمی کند؛ از ماده «خطأ» به معنای اشتباه؛ أَخْطَأَ، إِخْطَاءً؛ به خطا و اشتباه انداخت.

سِيَهَاْمُهُ: تیرها؛ از ماده «سهم» به معنای تیر معروف و تیر قرعه است.

لَا تُؤَسِّي: مداوا نمی شود؛ از ماده «اسو» به معنی مداوا کردن و درمان زخم است؛ أَسَى: الجرح اسوا و اسی داواه، اسوت بین القوم أصلحت.

جِرَاح: جراحت ها.



## مشابه

♦ امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «كَمْ مِنْ غَافِلٍ يَنْسَحُ ثَوْبًا لِيَلْبَسَهُ وَ إِنَّمَا هُوَ كَفَنُهُ وَ يَتَنَبَّئُ بَيْتًا لِيَسْكُنَهُ وَ إِنَّمَا هُوَ مَوْضِعُ قَبْرِهِ»<sup>۱</sup> چه بسیار غافلانی که لباسی می بافند که آن را بپوشند در حالی که کفن آن ها می شود و خانه ای بنا می کنند که در آن ساکن شوند در حالی که قبر آن ها خواهد شد.

## ۱۶. ۶. دگرگونی دنیا

«وَمِنْ غَيْرِهَا أَنْ تَرَى الْمَرْحُومَ مَغْبُوطًا وَ الْمَغْبُوطَ مَرْحُومًا لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا نَعِيمًا زَلَّ وَ بُؤْسًا نَزَلَ»<sup>۲</sup>

از دگرگونی های آن، این است که آن کس که روزی مورد رحم مردم بوده است، روز دیگر مورد غبطه آن ها واقع می شود و آن کس که مورد غبطه بود، مورد رحم قرار می گیرد و این نیست مگر به خاطر زوال سریع نعمت ها و نزول ناگهانی بلاها.

## نکته ها

- مراد آن حضرت از مرحوم یعنی کسی که مورد رحم دیگران بوده؛ تهی دستان و بینوایانی است که تنگ دستی و ناداری آن ها به توانگری و ثروتمندی تبدیل شده و اکنون مورد رشک و حسد دیگران قرار گرفته اند.<sup>۳</sup>
- منظور از مغبوط که اکنون مورد رحم است، توانگری است که بر اثر گردش های روزگار غنای او به فقر مبدل شده تا آنجا که مورد رحم دیگران قرار گرفته است و این سخن که فرموده است: این نیست مگر اینکه نعمتی زایل شده است، مراد زوال نعمت از کسانی است که مورد رشک و غبطه بوده و سپس سختی و بدبختی بر آن ها وارد شده است.<sup>۴</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۲.

۲. غَیْر: دگرگونی ها.

مَرْحُوم: مورد رحم؛ از ماده «رحم» به معنی مهربانی است؛ مرحوم: مورد رحم قرار می گیرد.  
مَغْبُوط: مورد غبطه؛ از ماده «غَبَطَ» به معنای فراخی، خرسندی، هوس نعمتی که دیگری دارد به شرط آنکه آن نعمت از او زایل نشود؛ غَبَطَ، تَغَبَّطَ: او را مورد رشک و غبطه قرار داد؛ لَمَغْبُوط: اسم مفعول است.  
زَلَّ: به سرعت دگرگون شد؛ از ماده «زل» به معنی لغزیدن و سقوط کردن یا سریع گذشتن است.  
بُؤْس: سختی و بینوایی.

نَزَلَ: فرود آمد.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۲۸.

۴. همان.

## استعاره

مستعار: آکل و شارب  
مستعار منه: خوردن و آشامیدن  
مستعار له: زمانه

**جامع:** واژه های «آکل» و «شارب» را که از خوردن و آشامیدن سیر نمی شود، برای زمانه، استعاره آورده و جهت مناسبت این است که روزگار همچون خورنده و آشامنده ای که پیوسته می خورد و می آشامد و خوردنی ها و آشامیدنی ها را به پایان می رساند، به آفریدگان یورش می برد و آن ها را نابود می گرداند.

## ۱۶. ۴. رنج دنیا

«وَمِنْ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ»<sup>۱</sup>

از درد و رنج دنیا این است که انسان اموالی را گردآوری می کند که هرگز نمی تواند آن را بخورد و مصرف کند.

## نکته

- یکی از مهم ترین سختی های دنیا این است که انسان با مشقت های زیاد چیزی را جمع می کند و می خواهد از آن ها استفاده کند ولی ناگهان مرگش فرا می رسد و آنچه اندوخته است، سهم وارثان می شود؛ در حالی که او باید در قیامت مسئولیتش را بپذیرد و پاسخ گو باشد.

## ۱۶. ۵. بی بهره از دنیا

وَيَتَنَبَّئُ مَا لَا يَسْكُنُ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا مَالًا حَمَلَ وَلَا بِنَاءً نَقَلَ»<sup>۲</sup>

بناهایی می سازد که هیچ گاه در آن ساکن نمی شود، سپس از این جهان به سوی خدا می رود در حالی که نه مالی با خود می برد و نه خانه ای را همراه خویش منتقل می سازد.

۱. الْعَنَاء: مشقت.

۲. يَتَنَبَّئُ: بنا می کند؛ از ماده بنی، بَنَاء و بُنَيان به معنی بنا ساختن است.

## مشابه

﴿وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآئُ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَآئُهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup> روز دیگر آن کسان که دیروز آرزو می کردند که به جای او می بودند، می گفتند: شگفتا که خدا روزی هرکس را که خواهد فراوان کند یا تنگ سازد. اگر خدا به ما نیز نعمت فراوان داده بود، ما را نیز در زمین فرو می برد. نمی بینی که کافران رستگار نمی شوند؟

## ۱۶. ۷. درس عبرت دنیا

«وَمِنْ عِبَرِهَا أَنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْتَطِعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ فَلَا أَمَلٌ يَذَرُكَ وَلَا مُؤَمَّلٌ يُتْرَكُ»<sup>۲</sup>

از نشانه های عبرت انگیز بودن آن، این است که انسان در حالی که نزدیک است به آرزوهایش برسد ناگهان اجلس فرا می رسد و امیدش را قطع می کند، نه او به آرزو رسیده و نه آنچه مورد آرزوی اوست باقی می ماند.

## نکته

● آرزوها همیشه به واقعیت نمی پیوندند و بلکه بسیار پیش می آید که مانعی فرارویشان پدید می آید.<sup>۳</sup>

## ۱۶. ۸. زودگذری لذات

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَعَزَّ سُرُورَهَا وَ أَظْمَأَ رِيَّهَا وَأَضْحَى فَيَتَّهَا لَا جَاءَ يُرَدُّ وَلَا مَاضٍ يَرْتَدُّ»<sup>۴</sup>  
سبحان الله! چه فریبنده است خوشی دنیا و چه مایه تشنگی است سیرابی آن و چه موجب

۱. قصص، ۸۲.

۲. يُشْرِفُ: نزدیک می شود.

فَيَقْتَطِعُهُ: قطع می کند؛ از ماده «قَطَعَ» به معنای بریدن؛ قطع: به کسر قاف به معنی تکه و مقداری از شیء.

مُؤَمَّلٌ: آنچه مورد آرزو است؛ از ماده «أَمَلَ» به معنای آرزو، امید؛ جمع آمال: آرزوها، امید.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۰۲.

۴. مَا أَعَزَّ: چه اندک است.

أَظْمَأَ: تشنگی آورد؛ محرکة العطش أو شدته.

رَيٍّ: سیراب شدن.

أَضْحَى: گرم شد؛ فینها من ضحی الرجل إذا برز للشمس.

فَيَتَّهَا: سایه ای است که بازمی گردد البته گاهی به مطلق سایه هم «فیء» گفته می شود ولی در اصل به معنای سایه بعد از ظهر است که بازمی گردد.

گرمی است سایه اش! نه آینده اش قابل رد است، نه گذشته اش بازگشت پذیر.

## نکته ها

● می تواند اشاره به حوادث روزگار اعم از نیک و بد باشد که هیچ کس توانایی جلوگیری از آن ها را هنگامی که حتمی و قطعی باشند، ندارد؛ همان گونه که اموری که پشت می کند و دوران آن سپری می شود، بازگشت پذیر نیست. نه دوران کودکی در جوانی برمی گردد و نه دوران جوانی در پیری.<sup>۱</sup>

● ذکر سیراب بودن اشاره است به بهره وری و کام گیری کامل از لذات دنیا، و واژه «فیء» که به معنای سایه، کنایه است بر میل به تحصیل دنیا و تکیه بر مال و منال آن و جهت مشابهت این است که شادی و خوشحالی و دل بستگی به دنیا و اعتماد به آن، انسان را از عمل برای تحصیل ثواب های آخرت باز می دارد و نمی گذارد انسان به سوی خدا رو آورد؛ از این رو شادی و سرور آن، نیرومندترین انگیزه ای است که آدمی را به دنیا شیفته و فریفته می کند، همچنین سیرابی و کامیابی از لذایذ و آسودگی در سایه مال و منال دنیا، قوی ترین اسبابی است که انسان را به این امور تشنه و دل باخته می کند.<sup>۲</sup>

● دو احتمال در معنای «وَأَظْمَأَ رِيَّهَا» وجود دارد: الف. مقصود از تشنگی در این عبارت تشنگی در قیامت باشد؛ به این معنا که انسان تصور می کند از دنیا سیر شده و وظایف خود را انجام نداده باشد، در آخرت تشنه می ماند پس سیرابی در دنیا موجب تشنگی در آخرت می شود؛ ب. تشنگی مربوط به همین دنیا باشد؛ به این معنا که انسان تصور می کند از دنیا سیر شده ولی واقعاً در دنیا سیرابی وجود ندارد و هرچه انسان ثروت جمع کند و به دنبال مقام یا دیگر نعمت های آن برود باز هم سیر نمی شود و بیشتر می خواهد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۱۰۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۲۸.

## ۹.۱۶. نزدیکی فاصله مرگ و حیات

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَقْرَبَ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلْحَاقِ بِهِ وَ أَبْعَدَ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ لَا يَقْطَاعِهِ عَنْهُ»<sup>۱</sup>  
 سبحان الله! چقدر زندگان به مردگان نزدیک اند! چون به زودی به آن ها ملحق می شوند و چه اندازه مردگان از زندگان دورند! چراکه برای همیشه از آن ها جدا شده اند.

## نکته

● به لحاظ اینکه زنده ها بالاخره به مرده ها ملحق می شوند، زنده ها بسیار نزدیک به مردگان هستند ولی به لحاظ اینکه مرده ها دیگر به دنیا بازمی گردند و کاملاً از زنده ها جدا شده اند از یکدیگر بسیار دور هستند.

## مشابه

◇ در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می خوانیم که می فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا طَرَفْتُ عَيْنَايَ إِلَّا ظَنَنْتُ أَنَّ شَفْرِي لَا يَلْتَقِيَانِ حَتَّى يَقْبِضَ اللَّهُ رُوحِي وَلَا زَفَعْتُ طَرْفِي وَ ظَنَنْتُ أَنِّي خَافِضَةٌ حَتَّى أَقْبِضَ وَلَا تَلَقَمْتُ لُقْمَةً إِلَّا ظَنَنْتُ أَنِّي لَا أُسَيِّغُهَا حَتَّى أَغْصَّ بِهَا مِنَ الْمَوْتِ»<sup>۲</sup>  
 سوگند به کسی که جان محمد ﷺ در دست قدرت اوست. هرگز پلک های چشم من به هم نخورد مگر اینکه فکر می کردم ممکن است پیش از آنکه آن ها به روی هم آیند خداوند جان مرا بگیرد و هرگز چشم را نگشودم مگر اینکه فکر می کردم ممکن است پیش از آنکه آن را بر هم نهم، قبض روح شوم و هرگز لقمه ای را فرو نبردم مگر اینکه فکر می کردم ممکن است گلوگیر شوم و مرا به مرگ بکشاند.

◇ حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده است فرمود: «ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَنْسَاهُنَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَنَاءُ الدُّنْيَا وَ تَصَرُّفُ الْأَحْوَالِ وَ الْآفَاتُ الَّتِي لَا أَمَانَ لَهَا»<sup>۳</sup>  
 سه چیز است که هیچ عاقلی در هر حال نباید آن ها را فراموش کند: فانی شدن دنیا و تغییر احوال آن، آفات و گرفتاری هایی که امان به او نمی دهند.

۱. مَا أَقْرَبَ: چه نزدیک است.

لِلْحَاقِ: پیوستن؛ از ماده «لحق» به معنی ادراک و رسیدن است؛ لحوق به معنی ملازمت و لحاق به معنی ادراک مناسب است.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۶.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۸.

## ۱۷. توجه به ثواب و عقاب اعمال

«إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا ثَوَابُهُ»<sup>۱</sup>  
 هیچ چیز بدتر از شر نیست، مگر کیفر آن و چیزی بهتر از نیکی نیست مگر پاداش آن.

## نکته

● منظور از شر و خیر، معصیت و اطاعت است ولی اگر عقاب و ثواب را به معنی وسیع تری بگیریم و مجازات ها و پاداش های تکوینی را نیز شامل شود، یعنی مکافات و برکات اعمال در دنیا، شر و خیر معنی گسترده تری پیدا خواهد کرد.<sup>۲</sup>

## مشابه

◇ «مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ وَ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ وَ كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ»<sup>۳</sup> و خیری که پایان آن دوزخ باشد، آن خیر حقیقی و واقعی نخواهد بود. هر نعمتی در برابر بهشت، حقیر و هر بلایی غیر از جهنم عافیت است.

## ۱۸. سراب دنیا

«وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعَةٌ أَغْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَغْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ»<sup>۴</sup>

همه چیز دنیا شنیدنش مهم تر از دیدن آن است در حالی که همه چیز آخرت، دیدنش از شنیدنش مهم تر است!

## نکته

● هرچیزی از دنیا توصیف و شنیدنش بزرگ تر از دیدن آن است. امور دنیوی ظاهراً بزرگ اند و جلوه و دورنمای فریبنده ای دارند و در حقیقت دنیا بزرگ نماست و ثبات و قرار ندارد برخلاف آخرت و امور اخروی که دوام دارد و کسانی که در دنیا هستند و آخرت را نم بینند عظمت آن را نمی یابند.

۱. عِقَابُهُ: کیفر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۱۰۹.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۶.

۴. سَمَاعٌ: شنیدن.

عِيَانُهُ: دیدن؛ بالكسر المعانية يقال لقيه عياناً أى معاينة لم يشك فى رؤيته إياه.

## مشابه

﴿أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ بِقَلْبِ بَشَرٍ﴾<sup>۱</sup> من برای بندگان خود نعمت‌هایی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به فکر انسانی خطور نکرده است.

## تشبیه

مشبه: مواهب مادی

مشبه‌به: سراب

وجه شبه: مواهب مادی همچون سراب است، از دور جلوه خاصی دارد ولی هنگامی که انسان به آن می‌رسد، مطلب ارزشمندی نمی‌یابد. قصرها و کاخ‌ها، ثروت‌ها و قدرت‌ها، لذات و خوشی‌ها همه دورنمای خوبی دارند ولی هنگامی که انسان به آن می‌رسد و مشکلات آن را می‌بیند گاه شدیداً وحشت می‌کند و آرزو می‌کند ای کاش هرگز به آن نرسیده بود.

## ۱۹. شنیدن حقایق مربوط به آخرت از پیامبران

﴿فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمْعُ وَمِنَ الْغَيْبِ الْخَبَرُ﴾<sup>۲</sup>

پس باید شنیدن و خبر گرفتن از غیب [به وسیله انبیا] شما را از دیدن کفایت کند.

## ۲۰. تشویق به انجام نیکی‌ها و پرهیز از بدی‌ها

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا تَقْصَ مِنَ الدُّنْيَا وَرَادَ فِي الْآخِرَةِ خَيْرٌ مِمَّا تَقْصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَرَادَ فِي الدُّنْيَا فَكَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رَاحٍ وَمَزِيدٍ خَاسِرٍ!﴾<sup>۳</sup>

بدانید آنچه از دنیا کاسته شود و به آخرت افزوده گردد، بهتر است از آنچه از آخرت، کم و به دنیا افزوده گردد. چه بسا کاستی‌ها که سود به همراه دارد و چه بسا افزایش‌ها که زیان‌بار است!

۱. بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۹۱.

۲. فَلْيَكْفِكُمْ: پس باید شما را کفایت کند.

۳. مَنْقُوصٍ: کاسته شده؛ از ماده «نَقَصَ» به معنی کم کردن و کم شدن.

رَاحٍ: سودمند؛ از ماده «رَاحَ» به معنی سود؛ جمع أَرْاح: آنچه سود دهد.

مَزِيدٍ: افزوده شده.

خَاسِرٍ: زیان‌بار؛ از ماده خَسِرَ به معنای کم شدن و کم کردن همچنین است خسران.

## نکته

● اینکه انسان بتواند در دنیا به شیوه‌ای زندگی کند که هم کاملاً از لذت‌های آن برخوردار شود و از آن‌ها استفاده کند و هم در آخرت گرفتار عذاب دوزخ نشود، بسیار مشکل است. معمولاً کسانی که به لذت‌های دنیا مشغول و وابسته شده‌اند در قیامت و آخرت گرفتار می‌شوند.

## مشابه

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ﴾<sup>۱</sup> آن‌ها که در راه خدا اموال خود را انفاق می‌کنند همچون دانه‌ای هستند که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه یکصد دانه باشد.

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾<sup>۲</sup> خداوند از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را خریداری کرده که در برابرش بهشت برای آنان باشد.

## ۲۱. اوامر خداوند بیش از نواهی

﴿إِنَّ الَّذِي أُمِرْتُ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي نُهِيتُمْ عَنْهُ﴾<sup>۳</sup>

آنچه به آن مأمور شده‌اید (و برای شما مجاز است) گسترده‌تر از آن است که از آن نهی شده‌اید.

## نکته

● منظور از «مأمور به» در اینجا به اصطلاح امر، در مقابل حَظَر است یعنی آنچه برای شما مجاز شمرده شده نسبت به گناهان بسیار بیشتر و گسترده‌تر است، چنان نیست که ترک گناه شما را در فشار قرار دهد، بلکه مسیر وسیعی در مقابل شما برای رسیدن به دین و دنیا وجود دارد.<sup>۴</sup>

## ۲۲. حلال‌های خدا بیش از حرام‌هایش

﴿وَمَا أَجَلَ لَكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ فَذَرُوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ وَ مَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ﴾<sup>۵</sup>

۱. بقره، ۲۶۱.

۲. توبه، ۱۱۱.

۳. أُمِرْتُ: مأمور شده‌اید.

أَوْسَعُ: وسیع‌تر.

نُهِيتُمْ عَنْهُ: جلوگیری شده‌اید از آن.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۱۲.

۵. فَذَرُوا: رها کنید.



## نکته

● معنای اینکه خداوند کفیل روزی بندگان خود شده است این نیست که مردم کار و فعالیت اقتصادی نکنند ولی نباید فعالیت و کار و تلاش آن‌ها برای به دست آوردن روزی به گونه‌ای باشد که همه وقت آنان را اشغال کند و از آخرت خود و کارهای آن غفلت کنند. تکیه بیشتر حضرت بر این نکته است که باید نسبت به وظایفی که خداوند بر عهده شما گذاشته است، اهمیت قائل شوید.

## مشابه

◇ ﴿هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ آیا غیر از خدا آفریدگاری هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟  
 ◇ ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ﴾ و کسانی که کارهای شایسته کنند، چه مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند.

## ۲۴. عکس‌العمل مردم در برابر رزق و تکلیف

«مَعَ أَنَّهُ وَاللَّهِ لَقَدْ اعْتَرَضَ الشَّكُّ وَ [دَخَلَ] دَخَلَ الْيَقِينُ حَتَّىٰ كَانَ الَّذِي ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فَرَضَ عَلَيْكُمْ وَ كَانَ الَّذِي قَدْ فَرَضَ عَلَيْكُمْ قَدْ [وَضَعَ] وَضَعَ عَنْكُمْ»<sup>۱</sup>  
 سوگند به خدا! با اینکه شک بر شما عارض شده و یقین شما عیب‌دار گشته، چنان‌که گویی به دست آوردن رزق ضمانت شده بر شما واجب گشته و به جای آوردن اعمال واجبه از شما ساقط شده است.

۱. فاطر، ۳.

۲. نساء، ۱۲۴.

۳. اعترض: عارض گشت.

دَخَلَ: فاسد شد؛ از ماده «دخل» در این گونه موارد به معنی فاسد شدن داخل چیزی است و به معنی امور فاسدی است که در درون انسان داخل می‌شود و عقل یا جسم او را آسیب می‌رساند و گاه واژه مدخول به افراد دیوانه یا سبک‌مغز اطلاق می‌شود؛ دخل الیقین: آی تزلزل کما فی قوله: کنت أری اسلامه مدخولا، آی متزلزلا.

فَرَضَ: مقرر شد.

وَضَعَ: ساقط گشت.

و آنچه برای شما حلال شده، بیشتر از آن است که برای شما حرام گردیده، پس کم را به خاطر زیاد، ترک گوئید و محدود را به خاطر آنچه گسترده است، رها سازید.

## مشابه

◇ ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ خداوند در دین تنگنایی برای شما قرار نداده است.  
 ◇ حدیث شریف نبوی: «بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ»<sup>۲</sup> من به آیین خالص و آسان مبعوث شدم.

◇ ﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ بِهِ<sup>۳</sup> پس از آنچه خدا روزی‌تان کرده است حلال و پاکیزه بخورید و شکر نعمت خدا را به جا آورید اگر او را می‌پرستید خداوند تنها مردار، خون، گوشت خوک و آنچه با نام غیر خدا سر بریده‌اند بر شما حرام کرده است.

## ۲۳. ضمانت روزی

«قَدْ تَكْفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَ أُمِرْتُمْ بِالْعَمَلِ فَلَا يَكُونَنَّ الْمُضْمُونُ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ»<sup>۴</sup>

بدانید خداوند روزی را برای شما تضمین کرده و شما را به انجام واجبات امر فرموده؛ بنابراین نباید نسبت به آنچه برای شما تضمین شده، در برابر آنچه بر شما واجب شده، کوشاتر باشید.

۱. حج، ۷۸.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۶۴.

۳. نحل، ۱۱۴ و ۱۱۵.

۴. تَكْفَّلَ: به عهده‌گرفت؛ از ماده کفل به معنی ضمانت و عهده‌دار بودن.

مَضْمُونٌ: تضمین شده؛ از ماده ضَمِنَ بِهِ: او را کفالت کرد، هُ: او را ضمانت کرد.

طَلَبُهُ: در جمله بالا نایب فاعل «المضمون» نیست و نایب فاعل آن «رزق» است که در جمله‌های سابق آمد ولی با کمی دقت روشن می‌شود که این مطلب هماهنگی دو جمله فوق را «الْمَضْمُونُ لَكُمْ .. الْمَفْرُوضُ عَلَيْكُمْ» بر هم می‌زند و هماهنگی این دو جمله ایجاب می‌کند که «طلب» و «عمل» هر دو نایب فاعل باشند؛ یکی برای «المضمون» و دیگری برای «المفروض» بنابراین معنی جمله چنین می‌شود: نباید چیزی را که خداوند طلب (و تحصیل) آن را برای شما تضمین کرده از چیزی که عملش بر شما واجب شده است، نزد شما برتری داشته باشد؛ به تعبیر دیگر طلب در اینجا به معنی تحصیل و فراهم کردن روزی از ناحیه خداست.

مَفْرُوضٌ: مقرر گشته؛ از ماده فَرَضَ به معنای واجب.

## نکته

- امام سوگند می خورد که حال یارانش و بسیاری دیگر، مانند کسی است که به خداوند اعتماد نداشته و به عدل او ایمان ندارند و خداوند تنها با کسانی است که راست گو و مجاهد باشند و تسلیم خواری و ذلت نشوند.<sup>۱</sup>

## مشابه

◇ حدیث از امام علی علیه السلام می خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ اْعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ أَلَا وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَصِمْنَهُ وَسَيَفِي لَكُمْ وَالْعِلْمُ مَحْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَقَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ»<sup>۲</sup> ای مردم بدانید کمال دین فراگرفتن دانش و عمل به آن است. آگاه باشید دانش آموختن از طلب مال بر شما واجب تر است؛ چراکه مال تقسیم و برای شما تضمین شده و خداوند عادل آن را در میان شما قسمت کرده و ضمانت فرموده و به زودی برای شما وفا می کند ولی علم به اهلش سپرده شده و شما مأمور شده اید از اهلش آن را فراگیرید پس لازم است آن را طلب کنید.

## ۲۵. پیش به سوی عمل

«فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَخَافُوا بَغْتَةَ الْأَجَلِ»<sup>۳</sup>

حال که چنین است در عمل [به نیکی ها] مبادرت ورزید و از فرارسیدن ناگهانی سرآمد عمر بترسید.

## نکته

- مقصود از «عمل» در اینجا کاسبی نیست بلکه انجام وظایف الهی منظور است که باید انسان برای خدا و برای نجات خود از گرفتاری های قیامت انجام دهد.

## ۲۶. برگشت ناپذیری عمر

«فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرِّزْقِ مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِي

غَدَا زِيَادَتُهُ وَمَا فَاتَ أَمْسٍ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ»<sup>۱</sup>

زیرا امیدی به بازگشت عمر نیست، آن گونه که امید به بازگشت روزی است. آنچه امروز از روزی ها از دست می رود ممکن است فردا افزوده شود ولی آنچه دیروز از عمر گذشته است امروز امیدی به بازگشتش نیست.

## مشابه

- ◇ «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ»<sup>۲</sup> اوست که زمین را رام شما گردانید پس بر روی آن سیر کنید و از رزق خدا بخورید؛ چون از قبر بیرون آید به سوی او می روید.
- ◇ «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»<sup>۳</sup> و روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است.

## ۲۷. اشاره به آیه قرآن

«الرَّجَاءُ مَعَ الْجَانِي وَالْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي! فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»<sup>۴</sup>

آری، امید به آینده و نومیدی از گذشته، بنابراین آن چنان که شایسته است تقوای الهی پیشه کنید و کاری کنید که جز با ایمان از دنیا نروید.

۱. لَا يُرْجَى: امیدی نیست.

رَجْعَةً: بازگشت؛ الرَّجُوع.

غَدَاً: فردا.

فات: از دست رفتن؛ از ماده فَوَت.

أَمْسٍ: دیروز.

۲. ملک، ۱۵.

۳. ذاریات، ۲۲.

۴. آل عمران، ۱۰۲.

۵. الْجَانِي: چیزی که می آید.

حَقَّ تَقَاتِهِ: تقوایی که شایسته اوست؛ التقاة: الخوف و أصله تقية و زان تهمة.



## نکته

● این مطلب را بیان می‌کند که بالاخره انسان نسبت به چیزی می‌تواند امید داشته باشد که هنوز نیامده و احتمال آمدنش وجود دارد ولی آنچه گذشته است انسان به بازگشت آن امیدی ندارد و مأیوس است.

## مشابه

◇ ﴿رَبِّ اُزِجْوْنَ ۝ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾<sup>۱</sup> پروردگارا، مرا بازگردانید. شاید من در آنچه وانهادهام کار نیکی انجام دهم.



## خطبه ۱۱۵

## شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: کوفیان

موضوع: اعتقادی، علمی

ویژگی: حکمت الهی در دست امام علی (ع)

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۰.

## پیشگفتار خطبه

امام علی (ع) این خطبه را زمانی ایراد فرمودند که یکی از خشک‌سالی‌های دوران زندگی آن حضرت رخ داد. امام در ابتدا مشکلات ناشی از خشک‌سالی را بیان می‌کند و می‌فرماید که بسیاری از این‌گونه حوادث ناشی از گناهان و اعمال مردم است و دعایی است برای نزول باران.

## ۲. تشنگی چهارپایان

«وَهَامَتْ دَوَائِبُنَا وَ تَحَيَّرَتْ فِي مَرَابِضِهَا وَ عَجَّتْ عَجِيجَ الثَّكَالِي عَلَى أَوْلَادِهَا وَ مَلَّتِ التَّرَدُّدَ فِي مَرَاتِعِهَا وَ الْحَنِينَ إِلَى مَوَارِدِهَا»<sup>۱</sup>

چهارپایان ما سخت تشنه و در آغل‌های خویش متحیرند؛ همچون مادران فرزندانم، ناله سر داده‌اند و از رفت‌وآمد زیاد به چراگاه‌ها و روی آوردن به آبگاه‌ها خسته شده‌اند.

### نکته

- امام علی(ع) خشک‌سالی شدید آن زمان را با فصیح‌ترین عبارات ترسیم دقیقی نموده است و وضع کوه‌ها و زمین‌ها و مراتع و آبگاه‌ها و حیوانات را به روشنی بیان فرموده است.<sup>۲</sup>

### تشبیه

مشبه: چهارپایان تشنه

مشبه‌به: مادران فرزندانم

وجه شبیه: امام علی(ع) شدت آه‌وناله چهارپایان را که به دلیل تشنگی ایجاد شده است را به مادران فرزندانم تشبیه می‌کند که از شدت غم آه‌وناله می‌کنند.

۱. هَامَتْ: گریخت؛ از ماده «هیم» به معنی سرگردانی گرفته شده و گاه این تعبیر در مورد انسان یا حیوانی که از شدت عطش نمی‌داند کجا می‌رود، استعمال می‌شود؛ هامت دوابنا: یجوز أن يكون من الهائم بمعنى المتحير؛ هام: خرج على وجه لا يدري أين يتوجه؛ فهو هائم و الهيام بالكسر الابل العطاش.  
دَوَائِبُنَا: دام‌ها و بیشتر به چهارپایان نر و ماده اطلاق می‌شود.  
تَحَيَّرَتْ: سرگردان شد؛ از ماده «حَيَّرَ» به معنای سرگردان؛ تَحَيَّرَ وَ اسْتَحَارَ: یعنی افسوس خوردن و دودل شدن در کار و سرگردانی.

مَرَابِضُ: آغل‌های گوسفندان؛ جمع «مَرَبَض» به معنی آغل و جایگاه چهارپایان است.

عَجَّتْ: فریاد کشید؛ از ماده «عَجِيج» به معنی فریاد کشیدن گرفته شده است.

الثَّكَالِي: زن بچه‌مرده؛ جمع «ثَكَلِي» به معنی زن فرزندانم است؛ كَلَّتِ: المرأة ولدها ثكلا من باب تعب فقدته و الاسم الثكل و زان قفل فهي ثاكل و قد يقال ثاكله و ثكلى و الجمع ثواكل و ثكالي و في بعض النسخ الثكلى بدل الثكالي.  
مَلَّتِ: خسته شد؛ ملول و خسته شده‌اند.

التَّرَدُّدُ: رفت‌وآمد.

مَرَاتِعُ: چراگاه‌ها؛ از ریشه «رَتَعَ» به معنای چریدن؛ جمع مرتع و اسم مکان است به معنای چرید.

الْحَنِينَ: آه؛ ناله و صدا که به ناله شتر اطلاق می‌شود؛ الشَّوْق و شدة البكاء.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۲۹.

اللَّهُمَّ قَدْ انْصَحَتْ جِبَالُنَا وَ اغْبَرَّتْ أَرْضُنَا وَ هَامَتْ دَوَائِبُنَا وَ تَحَيَّرَتْ فِي مَرَابِضِهَا وَ عَجَّتْ عَجِيجَ الثَّكَالِي عَلَى أَوْلَادِهَا وَ مَلَّتِ التَّرَدُّدَ فِي مَرَاتِعِهَا وَ الْحَنِينَ إِلَى مَوَارِدِهَا اللَّهُمَّ فَارْحَمْ أُنِينَ الْآتَةِ وَ حَنِينَ الْحَائَةِ اللَّهُمَّ فَارْحَمْ حَيْرَتَهَا فِي مَذَاهِبِهَا وَ أَيْنَتَهَا فِي مَوَالِحِهَا اللَّهُمَّ خَرَجْنَا إِلَيْكَ حِينَ اعْتَكَزْتَ عَلَيْنَا حَدَابِيرُ السَّيْنِ وَ أَخْلَقْتَنَا مَخَالِلُ الْجُودِ فَكُنْتَ الرَّجَاءَ لِلْمُبْتَلِسِ وَ الْبَلَاعَ لِلْمُلْتَمِسِ نَدْعُوكَ حِينَ قَنَطَ الْأَنَامُ وَ مَنَعَ الْعَمَامُ وَ هَلَكَ السَّوَامُ أَلَّا تُؤَاخِذَنَا بِأَعْمَالِنَا وَ لَا تَأْخِذَنَا بِذُنُوبِنَا وَ انْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بِالسَّحَابِ الْمُنْبَعِقِ وَ الرَّبِيعِ الْمُغْدِقِ وَ النَّبَاتِ الْمُوقِ سَحًّا وَابِلًا تُحْيِي بِهِ مَا قَدْ مَاتَ وَ تَرُدُّ بِهِ مَا قَدْ فَاتَ اللَّهُمَّ سَقِيَا مِنْكَ مُحْيِيَةً مُرَوِيَةً تَامَةً عَامَّةً طَيِّبَةً مُبَارَكَةً هَنِيئَةً مَرِيعةً زَاكِيَةً نَبِّئُهَا ثَامِرًا فَرْعُهَا نَاصِرًا وَ رَفَقَهَا تُنْعِشُ بِهَا الضَّعِيفَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُحْيِي بِهَا الْيَتِّ مِنْ بِلَادِكَ اللَّهُمَّ سُقِيَا مِنْكَ تُعْشِبُ بِهَا نَجَادُنَا وَ تَجْرِي بِهَا وَهَادُنَا وَ يُخْصِبُ بِهَا جَنَابُنَا وَ تُقْبِلُ بِهَا ثِمَارُنَا وَ تَعِيشُ بِهَا مَوَاشِينَا وَ تَنْدِي بِهَا أَقَاصِينَا وَ تَسْتَعِينُ بِهَا صَوَاحِينَا مِنْ بَرَكَاتِكَ الْوَاسِعَةِ وَ عَطَايَاكَ الْجَزِيلَةِ عَلَى بَرِيَّتِكَ الْمُزْمِلَةِ وَ وَحْشِكَ الْمُهْمَلَةِ وَ أَنْزِلْ عَلَيْنَا سَمَاءً مُخْصِلَةً مِدْرَارًا هَاطِلَةً يَدَافِعُ الْوَدْقُ مِنْهَا الْوَدْقَ وَ يَحْفِزُ الْقَطْرُ مِنْهَا الْقَطْرَ غَيْرَ خَلَبٍ بَرْقُهَا وَ لَا جَهَامٍ عَارِضُهَا وَ لَا قَرَعَ رِبَابُهَا وَ لَا شَفَانَ ذَهَابُهَا حَتَّى يُخْصِبَ لِزَمْرَعِهَا الْمُجْدِبُونَ وَ يَحْيَا بِبَرَكَتِهَا الْمُسْنُونُونَ فَإِنَّكَ تَنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ تَنْشُرُ رَحْمَتَكَ وَ أَنْتَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ.

## ۱. زمین خالی از گیاهان

«اللَّهُمَّ قَدْ انْصَحَتْ جِبَالُنَا وَ اغْبَرَّتْ أَرْضُنَا»<sup>۱</sup>

خداوند! کوه‌های ما از بی‌آبی از هم شکافته و زمین پر غبار و خشک و خالی از گیاه شده است.

۱. انْصَحَتْ: شکافته شد؛ خشک شد؛ از ماده «صَح» به معنی شکافتن گرفته شده و گاه گفته‌اند به معنی خشکیدن و شکافتن و متلاشی شدن است که لازم و ملزوم هم‌اند؛ انْصَحَتْ: اصل آن انْصَوَحَ بوده و ماضی آن «انْصَوَحَ» است که پس از قلب، تبدیل به «انْصَحَ» شده است. اجوف واوی و به دو معناست. یک معنای آن اشتقاق که همان ترک خوردن و شکاف پیدا کردن است و معنای دوم آن خشکیدن است.

اغْبَرَّتْ: غبار آلود شد؛ از ماده «غبار» گرفته شده و در اینجا اشاره به خشک‌سالی است که سبب خشکیدن زمین‌ها و پر غبار شدن می‌گردد.

قرار دهد. حیوانات هنگامی که آب و علف باشد به صحرا می‌روند و از آن استفاده می‌کنند و سرگردانی ندارند اما اگر تشنه و گرسنه باشند سروصدا و ناله سر می‌دهند.

### ۳.۳. هجوم خشک‌سالی

«اللَّهُمَّ خَرَجْنَا إِلَيْكَ حِينَ اعْتَكَرْتُ عَلَيْنَا حَدَابِيرُ السَّنِينَ وَ أَخْلَقْتَنَا مَخَالِيلُ الْجُود»<sup>۱</sup>  
خداوندا! هنگامی به‌سوی تو بیرون آمدیم که خشک‌سالی‌های پی‌درپی بر ما هجوم آورده و ابرهای پر باران به ما پشت کرده‌اند.

#### نکته

- حضرت علی علیه السلام سال‌های قحطی را به شترهای لاغر و نزاری تشبیه کرده است که استخوان‌های آن‌ها بیرون زده و گوشتی از بدن آن‌ها باقی نمانده است. هر دو موجب زحمت و رنج انسان هستند.

۱. اعْتَكَرْتُ: هجوم آورد؛ از ماده «عکر» به معنی حمله کردن شدید گرفته شده است که بعد از فرار صورت می‌گیرد و معنای تکرار و پی‌پی را می‌رساند؛ عکر: علی الشیء يعکر عکرا و عکورا و اعتکر کزوا نصرف، و العکار الکرار العطف، و اعتکر الظلام اختلط.

حَدَابِيرُ: پی‌درپی؛ جمع «حدبار» در مورد شتری به کار می‌رود که از شدت لاغری استخوان‌های کوهانش نمایان گشته.

السَّنِينَ: خشک‌سالی؛ اسم جمع است و به معنی سال‌ها می‌آید ولی معمولاً در عباراتی مثل جمله بالا به معنی خشک‌سالی و قحطی است. برای سنه دو معنی ذکر شده است: یکی سال و دیگری قحطی.

أَخْلَقْتُ: پشت کرد؛ از ماده «خلاف» به معنی تخلف کردن گرفته شده است.

مَخَالِيلُ: ابرها؛ جمع «مخيله» به معنی ابری است که انسان امید باران از آن دارد و به معنای مظنه و چیزی است که انسان را به خیال و تصور می‌اندازد.

الْجُودُ: پر باران؛ به فتح جیم جمع «جاند» به معنی باران پر پشت و «جود» به ضم جیم به معنی بخشش است؛ بفتح الجیم المطر الغریز، و فی بعض النسخ الجود بضم الجیم.

### ۳. ترسیم دقیقی از خشک‌سالی

#### ۱.۳. ترحم به حیوانات

«اللَّهُمَّ فَارْحَمْ أَيْنَ الْأَنَّةِ وَ حَيْنَ الْحَائَةِ»<sup>۱</sup>

بار خدایا! به ناله گوسفندان و فریاد سوزناک شتران رحم فرما!

#### نکته‌ها

- تعبیر به «أَنَّة» و «حَائَةِ» هر دو در مورد حیوانی که ناله سر داده به کار می‌رود؛ یکی در مورد گوسفندان و یکی در مورد شتران اشاره به این است که تمام حیوانات در آن خشک‌سالی نالان شده بودند.<sup>۲</sup>
- از جمله دستورها درباره نماز طلب باران این است که حیوانات و زن و بچه‌ها را به جایی ببرند که نماز خوانده می‌شود و بچه‌هایی را که همراه با مادرانشان آمده‌اند شیر ندهند که از فریاد و ناله حیوانات و بچه‌ها و زنان، مردم دل‌شکسته‌تر شوند و توجه آن‌ها به خداوند بیشتر شود؛ به همین دلیل حضرت ابتدا از حیوانات شروع می‌کند که زبان ندارند و شایسته ترحم بیشتری هستند.

#### ۲.۳. سرگردانی از گرسنگی و عطش

«اللَّهُمَّ فَارْحَمْ حَيْرَتَهَا فِي مَذَاهِبِهَا وَ أَيْنَهَا فِي مَوَالِحِهَا»<sup>۳</sup>

بارالها! به سرگردانی آنان در راه‌ها (از شدت گرسنگی و عطش) و ناله‌هایشان در آغل‌ها ترحم فرما!

#### نکته

- حضرت با این عبارات خود می‌خواهد شترها و گوسفندان تشنه را که شایسته ترحم بیشتری هستند واسطه قرار داده تا خداوند با عنایت به آن‌ها انسان‌ها را نیز مورد ترحم خود

۱. أَيْنَ: ناله؛ أَن: الرجل انا و أَيْنَا تأوّه.

الْأَنَّةُ: گوسفند؛ از ماده «این» به معنی ناله سر دادن گرفته شده و معمولاً «أَنَّة» به گوسفندی گفته می‌شود که ناله می‌کند. حَائَةِ: ماده شتر؛ از ماده «حنین» به شتری اطلاق می‌شود که ناله سر داده است؛ الْأَنَّةُ الْحَائَةُ: الشَّاةُ وَ النَّاقَةُ يقال ماله أَنَّةٌ وَ لَا حَائَةٍ.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۱۳۰.

۳. حَيْرَتَهَا: سرگردانی.

مَذَاهِبِهَا: راه‌ها؛ جمع «مذهب» مصدر میمی از ماده «ذهاب» و به معنای رفت‌وآمد است.

مَوَالِحِ: محل‌های ورود؛ جمع «مولج» به معنی مدخل چیزی است.

- عبارت «مُنِعَ الْغَمَامُ» برای حفظ احترام، مجهول آورده شده است؛ زیرا فاعل آن خداوند است و حضرت امیر علیه السلام در دعا و راز و نیاز با خداوند نمی خواهد مستقیماً بگویند خدایا تو ابرها را منع کرده ای، بنابراین فعل را مجهول آورده است.

#### مشابه

- ◇ «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً ۖ يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً»<sup>۱</sup> از گناهان خود در پیشگاه خدا استغفار کنید که خدا بسیار آمرزنده است تا باران های آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد.
- ◇ «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»<sup>۲</sup> اگر مردمی که در آبادی ها زندگی می کنند، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات فراوانی از آسمان و زمین بر آن ها می گشودیم.

#### ۳.۶. خواسته های قحطی زدگان از خداوند

- «وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بِالسَّحَابِ الْمُنْبَعِقِ وَالرَّبِيعِ الْمُغْدِقِ وَالتَّبَاتِ الْمُونِقِ سَحّاً وَابِلًا تُحْيِي بِهِ مَا قَدْ مَاتَ وَتَزِدُّ بِهِ مَا قَدْ فَاتَ»<sup>۳</sup>
- بارالها! رحمت را به وسیله ابرهای پر باران و بهار پر آب و گیاه و گیاهان سرسبز و پر طراوت بر ما بگستران. بارانی دانه درشت بر ما نازل کن؛ آن چنان که زمین های مرده را با آن زنده کنی و آنچه از دست رفته به ما بازگردانی.

۱. نوح، ۱۰ و ۱۱.

۲. اعراف، ۹۶.

۳. اَنْشُرُ: نازل فرما؛ از ماده «نشر» در اصل به معنی گستردن و گسترده شدن است؛ نَشْرٌ و اِنْشَارٌ به معنی زنده کردن آمده؛ اَنْشُرُ: گسترده شدن و پراکنده شدن.

السَّحَابِ الْمُنْبَعِقِ: ابرهای پر باران؛ از ماده «انباق» به معنی انشقاق گرفته شده و از آنجا که به هنگام بارش باران گویی ابرها شکافته می شوند و باران از آن ها جاری می شود این واژه در مورد نزول باران به کار می رود؛ انبَعَقَ: السَّحَابُ انْبَعَجَ و انْفَرَجَ بالمطر.

الرَّبِيعِ: منظور از ربیع در اینجا باران است.

الْمُغْدِقِ: پر آب؛ از ریشه غدق به معنی آب فراوان گرفته شده و به صورت کنایه برای سال های پر نعمت به کار می رود؛ من اغدق الشجر إذا ظهرت ثمرته.

التَّبَاتِ الْمُونِقِ: گیاهان خوش منظر؛ از ریشه «انق» به معنی خوشحال شدن و اعجاب نسبت به چیزی گرفته شده است. سَحّاً وَابِلًا: باران شدید؛ به معنی فرو ریختن آب فراوان و پشت سر هم است؛ بِالضَّمِّ الصَّبُّ و السَّيْلَانُ من فوق.

#### تشبیه

مشبه: خشک سالی های پی در پی

مشبه به: شتری لاغر

وجه شبه: «حدابیر» که جمع «حدبار» است در مورد شتری به کار می رود که از شدت لاغری، استخوان های کوهانش کاملاً نمایان گشته و گوشت ها از روی آن بر چیده شده است. امام علیه السلام در این تشبیه زیبا، اسفناک بودن خشک سالی های پی در پی را به چنین شتری تشبیه فرموده که به یقین منظره آن اسفناک و سوار شدن بر آن بسیار مشکل و طاقت فرسا است.

#### ۳.۴. امید همه ناامیدان

«فَكُنْتُ الرَّجَاءَ لِلْمُبْتَلِيسِ وَ الْبَلَاءَ لِلْمُلْتَمِسِ»<sup>۱</sup>

خداوند! تو مایه امید هر بیچاره و حلال مشکلات هر طلب کننده ای.

#### ۳.۵. چیره شدن یأس

«تَدْعُوكَ حِينَ قَنَطَ الْأَتَامُ وَ مُنِعَ الْغَمَامُ وَ هَلَكَ السَّوَامُ إِلَّا تَوَاخِدَنَا بِأَعْمَالِنَا وَ لَا تَأْخِذَنَا بِذُنُوبِنَا»<sup>۲</sup>

در این هنگام که یأس و نومیدی بر مردم چیره گشته و ابرها از باریدن باز داشته شده اند و حیوانات بیابان رو به هلاکت می روند، تو را می خوانیم که ما را به اعمالمان مؤاخذه نکنی و به گناهانمان مگیری.

#### نکته

- این تعبیر به خوبی نشان می دهد که بسیاری از آفات و بلاها و تنگناها به خاطر گناهان مردم است و تا به درگاه خدا نروند، توبه و تقاضای بخشش نکنند، مشکل آن ها حل نمی شود.<sup>۳</sup>

۱. مُبْتَلِيسٌ: چاره کننده؛ به دنبال چاره؛ از ماده «بؤس» به معنی فقر و شدت حاجت گرفته شده است.

الْبَلَاءُ: کفایت و حل مشکلات.

مُلْتَمِسٌ: طلب کننده؛ التماس به معنای طلب و جست و جوست.

۲. قَنَطٌ: مأیوس شد؛ یقنط من بابی ضرب و تعب و فی لغة من باب قعد فهو قانط و قنوط.

الْأَتَامُ: مردم، مخلوقات.

الْغَمَامُ: ابرهای رحمت.

السَّوَامُ: حیواناتی که در بیابان ها می چرند؛ جمع آن «سوائم» به معنای شتر و دام بیابان چر است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۳۱.



## ۴. صفات باران

## ۱.۴. باران حیات بخش

«اللَّهُمَّ سَقِّ يَا مِنْكَ مُحْيِيَّةً»<sup>۱</sup>

بارالها! بارانی حیات بخش [برما بفرست].

## ۲.۴. باران سیراب کننده

«مُزَوِّیَّةً»<sup>۲</sup>

[خداوندا بارانی] سیراب کننده [برما بفرست].

## ۳.۴. بارانی کامل

«تَامَّةً»

[خداوندا بارانی] کامل [برما بفرست].

## ۴.۴. بارانی همگانی

«عَامَّةً»

[خداوندا بارانی] همگانی [برما بفرست].

## ۵.۴. بارانی پاکیزه

«طَيِّبَةً»

[خداوندا بارانی] پاکیزه [برما بفرست].

## ۶.۴. بارانی پربرکت

«مُبَارَكَةً»

[خداوندا بارانی] پربرکت [برما بفرست].

## ۷.۴. بارانی گوارا

«هَنِيئَةً»<sup>۳</sup>

[خداوندا بارانی] گوارا [برما بفرست].

۱. سَقِّیا: سیراب کن؛ از ماده «سقی» به معنی آب دادن؛ اسقیته: در اختیار او آشامیدنی گذاشتم، هر طور بخواهد بکند. و سقیته یعنی آب را به دهان او رساندم؛ و زان فعلى بالصَّم مؤنثة اسم من سقا الله الغيث أنزله له. مُحْيِي: زنده کننده.

۲. مُزَوِّیَّة: سیراب کننده؛ از ماده روی به معنی سیراب شد؛ زَوَى، تَزَوَّیة: سیراب شد؛ الرِّوَاء: آب بسیار سیراب کننده، آب گوارا؛ من باب الافعال أو التفعیل و منه يوم التروية لثامن ذی الحجة لأنّ الماء كان قليلا بمعنى فكانوا يرتوون من الماء لما بعد.

۳. هَنِيئَةً: گوارا، بدون زحمت.

## ۸.۴. بارانی خرمی بخش

«مَرِيَعَةً زَاكِيًا»<sup>۱</sup>

[خداوندا بارانی] خرمی بخش [برما بفرست].

## ۹.۴. بارانی پربرکت

«نَبَتْهَا ثَامِرًا فَرْعُهَا نَاضِرًا وَرَقُّهَا»<sup>۲</sup>

بارانسی [برما بفرست] که گیاهان پربرکت با شاخه های پرثمر دارد و برگ های سرسبز و پرتراوت برویاند.

## ۱۰.۴. توان بخشی بندگان ضعیف

«تُنْعِشُ بِهَا الضَّعِيفَ مِنْ عِبَادِكَ»<sup>۳</sup>

آن گونه که بندگان ضعیف را با آن توان بخشی.

## ۱۱.۴. زنده کردن زمین های مرده

«و تُحْيِي بِهَا الْمَيِّتَ مِنْ بِلَادِكَ»

و سرزمین های مرده را با آن زنده کنی.

## نکته

● در واقع امام علیه السلام از پیشگاه حق تقاضای بارانی می کند که همه شرایط در آن جمع باشد و موانع از آن دور؛ زیرا بسیار دیده شده که باران های سیل آسا می بارد ولی همه چیز را ویران می کند یا در نقطه خاصی متمرکز می شود و نفع آن عام نیست یا همراه با سردی شدید هوا و یخبندان می شود که آثار منفی به جا می گذارد یا موانعی همچون بادهای گرم، طوفان های شدید، آفات گیاهی ملخ و حشرات موزی و امثال آن، آثار باران را از میان می برد. امام علیه السلام تمام این جوانب را در نظر می گیرد و جمع همه شرایط و دفع همه موانع را از خدا می طلبد.<sup>۴</sup>

۱. مَرِيَعَةً: گیاه آور؛ از ماده «مرع» به معنی پرگیاه شدن گرفته شده است.

زَاكِيًا: نمونکننده؛ از ماده «زکی» به معنای نمو و رشدکننده.

۲. ثَامِرًا: ثمربخش؛ به معنی «ذو ثمر» و میوه دار است.

نَبَتْهَا: از ماده «نبت» به معنای رویدن؛ هرچه از زمین روید اعم از درخت و علف و نبات «نبت» خوانده می شود. فَرْعُهَا: شاخه.

نَاضِرًا: به بار نشسته؛ به معنی «ذو نضره» یعنی خرمی و طراوت دارد.

۳. تُنْعِشُ: توانایی می بخشد؛ از ماده «نعش» به معنی برانگیختن و بر پا داشتن گرفته شده است.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۳۵.

## مشابه

- ♦ «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ»<sup>۱</sup> زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد و زمین را بعد از مرگش زنده می سازد و بدین گونه [از گورها] بیرون آورده می شوید.
- ♦ «يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا»<sup>۲</sup> تا از آسمان برایتان پی در پی باران فرستد.

## ۱۲.۴. باران سرسبز کننده

«اللَّهُمَّ سُقِنَا مِنْكَ تَعْشِبُ»<sup>۳</sup>

خداوندا! بارانی ده که تپه ها و کوه های بلند ما را پر گیاه سازد.

## ۱۳.۴. باران نعمت زا

«بِهَا نَجَادُنَا وَتَجْرِي بِهَا وَهَادُنَا وَيُخْصِبُ»<sup>۴</sup>

و در دامنه ها و دشت ها جاری گردد، به تمامی سرزمین ما نعمت فراوان بخشد و میوه ها با آن به ما روی آورند.

## نکته

- در این عبارت، اسناد «جریان» به دره ها یا زمین های پست، اسناد مجازی است؛ زیرا باران در ناودان جاری می شود ولی اسناد جریان را به ناودان می دهند. در اینجا هم چون باران در دره ها جریان می یابد اسناد جریان به خود دره ها داده شده است.

## ۱۴.۴. باران زندگی بخش

«بِهَا جَنَابُنَا»<sup>۵</sup>

[بارانی که] چهارپایان ما با آن زندگی کنند.

## ۱۵.۴. مدد گرفتن همه از باران

«وَتُقْبَلُ بِهَا ثِمَارُنَا وَتَعِيشُ بِهَا مَوَاشِينَا وَتَنْدَى بِهَا أَقَاصِينَا وَتَسْتَعِينُ بِهَا ضَوَاحِينَا»<sup>۱</sup>  
و سرزمین های دورتر از ما نیز از آن بهره مند شوند و روستاهای ما از آن مدد گیرند.

## ۱۶.۴. برکات فراوان خداوند

«مِنْ بَرَكَاتِكَ الْوَاسِعَةِ وَعَطَايَاكَ الْجَزِيلَةِ عَلَى بَرِّيَّتِكَ الْمُزْمَلَةِ وَوَحْشِكَ الْمُهْمَلَةِ»<sup>۲</sup>  
همه این ها را از برکات واسع و عطایای فراوان خویش بر بندگان فقیر و حیوانات وحش بیابان عنایت فرما.

## نکته

- امام علی (ع) سعه صدر و وسعت نظر و رحمت عام خود را در این دعا نشان می دهد؛ چراکه مناطق دور و نزدیک را در نظر گرفته، چهارپایان و حتی حیوانات وحشی بیابان را از نظر دور نمی دارد. دعای او همگان را شامل می شود و تقاضای او همه را در بر می گیرد.<sup>۳</sup>

## ۱۷.۴. تقاضا برای بارش باران پی در پی

«وَأَنْزِلْ عَلَيْنَا سَمَاءً مُخْضِلَةً مِدْرَارًا هَاطِلَةً يُدَافِعُ الْوَدْقُ مِنْهَا الْوَدْقَ وَيَحْفِزُ الْقَطْرُ مِنْهَا

۱. تَقْبِلُ: رو آورد؛ در اینجا یعنی رشد کند.

ثِمَار: میوه ها.

مَوَاشِي: گله ها.

تَنْدَى: بهره مند می گردد؛ از ماده «نداه» به معنی رطوبت گرفته شده و معمولاً در این گونه موارد کنایه از جود و سخاوت است.

أَقَاصِينَا: مناطق دور از ما؛ جمع «اقصى» به معنی نقطه دوردست است.

ضَوَاحِي: ناحیه ها؛ جمع «ضاحیه» به معنی منطقه خارج از شهر است.

۲. عَطَايَا: بخشش ها.

جَزِيل: فراوان؛ از ماده «جَزَل» به معنای عطا و بخشش بسیار؛ لَجَزَال: درشت و بزرگ، فراوان از هر چیزی؛ الْجَزَالَة: بسیاری و افزونی.

بَرِّيَّة: سرزمین.

الْمُزْمَلَة: فقرزده؛ از ماده «ارمال» به معنی تمام شدن زاد و توشه و فقیر شدن، گرفته شده است؛ مَرْمَلَة: فقیر؛ ارامل: افراد فقیر؛ أَرْمَل: فلان ای افتقر و فقد زاده فهو مرمِل و جاء أَرْمَل على غير قياس.

مُهِمَلَة: رها شده یعنی اهلی شده و کسی مالک آن ها نیست.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۶، ص ۴۱۳.

الْقَطْرِ<sup>۱</sup>

خداوند! آسمانی مرطوب و پر باران، بارانی دانه درشت و پی در پی که قطراتش (بر اثر کثرت و شدت) یکدیگر را به پیش رانند و از خود دور سازند، نازل کن.

## ۱۸.۴. بی ثمر نبودن ابر

«غَيْرُ حُلْبٍ بَرَقُهَا وَلَا جَهَامٍ عَارِضُهَا وَلَا قَزَعٍ رَبَائِهَا وَلَا شَفَّانٍ ذَهَابُهَا»<sup>۲</sup>

نه رعد و برق بی باران و ابر بی ثمر و نه ابرهای کوچک و نه دانه های ریز، همراه بادهای سرد.

## ۱۹.۴. بارانی پر برکت

«حَتَّى يُخْصِبَ لِامْرَأِهَا الْمُجْدِبُونَ وَيَحْيَا بِبَرَكَتِهَا الْمُسْنِتُونَ»<sup>۱</sup>

بارانی مرحمت کن که قحطی زدگان به نعمت فراوان رسند و از برکت آن گرفتاران خشک سالی، زنده شوند.

## نکته ها

- یکی از آثار گناه، بر چیده شدن برکات است که در آیات و روایات به آن اشاره شده است از جمله:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ»<sup>۲</sup> در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به سختی و رنج گرفتار کردیم شاید به سویی خدا بازگردند و تضرع کنند.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»<sup>۳</sup> فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند شاید (به سویی حق) بازگردند.

- حدیث از امام صادق علیه السلام: «إِذَا فَشَتْ أَرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أَرْبَعَةٌ إِذَا فَشَا الرَّتْنَى ظَهَرَتْ الرَّالَزِلُ وَإِذَا أُمْسِكَتِ الزَّكَاةُ هَلَكَتِ الْمَاشِيَةُ وَإِذَا جَارَ الْحُكَّامُ فِي الْقَضَاءِ أُمْسِكَ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَإِذَا خَفِرَتِ الدِّمَةُ نُصِرَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ»<sup>۴</sup> هنگامی که چهار گناه شایع شود، چهار بلا دامن گیر مردم می شود. هنگامی که زنا شایع شود، زلزله آشکار می گردد و هنگامی که مردم از دادن زکات امساک کنند، مرگ و میر در چهار پایان می افتد و هنگامی که حاکمان

۱. يُخْصِبُ: پر آب و گیاه؛ از ماده خَصَبَ، خَصْبًا المكان: در آنجا گیاه و خیر و برکت زیاد شد؛ لَخِصْب جمع أَخْصَاب: بسیاری گیاه و خیر و برکت، فراخ روزی و زندگی.

إِمْرَاع: پر برکت بودن؛ مرع: الوادی بالضم مراعاة أَخْصَب بكثرة الكلاء فهو مرع و الجمع امرع و أمرع مثل یمین و ایمن و أیمن.

الْمُجْدِبُونَ: کسانی که گرفتار خشک سالی شده اند؛ از ماده «جذب» به معنی خشک شدن به جهت قطع آب است و به کسی که گرفتار خشک سالی شده است «مجدب» گفته می شود.

الْمُسْنِتُونَ: قحطی زدگان؛ به کسی گفته می شود که گرفتار خشک سالی شده است.

۲. اعراف، ۹۴.

۳. روم، ۴۱.

۴. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۱.

۱. مُخْضِلَةٌ: ترکندگی؛ از ماده «خضل» به معنی رطوبت گرفته شده است و به عنوان کنایه از سال های پر باران و پر برکت به کار می رود؛ اخضله: المطر أى بله و السماء المخضلة أى تخضل الثبت و تبله، و فی أكثر النسخ مخضلة و زان مبيضة من اخضل الثبت اخضلا لا أى ابتل.

مِدْرَارًا: ریزان و روان؛ معنای مبالغه را می رساند.

هَاطِلَةٌ: مداوم؛ از ماده «هطل» به معنی سیلان گرفته شده و در مورد باران های دانه درشت به کار می رود.

يُدَافِعُ: همدیگر را دفع کنند؛ از ماده «دَفَعَ» و منظور این است که پشت سر هم و پی در پی باشد.

الْوَدْقُ: باران؛ به معنی دانه باران است و گاه به ذرات بسیار کوچک آب که به صورت غبار هنگام نزول باران در فضا پراکنده می شود نیز گفته شده است و در اینجا معنی اول مناسب است.

يَخْفِرُ: بر خورد می کند؛ از ماده «حفر» به معنی پیش راندن به شدت است؛ حفزه: كضربه دفعه بشدة.

۲. حُلْبٍ: ابرهای بدون باران؛ به معنی فریبنده، از ماده «خلابه» به معنی فریبندهی گرفته شده است و در اینجا اشاره به ابری است که رعد و برق از آنجا ظاهر می شود ولی نمی بارد؛ البرق الخلب: المطمع المخلف و السحاب يَرْق: رعد و برق.

جَهَامٌ: ابر بدون باران؛ به ابری گفته می شود که آبی در آن نیست (ابر پوششی) و در اصل از ماده «جهامه» به معنی قیافه در هم کشیده شدن، است؛ الجهام: الذى لا ماء فيه.

عَارِضٌ: ابری که در آسمان نمایان است؛ السحاب الذى يعترض فى افق السماء.

قَزَعٌ: پراکنده و کوچک؛ به هر چیز پراکنده گفته می شود و در اینجا منظور ابرهای پراکنده است؛ محرکه قطع من السحاب متفرقة جمع قرعة.

رَبَائِهَا: ابرها؛ به معنی ابر سفید رنگی است (که باران ندارد)؛ بفتح الأول السحاب الأبيض متوسط الارتفاع؛ يكون رقيقا و قد يغلظ حتى يحجب الشمس أو القمر.

شَفَّانٍ: باد سرد؛ به معنی بادهای سرد یا هوای سرد توأم با رطوبت است. ریشه اصلی آن «شفون» به معنی نگاه کردن با گوشه چشم یا نگاه کردن اعتراض آمیز است و اطلاق این واژه بر بادهای سرد شاید به خاطر آن است که سبب ناراحتی طرف مقابل می شود.

ذَهَابٌ: باران های نرم و کم پشت؛ جمع «ذهبه» به معنی باران کم پشت است؛ بكسر الذال جمع الذهبه بالكسر أيضا المطرة الضعيفة.



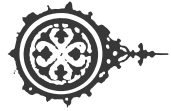
در قضا ستم کنند، آسمان از باریدن باران می ایستد و هنگامی که پیمان‌ها شکسته شود، مشرکان بر مسلمین پیروز می گردند.

### ۵. رحمت خداوند

«فَإِنَّكَ تُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَتَنْشُرُ رَحْمَتَكَ وَأَنْتَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ»<sup>۱</sup>  
 زیرا تویی که بعد از نومیدی آن‌ها، باران را فرو می فرستی و رحمتت را گسترش می دهی و تو سرپرستی هستی شایسته ستایش.

#### مشابه

- ◇ «وَهُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ»<sup>۲</sup> و اوست کسی که باران را پس از آنکه [مردم] نومید شدند، فرود می آورد و رحمت خویش را می گسترد و هموست سرپرست ستوده.
- ◇ «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ»<sup>۳</sup> و از آسمان، آبی به اندازه [معین] فرود آوردیم و آن را در زمین جای دادیم و ما برای از بین بردن آن مسلماً تواناییم.
- ◇ «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ»<sup>۴</sup> و از آسمان آبی فرو فرستادیم و از هر نوع [گیاه] نیکو در آن رویانیدیم.



## خطبه ۱۱۶

### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** پس از نهروان در کوفه سال ۳۸ هجری  
**مخاطب:** کوفیان  
**علت ایراد سخن:** سستی در برابر معاویه و لزوم وقوع نبرد نهایی با او  
**موضوع:** سیاسی، اعتقادی  
**ویژگی:** هشدار نسبت به افراد، جامعه و حکومت<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۸.

### پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علی (ع) یاران خود را اندرز می دهد. ابتدا مجاهدت‌های پیامبر (ص) در ابلاغ رسالت را بیان می کند. از اصحابش گله شدید می کند و با اشاراتی گویا از فتنه حجاج بن یوسف خبر می دهد.

۱. غیث: باران.

۲. شوری، ۲۸.

۳. مؤمنون، ۱۸.

۴. لقمان، ۱۰.

## مشابه

- ◇ ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾<sup>۱</sup> چگونه خواهد بود آن روزی که از هر امتی شاهد و گواهی بر پیامبران در روز قیامت است.
- ◇ ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ﴾<sup>۲</sup> ای قوم ما، دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشد.
- ◇ ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ﴾<sup>۳</sup> و شما را چه شده که به خدا ایمان نمی آورید و پیامبر [خدا] شما را دعوت می کند تا به پروردگارتان ایمان آورید.
- ◇ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾<sup>۴</sup> ای پیامبر، ما تو را گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم.

## ۲. کوتاهی نکردن در امر ابلاغ رسالت

﴿فَبَلِّغْ رِسَالَاتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَاٍ وَلَا مُقْصِرٍ﴾<sup>۵</sup>

او بدون سستی به ابلاغ رسالت پروردگارش پرداخت و هرگز کوتاهی نکرد.

## مشابه

- ◇ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾<sup>۶</sup> ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد.

۱. نساء، ۴۱.

۲. احقاف، ۳۱.

۳. حدید، ۸.

۴. احزاب، ۴۵.

۵. فَبَلِّغْ: ابلاغ کرد.

وَاٍ: سستی کننده؛ از ماده «وَنَى» به معنی ضعف و فتور گرفته شده و «وَانِ» به کسی می گویند که در کارها سستی به خرج می دهد؛ الوانی: الفاتر الکال؛ و قال ابن سیده: الونا التعب و الفترة ضد یمد و یقصر.

۶. مانده، ۶۷.

أَرْسَلَهُ دَاعِيًا إِلَى الْحَقِّ وَ شَاهِدًا عَلَى الْخَلْقِ فَبَلِّغْ رِسَالَاتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَاٍ وَلَا مُقْصِرٍ وَ جَاهِدْ فِي اللَّهِ أَعْدَاءَهُ غَيْرَ وَاٍ وَلَا مُعَذِّرٍ إِمَامٌ مَنِ اتَّقَى وَ بَصَرَ مَنِ اهْتَدَى وَ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ مِمَّا طَوَى عَنْكُمْ غَيْبُهُ إِذَا لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَبْكُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ وَ تَلْتَدِمُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَرَكْتُمْ أَمْوَالَكُمْ لَا حَارِسَ لَهَا وَ لَا خَالِفَ عَلَيْهَا وَ لَهَمَّتْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ نَفْسُهُ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى غَيْرِهَا وَ لَكِنَّكُمْ نَسِيتُمْ مَا دُكِّرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ مَا حُذِرْتُمْ فَتَاءَ عَنْكُمْ رَأْيَكُمْ وَ تَشَتَّتَ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ وَ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ فَرَّقَ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أَلْحَقَنِي بِمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِي مِنْكُمْ قَوْمٌ وَ اللَّهُ مَيَّامِينُ الرَّأْيِ مَرَّاجِيحُ الْحِلْمِ مَقَاوِيلُ بِالْحَقِّ مَتَارِيكُ لِلْبَغْيِ مَضُوءَا قُدُمًا عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ أَوْجَفُوا عَلَى الْمَحْجَةِ فَظَفِرُوا بِالْعُقْبَى الدَّائِمَةِ وَ الْكَرَامَةِ الْبَارِدَةِ أَمَّا وَ اللَّهُ لِيَسْلُطَنَّ عَلَيْكُمْ غُلَامٌ ثَقِيفُ الذِّيَالِ الْمِيَالِ يَأْكُلُ خَصِرَتَكُمْ وَ يُذِيبُ شَحْمَتَكُمْ إِلَيْهِ أَبَا وَدَّحَةَ.

## ۱. پیامبر، گواه بر اعمال خلق

﴿أَرْسَلَهُ دَاعِيًا إِلَى الْحَقِّ وَ شَاهِدًا عَلَى الْخَلْقِ﴾<sup>۱</sup>

خداوند او (پیامبر اسلام ﷺ) را فرستاد تا به سوی حق دعوت کند و گواه بر اعمال خلق باشد.

## نکته ها

- عبارت «دَاعِيًا إِلَى الْحَقِّ» می تواند حال باشد و می تواند مفعول له باشد. اگر حال باشد به این معناست که خداوند پیامبر ﷺ را فرستاد در حالی که دعوت کننده به حق است و اگر مفعول له باشد به این معناست که خداوند پیامبر ﷺ را فرستاد برای آنکه دعوت به حق کند.
- پیامبران شاهد و گواه بر امت خویش هستند البته خداوند همه چیز را می داند و گواه دیگری لازم نیست ولی وقتی که گواه و شاهد دیگری در کار نباشد ممکن است انسان جرئت کرده و کار خود را انکار کند؛ در صورتی که اگر شاهد و گواهی در کار باشد انسان شرمند می شود. انسان باید بداند در روز قیامت پرونده اعمال هر فردی در پیش دیگران و اولیای الهی بر ملا خواهد شد و موجب شرمندگی اش خواهد شد.

۱. أَرْسَلَ: فرستاد.

دَاعِي: دعوت کننده.

حَقٌّ: چیز ثابت و دارای واقعیت که در مقابل باطل است که پایه و اساسی ندارد.

## ۳. جهاد با دشمنان

«وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ أَعْدَاءَهُ غَيْرَ وَاهِنٍ وَلَا مُعَدِّرٍ»<sup>۱</sup>

و در راه خدا با دشمنان او بدون ضعف، جهاد کرد و در این راه هیچ عذر و بهانه‌ای نیاورد.

## مشابه

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾<sup>۲</sup>

ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است!

## نکته

● اشاره‌ای است پرمعنی به سستی و کوتاهی کردن مردم کوفه و ترک جهاد به معنی واقعی کلمه و عذرتراشی‌ها و بهانه‌جویی‌ها برای فرار از زیر بار مسئولیت‌ها.<sup>۳</sup>

## ۴. پیامبر، پیشوای پرهیزکاران

«إِمَامٌ مِّنَ اتَّقَى وَبَصَرٌ مِّنَ اهْتَدَى»<sup>۴</sup>

او پیشوای پرهیزکاران و روشنی‌بخش چشم هدایت‌جویان است.

## مشابه

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۵</sup> این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ

تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقواییشگان است.

## ۵. علم غیب امام و پیامدهای آن

«وَلَوْ تَغْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ مِمَّا طَوَى عَنْكُمْ غَيْبُهُ إِذَا لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَبْكُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ وَتَلْتَدِمُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ»<sup>۱</sup>

اگر شما همانند من از آنچه پنهان است، خبر داشتید از خانه‌ها بیرون آمده سر به بیابان می‌گذاشتید و بر اعمال خویش گریه می‌کردید و بر سر و صورت خود می‌زدید.

## نکته‌ها

● امام علیه السلام این بخش از خطبه را در کوفه ایراد فرموده و ضمن آن یاران خویش را به جنگ مردم شام ترغیب و از سستی آن‌ها در این امر اظهار دل‌تنگی می‌کند؛ از این رو نخست ناآگاهی آنان را به فتنه و آشوب‌هایی که در آینده روی خواهد داد و دانستن آن‌ها از دایره توان آن‌ها خارج است، یادآوری و سپس با توجه به اینکه علم او مأخوذ از منبع الهی و پیامبر صلی الله علیه و آله است، گوشزد می‌فرماید که اگر آنچه او می‌داند آن‌ها می‌دانستند، همگی برای رهایی خود به چاره‌جویی می‌افتادند و سراسیمه سر به بیابان می‌گذاشتند و بر گناهان و کوتاهی خود در انجام اوامر و احکام خداوند که تا ابد اساس نظام جهان آفرینش است به گریه و زاری می‌پرداختند و متوجه می‌شدند که اگر اوامر خداوند را انجام داده بودند، دچار چنین فتنه‌هایی نمی‌شدند لیکن آیات خداوند را که گوشزد آن‌ها شده بود، فراموش کردند و بر آنچه بیم داده شده بودند اطمینان کردند؛ در نتیجه افکار و اندیشه‌های آنان که پایه نظام امور آن‌ها بود، تباهی گرفت و به دنبال آن کارهای آن‌ها مختل و پریشان گشت و دشمن بر شهرهای آنان چیره شد.<sup>۲</sup>

۱. طَوَى: پنهان شد؛ از ماده «طی» به معنی درنوردیدن و کتمان کردن گرفته شده است و در اینجا به همان معنی کتمان است.

الصُّعَدَاتِ: صحراها؛ جمع «صعيد» به معنی صفحه زمین و خاک و نقاط مرتفع زمین آمده است و در اینجا اشاره به دشت و کوه و بیابان است. بعضی «صدعات» را جمع «صعد» بر وزن دهل و «صدعات» را جمع الجمع دانسته‌اند؛ جمع الصُّعد و هو جمع صعيد؛ قال الشارح المعنولي: الصُّعْدُ التُّرابُ و يقال وجه الأرض و الجمع صعد و صدعات كطريق و طرق و طرقات، و عن النهاية فيه إياكم و القعود بالصُّعَدَاتِ هي الطرق و هي جمع صعد و صعد جمع صعيد كطريق و طرق و طرقات و قيل هي جمع صعدة كظلمة و هي فناء باب الدار و ممر الناس بين يديه، و منه الحديث لخرجنكم إلى الصُّعَدَاتِ تجأرون.

تَبْكُونَ: گریه می‌کنید.

تَلْتَدِمُونَ: مانند زنان مصیبت‌زده بر سر و صورت می‌زنید؛ از ماده «لدم» به معنی زدن گرفته شده و «التدام» به معنی خودزنی است؛ الالتدام: ضرب النساء وجوههن في التياحة.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۴۲.

۱. جَاهِدَ: مجاهده‌کننده.

وَاهِنٍ: ضعیف؛ از ماده وهن به معنای ضعیف.

مُعَدِّرٍ: کسی که عذر می‌آورد؛ از ماده «عذر» به کسی گفته می‌شود که برای کارهای خود عذر و بهانه‌های واهی می‌آورد؛ بالتَّخِيلِ الذی يعتذر من تقصيره بغیر عذر كما قال تعالى: و جاء المعذرون من الأعراب.

۲. توبه، ۷۳.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۴۹.

۴. اتَّقَى: تقوا پیشه کرد.

اهْتَدَى: هدایت یافت.

۵. بقره، ۲.



## ۶. آثار ہول قیامت

### ۶.۱. رها کردن اموال

«وَلَتَرَكْتُمْ أََمْوَالَكُمْ لَا حَارِسَ لَهَا وَلَا خَالِفَ عَلَيْهَا»<sup>١</sup>

اموال خود را بدون نگرهبانی و بی آنکه کسی را جانشین خود در آن قرار دهید، رها می کردید.

## ۶.۲. بی توجهی به دیگران

«وَلَهَمْتُ كُلَّ امْرِئٍ مِنْكُمْ نَفْسَهُ لَا يَلْتَفِتُ إِلَىٰ غَيْرِهَا»<sup>٢</sup>

هر یک از شما (از شدت وحشت) تنها به خود می‌پرداخت و به دیگری توجه نداشت.

### نکته

- این تعبیرات، حال کسی را مجسم می‌کند که گرفتار مصائب عظیمی شده، به‌گونه‌ای که همه‌چیز را جز نجات جان خویش، فراموش کرده است، سر به بیابان نهاده و پیوسته بر سر و صورت می‌زند، اشک می‌ریزد و فریاد می‌کشد، اموالی را که آن همه در نظرش اهمیت داشت و در حفظ آن همواره می‌کوشید به‌کلی رها کرده و به پشت سر خویش نگاه نمی‌کند، حتی عزیزترین عزیزانش را به دست فراموشی سپرده است.<sup>۳</sup>

## ۷. نتیجه گوش ندادن به مواعظ

«وَلِكِنِّكُمْ نَسِيتُمْ مَا حَدَّثْتُمْ عَنْكُمْ رَأَيْتُمْ وَتَشَبَّهْتُمْ عَلَيْنَا أَمْرُكُمْ»

ولی متأسفانه تذکراتی را که به شما داده شده بود فراموش کردید و از آنچه بر حذر داشته شده بودید، ایمن گشتید؛ در نتیجه عقل شما گمراه و سرگردان شد و امورتان پراکنده گشت.

## ۸. گِلَه از یاران

«وَلَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ فَرَّقَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَالْحَقَنِي بِمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِي مِنْكُمْ»<sup>٢</sup>

به خدا سوگند! دوست داشتم که خدا میان من و شما جدایی می افکند و مرا به کسی که نسبت به من از شما سزاوارتر و شایسته تر است، ملحق می ساخت.

### نکته

- اشاره به اینکه اکنون که شما اصلاح‌ناپذیرید، ای کاش من از شما جدا شده بودم و ای کاش مقدرات الهی، اجازه می‌داد به گروهی می‌پیوستم که آن‌ها هماهنگ با افکار و برنامه‌های من بودند.<sup>۳</sup>
- امام علیه‌السلام در دنبال این مطلب، دل‌تنگی و ملالت خود را نسبت به آن‌ها ابراز و آرزوی جدایی از آن‌ها و پیوستن به برادران خود را می‌کند؛ برادرانی که دوستان خدا و از ایمن اندیشه و برتری خرد و بردباری برخوردار بودند و جهل جاهلان نمی‌توانست آن‌ها را از جای بلغزند، صداقت و اخلاص در دین، شیوهٔ همیشگی آن‌ها بود و هرگز بر نفس خویش یا دیگران ستم نمی‌کردند. آن‌ها بر همین شیوهٔ بسندیده زیستند و درگذشتند و در

۱. نَسِيتُمْ: فراموش کردید؛ از ماده «نَسَى» به معنی فراموش کردن، نسیان هم به معنی فراموش کردن و هم به معنی

اهمال و بی اعتنائی؛ نسیّ: فراموش کار.

أَمِنْتُمْ: ایمن شدید.

حُذِّرْتُمْ: ترسانده شدید.

فَتَاة: پدید؛ از ماده «تیه» به معنی سرگردان شدن و متحیر گشتن گرفته شده است.

**شَشْتَت:** آشفته شد؛ از ماده شَت و شَتات و شَتیت: پراکنده کردن و پراکنده شدن است؛ شَت و شَتیت، وصف نیز

آمده‌اند به معنی متفرق.

۲. لَوْدِدْتُ: دوست داشتم.

فَرَّقَ: جدا کرد.

الْحَقَّ: ملحق کرد.

أَحَقُّ: سزاوارتر.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۵۶.

۱. لَتَرَكْنُمُ: از ماده تَرَك به معنی وا گذاشتن.

حَارِس: نگهبان؛ بر وزن فرس، نگهبان‌ها، محافظ‌ها. مفرد آن حارس است، تَحْرَسُ، تَحْرَسُ منه: از او خود را محافظت کرد.

خَالَفَ: جانشین؛ به معنی جانشین از ماده «خَلُوف» بر وزن وقوف گرفته شده است. این واژه به معنی افراد کثیر الخلف نیز آمده ولی در اینجا معنی اول مراد است.

۲. لَهَمْتُ: مشغول کرد؛ و لَهَمْتُ كُلَّ امْرِءٍ قَالَ الشَّارِحُ الْمُعْتَزَلِيُّ أَيْ أَذَابْتَهُ وَ انْحَلَّتْهُ، هَمَمْتُ الشَّحْمَ أَيْ أَذِيتَهُ، وَ يَرَوْنَ: وَ لَا هَمَمْتُ كُلَّ امْرِءٍ وَ هُوَ أَصَحُّ مِنَ الرَّوَايَةِ الْأُولَى، أَهَمَّنِي الْأَمْرُ أَذْ حَزَنُنِي، انْتَهَى. وَ فِيهِ نَظَرٌ لِأَنَّ هَمَّ أَيْضًا يَكُونُ بِمَعْنَى أَهَمُّ قَالَ الْفَيْرُوزُ أَبَادِي: هَمَّهُ الْأَمْرُ هَمًّا حَزَنَهُ كَأَهَمَّهُ فَاهْتَمَّ وَ السَّقَمُ جِسْمُهُ أَذَابَهُ وَ أَذْهَبَ لِحَمِهِ وَ الشَّحْمُ أَذَابَهُ فَانْهَمَّ ذَابَ. يَلْتَفْتُ: تَوْجِهَ مَنِ كُنْدَ: اِزْ مَادَةُ «لَفْتُ» بِمَعْنَايِ مُورِدِ تَوْجِهٍ قَرَارِ دَادَنْ: اسْتَلَفْتُ، اسْتَلَفْتُ النَّظَرَ: أَنْ جِيزَ رَا مُورِدِ نَظَرٍ وَ تَوْجِهٍ قَرَارِ دَادَ: التَّفْتُ، التَّفَاتُ الْبَلِي: بِهَسْوِي أَوْ تَوْجِهِ كَرْدَ: تَلَفْتُ، تَلَفْتُ الْبَلِي: بِهَسْوِي أَوْ تَوْجِهِ كَرْدَ وَ نَگَرِ بَسْتُ.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۵۳.

### ۵.۹. پیشروی در راه راست

«مَضَوْا قُدَمًا عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ أَوْجَفُوا عَلَى الْمَحَجَّةِ»<sup>۱</sup>

آن‌ها که از پیش در طریق هدایت گام نهادند و در راه روشنی به سرعت پیش رفتند.

### ۶.۹. رسیدن به سعادت

«فَطَفِرُوا بِالْعُقْبَى الدَّائِمَةِ وَ الْكَرَامَةِ الْبَارِدَةِ»<sup>۲</sup>

در نتیجه به سعادت جاویدان و زندگی گوارا و پرازش دست یافتند.

#### نکته

#### ● مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

مظلومیت، تنها در این نیست که انسان به وسیله گروهی ظالم و جبار، پیمان شکن و بی وفا و در پیکاری نابرابر، شهید شود بلکه یکی از دردناک‌ترین نمونه‌های مظلومیت این است که مدیری لایق، فرماندهی توانا و آگاه و سیاست‌مداری هوشیار و خوش فکر در میان گروهی گرفتار شود که شایستگی و لیاقت همراهی و همگامی با او را نداشته باشند.

امام گاه می‌گوید: ای کاش معاویه شما را با لشکر خود معاوضه می‌کرد؛ همچون معاوضه درهم و دینار، ده نفر از شما را می‌گرفت و یک نفر از شامیان را به من می‌داد.<sup>۳</sup> امام گاهی می‌فرماید: من در خواب، پیغمبر خدا را دیدم و از عداوت‌ها و کژئی‌های این قوم به

۱. مَضَوْا: گذشتید.

قُدَمًا: پیش‌تازانه؛ از ماده «قدم» به معنی پیشروی و سبقت گرفته شده و در اینجا یا معنی ظرفی دارد که به معنی در مسیر پیشروی است یا معنی جمعی دارد که به معنی پیشروان است؛ بالضم و بضمین: المصنی امام: ای: سابقین. أَوْجَفُوا: به سرعت رفتند؛ از ماده «ایجاف» به معنی حرکت دادن با سرعت است. هنگامی که شتر یا اسب را سوار می‌شوند و می‌تازانند از آن تعبیر به «اوجف» می‌کنند.

الْمَحَجَّة: راه مستقیم؛ وسط راه؛ در گذشته که وسایل نقلیه امروزی نبود، افراد محتاط وسط جاده را برای رفتن خود انتخاب می‌کردند که واضح و روشن بود تا مبدا از راه منحرف گشته و به پرتگاه سقوط کنند؛ چراکه این طرف و آن طرف جاده معمولاً پرتگاه بود پس به وسط راه گفته می‌شود که انتخاب و پیمودن آن همراه با احتیاط است و علت اینکه به آن «محجه» می‌گویند این است که اساساً «حَجَّ» به معنای قصد کردن است.

۲. الظَّفَر: پیروزی و چیره شدن.

الدَّائِمَةُ: جاودان.

الْبَارِدَةُ: خنک یعنی گوارا و بدون زحمت؛ به طور کلی از اموری که خوب و مطابق فطرت انسان باشد یا با مزاج او سازگارتر باشد، تعبیر به «باردة» می‌کنند.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۷.

سلوک جاده حق، جز به خدا به چیزی دیگر توجه و التفات نداشتند و در نتیجه به ثواب دائم و نعمت‌های جاوید آخرت رسیدند.<sup>۱</sup>

● حضرت، حسرت کسانی را می‌خورند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در رأس آنان بوده و آرزو می‌کنند که خداوند او را به آنان ملحق می‌کرد و از دست مردم زمان خود نجات می‌بخشید.

### ۹. اوصاف انسان‌های ارزشمند

#### ۱.۹. افکارشان پر بار

«قَوْمٌ وَاللَّهِ مَيَّامِينُ الرَّأْيِ»<sup>۲</sup>

همان‌ها که به خدا سوگند! افکارشان خجسته و پر بار است.

#### ۲.۹. صاحب وقار

«مَرَّاجِيحُ الْحِلْمِ»<sup>۳</sup>

و صاحب وقار و بردباری بودند.

#### ۳.۹. حق گو

«مَقَاوِيلُ بِالْحَقِّ»<sup>۴</sup>

همان‌ها که به حق سخن می‌گفتند.

#### ۴.۹. دوری از ظلم

«مَتَّارِيكُ لِلْبَغْيِ»<sup>۵</sup>

ظلم و ستم را ترک گفتند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۴۳.

۲. مَيَّامِينُ الرَّأْيِ: نیک‌اندیشان؛ جمع «میمون» به معنی مبارک است.

۳. مَرَّاجِيحُ: انسان‌های باوقار و سنگین؛ جمع «مرجاج» به معنی کسی است که صاحب حلم و بردباری است؛ الحلم قال الجوهری: راجحه فرجحه أى كنت ارزن منه و منه قوم مرجيح الحلم.

۴. مَقَاوِيلُ: خوش‌گفتارها؛ از ماده قول و قیل به معنی مطلق سخن گفتن و سخن است؛ جمع مقوال: و هو من يحسن القول.

۵. مَتَّارِيكُ: ترک‌کنندگان؛ جمع «متراک» به معنی کسی است که چیزی را کاملاً ترک می‌کند؛ جمع متراک؛ و هو المبالغ فی الترك مفعال.

بَغْيٌ: ستم؛ طلب توأم با تجاوز از حد؛ ظلم و ستم.

## نکته‌ها

● همه مفسران نهج البلاغه گفته‌اند منظور از «غلام ثقیف»، «حجاج بن یوسف ثقفی» است که از قبیله «بنی ثقیف» بود و در دوران حکومت عبدالملک مروان، به عنوان والی کوفه انتخاب شد. او مردی بسیار سنگ‌دل، خون‌خوار، پست و آلوده بود و عبدالملک مخصوصاً او را برای انتقام گرفتن از مردم کوفه و خاموش کردن شعله‌های قیام بر ضد بنی امیه انتخاب کرده بود و همان‌گونه که امام علی (ع) پیش‌بینی فرموده، او بر هیچ‌کس و هیچ چیز رحم نکرد، اموال مردم را غارت می‌نمود و از خون‌ریزی ابا نداشت و چنان مردم در زمان او تحت فشار واقع شدند که به گفته امام علی (ع) از آن‌ها تنها استخوان و پوستی باقی ماند.<sup>۱</sup>

● تعبیر به «ایه» با کسره و تنوین، هنگامی گفته می‌شود که بخواهند دیگری را تشویق به ادامه سخن یا کاری کنند و «ایهاً» با تنوین فتح در جایی گفته می‌شود که بخواهند کسی را دعوت به سکوت یا خودداری از کاری کنند.<sup>۲</sup>

● «یا کل خضرتهم» یعنی سبزه‌زارهای آن‌ها را می‌خورد. اشاره است به شکوه و سلامت جان و مال و حسن احوال کنونی آن‌ها و کنایه از اینکه حجاج، این‌ها را از میان می‌برد و اوضاع را دگرگون و به ضد خود مبدل می‌سازد.<sup>۳</sup>

● «وذحة» را «وذجة» با دال و جیم روایت کرده‌اند که اشاره است به اینکه او سفاک و خون‌آشام و قطع‌کننده شاه‌رگ گردن‌هاست، لیکن این روایت، بعید به نظر می‌آید.<sup>۴</sup>

● «ذیال» کنایه از تکبر و فخر فروشی است و «میال» به انسان ستمگر گفته می‌شود.<sup>۵</sup>

## مشابه

◇ این شبیه سخنی است که از خود امام علی (ع) در خطبه ۲۸ نقل شده که می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ وَمَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى يَجُرُّهُ الصَّلَالُ إِلَى الرَّدَى»

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۶۰.

۲. همان، ص ۱۶۱.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۴۳.

۴. همان، ص ۲۴۵.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۲۹.

حضرتش شکایت کردم، فرمود: به آن‌ها نفرین کن، عرض کردم: خداوندا بهتر از آنان به من ده و شخص بدی را به جای من بر آن‌ها مسلط کن.<sup>۱</sup> در جای دیگر می‌فرماید: ای مردنمایانی که مردانگی ندارید، به خدا دوست داشتم که هرگز شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم.<sup>۲</sup>

## ۱۰. انتقام الهی

«أَمَّا وَ اللَّهُ لَيَسْلَطَنَّ عَلَيْكُمْ غُلَامٌ ثَقِيفٌ الذِّيَالُ الْمِيَالُ يَأْكُلُ خَضِرَتَكُمْ وَ يُذِيبُ شَحْمَتَكُمْ إِيَّهٖ أَبَا وَ ذَحَةَ»<sup>۳</sup>

آگاه باشید، به خدا سوگند، جوانکی از طایفه «بنی ثقیف» که متکبر و هوس‌باز است بر شما مسلط می‌شود، اموال و کشتزارهای سرسبز شما را می‌خورد و قوت و قدرت شما را می‌گیرد. سپس می‌افزاید: ای ابا وذحه، بس کن!

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۳. لَيَسْلَطَنَّ: قطعاً مسلط خواهد شد؛ از ماده سَلَطَ به معنی قدرت است؛ «سَلَطُهُ عَلَيْهِ» یعنی او را بر آن دیگری غالب کرد؛ سلطان: دلیل و غلبه که عبارت اخراج تسلط است.

غُلَامٌ ثَقِيفٌ: منظور حجاج ثقفی است که از طرف بنی‌امیه والی کوفه بود.

الذِّيَالُ: کسی که متکبرانه راه می‌رود؛ از ماده «ذیل» به معنی دامنه و آخر هر چیزی، گرفته شده و عرب به کسانی که دامان پیراهن یا قبای آن‌ها بر زمین کشیده می‌شد، «ذیال» می‌گفت و از آنجا که این کار، کار افراد متکبر بود، واژه «ذیال» به افراد متکبر و خودخواه اطلاق می‌شود؛ هو الذی یجرّ ذیله علی الأرض تبختراً یقال: ذال فلان من باب منع ذالاً و ذالاناً تبختر.

المِيَالُ: هوس‌باز؛ از ماده «میل» به معنی انسان هوس‌باز است.

خَضِرَتَكُمْ: چمنزار؛ سبزی شما، یعنی اموال حاضر شما؛ در این عبارت کنایه است از محصولات و میوه‌های باغات و کشتزارها که اساساً درآمد زندگی و ثروت مردم بود؛ الخضره: بفتح الخاء و کسر الصاد الزرع، و البقلة الخضراء و الغض شَحْمَةٌ: چربی شما یعنی چاقی شما را ذوب می‌کند.

إِيَّهٖ: بس کن؛ هاه در مقام تحریک گفته می‌شود و اسم صوت است، یعنی بتاز. برای این واژه چند معنا بیان شده است: هر چه بیشتر انجام بده؛ حال اگر آن را منصوب بخوانیم معنایش این است که دست بردار و این کار را نکن؛ چون در اینجا مکسور است، معنایش این است که ای حجاج هر چه بیشتر انجام بده که بالاخره به حسابت رسیده خواهد شد. وَ ذَحَةَ: سوسک؛ مراد سوسک مخصوصی است که حجاج را گزید؛ محرّکة ما تعلق بأصواف الغنم من البعر و البول الواحدة بها و الجمع و ذح کبدن، و قال الشارح المعتزلی فی قول السيّد (ره): الوذحة الخنفساء و لم اسمع هذا من شیخ من أهل الأدب و لا وجدته فی کتاب من کتب اللغة و لا أدري من أين نقل الرضی ذلک.

بود. در حالات حجاج نوشته‌اند: او بسیار زشت و کریه‌منظر بود و علاوه بر کوتاهی قد و لاغری و کج بودن پاها و ضعیف بودن چشم‌ها و آبله‌گون بودن، از جهات دیگری نیز ناقص‌الخلقه بود و شاید یکی از انگیزه‌های سفاکی و بی‌رحمی او همان عقده حقارتی بود که از این صفات برای او حاصل شده بود تا آنجا که به گفته مورخ معروف «مسعودی» در «مروج الذهب»، حجاج خودش اعتراف می‌کرد: بیشترین لذت او در خون‌ریزی و انجام کارهایی است که دیگران انجام نمی‌دهند.<sup>۱</sup>

او دو سال از طرف عبدالملک به امیری حجاز (مکه و مدینه) منصوب شد و در این مدت فجایع عظیمی به بار آورد؛ از جمله ویران کردن خانه کعبه بود و دیگر اینکه بر گردن گروهی از صحابه معروف پیامبر ﷺ مانند جابر بن عبدالله انصاری، انس بن مالک و سهل ساعدی و جمعی دیگر داغ نهاد، به این بهانه که آن‌ها را در قتل عثمان شرکت داشتند، سپس عبدالملک او را به سوی عراق فرستاد و حکومت بصره و کوفه را به او سپرد. مسعودی می‌نویسد: حجاج بیست سال فرمانروایی کرد. تعداد کسانی که در این مدت با شمشیر وی یا زیر شکنجه جان دادند ۱۲۰ هزار نفر بود و اینان غیر از کسانی هستند که در جنگ‌ها به دست او یا سربازانش کشته شدند. هنگام مرگ در زندان مشهور او، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن بودند که شانزده هزار نفر آن‌ها کاملاً برهنه و عریان بودند. او زنان و مردان را یکجا زندانی می‌کرد و زندان‌ها بدون سقف بود؛ از این‌رو زندانیان از گرمای تابستان و سرمای زمستان، سخت در عذاب بودند.

آگاه باشید، آن‌ها که از حق سود نگیرند، زیان باطل دامانشان را خواهد گرفت و آن کس که (انوار) هدایت او را به راه راست نبرد (ظلمت) گمراهی او را به وادی هلاکت می‌کشاند.

### نکته‌های کلی خطبه

● در مورد انتخاب کنیه «ابا وذحه» برای حجاج، داستان‌های مختلفی در تاریخ و شرح‌های نهج البلاغه آمده است که از همه مناسب‌تر این است: روزی حجاج «وذحه» یا «خنفساء» یعنی سوسکی را نزد محل نماز خود دید و آن را از خود دور کرد. سوسک بار دیگر به طرف او آمد، باز آن را دور ساخت، دفعه سومی که به سوی او آمد با دست خود آن را گرفت و فشار داد. سوسک او را گزید و به خاطر حساسیتی که «حجاج» نسبت به آن داشت، دست او ورم کرد و سرانجام همین ورم باعث مرگ او شد. گویی خداوند می‌خواهد قدرت خویش را به چنین مرد سفاک بی‌باکی نشان دهد که او را به وسیله یکی از پست‌ترین مخلوقاتش نابود کرد؛ آن‌گونه که «نمرو» را که یکی از سرکشان معروف تاریخ است به وسیله پشه‌ای که در بینی او داخل شد، هلاک نمود.<sup>۱</sup>

● ابن ابی‌الحدید بعد از ذکر این داستان‌ها می‌گوید: به گمان من امام علیؑ از انتخاب این تعبیر برای حجاج نظر دیگری داشته و آن اینکه: عادت عرب بر این بوده که وقتی می‌خواستند به کسی احترام کنند او را با کنیه‌هایی ذکر می‌کردند که دلیل بر عظمت است و هنگامی که می‌خواستند کسی را تحقیر نمایند او را با کنیه‌هایی یاد می‌کردند که دلیل بر حقارت است؛ مانند کنیه «ابو الذبان» (صاحب مگس‌ها) که برای عبدالملک مروان انتخاب شده زیرا دهانش بسیار بدبو بود که مگس‌ها دور او جمع می‌شدند و یا به گفته بعضی حتی مگس‌ها هم از او فرا می‌کردند یا کنیه «ابو زنه» (صاحب میمون) که برای زید بن معاویه انتخاب شده و همچنین انتخاب کنیه «ابو وذحه» برای حجاج، زیرا او به قدری آلوده به گناهان بود که به گوسفند کثیفی شبیه بود که پشکل‌ها به دنباله او چسبیده است.<sup>۲</sup>

### ● حجاج کیست؟

حجاج یکی از سنگ‌دل‌ترین و سفاک‌ترین مردان تاریخ جهان است. درباره جنایات او داستان‌هایی نوشته‌اند که هر خواننده‌ای را در وحشت فرو می‌برد. او فرماندار عبدالملک مروان در کوفه بود و عبدالملک پنجمین نفر از خلفای بنی‌امیه

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۲۷۹.

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲۵.



## خطبه ۱۱۷

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: نفس‌شناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۶.

### پیشگفتار خطبه

در این خطبه مخاطبین خود را که در بذل مال و جان در راه خدا کوتاهی می‌کردند، شدیداً سرزنش می‌کند و به آن‌ها می‌فرماید که به تاریخ گذشتگان بنگرید و از زندگی آن‌ها عبرت بگیرید.

رشد و تکامل خود و جامعه و تحکیم اهداف بلند انسانی، وجود خود را در راه خدا به خطر بیندازد.

### ۳. انتظار اکرام داشتن

«تَكْرُمُونَ بِاللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَا تُكْرِمُونَ اللَّهَ فِي عِبَادِهِ»<sup>۱</sup>

انتظار دارید مردم به خاطر خدا، شما را گرامی دارند، در حالی که خودتان خدا را در مورد بندگانش، گرامی نمی دارید.

#### نکته

- این جمله بیان می دارد که چون خود را اهل طاعت و بندگی خدا می شمارید، می باید و بر دیگران فخر و اظهار برتری می کنید، در حالی که با انجام اوامر او حرمتش را پاس نمی دارید و با گرامیداشت بندگانش سفارش فرستادگان او را اجابت نمی کنید و با بذل اندکی از آنچه خداوند روزی شما گردانیده، بینوایان و تهی دستان را مورد توجه خود قرار نمی دهید.<sup>۲</sup>

### ۴. عاریتی بودن اموال و جان ها

«فَاعْتَبِرُوا بِئُزُولِكُمْ مَنَازِلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»

از قرار گرفتن در منازل آنان که پیش از شما بودند و از دنیا رفتند پند بگیرید.

### ۵. عبرت گیری از مرگ دیگران

«وَ انْقِطَاعِكُمْ عَنْ أَوْصِلِ إِخْوَانِكُمْ»<sup>۳</sup>

و از جدا شدن از نزدیک ترین برادرانتان (به سبب مرگ) عبرت بگیرید.

۱. تَكْرُمُونَ: گرامی بدارند؛ صورت فعل ثلاثی مجرد ذکر شده است که به معنی گرامی داشتن است و در اینجا به معنی انتظار گرامی داشتن است؛ من باب افعال يقال كرم الرجل کرما من باب حسن عزّ و نفس فهو کریم.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۴۷.

۳. انْقِطَاع: جدا شدن؛ قطع: به فتح قاف به معنی بریدن؛ قطع: به کسر قاف به معنی تکه و مقداری از شیء. أَوْصِل: رسیدن؛ از ماده «وَصَلَ» به معنای وصول و رسیدن است.

فَلَا أَمْوَالَ بَدَلْتُمُوهَا لِلَّذِي رَزَقَهَا وَ لَا أَنْفُسَ خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا  
تَكْرُمُونَ بِاللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَا تُكْرِمُونَ اللَّهَ فِي عِبَادِهِ فَاعْتَبِرُوا بِئُزُولِكُمْ  
مَنَازِلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ انْقِطَاعِكُمْ عَنْ أَوْصِلِ إِخْوَانِكُمْ.

### ۱. امتناع از بذل مال

«فَلَا أَمْوَالَ بَدَلْتُمُوهَا لِلَّذِي رَزَقَهَا»<sup>۱</sup>

نه اموال خود را در راه آن کس که به شما داده، بذل کردید.

#### نکته

- مالی که در اختیار انسان است، مال خداست که در اختیار انسان قرار داده است و اگر آن را در راه خدا بذل و بخشش کنیم، خداوند دوباره می تواند به انسان مال و ثروت بدهد. دریغ کردن از بخشش در راه خدا هم بی انصافی است؛ زیرا مالی را که خدا داده در راه او صرف نمی کنیم و هم نشانه شناختن خدا و توکل نکردن بر اوست.

#### مشابه

﴿وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ﴾<sup>۲</sup> و از آن مال که به وراثت به شما رسانده است، انفاق کنید.

### ۲. امتناع از بذل جان

«وَ لَا أَنْفُسَ خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا»<sup>۳</sup>

و نه جان ها را در راه کسی که آن ها را آفریده به خطر افکندید.

#### نکته

- در این عبارت به جای «لِلَّهِ» «لِلَّذِي خَلَقَهَا» به کار رفته است؛ زیرا که خداوند انسان را خلق کرده و سراسر وجود انسان از خداوند است و خداوند می خواهد که انسان برای

۱. بَدَلْتُمُوهَا: بخشش کردید؛ از ماده «بَدَلَ» به معنای بخشش؛ البَدَال: بسیار بخشنده، بَدَل، بَدَلًا الشیء: آن چیز را عطا کرد و بخشید؛ المِیْدَال: کسی که بسیار بذل و بخشش کند.

۲. حدید، ۷.

۳. خَاطَرْتُمْ: به خطر افکندید؛ از ماده «خَطَرَ»؛ مُخَاطَرَةٌ بنفسه: خود را به خطر افکند؛ من المخاطرة و هی ارتکاب ما فیه خطر و هلاک.





## خطبه ۱۱۸

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از صفین در کوفه، سال ۳۶ هجری  
مخاطب: کوفیان  
علت ایراد سخن: نبرد رضایت بخش سپاهیان با ناکثین  
موضوع: سیاسی، اخلاقی  
ویژگی: اهمیت ثقل ولایت<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۰.

### پیشگفتار خطبه

امام علی (علیه السلام) این سخن را بعد از پایان جنگ جمل فرمود. در این میدان یاران امام یکدست و یکپارچه مطیع فرمان امام بودند و پیروزی چشمگیری به سرعت نصیبشان شد. امام مدح و ستایش بلیغی از یاران شایسته خود دارد.

## ۴.۱. رازدار مردم

«وَالْبِطَانَةُ دُونَ النَّاسِ»<sup>۱</sup>

و رازداران در برابر مردم هستید.

## نکته‌ها

- امام در بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه، گروهی از یاران را مخصوصاً بعد از جنگ صفین و سستی‌ها و پراکندگی‌ها و بی‌وفایی‌هایی که در آن میدان نشان دادند، نکوهش شدیدی کرده‌اند.
- در معنای عبارت فوق دو احتمال وجود دارد: الف. اول اینکه شما بطانه و خواص من هستید و مردم دیگر چنین نیستند، به عبارت دیگر تنها شما هستید که معتمد من هستید و من با شما مشورت می‌کنم؛ ب. دوم اینکه اگر «دون» به معنای «عند» باشد، بر اساس این احتمال معنا این می‌شود که نزد همه مردم معلوم است که شما از خواص و از افراد مورد مشورت من هستید.

## ۲. امید به یاری شما

«بِكُمْ أَصْرِبُ الْمُدِيرَ وَأَرْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ»<sup>۲</sup>

با کمک شما کسانی را که به حق پشت می‌کنند، می‌کوبم و با یاری شما به اطاعت روی آورندگان به حق امیدوارم.

أَنْتُمْ الْأَنْصَارُ عَلَى الْحَقِّ وَالْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ وَالْجُنُودُ يَوْمَ الْبَاسِ وَالْبِطَانَةُ دُونَ النَّاسِ بِكُمْ أَصْرِبُ الْمُدِيرَ وَأَرْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ فَأَعِيْثُونِي بِمُتَاصِحَةٍ خَلِيَّةٍ مِنَ الْغَشِّ سَلِيْمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَوَّلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ.

## ۱. صفات یاران شایسته امام

## ۱.۱. یاوران حق

«أَنْتُمْ الْأَنْصَارُ عَلَى الْحَقِّ»<sup>۱</sup>

شما یاوران حق هستید.

## ۲.۱. برادران دینی

«وَالْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ»

و برادران دینی هستید.

## مشابه

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ﴾<sup>۲</sup> در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس

میان برادرانتان را سازش دهید.

## ۳.۱. سپرهای جنگی

«وَالْجُنُودُ يَوْمَ الْبَاسِ»<sup>۳</sup>

و سپرهای روز جنگ.

۱. الْأَنْصَارُ: یاران؛ از ماده نصر به معنی یاری؛ استنصار: طلب یاری است؛ ناصِر: یاری کننده.

۲. حجرات، ۱۰.

۳. الْجُنُودُ: سپرها؛ جمع «جَنَّة» به معنای سپر است؛ ماده «ج ن ن» به معنای پوشش می‌آید و لغاتی که از آن مشتق می‌شود همه به نوعی حکایت از پوشش می‌کند؛ به سپر از این جهت «جَنَّة» می‌گویند که برای پوشش یا حفظ بدن از خطر شمشیر و نیزه استفاده می‌شود؛ به باغ هم برای اینکه پوشیده از درخت است «جَنَّة» می‌گویند؛ به دیوانه هم به لحاظ اینکه عقلش پوشیده است «مجنون» می‌گویند؛ چنین نیز چون در شکم مادر پنهان است «جنین» نامیده می‌شود؛ جمع الجَنَّة و هی ما استترت به من سلاح.

الْبَاسُ: جنگ، سختی، شدت؛ از آنجایی که جنگ با سختی همراه است به آن نیز باس می‌گویند؛ بنابراین مراد از «یوم الباس» روز جنگ است.

۱. الْبِطَانَةُ: خواص، نزدیک‌ترین دوستان، از ماده «بطن» به معنای آستر لباس، یاران خاص را به آستر لباس تشبیه کرده است؛ الرَّجُلُ خَاصَّتَهُ و أصحاب سرّه.

۲. أَصْرِبُ: می‌کوبم؛ از ماده «صَرَبَ» به معنی زدن.

الْمُدِيرُ: پشت‌کننده؛ از ماده «دیر» به معنای برگشته، دوستی که دشمن شده.

أَرْجُو: امیدوارم؛ از ماده «رجا» به معنای امید؛ ارْتَجَى فُلَانًا: به او امیدوار شد.

طَاعَةً: فرمان‌برداری.

الْمُقْبِلُ: استقبال کننده.

## نکته

- اشاره به این دارد که مردم دو گروه اند: گروهی به حق پشت کردند که چاره‌ای جز دشمنی با آنها نیست و گروهی دیگر که به حق روی آوردند اما آگاهی کافی ندارند و با تربیت، آنها مطیع فرمان‌های الهی می‌شوند.<sup>۱</sup>
- منظور از امیدواری به سبب شما نسبت به اقبال‌کنندگان این است که وقتی شما انسان‌های بااستقامت و خوب و متدینی باشید، کسانی که ابتدا از مخالفان بودند دیگر بازگشته و به حق رو می‌آورند و با دیدن شما از امام بحق اطاعت می‌کنند. به بیان دیگر هنگامی که عده‌ای مشاهده می‌کنند که شما افراد خوب و باوفایی هستید و اهل خیانت نیستید، آنان هم یاد گرفته و از امام شما اطاعت می‌کنند و در حقیقت شما وسیله کار من هستید.

## ۳. درخواست یاری خالی از شک و خیانت

«فَاعِيْنُونِي بِمُنَاصَحَةٍ خَلِيَّةٍ مِنَ الْغِشِّ سَلِيْمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ»<sup>۲</sup>

حال که چنین است، مرا با خیرخواهی خالی از هرگونه خیانت و سالم از هرگونه شک و تردید، یاری کنید.

## نکته

- این سخن، اشاره به نکته مهمی دارد و آن‌ای که اطرافیان و مشاوران امرا و حاکمان در بسیاری از موارد، منافع خویش یا قوم و جمعیت مورد علاقه خود را در نظر می‌گیرند و آن را در لباس خیرخواهی به حاکمان ارائه می‌دهند و گاه پیشنهادهایی را مطرح می‌کنند که خودشان آن را درست باور نکرده‌اند و همین امر سبب شکست برنامه‌ها می‌شود. امام در این جمله‌ها تأکید می‌کند که نصایح و پیشنهادهای طرح‌های خود را از این امور، پیراسته کنید و جز خیر و صلاح آیین حق و بندگان خدا را در نظر نگیرید.<sup>۳</sup>

## ۴. دل‌سوزی امام نسبت به مردم

«قَوْلَ اللَّهِ إِنِّي لَأَوَّلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ»

به خدا سوگند، من نسبت به مردم از خودشان سزاوارترم.

## نکته

- گاهی شرایط تا اندازه‌ای سخت می‌شود و مردم را شک و تردید فرا می‌گیرد که انسان مجبور می‌شود از خودش دفاع کند. در اینجا حضرت علی (ع) به خداوند سوگند یاد کرده و در حقیقت می‌فرماید: ولی امر مسلمین من هستم نه دیگران. یادآوری این نکته توسط حضرت به خاطر این است که بعضی از افراد هنوز ممکن بود در حق بودن علی تردید داشته باشند یا در اعماق قلب خود نسبت به دیگر مدعیان خلافت احساس دوستی نمایند.

## مشابه

- ◇ پیامبر اکرم (ص) در خطبه غدیر بیان فرمود: «الست اولى بكم من انفسكم؟» آیا من نسبت به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ مردم گفتند آری تو سزاوارتری.
- ◇ «وَاللَّهِ لَا بَنُ أَبَى طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ»<sup>۱</sup> به خدا قسم عشق پسر ابوطالب به مرگ از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر بیشتر است.
- ◇ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۲</sup> ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.
- ◇ «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>۳</sup> پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۷۶.

۲. فَاعِيْنُونِي: مرا یاری کنید.

مُنَاصَحَةٍ: خیرخواهی و دفاع از شخص در غیاب اوست؛ از ماده «نَصَحَ» به معنی پند دادن.

خَلِيَّةٌ: خالی بودن؛ از ماده «خَلَوَ، خَلَاءَ وَ خُلُوًّا» به معنی خالی شدن است؛ فی بعض النسخ بالجیم و فی بعضها بالخاء.

الْغِشُّ: حيله، خیانت کردن؛ «اسْتَغْشَى، اسْتَغْشَا الرَّجُلَ»: به آن مرد گمان بد و خیانت برد.

سَلِيْمَةٍ: سلامت و سلام یعنی کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی، از ماده «سلم».

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۷۷.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۲. مانده، ۵۵.

۳. احزاب، ۶.



## خطبه ۱۱۹

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جنگ نهروان در کوفه، سال

۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان

علت ایراد سخن: سکوت و سستی مردم

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: جایگاه‌شناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۹.

### پیشگفتار خطبه

امام علی‌علیه السلام این خطبه را در جریان یکی از حملات و غارتگری‌های لشکر معاویه در اطراف عراق بیان فرموده است. امام علی‌علیه السلام در این خطبه از بی‌تفاوتی و سکوت مردم نسبت به این حوادث ایزدایی که روحیه مردم و سربازان را تضعیف می‌کرد، به شدت انتقاد می‌کند.

## نکته

- «رشد» به معنای هدایت و پایداری، و «قصد» به معنای اعتدال و میانه‌روی است. درواقع این بند، بیان حال آنان است که به سبک دعایی بیان شده است و هدف از آن سرزنش و نکوهش است نه آنکه نفرین باشد.<sup>۱</sup>

## ۳. رفتن به میدان جهاد

- «أَفِي مِثْلِ هَذَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَخْرَجَ وَإِنَّمَا يَخْرُجُ فِي مِثْلِ هَذَا رَجُلٌ مِمَّنْ أَرْضَاهُ مِنْ شُجْعَانِكُمْ وَذَوِي بَأْسِكُمْ»<sup>۲</sup>  
در این وقت باید مردی از شما که من از شجاعتش راضی بوده و جنگاور باشد به میدان جهاد رود.

## نکته

- از سخنان حضرت معلوم می‌شود که درگیری و تهاجم در منطقه‌ای خاص بوده است و گروه اندکی یورش آورده‌اند که باید برای مقابله با آنان یک تیپ یا هنگ را فرستاد نه همه سپاه یا فرماندهان لشکر را.

## مشابه

- ◇ ﴿وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنَكُّلًا﴾<sup>۳</sup> و خداست که قدرتش بیشتر و کیفرش سخت‌تر است.
- ◇ ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾<sup>۴</sup> محمد ﷺ پیامبر خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت‌اند.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۳۸.

۲. أَرْضَاهُ: خشنود کردن؛ از ماده «رَضِيَ» به معنای رضا و رضوان و مرضاة به معنی خشنودی است.

شُجْعَان: شجاعان؛ از ماده «شَجَعَ» به معنای شجاعت و دلیری؛ تَشَجَّعَ، تَشَجَّعًا: خود را به دلیری وانمود کرد؛ شَاجَعَ، مُشَاجَعَةً: در دلیری بر او چیره شد و غلبه یافت؛ الشَّجَاعَةُ: دلیری، شجاعت؛ الشُّجْعَاء: جمع شجاع و فی بعض النسخ شجعانکم بالتون وهو بالصنم و الکسر جمع شجاع.  
بَأْس: سختی؛ از ماده «بَاسَ» به معنی سختی، ناپسند.

۳. نساء، ۸۴.

۴. فتح، ۲۹.

فَقَالَ (عليه السلام): مَا بَالُكُمْ أَمْخَرُسُونَ أَنْتُمْ، فَقَالَ قَوْمٌ مِنْهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ سِرَّتَ سِرِّنَا مَعَكَ، فَقَالَ (عليه السلام) مَا بَالُكُمْ لَا سُدَّدْتُمْ لِرُشْدٍ وَلَا هُدَيْتُمْ لِقَصْدٍ أَفِي مِثْلِ هَذَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَخْرَجَ وَإِنَّمَا يَخْرُجُ فِي مِثْلِ هَذَا رَجُلٌ مِمَّنْ أَرْضَاهُ مِنْ شُجْعَانِكُمْ وَذَوِي بَأْسِكُمْ وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدْعَ الْجُنْدَ وَالْمِصْرَ وَبَيْتَ الْمَالِ وَجَبَايَةَ الْأَرْضِ وَالْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالنَّظَرَ فِي حُقُوقِ الْمُطَالِبِينَ ثُمَّ أَخْرَجَ فِي كَتِيبَةٍ أَتْبَعَ أُخْرَى أَتَقَلُّلُ تَقَلُّلُ الْفِدْحِ فِي الْجَفِيرِ الْفَارِغِ وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَى تَدُورُ عَلَيَّ وَأَنَا بِمَكَانِي فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا وَاضْطَرَبَ ثِفَالُهَا هَذَا لَعَمْرُ اللَّهِ الرَّأْيُ السُّوءُ وَاللَّهُ لَوْ لَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوِّ وَلَوْ قَدْ حَمَّ لِي لِقَاؤُهُ لَقَرَبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ طَعَانِينَ عَيَّابِينَ حَيَّادِينَ رَوَّاعِينَ إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قِلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ مَنِ اسْتَقَامَ فَالِی الْجَنَّةِ وَمَنْ زَلَّ فَالِی النَّارِ.

## ۱. لبیک نگفتن به ندای امام

- «فَقَالَ: مَا بَالُكُمْ أَمْخَرُسُونَ أَنْتُمْ فَقَالَ قَوْمٌ مِنْهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ سِرَّتَ سِرِّنَا مَعَكَ»<sup>۱</sup>  
امام فرمود: شما را چه می‌شود؟ مگر لال شده‌اید؟ چرا جواب نمی‌گویید؟ گروهی عرض کردند: ای امیر مؤمنان، اگر تو حرکت کنی ما هم در رکابت خواهیم بود.

## ۲. دور شدن از صراط مستقیم

- «فَقَالَ: مَا بَالُكُمْ لَا سُدَّدْتُمْ لِرُشْدٍ وَلَا هُدَيْتُمْ لِقَصْدٍ»<sup>۲</sup>  
شما را چه شده؟ موفق به قرار گرفتن در مسیر رشد نگردید و به صراط مستقیم راه نیابید.

۱. مُخْرَسُونَ: انسان‌های لال؛ از ماده «خَرَسَ» به معنای گنگ؛ «إِخْرَاسُهُ»: خدا او را لال و گنگ کرد؛ «خَرَسَ، خَرَسًا»: زبان او از سخن گفتن بند آمد؛ اسم مفعول من أخرسه الله.

سِرَّت: سیر و حرکت کردن؛ از ماده سیر به معنای راه رفتن.

۲. لَا سُدَّدْتُمْ لِرُشْدٍ: به راه رستگاری ارشاد نشدید؛ در اصل از «سُدَّ» گرفته شده که معنی آن معروف است و از آنجا که سد، بنای محکمی است؛ «تسدید» به معنی محکم کردن و استوار نمودن آمده است؛ بالتخفيف والتشدید.

قَصْد: راه عدل و میانه‌روی.

- در گذشته به لحاظ اینکه از تیر و تیردان استفاده می شده، مثال زدن به آن مطابق فرهنگ روز بوده است. حضرت مطابق درک مردم زمان خود سخن می گوید و انتظار برخی اصحاب از ایشان را به آن جعبه تیر تشبیه نموده و می فرماید: در این صورت هم من باید از این منطقه به آن منطقه دیگر مانند چند تیر در ترکش در حال جابه جایی باشم.

#### مشابه

❖ ﴿إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ﴾ آنان سپاهی غرق شدنی اند.

#### تشبیه

مشبه: امام

مشبه به: تیری که در یک جعبه خالی قرار دارد

وجه شبیه: در هیچ حادثه ای چنین نبوده که فرمانده حکومت خود شخصاً به مقابله برخیزد و گروهی را برای خاموش کردن آتش جنگ می فرستد؛ زیرا خالی کردن مرکز حکومت ممکن است عوارض نامطلوبی داشته باشد و از این رو امام می فرماید که سزاوار نیست که من همچون تیری که این طرف و آن طرف می رود و حرکت می کند، همراه لشکر بروم.

#### ۵. جایگاه امام

﴿وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَى تَدُورُ عَلَيَّ وَ أَنَا بِمَكَانِي فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا وَ اضْطَرَبَ ثِقَالُهَا﴾<sup>۱</sup>

۱. دخان، ۲۴.

۲. قُطْبُ الرَّحَى: محور سنگ آسیاب؛ محور و میله ای در وسط سنگ زیرین آسیا که وقتی سنگ بالایی را روی آن بگذارند در سوراخ وسط سنگ بالایی قرار می گیرد و اگر این محور نباشد چرخاندن آسیا ممکن نیست. تَدُورُ: به گردش در می آید؛ از ماده دور به معنای گردش.

اسْتَحَارَ: حیران و سرگردان شد؛ از ماده «تحیر و حیرت» به معنی حیران شدن است و به ابرهای سنگینی گفته می شود که باد آن را در مسیر خاصی به حرکت در نیاورده است، گویی حیران و سرگردان باقی مانده است؛ استحار مدارها: قال الشَّارَحُ المَعْتَزَلِي: اضطرب و لم نجد بهذا المعنى فى اللغة و الظَّاهر من استحار إذا لم يهتد بسبيله يقال استحار السَّحاب أى لم يتجه جهة، و عن الجوهرى المستحير سحاب ثقیل متردد لیس له ریح تسوقه.

مَدَارُهَا: چرخش، دوران؛ مدار در اینجا معنای مصدری دارد.

ثِقَالُهَا: سنگ زیرین؛ به معنی سفره چرمی است که آسیاب را روی آن می گذارند تا آن را به روی آن بریزد و پراکنده نشود؛ كالكتاب و الغراب الحجر الأسفل من الرَّحَى.

#### ۴. اشاره به مسئولیت رئیس حکومت

﴿وَلَا يَتَّبِعْنِي لِي أَن أَدَعَ الْجُنْدَ وَ الْمِصْرَ وَ بَيْتَ الْمَالِ وَ حِبَايَةَ الْأَرْضِ وَ الْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّظَرَ فِى حُقُوقِ الْمُطَالِبِينَ ثُمَّ أَخْرَجَ فِى كِتَابَةٍ أَتَّبِعْ أُخْرَى اتَّقَلُّقُ تَقَلُّقَ الْقِدْحِ فِى الْجَفِيرِ الْفَارِغِ﴾<sup>۱</sup>

برای من سزاوار نیست که لشکر و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج و مالیات و قضاوت میان مسلمانان و نظارت بر حقوق مطالبه کنندگان را رها سازم و با جمعی از لشکر به دنبال جمع دیگری خارج شوم و همچون تیری که در جعبه ای خالی قرار دارد از این طرف به آن طرف بیفتم.

#### نکته ها

- شش بخش از وظایف مهم رئیس حکومت:

۱. نظارت بر امور لشکر

۲. پاسداری مرکز حکومت

۳. حفظ بیت المال

۴. جمع آوری خراج

۵. داوری میان مسلمین

۶. دفاع از حقوق مردم

۱. يَتَّبِعْنِي: سزاوار است.

أَدَعَ: رها می کنم؛ از ماده «ودع» به معنای رها کنم.

الْجُنْدُ: لشکر.

الْمِصْرُ: شهر که منظور شهر کوفه است.

حِبَايَةَ الْأَرْضِ: خراج و مالیات؛ جمع آوری مالیات زمین که خراج نامیده می شود؛ زمین ها عموماً به دو قسمت تقسیم می شده اند: بخشی از آن ها را «مفتوحة عنوة» می گویند و شامل زمین هایی می شود که با جنگ و زور به دست مسلمانان افتاده است از این زمین ها خراج گرفته می شد و از زمین هایی که «مفتوحة عنوة» نباشد زکات می گرفتند. كِتَابَةٍ: دسته و گروه؛ به گروهی از لشکر گفته می شود که عدد آن ها بین صد تا هزار نفر بوده باشد؛ القطعة العظيمة من الجيش؛ تشتمل على عدد من السرايا.

تَقَلُّقُ: تکان خوردن و جنبیدن؛ حرکت کردن از سویی به سویی است.

الْقِدْحُ: تیر نتراشیده؛ به معنی چوبه تیر با قطعه ای از چوب آمده است و گاه گفته اند: چوبه تیر پیش از آنکه تراشیده شود و پیکان به آن متصل کنند، قح نامیده می شود؛ بالكسر السَّهم قبل أن يراش و ينضل.

الْجَفِيرُ: تیردان؛ ظرفی است که در کنار اسب می بستند و چوب های تیر را در آن می نهادند و در فارسی به آن ترکش یا تیردان می گفتند؛ الكنانة و قيل وعاء للسَّهم أوسع من الكنانة.

الْفَارِغُ: تهی و خالی.



## نکته

● تعبیر به «مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَ شَمَالٌ» شبیه است به این تعبیر: «وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا»<sup>۱</sup> به خدا سوگند، تا عمر من باقی است و ستارگان آسمان در پی یکدیگر طلوع و غروب دارند دست به چنین کاری نمی‌زنم.<sup>۲</sup>

## مشابه

◇ «إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ صَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مَيِّتَةٍ عَلَى الْفَرَّاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ»<sup>۳</sup> گرامی‌ترین مرگ‌ها شهادت است. قسم به آن‌که جان فرزند ابوطالب در اختیار اوست، هزار ضربه شمشیر بر من آسان‌تر است تا مرگ در بستر در غیر طاعت خدا.

## ۸. دلایل نارضایتی از مردم

«طَعَّانِينَ عَيَّابِينَ حَيَّادِينَ رَوَّاعِينَ»<sup>۴</sup>

شما بسیار طعنه‌زن، عیب‌جو، روی‌گردان از حق و پرمکر و حيله هستید.

## ۹. ناهماهنگی دل‌ها

«إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قَلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ»

کثرت جمعیت شما با قلت اجتماع افکارتان سودی نمی‌بخشد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۹۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۳.

۴. طَعَّانِينَ: بسیار طعنه‌زننده؛ از ماده «طَعَنَ» به معنای زدن با نیزه، به‌طور استعاره در عیب‌گویی و عیب‌گرفتن به کار می‌رود.

عَيَّابِينَ: بسیار عیب‌جو؛ از ماده «عَيَّبَ» به معنای نقص.

حَيَّادِينَ: روی‌گردان از حق؛ از ماده «حَيَدَ» به معنای انحراف گرفته شده است و «حیاد» به کسی گفته می‌شود که بسیار از جاده حق منحرف گردد.

رَوَّاعِينَ: پرمکر و حيله؛ از ماده «رَوَّغَ» به معنای این طرف و آن طرف رفتن است و کنایه از مکر و حيله است و لذا این واژه را دربارهٔ روباه به کار می‌برند و می‌گویند: «راغ الثعلب».

من فقط همچون قطب و محور سنگ آسیاب هستم که باید در محل خود بمانم. هرگاه من از مرکز خود دور شوم، مدار همه چیز به هم می‌ریزد و نتیجه‌ها دگرگون می‌شود.

## تشبیه

مشبه: امام

مشبه‌به: محور سنگ آسیاب

وجه شبیه: در گذشته برای آرد کردن گندم و جو از آسیاب‌هایی استفاده می‌کردند که هرگاه قطب و محور آسیاب از بین می‌رفت، آسیاب از حرکت می‌ایستاد و نظم آن به هم می‌خورد. امام خود را به محور آسیاب تشبیه می‌کند که باید در مرکز بماند که رهبر و پیشوا همین موقعیت را دارد تا نظم جامعه به هم نریزد.

## ۶. پیشنهاد نادرست

«هَذَا لَعَمْرُ اللَّهِ الرَّأْيُ السُّوءُ»

به خدا سوگند، این پیشنهاد بد و نادرستی است.

## ۷. امید به شهادت

«وَاللَّهِ لَوْ لَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوَّ وَ لَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَّصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَ شَمَالٌ»<sup>۱</sup>

به خدا سوگند، اگر امیدم به شهادت هنگام برخورد با دشمن نبود، هرگاه چنین توفیقی نصیب من شود، مرکب خویش را آماده می‌کردم و از شما دور می‌شدم و مادامی که نسیم‌های جنوب و شمال در حرکت‌اند (هرگز) شما را طلب نمی‌کردم.

۱. حُمَّ: مقدّر شد؛ از ماده «حَمَّ» به معنی مقدّر ساختن چیزی است؛ بنابراین جمله «قد حم لي» مفهومی است که اگر چنین امری برای من مقدّر شده باشد یا چنین توفیقی نصیب من شود.

رِكَاب: مرکب؛ از ماده «رَكَب» به معنای سوار شدن؛ الرِّكَاب: کالکتاب أيضا الابل التي يسار عليها.

شَخَّصْتُ: دور شدم؛ از ماده «شَخَّصَ» به معنی نقل مکان از محلی به محل دیگر گرفته شده است؛ شَخْصٌ: خارج شدن، دور شدن و کوچ کردن.

اَخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَ شَمَالٌ: اختلاف به معنای رفت‌وآمد است؛ باد جنوب و باد شمال در پی یکدیگر بوزند، یعنی برای همیشه.

## مشابه

- ◇ ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً إِذْنِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند.
- ◇ ﴿بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۲</sup> آن‌ها سخت با یکدیگر دشمن‌اند. تو یک‌دل می‌پنداریشان و حال آنکه دل‌هایشان از هم جداست که مردمی بی‌خردند.

## ۱۰. انجام وظیفه امام

- ﴿لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ مَنِ اسْتَقَامَ فَإِلَى الْجَنَّةِ وَمَنْ زَلَّ فَإِلَى النَّارِ﴾<sup>۳</sup>
- شما را به راه روشنی واداشتم که جز افراد ناپاک در آن هلاک نمی‌شوند. آن کس که در این راه استقامت کرد به بهشت شتافت و آن کس که پایش لغزید به جهنم واصل شد.

## نکته‌ها

- امام علیه السلام با این سخن، این حقیقت را روشن می‌سازد که من همه گفتنی‌ها را گفته‌ام و اتمام حجت کرده‌ام و اگر آرزو می‌کنم از میان شما بروم، مفهومش این نیست که در انجام وظیفه خود نسبت به شما کوتاهی کرده باشم ولی افسوس شما افراد شایسته‌ای نیستید که از برنامه‌های تربیتی یک معلم دل‌سوز آسمانی بهره بگیرید.<sup>۴</sup>
- به کلمه «الطَّرِيقِ» هم می‌توان ضمیر مذكر و هم مؤنث ارجاع داد، یعنی می‌تواند حکم کلمه مذكر و مؤنث را داشته باشد؛ به همین جهت «الواضح» که صفت آن است مذكر

۱. بقره، ۲۴۹.

۲. حشر، ۱۴.

۳. حَمَلْتُكُمْ: برداشتن بار از ماده «حَمَلَ»؛ تحمیل: بار کردن؛ احتمال: به معنی حمل است.

لا يَهْلِكُ: هلاک نمی‌شود؛ از ماده هَلَكَ به معنای ضایع شدن و تباہ گشتن است؛ مَهْلِك: بر وزن مغرب مصدر میمی است به معنی هلاکت.

هَالِكٌ: کسی که طبیعتش فاسد و هلاکتش قطعی شده است.

اسْتَقَامَ: استقامت کرد.

زَلَّ: لغزید؛ لیز خورد؛ ازلال: لغزانیدن و به خطا افکندن است؛ استزلال: طلب لغزش و خطاست.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۱۹.

آمده ولی «التي» که صفت دیگر آن است، مؤنث آمده است همچنین ضمیر مؤنث در «عليها» به آن برگشته است.

## مشابه

- ◇ ﴿إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾<sup>۱</sup> ما راه را بدو نمودیم یا سپاسگزار خواهد بود یا ناسپاس.
- ◇ ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾<sup>۲</sup> در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند: «هان، بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.
- ◇ ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا﴾<sup>۳</sup> و کسانی که کافر شده‌اند، گروه گروه به سوی جهنم رانده شوند.
- ◇ ﴿تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ﴾<sup>۴</sup> این است فرجام کسانی که پرهیزکاری کرده‌اند و فرجام کافران، آتش است.

۱. انسان، ۳.

۲. فصلت، ۳۰.

۳. زمر، ۷۱.

۴. رعد، ۳۵.



## خطبه ۱۲۰

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: امام شناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۷.

### پیشگفتار خطبه

این کلام اشاره‌ای به وجود دُرهای علم و دانش نزد اهل بیت پیامبر ﷺ است و اینکه اهل بیت ﷺ هستند که تبلیغ رسالت و تفسیر کلمات خداوند را از پیامبر ﷺ آموخته‌اند.

مجهول شدن فعل، حذف شد، ضمیر مفعولی «ی» به «ت» که ضمیر فاعلی است، تبدیل شده است.

- «اتمام العادات» همان وعده‌هایی است که خداوند به طور عام نسبت به همه مؤمنان دارد و وعده‌هایی است که به طور خاص در مورد آن حضرت بوده است؛ همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾<sup>۱</sup>
- این وعده الهی می‌تواند وعده شهادت در راه خدا بوده باشد یا وعده‌هایی دیگر مانند مبارزه با «ناکثین» و «قاسطین» و «مارقین» یا غیر آن‌ها.

- منظور از «تمام الکلمات» می‌تواند اشاره به تفسیر آیات قرآن و تفسیر کلمات پیامبر اکرم ﷺ و تبیین و تکمیل همه سخنانی باشد که از کتاب و سنت رسیده است.<sup>۲</sup>

#### مشابه

- ◇ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُشْرِكُ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾<sup>۳</sup> خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح، عیسی بن مریم است، مژده می‌دهد.

## ۲. ابواب حکمت نزد اهل بیت

﴿وَ عِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ أَبْوَابُ الْحُكْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ﴾<sup>۴</sup>

نزد ما اهل بیت، درهای حکمت و احکام الهی و اسباب روشنایی امور است.

#### نکته‌ها

- اشاره به این دارد که طرق تدبیر حکومت و اقامه عدل و امنیت نزد ما اهل بیت است.<sup>۵</sup>
- منظور امام علی (علیه السلام) از عبارت «ضیاء الأمر»، انوار علومی است که امور دنیا و اعمال آخرت بر اساس آن‌ها قرار داده شده است و سزاوار است انسان کارهای خود را در پرتو

تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ وَ إِتْمَامَ الْعِدَاتِ وَ تَمَامَ الْكَلِمَاتِ وَ عِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ أَبْوَابُ الْحُكْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ أَلَا وَ إِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاجِدَةٌ وَ سُبُلُهُ قَاصِدَةٌ مَنْ أَخَذَ بِهَا لِحَقٍّ وَ غَنِمَ وَ مَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَ نَدِمَ أَعْمَلُوا لِيَوْمٍ تُدْخَرُ لَهُ الدَّخَائِرُ وَ تُبْلَى فِيهِ السَّرَائِرُ وَ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ حَاضِرُ لُبِّهِ فَعَازِبُهُ عَنْهُ أَعْجَزُ وَ غَائِبُهُ أَعْوَزُ وَ اتَّقُوا نَاراً حَرُّهَا شَدِيدٌ وَ قَعْرُهَا بَعِيدٌ وَ حَلِيقَتُهَا حَدِيدٌ وَ شَرَابُهَا صَدِيدٌ. أَلَا وَ إِنَّ اللِّسَانَ الصَّالِحَ يَجْعَلُهُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يُورِثُهُ مَنْ لَا يَحْمَدُهُ.

## ۱. اشاره به علوم امام

«تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ وَ إِتْمَامَ الْعِدَاتِ وَ تَمَامَ الْكَلِمَاتِ»<sup>۱</sup>

به خدا سوگند، تبلیغ رسالت‌ها و وفای به وعده‌ها و تفسیر کلمات (الهی) به من آموخته شده است.

#### نکته‌ها

- منظور از «تبلیغ الرِّسالات» روش‌های تبلیغ معارف اسلامی و احکام دین از طرق مختلف به مردم است. اشاره به اینکه نه تنها رسالت‌های الهی را آموخته‌ام بلکه روش‌های تبلیغ آن را نیز از پیامبر اکرم ﷺ آموخته‌ام و در همان مسیر پیوسته گام برمی‌دارم.<sup>۲</sup>
- «ت» در «تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ» نایب فاعل است و به جای فاعل نشسته است. ظاهراً فاعل آن پیامبر اکرم ﷺ است و در اصل این چنین بوده «لقد علمنی رسول الله» یعنی پیغمبر اکرم به من تبلیغ رسالات و ... را آموخت. وقتی کلمه «رسول الله» که فاعل است به خاطر

۱. عَلَّمْتُ: تعلیم داده شدم؛ فی اکثر النسخ علی صیغة المجهول من باب التفعیل و فی بعضها بالتخفیف علی المعلوم، قال الشارح المعتمد: و الرواية الاولى أحسن.

الرِّسَالَات: رسالت‌ها؛ پیامی که فرستاده خدا آن را آورده است و آن‌ها را باید اهل بیت (علیهم السلام) و در رأس آنان علی (علیه السلام) برای مردم تبلیغ کنند.

إِتْمَامَ الْعِدَات: وفای به پیمان‌ها؛ جمع «عدة» به معنای وعده دادن است و اصل آن «وعد» بوده که «واو» آن افتاده و به جای آن در آخرش «ة» قرار گرفته است.

تَمَامَ الْكَلِمَات: تفسیر اوامر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۹۸.

۱. احزاب، ۲۳.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۱۹۹.

۳. آل عمران، ۴۵.

۴. الْحُكْم: حکمت‌ها؛ فی اکثر النسخ بالضم و سکون الکاف و فی بعضها بالكسر و فتح الکاف جمع الحکمة. ضیاء الأمر: روشنایی امور.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۰۰.

#### ۴. قدم گذاشتن در صراط مستقیم

«وَسُئِلَهُ قَاصِدَةٌ مِّنْ أَخَذَ بِهَا لِحْقٍ وَغَنِمَ وَمَنْ وَقَفَ عَنْهَا صَلَّ وَنَدِمَ»<sup>۱</sup>

و راه‌های آن مستقیم و نزدیک و سهل است؛ کسی که از آن راه برود (به منزل مقصود) می‌رسد و غنیمت می‌برد و آن کس که از آن باز ایستد، گمراه و پشیمان می‌گردد.

#### استعاره

مستعار: شرایع

مستعار منه: رودها و چشمه

مستعار له: انهار حیات بخش علوم اهل بیت

**جامع:** امام علیه السلام واژه شرایع را برای «انهار» حیات بخش علوم اهل بیت علیهم السلام استعاره آورده و وجه مشابَهت این است که همان‌گونه که رودها و چشمه‌ها محل ورود تشنه کامان و جویندگان آب است، ائمه علیهم السلام نیز مرجع طالبان علم و منبع پرفیض جویندگان حق و تشنگان زلال معرفت هستند.

#### ۵. به فکر فردا

«اعْمَلُوا لِيَوْمٍ تَذْخَرُ لَهُ الدَّخَائِرُ وَتُبْلَى فِيهِ السَّرَائِرُ»<sup>۲</sup>

برای آن روز که ذخیره‌ها پس انداز می‌شود و اسرار درونش فاش می‌گردد، عمل کنید.

#### نکته‌ها

- انسان مال، مقام و خانه خود در این دنیا را نمی‌تواند به آخرت ببرد ولی کارهایی که برای خدا بوده و جنبه عبادی دارد، ذخیره آخرت اوست؛ به عبارت دیگر اگر کاری که

۱. سُبُل: راه‌ها.

قَاصِدَةٌ: مستقیم؛ از ماده قَصَد به معنای اعتدال و میانه‌روی است.

غَنِمَ: غنیمت برد.

صَلَّ: گمراه شد.

نَدِمَ: پشیمان گشت.

۲. تَذْخَرُ: ذخیره می‌شود.

الدَّخَائِرُ: زاد و توشه‌ها.

تُبْلَى: فاش می‌گردد.

فروغ آن دانش‌ها و ارزش‌ها انجام دهد، اعم از وضع مقررات پس‌نندیده و آنچه مایه نظام امور خلق می‌شود.<sup>۱</sup>

#### مشابه

﴿وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾<sup>۲</sup> و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید.

#### ۳. توصیه به اتحاد

«أَلَا وَ إِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاحِدَةٌ»<sup>۳</sup>

آگاه باشید! تعلیمات و قوانین دین یکی است.

#### نکته‌ها

- منظور از «شرایع الدین»، تمام تعلیماتی است که در آیین خداوند وارد شده است، اعم از معارف و اعتقادات و قانون‌ها و برنامه‌ها و دستورهای اخلاقی، ریشه همه این‌ها در تمام ادیان آسمانی یکی است؛ هرچند به مقتضای زمان و پیشرفت بشر باشد.<sup>۴</sup>
- واژه «وَاحِدَةٌ»، اشاره است به اینکه گفتار و دستورهای آنان در زمینه دین با یکدیگر اختلاف ندارد و چون آنان دانا به اسرار دین و آگاه به حقایق آن‌اند در سخن آن‌ها اختلافی نیست و به منزله شرع واحدند.<sup>۵</sup>

#### مشابه

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾<sup>۶</sup> خداوند آیینی برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و به موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که دین را بر پا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۵۶.

۲. نساء، ۵۸.

۳. شَرَائِعَ الدِّينِ: قوانین دین.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۰۲.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۵۷.

۶. شوری، ۱۳.

این است که هرکس در حالت تنهایی از خرد خویش بهره نگیرد در بین جمع به طریق اولی خردش کار نمی‌کند.<sup>۱</sup>

● درباره معنای «اندیشه آینده» که حضرت می‌فرماید سودی ندارد، سه احتمال ذکر کرده‌اند: الف. اندیشیدن پس از مرگ؛ به این معنا که اگر کسی از عقل خود در دنیا و پیش از مرگ استفاده نکرد، عقل او در قیامت نتیجه و سودی به حال او ندارد برای اینکه وقتی در قیامت فهمید که کاری خوب و شایسته بوده و باید آن را انجام می‌داده ولی انجام نداده است، دیگر سودی برای او ندارد، زیرا زمان انجام آن کارها منقضی شده است؛ ب. مقصود از «اندیشه غایب»، اندیشیدن قبل از مرگ است ولی هنگامی که انسان در اواخر عمر خود قرار گرفته و نمی‌تواند کاری بکند. کسی که انجام کار خیر را به تأخیر می‌اندازد و بهانه می‌آورد، بعد که متوجه اشتباه خود شد، نتیجه‌ای برای او نخواهد داشت؛ ج. انسان به موقع کار خیر را انجام ندهد و از اندیشه کنونی خود استفاده نکند؛ چنین کسی انجام کار خیر را موکول به مشورت با دیگران می‌نماید پس بر اساس این احتمال منظور از «اندیشه غایب» عقل دیگران است.

## ۷. هشدار درباره جهنم

﴿وَأَنْتَقُوا نَارًا حَرًّا شَدِيدًا وَقَعْرَهَا بَعِيدٌ وَحُلِيِّهَا حَدِيدٌ وَشَرَابُهَا صَدِيدٌ﴾<sup>۲</sup>  
 پرهیزید از آتشی که حرارتش شدید و عمق آن زیاد و زیورش (غل و زنجیر) آهین است و آشامیدنی آن آب جوشان است.

انسان می‌کند، نیت و قصد او تنها دنیا و انگیزه‌های مادی باشد، برای آخرت او سود و نتیجه‌ای ندارد ولی اگر آن را برای خداوند انجام دهد، برای آخرت او سودمند است.

● اینکه مقصود از «سرائر» چیست دو احتمال وجود دارد: الف. مقصود روحیات انسان است؛ چون بیشتر آن‌ها در این دنیا پوشیده است و در قیامت همه آن‌ها آشکار و روشن می‌شود. در دنیا انسان گاهی چیزی را در دل و اندیشه خود انکار می‌کند ولی در آخرت آنچه در اعماق باطن و ضمیر انسان وجود دارد، آشکار خواهد شد و جای پنهان‌کاری نخواهد بود؛ ب. منظور از «سرائر» همه اعمال و عبادات انسان است؛ زیرا همه این اعمال در دنیا آشکار نیست و در قیامت ظاهر می‌شود.

## مشابه

﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾<sup>۱</sup> آنچه نزد شماست، فانی می‌شود و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند.

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾<sup>۲</sup> آن روز که اسرار درون فاش می‌گردد.

## ۶. لزوم بهره‌گیری از عقل

﴿وَمَنْ لَا يَنْفَعُهُ حَاضِرُ لَبِّهِ فَعَازِبُهُ عَنْهُ أَعْجَزُ وَغَائِبُهُ أَعْوَزُ﴾<sup>۳</sup>  
 کسی که از عقل موجود خویش بهره نگیرد، در بهره‌گیری از مسائل عقلی دوردست ناتوان‌تر و در استفاده از عقل پنهان (و مسائل پیچیده) بی‌نصیب‌تر خواهد بود.

## نکته‌ها

● از این سخن به دست می‌آید که عقل آدمی گاه عمل می‌کند و گاه پنهان می‌شود ولی امام توضیح نداده است که کجا عقل آدمی عمل کرده و کجا از کار می‌افتد. منظور امام

۱. نحل، ۹۶.

۲. طارق، ۹.

۳. لُبُّ: به مغز هر چیزی می‌گویند و لَبُّ انسان همان اندیشه و عقل اوست.  
 عَازِبٌ: پنهان؛ از ماده «عزوب» به معنی دور شدن گرفته شده است و «عازب» به معنی دور است؛ عَزَبُ: الشَّيءُ مَنْ بَابِ قَعْدَ بَعْدَ عَنِّي وَ غَابَ.  
 أَعْجَزُ: ناتوان‌تر.  
 أَعْوَزُ: نایاب‌تر؛ از ماده «عوز» به معنی کمیاب و نایاب شدن چیزی به هنگام حاجت است؛ عَوْزُ: الشَّيءُ كَفَرَحَ إِذَا لَمْ يَوْجَدَ وَ الرَّجُلُ افْتَقَرَ وَ أَعْوَزَهُ الدَّهْرُ أَفْقَرَهُ.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۴.

۲. حَرٌّ: حرارت.

قَعْرٌ: عمق.

بَعِيدٌ: ناپیدا.

حَلِيَّةٌ: زیور.

حَدِيدٌ: آهن؛ اینجا غل و زنجیر مراد است.

صَدِيدٌ: چرکاب جوشان؛ به معنی آب جوشان و نیز به معنی چرک و خونی که از زخم خارج می‌شود، آمده است.



## مشابه

- ◇ ﴿قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا﴾<sup>۱</sup> بگو آتش دوزخ از گرمای تابستان داغ و سوزان دنیا حرارتش بیشتر است.
- ◇ ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾<sup>۲</sup> روزی که به دوزخ می‌گوییم پر شده‌ای، در پاسخ می‌گوید آیا افزون بر این هم هست.
- ◇ ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾<sup>۳</sup> او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید، سپس او را در دوزخ بیفکنید، آنگاه او را با زنجیری که هفتاد ذراع است، ببندید.
- ◇ ﴿مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمَ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ﴾<sup>۴</sup> به دنبال او جهنم خواهد بود و از آب بدبوی متعفنی به او می‌نوشانند.
- ◇ ﴿وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾<sup>۵</sup> و از آتشی که برای کافران آماده شده است، بترسید.
- ◇ ﴿يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾<sup>۶</sup> بر چهره و پشت آنان می‌زنند و [گویند: عذاب سوزان را بچشید].
- ◇ ﴿لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ﴾<sup>۷</sup> آن‌ها از بالای سرشان چترهایی از آتش خواهند داشت و از زیر پایشان [نیز] طبق‌هایی [آتشین است].

## ۸. نام نیک

«أَلَا وَ إِنَّ اللِّسَانَ الصَّالِحَ يَجْعَلُهُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرَ لَهُ مِنَ الْمَالِ يُورِثُهُ مَنْ لَا يَحْمَدُهُ»<sup>۸</sup>

۱. توبه، ۸۱.

۲. ق، ۳۰.

۳. حاقه، ۳۰ تا ۳۲.

۴. ابراهیم، ۱۶.

۵. آل عمران، ۱۳۱.

۶. انفال، ۵۰.

۷. زمر، ۱۶.

۸. اللسان الصالح: ذکر خیر.

یورثه: باقی می‌گذارد.

آگاه باشید نام نیکی که خداوند پس از درگذشت انسان برای او در میان مردم قرار می‌دهد، بهتر از مالی است که انسان آن را به ارث برای کسانی می‌گذارد که هرگز سپاس نمی‌گویند.

## نکته

- بسیاری از مردم به‌خاطر عشق و علاقه‌ای که به فرزندان و همسران خود دارند، تلاش فراوانی برای تأمین آینده آنان می‌کنند و بخش عظیمی از عمر خود را در این راه مصرف می‌کنند و گاه حلال و حرام را به هم می‌آمیزند، ولی از این نکته غافل‌اند که تجربه‌ها و مشاهده‌ها نشان داده کمتر وارثی، گذشتگان خویش را به‌خاطر ارثی که برای او گذارده‌اند، ستایش کرده باشد.<sup>۱</sup>

## مشابه

- ◇ ﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾<sup>۲</sup> و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم.
- ◇ ﴿وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ﴾<sup>۳</sup> و بر شما به بدی دست و زبان بگشایند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۰۴.

۲. مریم، ۵۰.

۳. ممتحنه، ۲.



## خطبه ۱۲۱

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از حکمیت در صفین، سال ۳۷ هجری  
مخاطب: سپاهیان  
علت ایراد سخن: شبهه چرایی ردّ و قبول حکمیت  
موضوع: سیاسی، اعتقادی  
ویژگی: تأسف بر جهالت سپاهیان<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۲.

### پیشگفتار خطبه

این سخن مربوط به جنگ «صفین» است که امام علی (ع) مردم را از تسلیم در برابر قبول پیشنهاد «حکمیت» نهی کرده بود و سپس آن‌ها را به قبول آن دعوت کرد. همین امر سبب شد که بعضی از ساده لوحان به امام خرده گیرند که چرا یک روز ما را از این کار نهی کردی، و روزی به آن امر می‌کنی؟ امام جواب می‌دهد:

۱. این نتیجه کار شماست که از امام و پیشوایان پیروی نکردید؛
۲. امام علی (ع) نقطه‌های ضعف آن‌ها را که منجر به این مشکل عظیم شده، بیان می‌کند؛
۳. در مرحله سوم، از گروهی مسلمانان در صدر اسلام یاد می‌کند که با نهایت شوق و قدرت ایمان از جهاد با دشمن استقبال می‌کردند.
۴. در چهارمین نکته، باز آن‌ها را اندرز می‌دهد که مراقب باشند که در دام شیطان گرفتار نشوند.

تصمیم اول درست بود یا دوم، به خاطر شکستن پیمان با رهبر خود و ادامه ندادن جنگ است. اگر شما به جنگ ادامه می دادید اکنون این مشکلات برای شما پیش نمی آمد.

## ۲. خیر بسیار در جهاد

«أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ، بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا»<sup>۱</sup>  
به خدا سوگند اگر هنگامی که من شما را دستور به قبول حکمیت دادم به جای آن شما را وادار (به ادامه جهاد) می کردم کاری که خوشایندتان نبود ولی خدا خیر فراوانی در آن قرار می داد.

## ۳. هادی بودن امام

«فَإِنْ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ وَإِنْ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُكُمْ»<sup>۲</sup>  
در این حال اگر شما در مسیر حق گام بر می داشتید، هدایتتان می کردم و اگر منحرف می شدید شما را به راه باز می گرداندم.

## ۴. بی اعتباری یاران

«وَإِنْ أَتَيْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ لَكَانَتِ الْوُثْقَى وَلَكِنْ بَمَنْ وَإِلَى مَنْ؟»<sup>۳</sup>  
و اگر گروهی از شما خودداری می کردند کسان دیگری را به جای آن ها می گماردم. این کار صحیح و محکمی بود ولی (من با کمک چه کسی بجنگم؟ و به که اعتماد کنم؟)

### نکته

امام علیه السلام با این پاسخ گویا این حقیقت را بیان می کند که نیت اصلی من، ادامه جهاد تا پیروزی بود؛ به خصوص اینکه ما در آستانه پیروزی قرار داشتیم و من با تمام قوت و قدرت، حاضر به ادامه این راه بودم و لذا شما را از حکمیت نهی کردم ولی شما افراد ضعیف الاراده و عصیانگر و نافرمان، حاضر به انجام این کار نبودید؛ بنابراین من چاره ای جز قبول حکمیت نداشتم و اکنون شما فراموش کاران برگشته اید و به من ایراد می کنید.<sup>۳</sup>

۱. اسْتَقَمْتُمْ: استقامت کردید.

هَدَيْتُمْ: هدایت کردم.

اعْوَجَجْتُمْ: کج راه رفتید.

قَوَّمْتُ: به راه راست آوردم.

۲. أَتَيْتُمْ: ابا کردید.

تَدَارَكْتُ: جبران کردم.

الْوُثْقَى: امر محکم.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۱.

هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا فَإِنْ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ وَإِنْ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُكُمْ وَإِنْ أَتَيْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ لَكَانَتِ الْوُثْقَى وَلَكِنْ بَمَنْ وَإِلَى مَنْ أَرِيدُ أَنْ أَدَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِيَ كَنَاقِشِ الشُّوْكَةَ بِالشُّوْكَةِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا اللَّهُمَّ قَدْ مَلْتُ أَطِبَاءَ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِيَّ وَكَلَّتِ النَّزْعَةُ بِأَشْطَانِ الرَّكِيِّ أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ وَقَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَهَيَّجُوا إِلَى الْجِهَادِ فَوَلَّوْهُ وَلَهُ اللَّقَاحُ إِلَى أَوْلَادِهَا وَسَلَبُوا السُّيُوفَ أَغْمَادَهَا وَأَخَذُوا بِأَطْرَافِ الْأَرْضِ زَحْفًا وَزَحْفًا صَفًّا صَفًّا بَعْضُ هَلَكَ وَبَعْضُ نَجَا لَا يَبْشُرُونَ بِالْأَحْيَاءِ وَلَا يُعَزَّوْنَ عَنِ الْمَوْتِ مُرَّةَ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ خُمُصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ ذُبُلُ الشَّفَاءِ مِنَ الدُّعَاءِ صَفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهْرِ عَلَى وُجُوهِهِمْ غَبَرَةٌ الْخَاشِعِينَ أَوْلَيْكَ إِخْوَانِي الذَّاهِبُونَ فَحَقَّقْ لَنَا أَنْ نَظْمًا إِلَيْهِمْ وَنَعَصُ الْأَيْدِي عَلَى فِرَاقِهِمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ يُسَنِّي لَكُمْ طُرُقَهُ وَيُرِيدُ أَنْ يَخْلَ دِينَكُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً وَيُعْطِيَكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ وَبِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ فَاصْدِفُوا عَنْ نَزَاجَاتِهِ وَنَفَاجَاتِهِ وَاقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاها إِلَيْكُمْ وَاعْقِلُواها عَلَى أَنْفُسِكُمْ.

## ۱. جزای شکستن پیمان

«هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ»<sup>۱</sup>

این است جزای کسی که پیمان محکم را واگذارد.

### نکته

● در معنای این عبارت دو احتمال وجود دارد: الف. حضرت در حقیقت خطاب به خودش می فرماید این سرگردانی و حیرت اصحاب در جریان پذیرش حکمیت، کفر و جزای کسی است که عهد و پیمان محکم را رها کرد؛ به این معنا که قرار و حق این بود که ما با دشمن بجنگیم تا بالاخره پیروز یا کشته شویم؛ ب. حضرت در صدد محکوم کردن آن ها است و می فرماید اینکه شما اشکال می کنید، یعنی این جهالت شما که نمی دانید

۱. الْعُقْدَةُ: بیعت، پیمان؛ در اصل به معنای گره است و در اینجا به معنای رأی صحیح و پیمان بر اطاعت است؛ بالضم الرأی و الحزم و النظر فی المصالح و ما تمسکه و توثقه.

طغیان‌شان فرو می‌گذارد تا سرگردان شوند. همین کسان‌اند که گمراهی را به [بهای] هدایت خریدند، در نتیجه دادوستدشان سود [ی به بار] نیاورد و هدایت‌یافته نبودند.

### تشبیه

**مشبه:** کمک گرفتن از یاران

**مشبه‌به:** کسی که می‌خواهد خار را به وسیله خار در بیاورد

**وجه شبیه:** این تشبیه که از ضرب‌المثل معروفی گرفته شده، تشبیه بسیار دقیق و گویایی است. معمولاً هنگامی که خار در پا می‌نشیند آن را به وسیله سوزن یا منقاش، آهسته بیرون می‌آورند. حال اگر بخواهند آن را به وسیله خار دیگری بیرون آورند به احتمال قوی خار دوم نیز در پای می‌نشیند و می‌شکند و مشکل افزون می‌شود و این به صورت ضرب‌المثل در میان عرب درآمد که می‌گویند: «كُنَاقِشِ الشُّوْكَهَ بِالشُّوْكَهَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا» این ضرب‌المثل را درباره کسی به کار می‌برند که مثلاً می‌خواهد کسی را برای رفع اختلاف میان او و دیگری، حکم و داور کند، در حالی که آن شخص تمایل به دشمن او دارد و کار را پیچیده‌تر می‌کند.

### ۶. شکایت به درگاه خدا

«اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطِبَاءُ هَذَا الدَّاءِ الدَّوَى وَكَلَّتِ النَّزْعَةُ بِأَشْطَانِ الرَّكِيِّ»<sup>۱</sup>

خداوندا، طبیبان این درد سخت و جان‌کاه، خسته شده‌اند و کِشندگان آب از چاه (برای

۱. مَلَّتْ: ملول شد.

الدَّاءِ الدَّوَى: بیماری شدید؛ الشدید کقولهم یسبل السبل و شعر شاعر.

كَلَّتْ: ناتوان شد، از ماده «كلول» به معنای ضعف و ناتوانی گرفته شده است.

النَّزْعَةُ: کشنده طناب؛ از ماده «نزع» به معنای کشیدن یا برکندن است و «نزع» جمع نازع به معنای کشنده است؛ جمع نازع کمرده و مارد و هو الذی یستقی الماء.

أَشْطَان: طناب‌ها؛ جمع «شطن» به معنای طناب طولانی است که با آن از چاه آب می‌کشند؛ مع الشطن کالاسباب و السبب و هو الجهل.

الرَّكِيِّ: چاه‌ها؛ جمع «رکیه» به معنای چاه آب است؛ جمع الرکیه و هی البئر و فی بعض النسخ: فولهوا اللقاح، باسقاط لفظة الوله.

● حضرت در پاسخ خود دو مرحله را به ترتیب ذکر کرده است: الف. اول اینکه اشکال شما وارد است و حرف اول من صحیح بود چون پیمان محکم داشتیم و باید به جنگ ادامه می‌دادیم و اگر به جنگ ادامه داده بودیم، اعتراض و اشکالی مطرح نمی‌شد؛ ب. لیکن واقعیت این بود که من کس یا کسانی را نداشتم که به وسیله آن‌ها این کار مهم را به سامان برسانم؛ زیرا شما یاور نبودید بلکه درد من بودید و به ناچار حکمیت را پذیرفتم پس علت پذیرفتن حکمیت به عنوان کاری غیر صحیح فشار و ضرورت بود شما هم تقصیر دارید چون با همراهی نکردنتان با من موجب پذیرفتن حکمیت شدید.

### ۵. شما خود دردید

«أُرِيدُ أَنْ أَذَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي كُنَاقِشِ الشُّوْكَهَ بِالشُّوْكَهَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا»<sup>۱</sup> می‌خواهم درد خود را به شما درمان کنم و حال آنکه شما عین درد من هستید. همانند کسی که بخواهد با نوک خاری، خاری را از پای بیرون کند و می‌داند که خار به خار متمایل است.

### مشابه

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ﴾<sup>۲</sup> و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: «ایمان آوردیم»، و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند، می‌گویند: «در حقیقت ما با شما مییم، ما فقط [آنان را] ریشخند می‌کنیم».

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾<sup>۳</sup> أولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين خدا [است که] ریشخندشان می‌کند و آنان را در

۱. أَدَاوَى: مداوا می‌کنم.

داء: درد.

نَاقِشِ الشُّوْكَهَ بِالشُّوْكَهَ: کسی که می‌خواهد خاری را با خاری درآورد؛ ناقش: درآورد؛ «انتقاش»: درآوردن تیر از بدن؛ «شوکة»: تیغ و خار؛ إذا استخرجها من جسمه و به سمی المنقاش الذی ینقش به.

ضَلَعٌ: تمایل از ماده «ضلع» به معنای تمایل پیدا کردن به چیزی گرفته شده و در اینجا به معنای هم‌سان و همانند است؛ محرکة الميل والهوى و ضلعه مع فلان أى میلک و هواک قال الفیروزآبادی، قیل و القیاس تحریکه، لأنهم یقولون ضلع مع فلان کفرح و لكنهم خففوا انتهى. و یتفاد منه جواز القراءة بفتح اللام و سکونها معا، الأول على القیاس لكونه مصدر ضلع من باب فرح، والثانی على التخیف.

۲. بقره، ۱۴.

۳. بقره، ۱۵ و ۱۶.

## ۷. یادی از یاران باوفا

«أَيْنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ»

کجایند آن‌ها که به اسلام دعوت شده‌اند و از جان و دل آن را پذیرفته‌اند.

## ۸. ویژگی‌های یاران باوفا

### ۸.۱. تلاوت کنندگان قرآن

«وَقَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَهَيَّجُوا»<sup>۱</sup>

قرآن را تلاوت کردند و به خوبی آن را شناختند و به کار بستند.

### ۸.۲. جهادگر

«إِلَى الْجِهَادِ فَوَلَّهُوا وَلَهُ اللَّقَاحُ إِلَى أَوْلَادِهَا»<sup>۲</sup>

به جهاد دعوت شدند و عاشقانه به سوی آن حرکت کردند، همچون عشق (ناقه) به بچه‌هایش.

### ۸.۳. سعی و تلاش در جنگ

«وَسَلَبُوا السُّيُوفَ أَعْمَادَهَا وَأَخَذُوا بِأَطْرَافِ الْأَرْضِ زَحْفًا زَحْفًا وَصَفًّا صَفًّا بَعْضُ هَلَكَ وَبَعْضُ نَجَا»<sup>۳</sup>

غلاف شمشیرهایشان را کنار انداختند و گرداگرد زمین (در جبهه‌های مختلف) گروه‌گروه و صف در صف احاطه نمودند؛ سرانجام بعضی شهید شدند و بعضی رهایی یافتند.

۱. هَيَّجُوا: تحریک و تشویق شدند؛ فعل مجهول از ماده «هيجان» است و در اینجا مفهومی این است که آن‌ها را به سوی جهاد بر می‌انگیختند.

۲. وَلَّهُوا: شدت اشتیاق یا شدت حزن؛ از ماده «وله» بر وزن فرح. اللَّقَاحُ: شتر شیرده؛ جمع «لقوح» به معنی ناقة (شتر ماده) است؛ بکسر اللام الابل الواحدة لقوح کصبور و هی الحلوب أو التي تتجت هی لقوح إلى شهرين أو ثلاثة، ثم هی لبون.

۳. سَلَبُوا: جدا کردند.

أَعْمَادًا: غلاف‌ها؛ جمع «غمد» به معنی غلاف شمشیر است.

زَحْفٌ: گروه؛ در اصل به معنی راه رفتن توأم با سنگینی است و به حرکت لشکر انبوه و هر جمعیت فشرده اطلاق می‌شود. نیروها هنگامی که زیاد شدند دیگر نمی‌توانند تند راه بروند و آهسته و به صورت گروهی می‌روند، این است که از آنان به «زحفا، زحفا» یعنی گروه‌گروه تعبیر می‌شود؛ الیه کمنع زحفا و زحوفا و زحفانا مشی، و الزحف أيضا الجيش لأنهم یزحفون إلى العدو و یمشون.

صَفٌّ: صف به صف؛ مصدر کالتصفیف و یقال أيضا للقوم المصطفین.

آبیاری این زمین بی حاصل) درمانده گشته‌اند.

## نکته‌ها

- هر دردی را درمانی است مگر کوری و هوای نفس که خیرخواهان و هدایتگران از درمان آن نومید گشته‌اند؛ چون کوری دل، خردها را از کار می‌اندازد و هوای نفس دل‌ها را بیمار می‌گرداند.<sup>۱</sup>
- اطراف معاویه شیاطین و دنیاپرستان زیادی جمع شده بودند و معاویه نیز پول زیادی به آنان می‌داد و آن‌ها نیز متقابلاً به نفع او و علیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) شیطنت می‌کردند. این بود که حضرت تنها ماند؛ به همین دلیل نسبت به اصحاب خود و همکاری آن‌ها با دشمن اظهار دل‌گیری می‌کند.

## مشابه

◇ از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که عیسی بن مریم (علیه السلام) چنین گفت: «ذَوِئُ الْمَرْصِی فَشَفِیَتْهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَتْرَأْتُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَالَجْتُ الْمَوْتَى فَأَحْيَيْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَالَجْتُ الْأَحْمَقَ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى إِصْلَاحِهِ»<sup>۲</sup> من بیماران را مداوا کردم و به اذن خدا آن‌ها را شفا دادم، نابینای مادرزاد و گرفتار بیماری برص را به اذن خدا بهبودی بخشیدم، مردگان را به فرمان خدا زنده کردم، ولی خواستم احمق را معالجه کنم، نتوانستم.

## استعاره

مستعار: نزع

مستعار منه: چاه عمیق

مستعار له: امام

**جامع:** واژه نزع برای خود آن بزرگوار استعاره شده است و گویای این است که مردم از مصلحت کار خود آن چنان دور افتاده‌اند که گویی در ته چاه ژرفی قرار گرفته‌اند که او از کشیدن ریسمان برای بالا آوردن آنان و سعی در نجات آن‌ها خسته و درمانده شده است.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۵۴.

۲. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۳.

## مشابه

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ﴾<sup>۱</sup> از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند، وفا کردند. بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راه‌اند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده‌اند.

## ۸. ۴. شاد نشدن از زنده ماندن در جنگ

«لَا يَبْشُرُونَ بِالْأَحْيَاءِ»<sup>۲</sup>

زنده‌ها از زنده ماندن خوشحال نمی‌شدند.

## ۸. ۵. ناراحت نشدن از شهادت دوستان

«وَلَا يُعَزَّوْنَ عَنِ الْمَوْتِ»<sup>۳</sup>

و در مرگ شهیدان، به یکدیگر تسلیت نمی‌گفتند.

## ۸. ۶. گریه از خوف خداوند

«مُرَّةُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ»<sup>۴</sup>

آن‌ها بر اثر گریه (از خوف خدا) چشمانشان ناراحت شده بود.

## مشابه

﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾<sup>۵</sup> و چون آنچه به‌سوی این پیامبر نازل شده، بشنوند، می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند، اشک از چشم‌هایشان سرازیر می‌شود.

## ۸. ۷. بسیار روزه‌گیر

«خُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ»<sup>۶</sup>

۱. احزاب، ۲۳.

۲. لَا يَبْشُرُونَ: بشارت نمی‌یابند.

۳. لَا يُعَزَّوْنَ: تسلیت داده نمی‌شوند.

۴. مُرَّةُ الْعُيُونِ: چشمان سفید شده؛ جمع «امر» به معنی کسی است که چشمش بیماری یا ناراحتی دارد؛ بضم المیم و سکون الراء مرض فی العين بترک الکحل من مرهت عینه کفرحت فسدت بترک الکحل.

۵. مانده، ۸۳.

۶. خُمْصُ الْبُطُونِ: شکم‌های لاغر؛ جمع «اخمص» به معنی کسی است که شکمش تهی و لاغر است؛ خمص البطن: مثلاًته خلاه.

و به خاطر روزه، شکم‌هایشان تهی گشته است.

## ۸. ۸. تضرع به درگاه خداوند

«ذُبُلُ الشَّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ»<sup>۱</sup>

و لب‌ها از کثرت دعا خشک شده است.

## مشابه

﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۲</sup> پس خدا را پاک‌دلانه فراخوانید، هر چند ناباوران را ناخوش افتد.

## ۸. ۹. شب‌زنده‌داری

«صَفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهَرِ»<sup>۳</sup>

و رنگ چهره‌ها بر اثر شب‌زنده‌داری پریده است.

## ۸. ۱۰. خاشعان

«عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ غَبَرَةُ الْخَاشِعِينَ»<sup>۴</sup>

و غبار خشوع بر چهره‌های آن‌ها نشسته بود.

## نکته

● افرادی را که حضرت تأسف از دست دادنشان را می‌خورد، کسانی بودند که از بسیاری دعا، لب‌هایشان خشکیده بود و از بسیاری شب‌زنده‌داری و بیداری، رنگ چهره و بدنشان به زردی گراییده و بر چهره‌هایشان گرد و غبار فروتنان و افرادی که از خداوند می‌ترسند، نشسته بود؛ چون کسانی که خاکی و متواضع‌اند یا نسبت به خداوند ترس و خشوع دارند و چهره‌هایشان حالت سرخی و شادابی دیگران را ندارد بلکه صبغه تواضع پیدا می‌کنند.

۱. ذُبُلُ الشَّفَاهِ: لب‌های خشکیده؛ جمع «ذابل» به معنی خشک و بی‌طراوت است؛ الشیء ذبولاً من باب قعد قل نصارت و ذهب ماؤه.

۲. غافر، ۱۴.

۳. صَفْرُ الْأَلْوَانِ: رنگ‌های زرد؛ جمع «اصفر» به معنی زرد و رنگ‌پریده است.

السَّهَرُ: شب‌زنده‌داری.

۴. غَبَرَةُ: غبار.



## مشابه

- ◇ ﴿وَيَخْرُونَ لِلْذِّقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا﴾<sup>۱</sup> و بر روی زمین می افتند و می گریند و بر فروتنی آن‌ها می افزاید.
- ◇ ﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾<sup>۲</sup> هرگاه آیات [خدای] رحمان بر ایشان خوانده می شد، سجده کنان و گریان به خاک می افتادند.

## ۹. تشنه دیدار یاران باوفا

«أُولَئِكَ إِخْوَانِي الدَّاهِبُونَ فَحَقَّ لَنَا أَنْ نَظْمًا إِلَيْهِمْ وَنَعَصَّ الْأَيْدِي عَلَىٰ فِرَاقِهِمْ»<sup>۳</sup>  
برادران من، آن‌ها بودند که رفتند پس سزاوار است که تشنه دیدار آن‌ها باشیم و از فراقشان انگشت حسرت به دندان بگزیم.

## استعاره

مستعار: ظمًا

مستعار منه: تشنگی

مستعار له: اشتیاق امام برای دیدن یاران باوفا

**جامع:** امام واژه «ظمًا» را که به معنای تشنگی است، برای اشتیاق خود به دیدار آن یاران باوفا استعاره آورده است. وجه مشابَهت این است که مانند آب در هنگام شدت تشنگی، به وجود آن‌ها نیاز است و چون شوق به دیدار آن‌ها را به منزله عطش بیان فرموده واژه «ظمًا» را به کار برده است.

## ۱۰. هشدار امام درباره وسوسه‌های شیطان

## ۱.۱۰. آسان جلوه دادن راه شیطان

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْنِي لَكُمْ طُرُقَهُ﴾<sup>۴</sup>

۱. اسراء، ۹.

۲. مريم، ۵۸.

۳. نَظْمًا: تشنه می‌شویم.

نَعَصَّ الْأَيْدِي: دستان را با دندان گاز می‌گیریم.

۴. يُسْنِي: هموار می‌سازد؛ از ریشه «سنا» به معنی روشنایی است و هنگامی که به باب تفعیل برود به معنی سهل و آسان نمودن است؛ سَنَاه: تسنیه فتحه و سهله.

شیطان راه‌های انحرافی خویش را برای شما آسان جلوه می‌دهد.

## مشابه

- ◇ ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾<sup>۱</sup> و هر که پا جای پای شیطان گذارد، بداند که او به فحشا و منکر فرمان می‌دهد.
- ◇ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ﴾<sup>۲</sup> شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما کینه و دشمنی افکند.

## ۱۰. ۲. گسستن رشته‌های باور

﴿وَيُرِيدُ أَنْ يَحُلَّ دِينَكُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً﴾<sup>۳</sup>

می‌خواهد (رشته‌های محکم) دین شما را گره‌گره بگشاید.

## ۱۰. ۳. تفرقه، ابزار شیطان

﴿وَيُعْطِيكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ وَالْفُرْقَةَ الْفِتْنَةُ﴾<sup>۴</sup>

برنامه دیگر او این است که به جای اتحاد و هماهنگی، ایجاد تفرقه کند و به وسیله تفرقه فتنه بر پا سازد.

## نکته

- بنا و اساس کار شیطان این است که می‌خواهد اتحاد و یگانگی شما مسلمانان را تبدیل به تفرقه و جدایی کند و از بین تفرقه و جدایی‌ها ایجاد فتنه نماید.

## ۱۱. دوری کردن از شیطان

﴿فَاصْدِقُوا عَنْ نَزْعَاتِهِ﴾<sup>۵</sup>

حال که چنین است از وسوسه‌ها و فریب‌های او روی برگردانید.

۱. نور، ۲۱.

۲. مائده، ۹۱.

۳. يَحُلُّ: باز می‌کند.

عُقْدَةً: گره؛ اینجا مراد اعتقاد دینی است.

۴. الْفُرْقَةُ: تفرقه؛ و فی بعض النسخ بكسر الفاء و هو الطائفة من الناس و الجمع فرق كسدة و سدر و فی بعضها بالضم و هو اسم من فارقتة مفارقتة و فراقا.

۵. اصْدِقُوا: دوری کنید؛ از ماده «صدف» به معنی اعراض کردن و منصرف شدن است.

نَزْعَاتٍ: وسوسه‌ها؛ جمع «نزغ» به معنی فریب دادن است.



## ۱۲. نصیحت پذیر

«وَنَفَثَاتِهِ وَاقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاهَا إِلَيْكُمْ وَاعْقِلُوا هَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ»<sup>۱</sup>  
و نصیحت را از کسی که به شما هدیه می‌کند، پذیرا شوید و آن را محکم در درون جان خویش نگهداری کنید.

### مشابه

❖ ﴿وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۲</sup> و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به خدا پناه بر؛ زیرا که او شنوای داناست.  
❖ ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾<sup>۳</sup> و از شر دمنندگان افسون در گره‌ها [پناه می‌برم به پروردگار].

## خطبه ۱۲۲



### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** قبل از نهروان در کوفه، سال ۳۸ هجری  
**مخاطب:** کوفیان (خوارج)  
**علت ایراد سخن:** مشاهده اصرار خوارج بر جهل و غفلت خویش و لزوم محاجه با آن‌ها  
**موضوع:** سیاسی، اعتقادی  
**ویژگی:** جداناپذیری قرآن و ولایت حق امام علی (ع)

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۰.

### پیشگفتار خطبه

هنگامی که خوارج در مخالفت خود با مسئله حکمیت پافشاری کردند، امام علی (ع) به لشکرگاه آنان رفت و این خطبه را قبل از جنگ نهروان ایراد فرمود که سخنان امام بسیار مؤثر واقع شد؛ به گونه‌ای که اکثریت خوارج توبه کردند و از جنگ کناره‌گیری کردند.

۱. نَفَثَات: تبهکاری‌ها؛ جمع «نفثه» در اینجا به معنی وسوسه کردن است.

اعْقِلُواها: آن را حفظ کنید؛ از ماده «عقل» به معنی بستن پای شتر است، سپس به نگهداری هر چیزی اطلاق شده و عقل به معنی خرد نیز از همین ریشه است؛ زیرا انسان را از کارهای خلاف باز می‌دارد؛ هنگامی که گفتند شتر را «عقال» کردند یعنی چیزی به پای او بسته‌اند. به عقل انسان به این اعتبار عقل گفته می‌شود که انسان را کنترل می‌کند.

۲. اعراف، ۲۰۰.

۳. فلق، ۴.

مِنْكُمْ بِكَلَامِهِ<sup>۱</sup>

پس به دو گروه تقسیم شوید؛ آن‌ها که در صفین بودند، یک گروه شوند و آن‌ها که نبودند گروه دیگر تا با هرکدام با سخنی که مناسب اوست، سخن بگویم.

## نکته

- اگر مخاطبین در سخنان مهم، یکدست نباشند، فصاحت و بلاغت ایجاب می‌کند که آن‌ها را از هم جدا سازند و با هرکدام مناسب حالشان سخن بگویند تا کاملاً مؤثر واقع شود.<sup>۲</sup>

## مشابه

﴿وَأَمَّا تَزُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ﴾<sup>۳</sup> ای گناهکاران، امروز کناری گیرید.

## ۳. فراخواندن شاهدان

﴿وَنَادَى النَّاسَ فَقَالَ أَمْسِكُوا عَنِ الْكَلَامِ وَانصِتُوا لِقَوْلِي وَأَقْبِلُوا بِأَفْئِدَتِكُمْ إِلَيَّ فَمَنْ نَشَدْنَاهُ شَهَادَةً فَلْيَقُلْ بِعِلْمِهِ فِيهَا﴾<sup>۴</sup>

امام (علیه السلام) مردم را ندا داد و فرمود: خاموش باشید و به حرف‌هایم گوش فرا دهید و با دل‌هایتان به‌سوی من آید و هرکس را سوگند دادم که درباره آنچه می‌داند گواهی دهد، با علم و اطلاع خود گواهی دهد.

۱. فَاُمْتَارُوا: جدا شوید؛ از ماده «تمییزه» به معنی فصل و جدا کردن است؛ تمیز: جدا شدن؛ اسْتِمَارَ، اسْتِمَارَةٌ: از دیگران جدا شد.

فُوقَتَيْنِ: دو گروه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۲۹.

۳. یس، ۵۹.

۴. أَمْسِكُوا عَنِ الْكَلَامِ: خودداری کنید از سخن.

انصتوا: ساکت شوید و گوش دهید.

اقبلوا: اقبال کنید.

بِأَفْئِدَتِكُمْ: با دل‌هایتان؛ جمع فؤاد به معنای دل‌ها.

نشدنا: درخواست کردیم؛ از ماده «نشد» به معنی صدا زدن و سؤال کردن و طلب نمودن است و در جمله بالا به معنی شهادت طلبیدن است؛ نشدتک: الله و الرَّحْمَ أَى سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ وَبِالرَّحْمِ، و قال الفيومي: نشدت الضالة نشدا من باب قتل طلبتها و نشدتك الله و بالله نشدتك ذكرتك به و استعطفتك أو سألتك به مقسما عليك.

أَكُلُّكُمْ شَهِدَ مَعَنَا صَفِينٍ فَقَالُوا مِمَّنَّا مَنْ شَهِدَ وَمِمَّنَّا مَنْ لَمْ يَشْهَدْ قَالَ فَاُمْتَارُوا فِرْقَتَيْنِ فَلْيَكُنْ مَنْ شَهِدَ صَفِينٍ فِرْقَةً وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْهَا فِرْقَةً حَتَّى أَكَلَّمَ كُلًّا مِنْكُمْ بِكَلَامِهِ وَنَادَى النَّاسَ فَقَالَ أَمْسِكُوا عَنِ الْكَلَامِ وَانصِتُوا لِقَوْلِي وَأَقْبِلُوا بِأَفْئِدَتِكُمْ إِلَيَّ فَمَنْ نَشَدْنَاهُ شَهَادَةً فَلْيَقُلْ بِعِلْمِهِ فِيهَا ثُمَّ كَلَّمَهُمْ (عليه السلام) بِكَلَامٍ طَوِيلٍ مِنْ جُمْلَتِهِ أَنْ قَالَ (عليه السلام) أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حِيلَةً وَغِيلَةً وَ مَكْرًا وَ خَدِيعَةً إِخْوَانًا وَ أَهْلَ دَعْوَتِنَا اسْتَقَالُونَا وَ اسْتَرَاخُوا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَ التَّنْفِيسُ عَنْهُمْ فَقُلْتُ لَكُمْ هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ وَ بَاطِنُهُ عُدْوَانٌ وَ أَوَّلُهُ رَحْمَةٌ وَ آخِرُهُ نَدَامَةٌ فَاقِيمُوا عَلَى شَانِكُمْ وَ الزَّمُوا طَرِيقَتَكُمْ وَ عَضُّوا عَلَى الْجِهَادِ بَنَوَاجِدَكُمْ وَ لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِي نَعَقٍ إِنْ أُجِيبَ أَضَلَّ وَ إِنْ تَرَكْ ذَلِكَ وَ قَدْ كَانَتْ هَذِهِ الْفَعْلَةُ وَ قَدْ رَأَيْتُكُمْ أُعْطِيتُمُوهَا وَ اللَّهُ لَئِنْ أَبَيْتُهَا مَا وَجَبَتْ عَلَى فَرِيضَتِهَا وَ لَا حَمَلَنِي اللَّهُ ذَنْبَهَا وَ اللَّهُ إِنْ جَنَّتْهَا إِنِّي لِلْمُحِقِّ الَّذِي يَتَّبِعُ وَ إِنَّ الْكِتَابَ لَمَعَى مَا فَارَقْتُهُ مَذْ صَحِبْتُهُ فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ إِنْ الْقَتْلُ لَيَدُورُ عَلَى الْآبَاءِ وَ الْأَبْنَاءِ وَ الْإِخْوَانِ وَ الْقَرَابَاتِ فَمَا نَزَادَ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَ شِدَّةٍ إِلَّا إِيمَانًا وَ مُضِيًّا عَلَى الْحَقِّ وَ تَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ وَ صَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْجِرَاحِ وَ لَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نَقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الرِّيَغِ وَ الْإِعْوَاجِ وَ الشُّبْهَةِ وَ التَّأْوِيلِ فَإِذَا طِمَعْنَا فِي خَصْلَةٍ يَلُمُّ اللَّهُ بِهَا شَعَثَنَا وَ نَتَدَانِي بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا رَغْبَنَا فِيهَا وَ أَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا.

## ۱. مخاطب قرار دادن خوارج

﴿أَكُلُّكُمْ شَهِدَ مَعَنَا صَفِينٍ فَقَالُوا مِمَّنَّا مَنْ شَهِدَ وَمِمَّنَّا مَنْ لَمْ يَشْهَدْ﴾<sup>۱</sup>

آیا همه شما در صفین با ما بودید؟ آن‌ها گفتند: بعضی از ما حضور داشت و بعضی دیگر حاضر نبود.

## ۲. تقسیم به دو گروه

﴿قَالَ فَاُمْتَارُوا فِرْقَتَيْنِ فَلْيَكُنْ مَنْ شَهِدَ صَفِينٍ فِرْقَةً وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْهَا فِرْقَةً حَتَّى أَكَلَّمَ كُلًّا

۱. شَهِدَ: حاضر شد.



## نکته

● از این تعبیر استفاده می‌شود که «خوارج» یا لشکریان امام علیه السلام که در آنجا حضور داشتند یا هر دو، مشغول سخن گفتن با یکدیگر بودند. امام نخست آن‌ها را دعوت به سکوت و گوش فرا دادن از دل و جان نمود تا زمینه تأثیر آماده شود و در ضمن، شهود خود را نیز از میان جمعیت به صورت عام برگزید.<sup>۱</sup>

## مشابه

◇ ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾<sup>۲</sup> چون قرآن خوانده شود به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید، شاید مشمول رحمت خدا شوید.

## ۴. سخن طولانی امام

﴿ثُمَّ كَلَّمَهُمْ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ مِنْ جُمْلَتِهِ أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

سپس آن حضرت با آنان سخن گفت، سخنی طولانی که بخشی از آن این است.

## ۵. یادآوری اشتباهات

﴿أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حَيْلَةً وَ غِيْلَةً وَ مَكْرًا وَ خَدِيعَةً إِيْحَاؤُنَا وَ أَهْلُ دَعْوَتِنَا اسْتَقَالُونَا وَ اسْتَرَاخُوا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَ التَّنْفِيسُ عَنْهُمْ﴾<sup>۳</sup>  
مگر آن زمان که سپاه معاویه از روی حيله و نیرنگ و مکر و خدعه، قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بلند کردند، نگفتید این‌ها برادران ما هستند و اهل مذهب ما، از ما خواسته‌اند که از آنان درگذریم و راضی به حکمیت کتاب خدا، قرآن شده‌اند. رأی صواب این است که آن‌ها را بپذیریم و دست از آنان بکشیم.



## نکته

● چهار کلمه «حيلة و غيلة و مکر و خديعة» مفعول لاجله است و در واقع «لام» علت ابتدای آن‌هاست؛ یعنی «للحيلة...» یعنی به خاطر حيله و خدعه و نیرنگ قرآن‌ها را سر نیزه کردند و از روی اعتقاد نبود.

## ۶. یادآوری پاسخ امام

﴿فَقُلْتُ لَكُمْ هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيْمَانٌ وَ بَاطِنُهُ عُدْوَانٌ وَ أَوَّلُهُ رَحْمَةٌ وَ آخِرُهُ نَدَامَةٌ﴾<sup>۱</sup>

من به شما گفتم: این کاری است که ظاهرش ایمان و باطنش کفر و عدوان است، آغازش رحمت و پایانش ندامت است.

## مشابه

◇ ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ﴾<sup>۲</sup> و چون به مؤمنان می‌رسند، می‌گویند: ایمان آورده‌ایم و چون با شیطان‌های خویش خلوت می‌کنند، می‌گویند: ما با شما هستیم، ما استهزایشان می‌کنیم.  
◇ ﴿فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ﴾<sup>۳</sup> بر شما نیز از جانب پروردگارتان دلیل روشن و هدایت و رحمت فرا رسید.

## ۷. پرهیز از انحراف

﴿فَأَقِمْوْا عَلَى شَأْنِكُمْ وَ الزَّمُوا طَرِيقَتَكُمْ﴾<sup>۴</sup>

در همین حال باقی باشید و از راهی که پیش گرفته‌اید، منحرف نشوید.

## ۸. محکم بودن در جهاد

﴿وَ عَصُوا عَلَى الْجِهَادِ بَنَوَا جِدْكُمْ وَ لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِي نَعَقٍ إِنْ أُجِيبَ أَضَلَّ وَ إِنْ تُرِكَ

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۳۰.

۲. اعراف، ۲۰۴.

۳. مَصَاحِف: قرآن‌ها، مصحف‌ها؛ منظور قرآن مکتوب و جلد شده است.

غِيْلَةً: نیرنگ؛ بالكسر الخديعة؛ خُفِيَّةٌ عَلَى حِينِ غَرَّةٍ: تَرَبَّصٌ بِهِ خُفِيَّةً.

خَدِيعَةً: فریب دادن؛ از ماده «خَدَعَ» به معنای حيله کردن، أَخْدَعَ، إِخْدَاعًا: او را به نیرنگ برانگیخت.

اسْتَقَالُوا: طلب اقاله و چشم‌پوشی کردید؛ از ماده «استقاله» به معنای درخواست پس گرفتن چیزی است.

اسْتَرَاخُوا: پناه بردند؛ از ماده «رَوَّحَ» به معنای راحتی؛ أَرَّاحَ، إِزَاحَةً: او را آسایش داد.

التَّنْفِيسُ: نجات دادن؛ به معنای گشایش و آزاد نمودن و دست کشیدن است؛ تنفيساً فَرَّجَ تَفْرِيجًا.

۱. عُدْوَانٌ: دشمنی؛ از ماده «عدو» به معنای تجاوز، دشمن؛ عَادَى، عِدَاءٌ وَ مُعَادَاةٌ فَلَانًا: با او دشمنی کرد؛ عَادَى

جمع عُدَاة: تجاوزگر.

۲. بقره، ۱۴.

۳. انعام، ۱۵۷.

۴. فَأَقِمْوْا: پایداری کنید؛ از ماده قوم.

شَأْنِكُمْ: موقعیت خودتان، کار، حال، جمع شُؤْن.

الزَّمُوا: ملتزم باشید، بگیرید؛ از ماده «لَزِمَ».

ذَلَّ<sup>۱</sup>

و در این مرحله سرنوشت ساز به جهاد ادامه دهید و در جهاد دندان ها را بر هم بفشارید و به هیچ صدایی اعتنا نکنید؛ چراکه این ها صداهایی است که اگر به آن پاسخ (موافق) گویند گمراه می کنند و اگر رهایش سازند، گوینده اش خوار و ذلیل می شود.

## نکته ها

● حضرت جریانات و حوادث و بگویم گوه های جنگ صفین را برای کسانی که خود در آن جنگ بوده اند، یادآوری می کند که به شما گفتم در کار خود یعنی جنگ ثابت و پایدار بمانید و به جنگ خود ادامه بدهید و دندان های خود را بفشارید بر ادامه جهاد و استقامت به خرج دهید.

● حضرت گفتار معاویه و پیشنهاد او را به صدای غار غار کلاغ تشبیه کرده است؛ چنان که قرآن به افراد گمراه و گناهکار می فرماید ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾<sup>۲</sup>

## مشابه

◇ ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾<sup>۳</sup> اینان همانند چهارپایان اند حتی گمراه تر از آن ها.

◇ ﴿وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَنْكُمْ الْأَمْرَ مِنَ الْغَيْظِ﴾<sup>۴</sup> و چون خلوت کنند، از غایت کینه ای که به شما دارند، سرانگشت خویش به دندان گزند.

۱. عَصَوْا: بفشارید؛ از ماده «عَصَ» به معنای به دندان گرفتن؛ عَصَ، عَصَاً و عَصِيضاً؛ او را با دندان گاز گرفت.

النَّوَاجِد: دندان ها؛ از ماده «نَجَدَ» به معنای چهار دندان آسیاب در دهان.

لَا تَلْتَفِتُوا: اعتنا نکنید؛ از ماده «لَفَتَ» به معنای توجه کردن، التفات باب افتعال همین ماده است.

نَاعَقِي: ناله زننده؛ از ماده «نَعَقَ» به معنای صیحه زدن، فریاد کشیدن؛ نَعَق: الرَّاعِي بَغْنَمِهِ يَنْعَقُ مِنْ بَابِ ضَرْبِ نَعِيقٍ صَاحُ بِهَا وَ زَجَرُهَا.

أَضَلَّ: گمراه کرد؛ از ماده «ضَلَّ» به معنای گمراه شد؛ ضَلَّلَهُ: گمراه کرد؛ «اسْتَضَلَّ، اسْتَضَلَّالاً»: از او خواست تا گمراه شود؛ «أَضَلَّ، إِضْلَالاً الشَّيْءُ»: آن چیز را گم کرد، نابود کرد.

ذَلَّ: ذلیل شد؛ از ماده «ذَلَّ» به معنای خوار شد؛ أَذَلَّهُ: خوار کردش؛ اسْتَذَلَّهُ: خوار داشت او را.

۲. فرقان، ۴۴.

۳. اعراف، ۱۷۹.

۴. آل عمران، ۱۱۹.

◇ ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾<sup>۱</sup> روزی که کافر دستان خود را به دندان گزد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود، در پیش گرفته بودم.

◇ ﴿كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً﴾<sup>۲</sup> مثل حیوانی است که کسی در گوش او آواز کند و او جز بانگی و آوازی نشنود.

◇ ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾<sup>۳</sup> آن کسانی که به سخن گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند، ایشان اند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمندان اند.

## ۹. پذیرش مسئله حکمیت

﴿وَقَدْ كَانَتْ هَذِهِ الْفَعْلَةُ وَقَدْ رَأَيْتُكُمْ أَعْطِيتُمُوهَا﴾<sup>۴</sup>

ولی این کار (مسئله حکمیت) انجام گرفت و دیدم شما آن را پذیرفتید.

## نکته

● مقصود از «هَذِهِ الْفَعْلَةُ» همان حکمیت و پذیرفتن آن است که یک بار انجام گرفت. حضرت می فرماید من به شما هشدار دادم که به حرف سپاه معاویه و پیشنهاد او گوش ندهید و حکمیت را نپذیرید ولی متأسفانه شما آن را پذیرفتید. ما در آستانه پیروزی قرار داشتیم و مالک اشتر در نزدیکی مقر فرماندهی معاویه مشغول پیشروی بود ولی شما فشار آوردید و مالک اشتر را مجبور به بازگشت کردید.

## ۱۰. دلیل مخالفت با حکمیت

﴿وَاللَّهُ لَئِنْ أَبَيْتُهَا مَا وَجِبَتْ عَلَيَّ فَرِيضَتُهَا وَلَا حَمْلَنِي اللَّهُ ذَنْبَهَا﴾

به خدا سوگند، اگر من از پذیرش این امر (حکمیت) سرباز می زدم، متعهد به لوازم آن نبودم و خداوند گناه آن را بر دوش من نمی گذاشت.

۱. فرقان، ۲۷.

۲. بقره، ۱۷۱.

۳. زمر، ۱۸.

۴. الْفَعْلَةُ: یک مرتبه از هر عملی؛ بالفتح المرة من الفعل.

## نکته‌ها

- اشاره به اینکه اگر من در آغاز با مسئله حکمیت سخت مخالف بودم برای اینکه در برابر لوازم آن مسئول نباشم و گناه آن بر دوش من سنگینی نکند.<sup>۱</sup>
- ضمیر در «ایبیتها» به حکمیت باز می‌گردد و معنای آن چنین است که حکمیت واجب نیست و نه پذیرفتن آن خروج از دین به شمار می‌رود. پس از پذیرش نیز بازگشت از آن جایز است و امام می‌تواند آن را بپذیرد یا نپذیرد؛ حتی می‌تواند بسته به موقعیت پیش آمده از قبول حکمیت پس از پذیرش آن پرهیز کند یا پس از امتناع از قبولش به آن تن در دهد.<sup>۲</sup>

## ۱۱. دلیل پذیرش حکمیت

«وَوَاللَّهِ إِنْ جِئْتُهَا إِنِّي لِلْمُحِقِّ الَّذِي يُتَّبَعُ وَإِنَّ الْكِتَابَ لَمَعِيَ مَا فَارَقْتُهُ مُذْ صَحِبْتُهُ»<sup>۳</sup>  
به خدا سوگند، اگر آن را در پایان کار پذیرا شدم باز حق با من بود و قرآن با من است، از آن زمان که با آن آشنا شده‌ام، هرگز از آن جدا نگشته‌ام.

## نکته‌ها

- اشاره به اینکه، هنگامی که دیدم در میان شما در مسئله حکمیت چنان اختلافی افتاده که اگر جلوی آن را نگیرم، شما خودتان بر ضد یکدیگر قیام می‌کنید و گروهی بر گروه دیگر شمشیر می‌کشد و اسباب بدبختی و رسوایی بزرگ فراهم می‌شود، اینجا بود که مجبور شدم و حکمیت را بپذیرم.<sup>۴</sup>

## ● گوشه‌ای از شخصیت معاویه

داستان برافراشتن پیراهن عثمان در شام و ریختن اشک‌های دروغین و برانگیختن مردم برای شورش در برابر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و بر باد دادن خون مسلمین، گوشه‌ای از چهره واقعی معاویه است.

دادن رشوه‌های کلان به سران قبایل و حتی بعضی از فرماندهان لشکر علی (علیه السلام) و ایجاد تفرقه و نفاق در میان آن‌ها و در بین مردم، فرستادن گروه‌های غارتگر به نواحی مختلف برای ایجاد ناامنی، نمونه‌های دیگری محسوب می‌شود. مسئله بلند کردن

قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها نیز در همین راستا ارزیابی می‌شود.

## ۱۲. جهاد در زمان رسول خدا

«فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَى الْآبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ، وَالْإِخْوَانَ وَالْقَرَابَاتِ فَمَا نَزَدَا عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيْمَانًا وَ مُضِيًّا عَلَى الْحَقِّ وَ تَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ وَ صَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْجِرَاحِ»<sup>۱</sup>

ما همراه رسول خدا ﷺ بودیم و قتل و کشتار در میان پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان (که بر ضد اسلام قیام کرده بودند) دور می‌زد و در این راه، هر مصیبت و سختی پیش می‌آمد سبب افزایش ایمان ما و حرکت در راه حق و تسلیم در برابر فرمان (خدا) و شکیبایی بر درد و سوزش جراحات‌ها می‌شد.

## نکته

- مراد آن حضرت اندک‌اندک آشنا کردن آن‌ها به چگونگی احوال خود و یاران پیامبر اکرم ﷺ است و اینکه آن‌ها در رکاب رسول خدا ﷺ چگونه جهاد کرده‌اند تا با شرح حالات آن‌ها، شاید به گذشتگان تأسی جویند و از آن‌ها پیروی کنند.<sup>۲</sup>

## مشابه

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾<sup>۳</sup> و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، میانشان آشتی افکنید و اگر یک گروه بر دیگری تعدی کرد، با آن‌که تعدی کرده است، بجنگید تا

۱. لَيَدُورُ: می‌چرخد؛ از ماده «دور» به معنای گردش؛ دائرة: به معنی گردنده است؛ أَدَارَ، إِدَارَةُ الشَّيْءِ: آن چیز دور زد یا چرخید.

نَزَدَا: زیاد می‌کند؛ از ماده «زید» به معنای زیادت؛ زَادَ: بیفزود او؛ زَائِدٌ، مُزَايَدَةٌ: در فزونی بر او چیره شد؛ زَيْدٌ، تَزَيَّدَ: آن چیز را افزایش داد، اضافه کرد؛ الْمُتَزَايِدُ: افزایش طلب، افزایش خواه.

قَرَابَاتٍ: خویشاوندان؛ از ماده «قَرَبَ» به معنای نزدیکی، اسْتَقْرَبَ، اسْتَقْرَابُ الشَّيْءِ: آن چیز را نزدیک یافت؛ تَقَارَبَ، تَقَارُبًا: آن چیز به او نزدیک شد؛ قَارَبَ، مُقَارَبَةٌ: به او نزدیک شد.

مَضَضٍ: درد و سوزش؛ كَالْأَلَمِ لَفْظًا وَ مَعْنَى: يقال: فعلت هذا على مضض: کارها متألماً.

جِرَاحٍ: زخم‌ها، جمع جراحات؛ جرحه: جرحا من باب نفع و الاسم الجرح بالضمة و الجراحة بالكسر و جمعها جراحات و جراحات بالكسر أيضا.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۶۸.

۳. حجرات، ۹.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۳۲.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶.

۳. إِنْ جِئْتُهَا: اگر آن را قبول می‌کردم. مَا فَارَقْتُ: جدا نشدم.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۳۲.



به فرمان خدا باز گردد؛ پس اگر بازگشت، میانشان صلحی عادلانه برقرار کنید و عدالت ورزید که خدا عادلان را دوست دارد.

### ۱۳. جهاد در زمان امام

«وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الرِّبِّغِ وَالْإِغْوِجَاجِ وَالشُّبْهَةِ وَالْثَّأْوِيلِ»<sup>۱</sup>

ما هم اکنون با جماعتی که ظاهراً برادران اسلامی ما هستند به خاطر انحرافات و کجی‌ها و شبّهات و تأویلات ناروا که در اسلام دارند، پیکار می‌کنیم.

#### نکته

● پافشاری بر باطل به دلیل وجود شبهه یا سوء تفاهم، موجب خروج از اسلام نیست و این گروه جزء مسلمانان هستند و همه حقوق و تکالیف مسلمانان بر ایشان نیز شامل می‌شود.<sup>۲</sup>

#### مشابه

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾<sup>۳</sup> بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان، نمی‌خواهم و هر که کار نیکی کند به نیکویی اش می‌افزایم؛ زیرا خدا آمرزنده و شکرپذیر است.

﴿فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾<sup>۴</sup> بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد.

### ۱۴. امید داشتن به سازش

«فَإِذَا طِمَعْنَا فِي حَصْلَةِ يَلْمُ اللَّهُ بِهَا شَعْنَنَا وَتَدَانِي بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا رَغْبَنَا فِيهَا

وَأَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا»<sup>۱</sup>

بنابراین هرگاه احساس کنیم چیزی باعث جمع پراکنده ما می‌شود و به وسیله آن به هم نزدیک می‌گردیم و باقی مانده پیوندها را در میان خود محکم می‌سازیم، به آن علاقه نشان می‌دهیم و از غیر آن خودداری می‌کنیم.

#### نکته‌ها

- کسی که امید خیر و احتمال صلاح در او می‌رود امام از درگیری با او پرهیز می‌کند. عبارت «ونتدانی بها الى البقية» گویای این است که گواهی دشمنان امام به توحید و پیامبری رسول خدا ﷺ موجب شمول اسلام بر آنها می‌گردد و این گواهی عامل نزدیکی بین دو گروه است.<sup>۲</sup>
- مصونیت اسلام تنها در صورت انکار شهادتین برداشته می‌شود و با وجود اعتراف به شهادتین و به شرط ترک دشمنی و ستم از دیگر خطاها چشم‌پوشی می‌شود.<sup>۳</sup>

۱. حَصْلَةٌ: از ماده «حَصَلَ» به معنای پیکار کردن؛ أَخْصَلَ، إِنْخَصَالًا الرامی: تیرانداز به هدف تیر انداخت.

يَلْمُ: جمع می‌کند، التیام می‌بخشد؛ از ماده «لَم» بر وزن غم به معنای جمع‌آوری کردن است و گاه به معنای جمع‌آوری توأم با اصلاح آمده است.

شَعْنٌ: پراکندگی؛ در اصل به معنای ژولیدگی و غبارآلود بودن است سپس به هر نوع پراکندگی اطلاق شده است.

تَدَانِي: نزدیک می‌شویم؛ از ماده «دَنَى» به معنای به هم نزدیک شویم.

البقية: همی الابقاء و الکف، وقال البحرانی (ره) بقاء ما بقى فيما بيننا من الاسلام، و فى البحار و الأظهر عندى أنه من الابقاء بمعنى الرّحم و الاشفاق و الاصلاح كما فى الصحيفه: لا تبقى على من تضرّع إليها، وقال فى القاموس: أبقیت ما بيننا أى لم ابالغ فى افساده و الاسم البقية و اولو بقية ينهون عن الفساد أى ابقاء.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹.

۳. همان.

۱. الرِّبِّغ: لغزش، انحراف از حق؛ أَرَاغ، إِزَاغَةً عن الطريق: او را از راه منحرف کرد؛ زَاغ، زَبْغًا وَ زَبْغَانًا وَ زَبْغُوعَةً: مایل شد، کج شد.

الإِغْوِجَاج: انحراف.

الْثَّأْوِيل: برگرداندن معنا.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸.

۳. شوری، ۲۳.

۴. حجرات، ۹.



## خطبه ۱۲۳

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: به هنگام نبرد صفین، سال ۳۷ هجری  
مخاطب: سپاهیان  
علت ایراد سخن: دمیدن روح استقامت و شهادت طلبی در کالبد بی جان سپاهیان  
موضوع: اعتقادی، نظامی  
ویژگی: تاکتیک و تقویت روحی سپاهیان<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۸.

### پیشگفتار خطبه

این خطبه از سخنان امام علی (علیه السلام) است که در میدان نبرد صفین به یاران خود فرمود که به چند نکته مهم اشاره شده است:

۱. کسانی که در جنگ، قدرت و جرئت بیشتری نصیبشان شده، باید از افراد ضعیف تر حمایت و دفاع کنند؛

۲. کسانی که به خاطر ترس از مرگ، از جهاد فرار می کنند در اشتباه اند؛

۳. مرگی پرافتخارتر و گرامی تر از شهادت نیست؛

۴. پیش بینی ذلت و زبونی مردم کوفه.

### نکته

- در جنگ مانند روح و بدن واحد باشید و هر یک پشتیبان دیگری گردید و اگر یکی از شما نیرومندتر و دلیرتر از برادرش بود و او به یاری اش نیاز داشت در این کار شتاب کند و در کنار او دشمن را دور کند.<sup>۱</sup>

### ۳. حتمیت مرگ

«إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَيْثُ لَا يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ وَلَا يُعْجزُهُ الْهَارِبُ»<sup>٢</sup>

مرگ، طلب‌کنندهٔ سریعی است که نه آن‌ها که بر جای خود ایستاده‌اند از چنگال او رهایی می‌یابند و نه آن‌ها که فرار می‌کنند، می‌توانند از دست او بگریزند.

### نکته

- در جنگ اگر انسان بخواهد هم‌زمان مراقب خود و دیگری باشد، احتمال کشته شدنش زیاد است؛ بنابراین حضرت می‌فرماید که اگر کسی در جنگ شجاعت و شهامت به خرج دهد ولی زمان مرگ او فرانسیده باشد از دنیا نخواهد رفت و کشته نخواهد شد و اگر مرگ کسی فرارسیده باشد، هر چند از مرگ فرار کند بالاخره مرگ و را خواهد یافت.

## مشاه

- ♦ ﴿أَيُّهَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾<sup>۳</sup> هر جا که باشید ولو در حصارهای سخت استوار، مرگ شما را درمی یابد.
- ♦ ﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾<sup>۴</sup> بگو: آن مرگی که از آن می گریزید، شما را درخواهد یافت.

#### ۴. شهادت بہترین مرگ

«إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَا لَفْ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳.

۲. حَیِیْتُ: سریع و جدی؛ از ماده «حَیَّ» به معنی برانگیختن و تحریک کردن گرفته شده است.

لَا يُعْجِزُهُ: ناتوان نمی سازد.

الْهَارِبُ: فرارکننده؛ از ماده «هَرَبَ» به معنای فرار کردن؛ أَهْرَبَ، إِهْرَابًا الرَّجُلُ: با ترس و لرز یا بدون ترس کوشید و فرار کرد.

۳. نساء، ۷۸.

۴. آراء.

وَأَيُّ أَمْرٍ مِنْكُمْ أَحْسَنَ مِنْ نَفْسِهِ رِبَاطَةٌ جَاشَ عِنْدَ اللَّقَاءِ وَ رَأَى مِنْ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَلًّا فَلْيَذْبُ عَنْ أَخِيهِ بِقُضْلِ نَجْدَتِهِ الَّتِي فَضَّلَ بِهَا عَلَيْهِ كَمَا يَذْبُ عَنْ نَفْسِهِ فَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَهُ إِنْ الْمَوْتُ طَالِبٌ حَيْثُ لَا يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ وَلَا يَعْجِزُهُ الْهَارِبُ إِنْ أَكْرَمَ الْمَوْتُ الْقَتْلَ وَ الَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَا تَلْفُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ أَهْوَنَ عَلَى مِنْ مَيِّتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكْشُونَ كَشِيشَ الصَّبَابِ لَا تَأْخُذُونَ حَقًّا وَ لَا تَمْنَعُونَ ضَمِيمًا قَدْ خَلِشْتُمْ وَ الطَّرِيقَ فَالْتَجَاءَ لِلْمُقْتَحَمِ وَ الْهَلَكَةَ لِلْمَتَلَوِّمِ.

## ۱. شکرانہ قدرت

«وَأَيُّ أَمْرِي مِنْكُمْ أَحَسَّ مِنْ نَفْسِهِ رِبَاطَةَ جَاشٍ عِنْدَ اللِّقَاءِ وَ رَأَى مِنْ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَلًّا فَلْيَذُبْ عَنْ أَخِيهِ بِفَضْلِ نَجْدَتِهِ الَّتِي فَضَّلَ بِهَا عَلَيْهِ كَمَا يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ فَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَحَعَلَهُ مِثْلَهُ»<sup>١</sup>

هرکدام از شما که در صحنهٔ جنگ قوت قلب بیشتری در خود احساس می‌کند و در بعضی از برادرانش ضعف و سستی می‌بیند، باید به شکرانهٔ برتری و شجاعتی که خدا به او بخشیده است، از وی دفاع و حمایت کند؛ آن‌گونه که از خود دفاع می‌کند؛ زیرا اگر خدا می‌خواست او را همانند برادرش ضعیف قرار می‌داد.

۱. رِبَاطَةُ جَاشٍ: قوت قلب؛ از ماده «رَبَطَ» به معنی محکم بستن چیزی است و «جَاش» به معنی قلب و سینه است و هنگامی که این دو واژه با هم استعمال می شود به معنی قوت قلب و شجاعت است؛ ربطه: یربطه من بایی نصر و ضرب شدّه، قال الفیروز آبادی و رابط الجاش و یربط جاشه رابط به بالكسر أَشَدَّ قلبه و اللّٰه علی قلبه ألهمه الصبر و قوّاه.

جَاشُ: لشکر؛ از مادهٔ «جَیَسَ» به معنای لشکر؛ الجَیَّاشُ: سرگشته و سرگردان؛ جَیَسَ، تَجَیَّسًا، الجیوشُ: لشکریان را جمع آوری کرد؛ الجَیَّشُ جمع جُیوش: ارتش، گروه سربازان.

فَشَلَّ: ترس و سستی، ضعف؛ انْفِشَلَّ، انْفِشَالًا: از چیزی که ناگهان برایش رخ داد ترسید؛ يُعْجِزُهُ: از ماده «عَجَزَ» به معنای ناتوانی؛ اعجاز: عاجز کردن؛ اسْتَعْجَزَ، اسْتِعْجَازًا: او را ناتوان یافت.

**فَلْيَذُوبْ:** باید دفاع کند؛ از ماده «ذَبَّ، يَذُبُّ» که امر غایب است با فاء عاطفه به معنای پس باید دفاع کند.

نَجْدَة: دلیری و شجاعت؛ از ماده «نَجَدَ» به معنی غلبه است؛ الشجاعة في القتال.

مِنْ مَيِّتَةٍ عَلَى الْفَرَّاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ<sup>۱</sup>

به یقین بهترین مرگ شهادت (در راه خدا) است. سوگند به آن کس که جان فرزند ابوطالب در دست اوست، هزار ضربه شمشیر بر من آسان تر است تا مرگ در بستر، در غیر طاعت خدا.

#### نکته‌ها

- این تعبیر حکایت از عظمت مقام شهیدان و امر به شهادت می‌کند تا آنجا که امام علیه السلام حاضر است هزار ضربه شمشیر را به جان بخرد ولی در بستر و به مرگ طبیعی نمیرد و این زبان قال یا حال همه مؤمنان مخلص و شجاع و پاک‌باختگان راه حق است.<sup>۲</sup>
- حضرت در اینجا برای مردم توضیح می‌دهد که من مانند بسیاری از افراد نیستم که فقط اهل علم باشم و عمل نکنم پس همان طور که من از شهادت استقبال می‌کنم شما هم استقبال کنید و هنگامی که به میدان جنگ می‌روید همان گونه که از خود دفاع می‌کنید از دوست و هم‌رزم ترسو و ضعیف خود هم دفاع کنید.

#### مشابه

- ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ﴾<sup>۳</sup> آنان را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مخوانید.
- ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾<sup>۴</sup> کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.
- ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾<sup>۵</sup> و خویشتن را به دست خویش به هلاکت میندازید.

#### ۵. تاریکی آینده

۱. مَيِّتَةٍ: مرگ با کسر میم به معنی چگونگی و کیفیت مردن است و «میتة» با فتح میم به معنی شخص مرده است. توجه داشته باشید که «میت» مذکر و «میتة» مؤنث است؛ بالكسر هیئة الموت کالجلسة و الركبة هیئة الجالس والراكب يقال مات فلان میتة حسنة قال: و المروى فی نهج البلاغة بالكسر فی أكثر الروایات، و قد روى من موة، و هو الألیق یعنی المزة الواحدة ليقع فی مقابل الألف.
۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۴۶.
۳. بقره، ۱۵۴.
۴. آل عمران، ۱۶۹.
۵. بقره، ۱۹۵.

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكْشُونَ كَشِيشَ الضَّبَابِ»<sup>۱</sup>

گویا می‌بینم که در صحنه نبرد از برابر دشمن فرار می‌کنید و صدای همهمه شما هنگام فرار همچون صدای ازدحام سوسماران به هنگام حرکت است.

#### نکته

- منظور امام از این سخن سرزنش آن‌ها به سبب ترس و درماندگی و تشویقشان برای استواری و همکاری است.<sup>۲</sup>

#### ۶. ناتوانی در گرفتن حق

«لَا تَأْخُذُونَ حَقًّا وَلَا تَمْتَعُونَ صَيِّمًا»<sup>۳</sup>

نه قادر بر گرفتن حقی هستید و نه توان دارید از ظلم و ستمی جلوگیری کنید.

#### تشبیه

مشبه: صدای همهمه در جنگ به هنگام فرار

مشبه‌به: صدای ازدحام سوسماران به هنگام حرکت

وجه شبه: سوسمارها هنگامی که به طور گروهی حرکت می‌کنند به هم می‌خورند و از برخورد آن‌ها به یکدیگر صدایی برمی‌خیزد؛ یعنی هنگام فرار چنان دستپاچه و وحشت‌زده‌اید که بی‌اختیار به هم می‌خورید و صدای به هم خوردن شما به گوش می‌رسد.

۱. تَكْشُونَ: ازدحام و غوغا می‌کنید.

کَشِيش: صدایی است که زیاد بلند نباشد و به صدای قورباغه و سوسمار و صدای آهسته شتر اطلاق می‌شود.  
ضباب: سوسمار؛ جمع «ضَبَّ»؛ الأفعی کَشِيشا من باب ضرب إذا صاتت من جلدھا لا من فمھا قال الشارح المعتزلی: الکَشِيش الصوت يشوبه خور مثل الخشخشة قال الراجز: و عن النهایة کَشِيش الافعی صوت جلدھا إذا تحرکت، و قد کشت تکش و لیس صوت فمھا لآن ذلک فصیحھا.

کَشِيش الضَّبَاب: سروصدای سوسمارها وقت حرکت سریع؛ جمع «ضَبَّ» به حیوانی شبیه سوسمار گفته می‌شود که دُم او بندهای زیادی دارد؛ دابة بریة و جمعه ضباب بالكسر کسهم و سهام.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴.

۳. تَمَتَّعُونَ: جلوگیری کنید؛ از ماده «مَتَعَ» به معنی بازداشتن؛ مَتَّع: مبالغه است یعنی بسیار بازدارنده؛ اَمْتَنَعَ، اَمْتَنَاعاً [منع] عن الشيء: از آن چیز دست برداشت و منصرف شد.

صَيِّم: ذلت؛ به معنی ظلم و کم‌گذاشتن حق است.



## نکته

- در حقیقت حضرت در صدد بیان ضعف و سستی سپاه خود است و به آن‌ها تذکر می‌دهد که در پی حق و حقیقت نیستید و حق خود را از دشمن نمی‌گیرید و از ظلم و ستم جلوگیری نمی‌کنید. اساساً جنگ برای دفاع از حق و جلوگیری از ظلم است ولی حضرت به سپاه خود می‌گوید شما به دنبال تحقق هدف‌های جنگ نیستید.

## ۷. نجات در نترسیدن

«قَدْ خَلَّيْتُمْ وَ الطَّرِيقَ فَالْنَجَاةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup>

این شما و این راه راست. نجات برای کسی است که خود را به میدان افکند.

## نکته

- جمله «قَدْ خَلَّيْتُمْ وَ الطَّرِيقَ» اشاره به اتمام حجت کامل است؛ چون جاده روشن به‌سوی مقصد از طرف رهبری آگاه نشان داده شده و موانع پیمودن آن از بین رفته است.<sup>۲</sup>

## ۸. هلاکت سست‌عنصران

«وَ الْهَلَكَةُ لِلْمُتَلَوِّمِ»<sup>۳</sup>

و هلاکت و بدبختی نصیب کسی است که سستی و تنبلی کند.

## نکته

- مقصود حضرت این است که انسان مختار است و نمی‌توان او را با زور به‌سوی سعادت کشاند و به بهشت برد. انسان برای نجات یافتن باید بدون تردید و دودلی مسیر را پیماید و مخصوصاً در میدان جنگ نباید فرار کند. کسانی که کارهای خود را با شک و دودلی انجام می‌دهند خود را به هلاکت می‌اندازند؛ زیرا دشمن هنگامی که ضعف سپاه خود را مشاهده نمود، زودتر حمله می‌کند و همه را نابود می‌سازد.

## خطبه ۱۲۴



## شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** به‌هنگام نبرد صفین، سال ۳۷ هجری  
**مخاطب:** سپاهیان  
**علت ایراد سخن:** گرم شدن آتش نبرد  
**موضوع:** نظامی  
**ویژگی:** آداب سپاهیگری<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۹.

## پیشگفتار خطبه

این خطبه به‌منظور تشویق یاران برای جهاد قبل از جنگ صفین ایراد شده است.

۱. خَلَّيْتُمْ: رها شدید.

مُتَّقِينَ: اقدام‌کننده، واردشونده؛ از ماده «قَحَمَ» به‌معنای سختی؛ قُحْمَة: جمع قُحْم، دشواری راه، امر سخت، نابودی.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۵۳.

۳. مُتَلَوِّم: کندی‌کننده؛ از ماده «تَلَوَم» به‌معنی انتظار کشیدن و امروز و فردا کردن و سستی نمودن است.

آنان قرار گیرند.

#### مشابه

❖ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ فَسَوُّوا صُفُوفَكُمْ كَالْبُنْيَانِ الْمَرْصُوصِ وَقَدِّمُوا الدَّارِعَ»<sup>۱</sup> خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او پیکار می‌کنند در صفی همچون بنیانی آهنین؛ بنابراین صفوف خود را مرتب کنید همچون بنیانی آهنین و آن‌ها را که زره به تن دارند مقدم دارید.

#### ۲.۱. فشردن دندان‌ها

«وَعَضُّوا عَلَى الْأَضْرَاسِ فَإِنَّهُ أَنْتَبَى لِلْسَيْفِ عَنِ الْهَامِ»<sup>۲</sup>

دندان‌ها را روی هم بفشارید که این کار تأثیر شمشیر را بر سر کمتر می‌کند.

#### نکته

● فشردن دندان‌ها بر یکدیگر موجب بلند شدن رگ‌ها و فشردن عضلات می‌شود و شمشیر کمتر به بدن انسان فرو می‌رود؛ به همین دلیل حضرت می‌فرماید در هنگام جنگ دندان‌های آسیابی خود را بر هم بفشارید تا موجب محکم شدن اعصاب و عضلات بدن و سر شود. این عمل شمشیرها را از اینکه در سر یا بدن فرو بروند دورتر یا کندتر می‌سازد.

#### ۳.۱. شیوه منحرف کردن نیزه‌ها

«وَالْتَوُوا فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ فَإِنَّهُ أَمُورٌ لِلْأَسِنَّةِ»<sup>۳</sup>

در برابر نیزه‌های دشمن در پیچ‌وخم باشید؛ چراکه در منحرف کردن نیزه‌ها مؤثر است.

فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ وَآخِزُوا الْحَاسِرَ وَعَضُّوا عَلَى الْأَضْرَاسِ فَإِنَّهُ أَنْتَبَى لِلْسَيْفِ عَنِ الْهَامِ وَالتَّوُوا فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ فَإِنَّهُ أَمُورٌ لِلْأَسِنَّةِ وَغَضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَاشِ وَاسْكُنْ لِلْقُلُوبِ وَآمِئُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشْلِ وَرَايَتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا وَلَا تُخْلُوهَا وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ وَالْمَانِعِينَ الدَّمَارَ مِنْكُمْ فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نَزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يَحْفُونَ بِرَايَاتِهِمْ وَيَكْتَنِفُونَهَا حِفَافِيهَا وَوَرَاءَهَا وَآمَامَهَا لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيُسْلِمُوهَا وَلَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيُفَرِّدُوهَا أَجْزَاءَ أَمْرُؤَ قَوْمِهِ وَآسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ وَلَمْ يَكِلْ قَوْمَهُ إِلَى أَخِيهِ فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قَوْمُهُ وَقَوْمُ أَخِيهِ وَائِمُ اللَّهِ لَيْتَنَ فَرَزْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ وَأَنْتُمْ لَهَا مِيمُ الْعَرَبِ وَالسَّامُ الْأَعْظَمُ إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللَّهِ وَالذَّلَّ اللَّازِمَ وَالْعَارَ الْبَاقِيَ وَإِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرُ مَزِيدٍ فِي عُمَرِهِ وَلَا مَحْجُوزٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ يَوْمِهِ مِنَ الزَّائِعِ إِلَى اللَّهِ كَالظَّمَانِ يَرُدُّ الْمَاءَ الْجَنَّةَ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِي الْيَوْمَ تُبْلَى الْأَخْبَارُ وَاللَّهِ لَا نَأْتَا أَشَوْقَ إِلَى لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَى دِيَارِهِمُ اللَّهُمَّ فَإِنْ رَدُّوا الْحَقَّ فَافْضُضْ جَمَاعَتَهُمْ وَشَتِّتْ كَلِمَتَهُمْ وَأَبْسِلْهُمْ بِخَطَايَاهُمْ إِنَّهُمْ لَنْ يَزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنِ دِرَاكِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ النَّسِيمُ وَضَرْبٍ يَقْلِقُ الْهَامَ وَ يُطِيعُ الْعِظَامَ وَيُنْذِرُ السَّوَاعِدَ وَالْأَقْدَامَ وَحَتَّى يُرْمَوْا بِالْمَتَابِرِ تَتَّبِعُهَا الْمَتَابِرُ وَ يُرْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ تَقْفُوهَا الْحَلَائِبُ وَحَتَّى يَجَرَّ بِلَادِهِمُ الْخَمِيسُ يَثْلُوهُ الْخَمِيسُ وَحَتَّى تَدْعَى الْخِيُولُ فِي تَوَاجِرِ أَرْضِهِمْ وَبِأَعْتَانِ مَسَارِيهِمْ وَمَسَارِحِهِمْ.

### ۱. دستورات مهم نظامی

#### ۱.۱. زره‌پوشان، صف مقدم

«فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ وَآخِزُوا الْحَاسِرَ»<sup>۱</sup>

کسانی را که زره بر تن دارند پیشاپیش (صفوف) قرار دهید و آن‌ها که زره ندارند پشت سر

۱. قَدِّمُوا: مقدم کنید.

الدَّارِع: زره پوشیده، کسی که زره بر تن دارد؛ از ماده «درع» به معنی زره گرفته شده است؛ لابس الدَّرْع؛ و الدَّرْع: لباس الحديد تَدْرِكُ وَتَوَثُّ. حکایه الحیانی: درع سابقه و درع سابق.

آخِزُوا: مؤخر دارید.

الْحَاسِر: بدون زره؛ به معنی کسی که زره ندارد از ماده «حسر» به معنی برهنگی گرفته شده است؛ الذی لا درع علیه و لا مغفر؛ خلاف الدارِع.

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۹.

۲. أَضْرَاس: دندان‌ها؛ جمع «ضرس» به معنای دندان و گاه به معنی دندان‌های آسیا یا دندان عقل آمده است. أَنْتَبَى: دورکننده‌تر؛ از ماده «نَبَو» به معنی کارگر نشدن و پیشرفت نکردن است؛ نَبَا: السَّيْفُ عَنِ الضَّرْبَةِ كُلِّ عَنْهَا وَ ارْتَدَّ وَ لَمْ يَمُضْ.

الْهَام: سرها؛ جمع «هام» به معنی سر انسان یا سر هر موجود ذی‌روحه است.

۳. التَّوُوا: پیچید؛ از ماده «تَوَا» به معنی پیچیدن یا به این طرف و آن طرف مایل شدن است؛ التَّوَى: انعطاف. أَمْوَرٌ: پیچ‌وتاب بخورید؛ از ماده «مَوَر» که گاه به معنی جریان سریع و گاه به معنی رفت‌وآمد و اضطراب و توجع است و در اینجا معنی دوم منظور است؛ المور: التحریک و الاضطراب قال تعالی: یوم تمور السماء مورا.

الرِّمَاح: نیزه‌ها.

لِلْأَسِنَّةِ: نیزه‌ها؛ جمع سنان به معنای سرنیزه‌ها.



## نکته

● در پیرامون نیزه‌ها پیچ و تاب داشتن، علت آن را امام علیه السلام در همان جا ذکر فرموده و آن این است که هرگاه انسان در هنگامی که نیزه را حواله دشمن می‌کند، پیچ و خم و جست و خیز داشته باشد، کاربرد نیزه بیشتر و فشار آن سخت‌تر خواهد شد؛ زیرا جهش و پیچش هنگام زدن نیزه باعث می‌شود که سینه انسان نیز به همراه دستش به حرکت درآید و نیزه با حرکتی شدیدتر و کاربردی بیشتر بر دشمن فرود آید.<sup>۱</sup>

## ۴.۱. نگاه خیره به دشمن، ممنوع

«وَعُصُوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَاشِ وَ أَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ»<sup>۲</sup>

نگاه چشم‌ها را پایین بیاورید؛ چراکه برای قوت و قدرت قلب بهتر و مایه آرامش بیشتر دل‌هاست.

## نکته

● در جنگ انسان نباید و نمی‌تواند چشمان خود را ببندد بلکه منظور حضرت این است که حرکات دشمن را به‌طور مستقیم و با چشمانی تیز و خیره زیر نظر بگیرید تا در درون شما ترس ایجاد نشود.

## مشابه

◇ «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْصُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...» وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْصُنْنَ<sup>۳</sup> به مردان مؤمن بگو که چشمان خویش فروگیرند و به زنان مؤمن بگو که چشمان خویش فروگیرند.

## ۵.۱. سکوت

«وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشْلِ»<sup>۴</sup>

صداها را خاموش کنید؛ چراکه سستی را دور می‌کند.

## نکته‌ها

● زیادی سروصدا و فزونی داد و فریاد نشانه هراس فریادکنندگان است و این نیز دشمن را به طمع می‌اندازد و بر جرئت و گستاخی او می‌افزاید.<sup>۱</sup>

● در جنگ‌های گذشته که دو طرف متخاصم برابر یکدیگر قرار می‌گرفتند و صداهاى هر طرف به جبهه دشمن می‌رسید، سروصدای زیاد باعث اضطراب و سردرگمی در جبهه خودی می‌شد و دشمن آن‌ها را حمل بر ضعف و ترس و وحشت طرف مقابل می‌کرد و می‌گفت معلوم می‌شود که در بین آنان تزلزل ایجاد کرده‌ام. در جنگ افرادی که زیاد سروصدا می‌کنند و فقط شعار می‌دهند معمولاً اهل کار و فعالیت چندان نیستند و اگر شرایط سخت و دشوار شود از اولین کسانی هستند که فرار می‌کنند و در مقابل کسانی که ساکت و اهل فکر و اندیشه‌اند بدون سروصدا، کارهای مفید و به‌موقع انجام می‌دهند.

## ۶.۱. پاسداری از پرچم

«وَرَأَيْتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا وَلَا تُخْلُوهَا وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ وَالْمَانِعِينَ الذَّمَّارَ مِنْكُمْ»<sup>۲</sup>

از پرچم خود به‌خوبی پاسداری کنید و آن را به این طرف و آن طرف مایل نسازید و اطراف آن را خالی نگذارید و جز به دست دلاوران و مدافعان سرسخت خود نسپارید.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۷۸.

۲. فَلَا تُمِيلُوهَا: آن را متمایل نکنید؛ از ماده «میل»، جمع مُيُول و أُمَيَال به معنای جهت گرفتن، به‌سوی چیزی رفتن؛ لا تمیلوا: آن را کج و متمایل نگیرید.

لَا تُخْلُو: آن را خالی نکنید؛ از ماده «تخلیه» گرفته شده که به معنی خالی کردن و رها نمودن است؛ بنابراین صحیح آن است که «خ» در آن مفتوح باشد، چراکه از باب تفعیل است.

شُجْعَان: دلاوران؛ از ماده «شَجَعَ» به معنای شجاعت و دلیری، شَاَجَعَ، مُشَاَجَعَةً: در دلیری بر او چیره شد و غلبه یافت؛ شَجَعَ، شَجْعاً: در دلیری بر او برتری یافت.

الذَّمَّار: آنچه حفظ آن لازم است؛ چیزی که باید آن را حفظ کرد و پاسداری نمود؛ تَذَمَّر: در حقیقت به معنای «تَغَضَّب» استعمال می‌شود ولی این کاربرد از باب علت است نه ریشه معنایی آن، چون انسان چیزی را که حفظ و نگهداری آن بسیار لازم است اگر از دست بدهد، غضبناک خواهد شد؛ بالكسر ما یلزم مک حفظه و حمایت، و عن الجوهري فلان حامی الذمار أى إذا دمر و غضب حمى وفى شرح المعتملى الذمار ما وراء الرجل مما يحق عليه أن يحميه و سَمَى ذماراً لأنه يجب على أهله التذمر له أى الغضب.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۷۸.

۲. أَرْبَطُ لِلْجَاشِ: زیادکننده‌تر برای شهادت؛ از ماده «رَبَطَ» به معنای بست، افعال تفضیل است به معنای محکم‌کننده‌تر. جَاش: تبیدن دل از ترس؛ البته به لحاظ اینکه جای ترس و فزع دل انسان است، به دل هم جَاش گفته می‌شود.

۳. نور، ۳۰ و ۳۱.

۴. أَطْرَدُ: طردکننده‌تر.

لِلْفَشْلِ: سستی و ترس.

## نکته‌ها

- پرچم را خم نکنید، زیرا خم کردن پرچم باعث می‌شود که دشمن گمان کند پریشانی و ناآرامی در صفوف شما پدید آمده است؛ در نتیجه به طمع افتد و دست به پیشروی زند، علاوه بر این اگر پرچم خم شود از دید سپاهیان ناپدید می‌گردد و ممکن است بسیاری از لشکریان نتوانند راه مقصد را تشخیص دهند.<sup>۱</sup>

## ۱.۶.۱. استدلال برای پاسداری از پرچم

«فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى تَرْوِيلِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يَحْفُونَ بِرَأْيَاتِهِمْ»<sup>۲</sup>

قطعاً آنان که در برابر حوادث ایستادگی می‌کنند، همانان‌اند که برگرد پرچم خود دور زده‌اند.

## ۱.۶.۲. روش مراقبت از پرچم

«وَيَكْتَنِفُونَهَا حِفَافِيهَا وَوَرَاءَهَا وَأَمَامَهَا لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيُسَلِّمُوهَا وَلَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيُفَرِّدُوهَا»<sup>۳</sup>

گرداگرد آن را می‌گیرند و از چپ و راست و از پس و پیش، مراقب آن هستند، نه از آن عقب می‌مانند که تسلیم دشمنش کنند و نه از آن پیشی می‌گیرند که رهایش سازند.

## نکته

- افراد شجاع و شکیبا هرگز از پرچم عقب نمی‌مانند؛ زیرا پرچم‌دار یک یا دوفتر بیشتر نیست و اگر دیگران اطراف پرچم نباشند، ممکن است دشمن پرچم‌دار را به قتل برساند و پرچم بخوابد؛ پس کسانی که در جنگ باید پرچم‌دار باشند از پرچم عقب نمی‌افتند که آن را به دشمن تسلیم کنند یا از آن جلو نمی‌افتند تا پرچم را تنها گذارند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۷۸.

۲. الْحَقَائِقُ: حادثه شدید و سخت؛ جمع «حاقه»؛ جمع الحقیقه بمعنی ما یحق للرجل أن یحمیه، أو بمعنی رایة كما ذكره فی القاموس و حکى عن الصحاح، وقال الشارح المعتزلى و تبعه غیره إنَّ الحقائق جمع حاقه و هی الأمر الصعب الشدید، و منه قوله تعالى: الحاققة ما الحاققة یعنی الساعة، و فی کونه جمعا لها نظر یَحْفُونَ: حلقه می‌زنند؛ از ماده «حَفَفَ» به معنای احاطه و حفاظت می‌کنند؛ الحفاف: وزان کتاب الجانب.

۳. يَكْتَنِفُونَ: احاطه می‌کنند؛ از ماده «كَتَفَ» به معنای در پناه و کنف خود می‌گیرند. اکتفاف: گرد چیزی درآمدن است. حِفَافِي: دو طرف؛ تنه «حفاف» به معنی طرف چیزی است و «حفافیها» در این جا اشاره به دو طرف پرچم است سمت راست و چپ.

فَيُسَلِّمُوهَا: آن را تسلیم می‌کنند؛ آن را واگذارند؛ نون جمع به جزمی حذف شده چون بعد از نفی واقع شده و در معنای جمله شرطیه است.

فَيُفَرِّدُوهَا: آن را تنها می‌گذارند؛ از ماده «فرد» به معنای آن را مفرد و تنها بگذارند.

## ۲.۱. رها نکردن حریف

«أَجْزَأُ امْرُؤُ قِرْنَهُ وَ أَسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ وَ لَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ إِلَى أَخِيهِ فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قِرْنُهُ وَ قِرْنُ أَخِيهِ»<sup>۱</sup>

هرکس باید در برابر حریف خود بایستد و با برادر هم‌رزمش مواسات کند و هرگز حریف خود را به او وامگذارد که او در برابر دو حریف قرار گیرد، حریف خودش و حریف برادرش.

## نکته‌ها

- «اجزأ» به معنای به اندازه بودن است و «قرن» به سربازی گفته می‌شود که در برابر رزمنده آشکار می‌شود. منظور این است که رزمنده باید در برابر دشمن ایستادگی کند و به او اجازه فرار ندهد.<sup>۲</sup>
- وقتی خواسته‌ای با صیغه امر و بایدی با جمله انشائی بیان شود، تأکیدی بر خواستن و امر در آن نیست ولی وقتی خواسته و طلبی در قالب جمله خبری بیان شود، معنایش این است که خواسته ما به قدری ضرورت دارد که گویا محقق و عملی شده و ما اکنون از وقوع آن خبر می‌دهیم. در اینجا فعل ماضی و جمله خبری آورده که علتش بیان تأکید بیشتر است.
- انسان یا از ابتدا نباید در جنگ شرکت کند یا اگر شرکت کرد نباید از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند بلکه باید در مورد از پا درآوردن دشمنی که در برابرش قرار گرفته، کوتاهی ننماید و او را به رقیقش واگذار نکند.

## ۲.۱.۸. فرار از جنگ، ممنوع

۱. أَجْزَأُ: به صورت ماضی و در معنای امر آمده است، به معنای کفایت کند و به عهده بگیرد.

امْرُؤُ: هرکس؛ ثلاث لغات: فتح السراء دائما و ضمتها دائما، و اختلافها باختلاف حركة الآخر، تقول: هذا امرء و رأيت امرأ و مررت بامرء.

قِرْنُ: حریف، هم‌اورد و کسی که هم‌تراز انسان در شجاعت در میدان نبرد و گاه به هرکسی که هم‌تراز باشد، قرن گفته می‌شود و در اصل از واژه «قرن» به فتح قاف و اقتران گرفته شده که به معنی نزدیک شدن دو چیز یا چند چیز به یکدیگر است و زمان طولانی را از این جهت قرن می‌گویند که گروهی از نسل‌ها در آن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؛ بالكسر كفوك فی الشجاعة أو عام لکل كفو.

أَسَى: حمایت کرد، مواسات نماید، او را با خود برابر بداند؛ آسی و واسی هر دو به یک معنا هستند؛ آس: أخاه بالهمزة أي جعله اسوة لنفسه و يجوز و اسیت زیدا بالواو و هی لغة ضعیفة. لَمْ يَكِلْ: واگذار و موکول نکرد که در اینجا به معنای واگذار نکند.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰.

## استعاره

مستعار: شمشیر آخرت

مستعار منه: قطع شدن، پایان یافتن

مستعار له: مرگ

**جامع:** شمشیر آخرت را برای مرگ استعاره آورده و جهت تشبیه این است که مرگ و شمشیر هر دو به زندگی آدمی پایان می‌دهند و رشته حیات انسان سرانجام با همین شمشیر منقطع خواهد شد.

## ۱.۸.۱. آثار زشت فرار از جنگ

«وَأَنْتُمْ لَهَا مِیمُ الْعَرَبِ وَالسَّيِّئَاتُ الْأَعْظَمُ إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللَّهِ وَالذُّلَّ اللَّازِمَ وَالْعَارَ الْبَاقِيَّ وَإِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرُ مَزِيدٍ فِي عُمْرِهِ وَلَا مَحْجُوزٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ يَوْمِهِ»<sup>۱</sup>

شما بزرگان و پیش‌گامان عرب و شرافتمندان برجسته‌اید. به یقین در فرار، غضب و خشم الهی، ذلت همیشگی و ننگ جاودان است. فرارکننده چیزی به عمر خویش نمی‌افزاید و میان خود و روز مرگش حایلی ایجاد نمی‌کند.

## نکته

- شتر و تشبیه به شتر یا تشبیه به اعضای آن جزء فرهنگ آن زمان است. بنابراین حضرت افراد برجسته و بزرگ را تشبیه به کوهان شتر می‌کند؛ زیرا بلندترین جای شتر، کوهان آن است که هرکسی به آن دسترسی ندارد.

۱. لَهَا مِیمُ: پیش‌گامان؛ جمع «لهوم» انسان‌های باشخصیت و اسب‌های چابک و پیشتاز است؛ جمع اللهم بالضم کعنقود و عنایقید الجواد من الناس و الخیل.

السَّيِّئَاتُ الْأَعْظَمُ: بزرگ‌ترین برجستگان؛ در اصل به معنی کوهان شتر است و بعد به هر چیز برجسته‌ای اطلاق شده است؛ الابل معروف.

مَوْجِدَة: خشم و غضب؛ از ماده «وجد» به معنی خشم و غضب و گاه به معنی اندوه آمده و در اینجا به معنی اول است؛ الغضب و السخط و فی بعض النسخ.

الذُّلَّ اللَّازِمَ: خواری دائم؛ بالذال المعجمة أيضا بمعنى اللازم بالزاء يقال: لذمت المكان أى لزمته.

مَحْجُوزٍ: مانع‌دار شده؛ از ماده «حَجَزَ» به معنی منع کردن است.

«وَإِئِمُّ اللَّهُ لَيْسَ فَرَزْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ»<sup>۱</sup>

به خدا سوگند اگر از شمشیر دنیا فرار کنید، از شمشیر آخرت در امان نخواهید بود.

## نکته‌ها

- عبارت «سيف الآخرة»، اشاره به عذاب‌های الهی است که دامان فرارکنندگان از میدان جهاد را می‌گیرد و بی‌شک فرار از جهاد از بزرگ‌ترین گناهان است؛ چراکه گاه فرار چند نفر سبب شکست لشکر عظیمی می‌گردد و تمدن درخشانی به سقوط کشانده می‌شود و یا ضربات سنگین جبران‌ناپذیری بر پیکر اسلام وارد می‌شود.<sup>۲</sup>
- لام در «لَيْسَ فَرَزْتُمْ» را لام مودنه یا موطنه می‌نامند که بر سر «ان» شرطیه می‌آید و نشانگر این است که جواب که در جمله می‌آید جواب شرط نیست بلکه جواب برای قسم است و در این عبارت جمله «لَا تَسْلَمُوا...» جواب است برای قسم که «وَإِئِمُّ اللَّهُ» است.

## مشابه

- ◇ «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَزْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ»<sup>۳</sup> بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزد، هرگز گریختن سودتان ندهد.
- ◇ «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ»<sup>۴</sup> آیا می‌پندارید که به بهشت خواهید رفت و حال آنکه هنوز خدا معلوم نداشته است که از میان شما چه کسانی جهاد می‌کنند و چه کسانی پایداری می‌ورزند.

۱. اِئِمُّ اللَّهُ: قسم به خدا؛ از ماده یمین به معنای قسم است.

الْعَاجِلَة: حاضر و آماده، منظور دنیا هست.

سَيْفِ الْآخِرَةِ: کنایه از عذاب آخرت است، نه اینکه در آخرت شمشیری وجود دارد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۶۸.

۳. احزاب، ۱۶.

۴. آل عمران، ۱۴۲.

## مشابه

- ◇ ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾<sup>۱</sup> و چون اجلشان فرا رسد، یک ساعت پس و پیش نشوند.
- ◇ ﴿قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۲</sup> بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز گریختن سودتان ندهد و آنگاه از زندگی جز اندکی بهره‌مند نخواهید شد.

## ۲. تشویق به جهاد

«مَنْ الرَّاغِبُ إِلَى اللَّهِ كَالظَّمَانِ يَرِدُ الْمَاءَ»<sup>۳</sup>

کیست که با سرعت و نشاط (با جهاد خود) به سوی خدا رود؛ همچون تشنه‌کامی که به آب می‌رسد؟

## نکته

- اشاره به کسانی است که از روی اراده و علاقه و عشق به سوی شهادت، گام برمی‌دارند همچون عشق و علاقه تشنگان به آب زلال و گوارا. شبیه همین معنا را امام علیه السلام در وصایای قبل از شهادت و بعد از ضربت خوردنش بیان فرموده است.<sup>۴</sup> می‌فرماید: «وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ وَطَالِبٍ وَجَدَ»<sup>۵</sup> من نسبت به شهادت، همچون طالب آبی هستم که به چشمه آب می‌رسد و جوینده‌ای هستم که گم‌شده خود را پیدا کرده است.

## مشابه

- ◇ ﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنَّ الْقُلُوبُ﴾<sup>۶</sup> و دل‌هایشان به یاد خدا آرامش می‌یابد.

## ۳. بهشت در سایه سختی‌ها

«الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِي»<sup>۱</sup>

بهشت در سایه نیزه‌هاست.

## مشابه

- ◇ «الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ»<sup>۲</sup> بهشت زیر سایه شمشیرهاست.
- ◇ «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ»<sup>۳</sup> آیا می‌پندارید که به بهشت خواهید رفت و حال آنکه هنوز خدا معلوم نداشت است که از میان شما چه کسانی جهاد می‌کنند و چه کسانی پایداری می‌ورزند.

## ۴. سنجش اعمال

«الْيَوْمَ تُبْلَى الْأَخْبَارُ»<sup>۴</sup>

امروز اخبار (و اعمال) هرکس آزموده می‌شود.

## نکته‌ها

- «الْيَوْمَ تُبْلَى الْأَخْبَارُ» در واقع برگرفته از آیه ۳۱ سوره محمد صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَنَّكُمْ أَخْبَارَكُمْ﴾ و ما همه شما را قطعاً آزمایش می‌کنیم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما چه کسانی هستند و اخبار شما را بیازماییم.
- معنای آزمایش خبرها این است که شجاع و بهشتی بودن کسی یا بزدل و جهنمی بودن کسانی در جنگ و سختی‌های آن، امروز آشکار و معلوم می‌شود. در واقع جنگ محلی برای محک زدن انسان و آزمایش اوست.

۱. الْعَوَالِي: نیزه‌ها؛ جمع «عالية» در اصل به معنی نوک نیزه است و گاه به تمام نیزه اطلاق می‌شود؛ جمع العالیة و هی اعلی القناتة أو رأسها أو نصفها الذی یلی السنان.

۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۶.

۳. آل عمران، ۱۴۲.

۴. تُبْلَى: آزموده می‌شود؛ از ماده «بلی» به معنای امتحان و آزمایش؛ الْإِبْتِلَاءُ: آزمون، آزمایش، امتحان؛ اسْتَبْلَى: استیلا؛ آن را آزمایش کرد.

الْأَخْبَارُ: منظور حقایق مستور و مخفی در دل‌هاست؛ تبلی الأخبار: هنا بالبا الموحدة و فی بعض النسخ بالیا المثناة التحتانیة.

۱. نحل، ۶۱.

۲. احزاب، ۱۶.

۳. الرَّاغِبُ: رهسپار؛ از ماده «رواح» به معنی با سرعت دنبال چیزی رفتن است.  
كَالظَّمَانِ: تشنه؛ از ماده «ظَمًا» به معنای عطش؛ ضَمَانٌ: عطشان؛ أَظْمَأَ، إِظْمَأَ: او را تشنه کرد؛ تَطْمَأَ، تَظْمَأَ: بر تشنگی صبر کرد؛ الظَّمَاءُ: تشنگی.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۷.

۵. نهج البلاغه، نامه ۲۳.

۶. رعد، ۲۸.

## مشابه

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup> نه چنان است که آن‌ها می‌گویند، بلکه کسانی که تحصیل گناه کنند و گناه، آن‌ها را احاطه کرده باشد، اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند بود.

﴿كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾<sup>۲</sup> آیات ما را تکذیب کردند. خداوند آن‌ها را [به کیفر] گناهانشان گرفت و خداوند گنهکاران را سخت کیفر می‌دهد.

## ۷. ضربات همه‌جانبه بر دشمن

«إِنَّهُمْ لَن يَزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنٍ دَرَاكِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ النَّسِيمُ وَ صَرْبٍ يَفْلِقُ الْهَامَ وَ يُطِيحُ الْعِظَامَ وَ يُنْدِرُ السَّوَاعِدَ وَ الْأَقْدَامَ»<sup>۳</sup>

آن‌ها یعنی دشمنان، هرگز از جای خود پراکنده نمی‌شوند تا اینکه نیزه‌داران با نیزه‌های پی‌درپی بدنشان را سوراخ کنند؛ آن‌گونه که نسیم از آن بگذرد و شمشیرزان ضربه‌هایی بر آن‌ها وارد سازند که سر آن‌ها را بشکافد و استخوان‌ها را خرد کند و دست‌ها و پاها را جدا سازند.

۱. بقره، ۸۱.

۲. آل عمران، ۱۱.

۳. دِرَاكِ: چیزی است که پی‌درپی بوده باشد و گویی یکی از آن‌ها دیگری را درک می‌کند و به آن می‌رسد؛ بنابراین «طعن الدراک» به معنی نیزه‌هایی است که یکی پشت دیگری بر پیکر دشمن وارد می‌شود.

النَّسِيم: باد ملایم؛ الريح اللينة، و فی بعض النسخ النسم ای طعن یخرق الجوف بحیث یتنفس المطعون من الطعنة، و روی القشم بالقاف و الشین المعجمة و هو اللحم و الشحم.

طَعْن: نیزه زدن.

يَفْلِقُ الْهَامَ: سر را می‌شکافد؛ از ماده «فَلَقَ» به معنای شکافتن؛ فَالِقُ: شکافته؛ انفلاق: شکافته شدن؛ فلق: اسم مصدر است به معنی شکافته شده؛ انْفَلَقَ، انْفِلَاقًا: شکافته شد؛ تَقَلَّقَ، تَقَلُّقًا الشیءُ: آن چیز شکافته شد؛ فلق: الشیء افلقه بکسر اللام فلقا شققته.

يُطِيحُ: می‌اندازد؛ از ماده «اطح» به معنی افکندن است.

الْعِظَام: استخوان‌ها؛ از ماده «عظم» به معنای استخوان؛ عَظَمَ، عَظْمَةُ الرَّجُلِ: بر استخوان او زد؛ عَظْمًا الْكَلْبُ: به سگ استخوان خورانید؛ الْعَظْمَةُ: یک قطعه استخوان.

يُنْدِرُ السَّوَاعِدَ: بازوها را جدا می‌سازد؛ از ماده «اندار» به معنی به زمین انداختن اسب و گاهی به کم کردن چیزی از حساب نیز اطلاق می‌شود.

## ۵. تشویق یاران به جهاد

«وَاللَّهِ لَا تَأْتَا شَوْقٌ إِلَىٰ لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَىٰ دِيَارِهِمْ»<sup>۱</sup>

به خدا سوگند، من به مبارزه با آن‌ها (شامیان) از آن‌ها به خانه‌هایشان شایق‌ترم.

## نکته

● اشاره به اینکه آن‌ها انگیزه‌ای برای جهاد ندارند و علاقه دارند هر چه زودتر به خانه‌هایشان برگردند ولی من شوق جهاد با دشمنان حق را دارم؛ یعنی شما نیز عاشقانه به میدان جهاد بیاوید و بدانید در برابر دشمنان بی‌انگیزه، پیروزی با شماست.<sup>۲</sup>

## مشابه

◇ امام علی(ع) در وصایای قبل از شهادت و بعد از ضربت خوردنش بیان فرموده‌اند: «وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدٍّ وَ طَالِبٍ وَجَدٍ»<sup>۳</sup> من نسبت به شهادت، همچون طالب آبی هستم که به چشمه آب می‌رسد و جوینده‌ای هستم که گم‌شده خود را پیدا کرده است.

## ۶. درخواست تفرقه بین سپاه دشمن

«اللَّهُمَّ فَإِنْ رَدُّوا الْحَقَّ فَأَفْضُضْ جَمَاعَتَهُمْ وَ شَتِّتْ كَلِمَتَهُمْ وَ أَبْسِلْهُمْ بِخَطَايَاهُمْ»<sup>۴</sup>

خداوند، اگر آن‌ها حق را نپذیرند، جماعتشان را در هم بشکن و متفرق کن و اتحادشان را به پراکندگی مبدل ساز و به‌خاطر گناهانشان آن‌ها را تسلیم هلاکت کن.

## نکته

● حضرت در اینجا به دشمن خود یعنی معاویه و سپاه او نفرین می‌فرستد برای اینکه خطبه در جنگ صفین ایراد شده و طرف مقابل حضرت نیز معاویه و سپاه او بوده‌اند.

۱. أَشْوَقٌ: دل او به‌سوی مایل و مشتاق شد؛ از ماده شوق؛ تَشَوَّقٌ، تَشَوَّقًا الشیءُ و إلیه: اشتیاق بسیار خود را به آن آشکار کرد؛ الشَّائِقُ: جمع شوق؛ دوستدار، مشتاق؛ شَوْقٌ، تَشْوِيقًا إلیه: او را به آن چیز تشویق کرد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۷۱.

۳. نهج البلاغه، نامه ۲۳.

۴. أَفْضُضْ: پراکنده ساز؛ از ماده «فَضَّ» به معنی شکستن است.

شَتَّتْ: تفرقه انداز.

أَبْسِلْهُمْ: آن‌ها را به هلاکت تسلیم کن؛ از ماده «بسل» به معنی نگهداری و منع کردن از چیزی با قهر و غلبه است و «ابسال» به معنی تسلیم کردن کسی به هلاکت آمده است و در اینجا اشاره به همین معناست؛ أَبْسَلْتَهُ: أسلمته إلی الهلکة.

## نکته

- عبارت «يُخْرِجُ مِنْهُمْ النَّسِيمَ» کنایه است از اینکه بدن‌های آن‌ها با زدن نیزه‌های پیاپی آن‌چنان دریده و سوراخ شود که نفس از آن ردوبدل شود.<sup>۱</sup>

## ۸. فنون جنگی

«وَحَتَّى يُزْمُوا بِالْمَنَاسِرِ تَتَّبِعَهَا الْمَنَاسِرُ وَ يُزْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ تَقْفُوهَا الْحَلَائِبُ وَ حَتَّى يُجَرَّ بِبِلَادِهِمُ الْخَمِيسُ يَثْلُوهُ الْخَمِيسُ وَ حَتَّى تَدْعَقَ الْخَيُْولُ فِي نَوَاجِرِ أَرْضِهِمْ وَ بِأَعْتَانِ مَسَارِيهِمْ وَ مَسَارِحِهِمْ»<sup>۲</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۸۱.

۲. يُزْمَوُا: می‌اندازد؛ از ماده «رَمَى» به معنای انداختن؛ أَرْمَى، إِرْمَاءُ الشَّيْءِ من ید: آن چیز را از دست خود انداخت؛ تَرَامَى، تَرَامِيًا الْقَوْمُ: آن قوم به هم تیراندازی کردند؛ تَرَمَّى: تیر انداخت و شکار کرد؛ رَامَى، رِمَاءُهُ: بر یکدیگر تیر انداختند. مَنَاسِرُ: سپاهیان؛ جمع «منسر» به معنی گروهی از لشکر است که در پیشاپیش لشکر حرکت می‌کند و به آن طلّیعه گفته می‌شود و «مَنَسَر» به معنی منقار پرندگان گوشت‌خوار است؛ جمع المنسر بفتح المیم و کسر السّین و بالعکس ایضا قطعة من الجيش تكون امام الجيش الأعظم. يُزْجَمُوا: سنگسار کردند؛ از ماده «رجم» به معنای سنگ زدن، سنگسار کردن؛ «رجم» اسم چیزی است که با آن می‌زنند؛ جمع آن رُجُوم است.

كَتَائِبُ: ستون‌های سپاه؛ جمع «کتیبه» به معنی گروهی از لشکر مانند گردان است.

تَقْفُوها: در پی می‌آید.

حَلَائِبُ: نیروهای کمکی؛ جمع «حلیبه» یا «حلوبه» به معنی جمعیتی است که از هر سو گرد هم آیند و به بخش سواره‌نظام لشکر نیز اطلاق می‌شود؛ بالحاء المهملة جمع حلیبة و هی الطائفة المجتمعة من حلب القوم حلبا من باب نصر أى اجتمعوا من كل وجه و يقال احلبوا إذا جاءوا من كل أوب للنصرة.

خَمِيسُ: یک لشکر کامل است و از پنج بخش تشکیل شده است: مقدمه، میمنه، میسر، قلب و ساقه؛ الجيش لأنه خمس فرق: المقدّمة، والقلب، والمیمنة و المیسرة، و الساقه.

تَدْعَقُ: می‌کوبد؛ از ماده «دَعَقَ» به معنای لگدکوب کند، بکوبد.

الْخَيُْولُ: اسب‌ها.

نَوَاجِرُ: مناطق مرزی؛ از ماده «نَحَرَ» به معنای گلو، جمع نحر به معنای گلوها؛ قد فسرّه الرضی و یمكن أن یفسّر بأمر آخر، و هو أن یرید أقصى أرضهم و آخرها من قولهم لآخر ليلة فی الشهر ناحرة و المسارب ما یسرب فیہ المال الراعی، و المسارب ما یسرح فیہ و الفرق بین سرح و سرب أن السروح إنما یكون فی أول النهار، و لیس ذلك بشرط فی السروب. أَعْتَانُ: اطراف؛ جمع «عَتَن» به معنی نواحی و اطراف چیزی است.

مَسَارِبُ: چراگاه‌ها؛ جمع «مَسْرِب» به معنی چراگاه؛ گوسفندان و چوپان‌ها از راهی مشخص به چراگاه می‌روند و باز می‌گردند به این راه «مَسْرِب» گفته می‌شود؛ جمع المَسْرِبَة.

مَسَارِحُ: مراتع؛ به چراگاه‌هایی گفته می‌شود که در اول روز حیوان را در آنجا به چرا می‌برند؛ جمع مسرح، اسم مکان به معنای مرتع، چراگاه‌ها؛ المسرح و هو المرعى.

آن‌ها باید پیوسته مورد تهاجم قرار گیرند و گروه‌ها پشت سرهم آن‌ها را تیرباران کنند و گروهی از لشکر به یاری گروه دیگر بشتابد و آن‌ها را آماج حملات خود سازد و لشکرهای سواره‌نظام یکی پس از دیگری آن‌ها را تا شهرهایشان تعقیب کنند تا زمانی که سُم اسب‌های شما آخرین نقطه سرزمین آن‌ها را بکوبد و مسیر رفت‌وآمد و جاده‌ها و چراگاه‌های آن‌ها را از هرسو اشغال کند.

## نکته

- با توجه به اینکه معاویه بسیار شیطان‌صفت بود و برای جذب و فریب طرف‌داران خود تبلیغات زیادی می‌کرد، از طرف دیگر قتل عثمان را بهانه قرار داد و برای مردم شام و طرف‌داران خود این‌طور منعکس می‌کرد که اصحاب و یاران علی علیه السلام قاتلان عثمان هستند، به دلیل همین تبلیغات و فریب‌کاری‌ها بود که طرف‌داران او با جدیت از شخصیت و برنامه‌های معاویه طرف‌داری می‌کردند.





## خطبه ۱۲۵

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از حکمیت در نزدیکی کوفه،  
سال ۳۷ هجری  
مخاطب: سپاهیان  
علت ایراد سخن: نپذیرفتن نتیجه حکمیت توسط خوارج  
موضوع: سیاسی، اعتقادی  
ویژگی: تنهایی امام<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۴.

### پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علیه السلام درباره مسئله حکمیت بعد از شنیدن گفت‌وگوی بعضی در مورد آن بیان فرمود. در این خطبه به بیان فلسفه قبول حکمیت می‌پردازد و به ایرادهای کوفیان در این باره پاسخ می‌دهد و آن‌ها را نصیحت می‌کند که دست از مخالفت بردارند.

## ۲.۱. کافی نبودن قرآن به تنهایی

«هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفَتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَ إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ»<sup>۱</sup>

این قرآن خطوطی است که در میان دو جلد قرار گرفته است و سخن نمی گوید بلکه نیازمند به ترجمان است و تنها انسان ها می توانند از آن سخن بگویند.

## نکته

● قرآن یک سلسله احکام کلی را بیان فرموده و باید افراد آگاه، احکام جزئی را از آن استخراج کنند و در اختیار عموم بگذارند یا به عبارت دیگر، آن کلیات را بر مصادیق تطبیق دهند؛<sup>۲</sup> بنابراین حاکم قرار دادن قرآن صحیح است ولی کافی نیست. قرآن زبان ندارد و به تنهایی نمی تواند بگوید علی یا معاویه کدام یک حق و خلیفه مسلمانان است پس باید کسی مشخص می شد تا این کار را انجام دهد البته باید با او شرط کنیم که مطابق قرآن حکم کند و اگر بر اساس قرآن عمل نکرد، داوری او اعتبار ندارد.

● آنچه موجب شکست حکمیت شد این بود که حضرت می خواستند که عبدالله بن عباس را که انسان فهمیده ای بود به عنوان حکم تعیین کنند ولی اصحاب نافرمان، ابوموسی اشعری را تحمیل کردند و او بر اساس قرآن داوری نکرد بلکه فریب عمرو عاص را خورد.

## ۳.۱. روی گردان حقیقی از حکم قرآن

«وَلَمَّا دَعَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحْكَمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلَّى عَنْ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ [تَعَالَى عَزَّ مِنْ قَائِلٍ] سُبْحَانَهُ فَإِنْ تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ»<sup>۳</sup>

۱. مَسْطُور: نوشته شده؛ از ماده «سَطَرَ» و با واژه «خط» که به عنوان وصف آن در عبارت بالا ذکر شده تناسب بیشتری دارد.

بَيْنَ الدَّفَتَيْنِ: بین دو جلد؛ تشبیه «دفعه» به معنی صفحه و کنار هر چیزی است و دو طرف جلد کتاب یا قرآن را «دفتین» می گویند؛ دَفَتًا: المصحف جانباه المكتنفان به؛ الدَفْعَةُ: الجنب من كل شيء أو صفحته.

تَرْجُمَان: ترجمان؛ و زان زعفران و عنفوان و ریهقان مفسر اللسان باللسان الآخر، و التاء أصلية و الألف و التون زائدتان و الفعل ترجم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۸۲.

۳. الْمُتَوَلَّى: روی گردان.

تَنَارَعْتُمْ: منازعه کردید.

إِنَّا لَمْ نُحْكَمْ الرِّجَالُ وَ إِنَّمَا حَكَمْنَا الْقُرْآنَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفَتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَ إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ وَ لَمَّا دَعَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحْكَمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلَّى عَنْ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَإِنْ تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نُحْكَمَ بِكِتَابِهِ وَ رُدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ فَإِذَا حُكِمَ بِالصَّدَقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ وَ إِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَ أَوْلَاهُمْ بِهَا وَ أَمَّا قَوْلُكُمْ لَمْ جَعَلَتْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ أَجَلًا فِي التَّحْكِيمِ فَإِنَّمَا فَعَلَتْ ذَلِكَ لِيَتَّبِعَنَّ الْجَاهِلُ وَ يَتَشَبَّهَ الْعَالَمُ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ فِي هَذِهِ الْهُدَى أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَا تُؤْخَذَ بِأَكْظَامِهَا فَتَعْجَلَ عَنْ تَبَيُّنِ الْحَقِّ وَ تَنْقَادَ لِأَوَّلِ الْغَيِّ إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَ إِنْ نَقَصَهُ وَ كَرِهَهُ مِنَ الْبَاطِلِ وَ إِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَائِدَةً وَ زَادَهُ فَائِنَ يَتَأَمَّرُ بِكُمْ وَ مِنْ أَيْنَ أُتِيتُمْ اسْتَعِدُّوا لِلْمَسِيرِ إِلَى قَوْمٍ حَيَارَى عَنْ الْحَقِّ لَا يُبْصِرُونَهُ وَ مُوزَعِينَ بِالْجَوْرِ لَا يَعْدِلُونَ بِهِ جُفَاءً عَنِ الْكِتَابِ نَكِبَ عَنِ الطَّرِيقِ مَا أَنْتُمْ بِوَثِيقَةٍ يُعْلَقُ بِهَا وَ لَا زَوَافِرَ عَزَّ يُعْتَصِمُ إِلَيْهَا لَيْسَ حُشَّاشُ نَارِ الْحَزْبِ أَنْتُمْ أَفْ لَكُمْ لَقَدْ لَقِيتُمْ مِنْكُمْ بَرَحًا يَوْمًا أَنْادِيَكُمْ وَ يَوْمًا أَنَا جِيكُمْ فَلَا أَحْرَارُ صَدَقَ عِنْدَ النَّدَاءِ وَ لَا إِخْوَانُ ثِقَةٌ عِنْدَ النَّجَاءِ.

## ۱. پاسخ به بهانه جویان خوارج

## ۱.۱. حکم بودن قرآن

«إِنَّا لَمْ نُحْكَمِ الرِّجَالُ وَ إِنَّمَا حَكَمْنَا الْقُرْآنَ»

ما افراد را حکم قرار ندادیم بلکه فقط قرآن را به حکمیت انتخاب کردیم.

## نکته

● هنگامی که به ناچار جنگ که وظیفه اصلی و مهم تر بود، متوقف شد، حضرت حکمیت را که آن هم واجب ولی در رتبه بعدی قرار داشت پذیرفت و زمانی هم که حکمیت قرآن پذیرفته شد، قرآن به تنهایی کافی نیست؛ زیرا قرآن صامت است. حضرت می فرماید ما افراد را حکم قرار ندادیم و قرآن را در حقیقت به عنوان حکم معرفی کردیم.

آن اختلافات خود را حل کنیم و در قضیه حکمیت اگر عمروعاص و ابوموسی واقعاً قرآن را حکم قرار می دادند، به حقیقت می رسیدند و اختلاف پایان می گرفت ولی اشکال کار این بود که آنان بر اساس قرآن داوری نکردند.

#### ۱.۶. پذیرش حکم قرآن

«فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ»

و اگر درباره کتاب خدا به درستی حکم شود، ما سزاوارترین مردم به پذیرش آن هستیم.

#### ۱.۷. پذیرش حکم سنت پیامبر

«وَإِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلَاهُمْ بِهَا»<sup>۱</sup>

و اگر به سنت پیامبر ﷺ حکم شود ما نیز از همه شایسته تر و سزاوارتریم که به سنت او عمل نماییم.

#### نکته ها

● امام علی (ع) به روشنی ثابت می کند حکمیت کتاب و سنت، چیزی جز مراجعه به آن ها نیست و با توجه به اینکه ما مأمور به این امر هستیم، کسی نمی تواند بر ما خرده بگیرد که چرا حکمیت را پذیرفتیم. اشتباه خرده گیران در این است که آن ها می پندارند ما حکمیت اشخاص را پذیرفته ایم در حالی که ما حکمیت کتاب خدا را پذیرا شده ایم.<sup>۲</sup>

● امام هرگز مخالف مسئله حکمیت نبود و در واقع بر دو نکته پافشاری داشت:

۱. بلند کردن قرآن ها بر سر نیزه ها تنها مکر و فریب و توطئه برای جلوگیری از پیروزی لشکر امام علی (ع) در آخرین لحظات و ایجاد اختلاف و نفاق در لشکر امام بود و گرنه شامیان هرگز آماده پذیرش حکمیت قرآن نبودند و به تعبیر امام علی (ع) نه اهل دین بودند و نه اهل قرآن.

۲. امام علی (ع) با انتخاب فرد نادان و بی خبری همچون ابوموسی اشعری برای ارجاع به قرآن مخالف بود؛ بنابراین هیچ گونه تضادی میان محتوای این خطبه و خطبه های دیگر نهج البلاغه نیست.

۱. أَحَقُّ: سزاوارتر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۸۴.

#### نکته

هنگامی که آن قوم (شامیان) ما را دعوت کردند که قرآن میان ما و آن ها حاکم باشد، ما گروهی نبودیم که به کتاب خداوند سبحان پشت کنیم در حالی که می فرماید: اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش بازگردانید (و از آن ها نظر بخواهید).

● اگر معانی قرآن به خودی خود روشن بود، در تفسیر آیه ای از آیات آن اختلافی واقع نمی شد؛ در حالی که این اختلاف میان خود صحابه و حتی در دوران پیامبر ﷺ نیز رخ داده است.<sup>۱</sup>

#### مشابه

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾<sup>۲</sup> و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، میانشان آشتی افکنید و اگر یک گروه بر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی کرده است، بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد پس اگر بازگشت، میانشان صلحی عادلانه برقرار کنید و عدالت ورزید که خدا عادلان را دوست دارد.

#### ۱.۴. نحوه ارجاع به قرآن

«فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ تَحْكُمَ بِكِتَابِهِ»<sup>۳</sup>

ارجاع دادن اختلافات به خدا، این است که به کتابش حکم کنیم.

#### ۱.۵. نحوه ارجاع به پیامبر

«وَرُدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ»

و ارجاع به رسول الله این است که به سنتش عمل نماییم.

#### نکته

● وقتی خداوند در قرآن می فرماید که نزاع و کشمکش خود را به خداوند و پیامبر او ارجاع دهید، مقصود این است که باید به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ مراجعه و بر اساس

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۸.

۲. حجرات، ۹.

۳. رَدُّهُ: آن را برگردانید.

تَحْكُمَ: حکم می کنید.

## مشابه

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup> ما پیش از تو به رسالت نفرستادیم مگر مردانی را که به آن‌ها وحی می‌کردیم و اگر خود نمی‌دانید از اهل کتاب بپرسید.

﴿فَإِنْ تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾<sup>۲</sup> و چون در امری اختلاف کردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر رجوع کنید در این خیر شماس و سرانجامی بهتر دارد.

## ۲. دلیل فرصت برای حکمیت

## ۱.۲. آگاه شدن ناآگاهان

﴿وَأَمَّا قَوْلُكُمْ لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجَلًا فِي التَّحْكِيمِ فَإِنَّمَا فَعَلْتَ ذَلِكَ لِيَتَّبِعِيَ الْجَاهِلُ وَيَتَّبِعْتَ الْعَالِمُ﴾<sup>۳</sup>

اما اینکه می‌گویید چرا میان خود و آن‌ها (حکم‌ها) مدتی برای حکمیت قرار دادی، این تنها به خاطر آن بود که ناآگاهان در جست‌وجوی حقیقت برآیند و آن‌ها که آگاه‌اند به مطالعه و مشورت بپردازند.

## نکته

● یکی از اشکالات خوارج به حضرت این بود که پس از پذیرفتن حکمیت و تعیین کردن فردی برای آن، چرا مدت برای آن تعیین کرد، در پاسخ می‌فرماید برای آن‌ها مهلت قرار دادم تا کسانی که جاهل و نادان هستند و حق را نمی‌دانند، فرصت بررسی و تحقیق داشته باشند و افرادی نیز که حق را می‌دانند در این فرصت تعیین شده بر علم و عمل خود پایداری و استقامت کنند.

## ۲.۲. اصلاح کار امت در فاصله حکمیت

﴿وَلَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَصْلِحَ فِي هَذِهِ الْهُدْيَةِ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَا تُوْخَذَ بِأَكْظَامِهَا﴾<sup>۱</sup>

شاید خداوند در این فاصله، کار این امت را اصلاح کند و راه تحقیق بر آن‌ها بسته نشود.

## نکته

● جمله «وَلَا تُوْخَذَ بِأَكْظَامِهَا» که به معنی نگرفتن بیخ گلو و آزاد گذاشتن راه نفس است، کنایه از آزادی برای مطالعه و تصمیم‌گیری و انتخاب است.<sup>۲</sup>

## ۳.۲. عجله نکردن در جست‌وجوی حق

﴿فَتَعْجَلْ عَنْ تَبَيُّنِ الْحَقِّ وَتَنْقَادَ لِأَوَّلِ الْغَيِّ﴾<sup>۳</sup>

در جست‌وجوی حق عجله نکنند و تسلیم نخستین فکر گمراه‌کننده نشوند.

## نکته‌ها

● جمله «وَتَنْقَادَ لِأَوَّلِ الْغَيِّ» اشاره به اینکه تصمیم‌های عجولانه غالباً گمراه‌کننده است.<sup>۴</sup>

● «فَتَعْجَلْ عَنْ تَبَيُّنِ»: اگر امام شتاب‌زده آتش‌بس را نمی‌پذیرفت، راه بازگشت خطاکاران بسته می‌شد و درواقع امام پیرامون خود را دیوار محکمی کشیده و فرصتی در اختیار آن‌ها نگذاشته تا بدی به واسطه خوبی زدوده شود.<sup>۵</sup>

## ۳. محبوبیت عمل به حق

﴿إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَإِنْ نَقَصَهُ وَكَرَّهَتْهُ مِنْ

۱. الْهُدْيَةُ: آرامش و سکوت؛ از ماده «هدون» به معنی سکون و آرامش گرفته شده و معمولاً به معنی مصالحه بعد از جنگ یا آتش‌بس به کار می‌رود؛ الهدنة: بالضم المصالحة والدعة والسكون.

لَا تُؤْخَذُ: گرفته نمی‌شود.

أَكْظَامٌ: گلوها؛ جمع «كظم» و جمع «كظم» به معنی محل خروج نفس (خرخره) است. وقتی درصدد فشار بر کسی هستند، گلو یا بینی او را گرفته و فشار می‌آورند تا نفس حبس شده و خارج نشود؛ جمع كظم كاسباب و سبب و مخرج النفس من الحلق.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۹۲.

۳. فَتَعْجَلْ: عجله می‌کند.

تَنْقَادَ: مطیع می‌شود.

الْغَيِّ: گمراهی.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۹۲.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۰.

۱. انبیا، ۷.

۲. نساء، ۵۹.

۳. أَجَلًا: مدت.

التَّحْكِيمِ: حکمیت.

لِيَتَّبِعِيَ: روشن می‌شود؛ «تَبَيَّنَ»: روشن شدن و روشن گردانیدن مطلب با تفحص و تحقیق؛ يستعمل لازماً و متعدّياً. يَتَّبِعَتْ: مستحکم می‌شود؛ از ماده «تثبت» به معنی تحقیق کردن است؛ التَّائِي فِي الْأُمُور.

## ۵. دلیل فراخوان جهاد

### ۱.۵. روی گردانی از حق

«اسْتَعِدُّوا لِلْمَسِيرِ إِلَى قَوْمٍ حَيَارَى عَنِ الْحَقِّ»<sup>۱</sup>

آماده شوید برای حرکت به سوی قومی که از حق روی گردان اند.

### ۲.۵. ظلم و جور

«لَا يُبْصِرُونَهُ وَ مُوزَعِينَ بِالْجَوْرِ»<sup>۲</sup>

آن (حق) را نمی بینند و به ظلم و جور تشویق شده اند.

### ۳.۵. انحراف از راه راست

«لَا يَعْدِلُونَ بِهِ جُفَاءً عَنِ الْكِتَابِ نُكْبٍ عَنِ الطَّرِيقِ»<sup>۳</sup>

هرگز از آن باز نمی گردند، افرادی که از کتاب خدا فاصله گرفته و از راه راست منحرف گشته اند.

## ۶. ریسمان نامطمئن

«مَا أَنْتُمْ بِوَثِيقَةٍ يُعَلَّقُ بِهَا»<sup>۴</sup>

افسوس! شما ریسمان محکمی نیستید که بتوان به آن چنگ زد.

### نکته

- حضرت می خواست با دشمن بجنگد ولی چون اصحاب آمادگی لازم را نداشتند پس از خیانتی که در جریان حکمیت صورت گرفت، دیگر جنگی محقق نشد و حضرت را به شهادت رساندند اما در هر صورت حضرت وظیفه داشت با اصحاب سست اراده خود مقداری تندی کند و مقداری هم آن ها را تشویق نماید تا آماده جنگ شوند و هم حجت

۱. اسْتَعِدُّوا: آماده شوید.

حَيَارَى: سرگردان ها.

۲. مُوزَعِينَ: فریب خوردهگان؛ از ماده «ایزاع» به معنی تشویق و ایجاد عشق و علاقه نسبت به چیزی است و گاه به معنی الهام کردن و توفیق دادن نیز آمده است و در اینجا به همان معنی اول است؛ أَوْزَعْتَهُ: بكذا أَلْهَمْتَهُ وَقَالَ الْجَوْهَرِيُّ أَوْزَعْتَهُ بِالشَّيْءِ أَغْرَيْتَهُ بِهِ.

۳. لَا يَعْدِلُونَ: عوض نمی کنند.

جُفَاءً عَنِ الْكِتَابِ: از درک قرآن فاصله گرفته اند؛ جمع جاف من جفا السرج عن ظهر الفرس نبا و ارتفع. نُكْبٍ: منحرف شونده ها، از ماده «نکب» به معنی منحرف شدن از چیزی است؛ جمع «ناکب»؛ عن الطريق ینکب نکوبا من باب قعد عدل.

۴. وَثِيقَةٌ: دستگیره؛ در اصل به معنای پیمان است و آنچه پیمان به وسیله آن محکم می شود.

يُعَلَّقُ بِهَا: تمسک می شود به آن.

## الْبَاطِلِ وَإِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَايْدَةً وَ زَادَةً»<sup>۱</sup>

برترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که عمل به حق نزد او محبوب تر از باطل باشد؛ هر چند این کار از نفع او بکاهد و مشکلاتی برای او پیش آورد و باطل منافعی به سوی او آورد و بر سود او بیفزاید.

### نکته ها

- در واقع نشانه مؤمنان حقیقی همین است که بر سر دو راهی ها که حق در یک سو قرار می گیرد و منافع شخصی آن ها در سوی دیگر، به سوی حق می آیند و به منافع شخصی پشت می کنند.<sup>۲</sup>
- منظور امام علیه السلام در این بیان این است که مردم را به سوی حق کشاند و آنان را به حرکت در این راه تشویق کند؛ هر چند اتخاذ این رویه برای آنان مستلزم نتایج و آثاری باشد. همچنین آنان را از باطل پرهیز دهد اگر چه دوری جستن از آن مایه زیان و غم و اندوه آنان باشد.<sup>۳</sup>

## ۴. فریاد امام

«فَأَيْنَ يَتَنَاءُ بِكُمْ وَ مِنْ أَيْنَ أُتِيتُمْ»<sup>۴</sup>

چرا حیران و سرگردانان می کنید؟ و چرا شما را فریب داده و تسلیم شیطان کرده اند؟

### نکته

- منظور این است که سرگشتگی و بیراهه روی شما به چه منظوری است و اشاره است که این تحیر و سرگردانی از دیگران به آن ها رسیده است.<sup>۵</sup>

۱. كَرَّثَ: او را سختی آورد؛ از ماده «كرث» به معنی شدت و مشقت و به زحمت افتادن است؛ كَرَّثَهُ: الغم من باب نصر و ضرب و أكرَّثَهُ اشْتَدَّ عَلَيْهِ وَ بَلَغَ مِنْهُ الْمَشَقَّةُ.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۹۲.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۸۷.

۴. يَتَنَاءُ: سرگردان؛ از ماده «تیه» به معنی سرگردانی و حیرانی است و به بیابان هایی که انسان در آن سرگردان می شود «تیه» گفته می شود؛ تاه: یتیه تیهات تحیر و ضلَّ أو تَكَبَّرَ.

أُتِيتُمْ: فریب داده اند؛ از ماده «اتیان» معانی مختلفی دارد و در اینجا و مانند آن به معنی فریب خوردن و تسلیم باطل شدن است؛ بالبناء علی المفعول.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۸۸.

## نکته‌ها

- در واقع امام علیه السلام این حقیقت را بازگو کرده است که اگر مشکلی در امر جهاد و حکومتش به وجود آمده، به خاطر نالایقی و ناکارایی گروهی از یاران اوست؛ چراکه امام در هر میدانی قدم می‌نهد، ضعف و سُستی نشان می‌دادند.<sup>۱</sup>
- «ولا إخوان ثقة عند التجاء» برای اینکه دوست و برادر معتمد، اگر دچار لغزش شود در آن هنگام که از طرف برادر خود مورد عتاب و سرزنش قرار گیرد، سخن او را می‌پذیرد و از راه خود باز می‌گردد و موقعی که به او نیاز پیدا کند و از او پوزش بخواهد، صفای برادری برگشت می‌کند؛ زیرا پیوند برادری محکم است اما شما ابداً چنین نیستید.<sup>۲</sup>

بر آن‌ها تمام شود؛ زیرا اگر حضرت آن‌ها را بر جنگ تحریک نمی‌کرد ممکن بود پس از آن دوباره بهانه‌جویی کنند و بگویند چرا ما را برای جنگ با سپاه معاویه بسیج نکردی.

## ۷. وسیله جنگ افروزی

«وَلَا زَوَافِرٍ عَزَّ يُعْتَصِمُ إِلَيْهَا لِبَيْسِ حُشَّاشٍ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ»<sup>۱</sup>  
و یاوران نیرومندی نیستید که بتوان به آن پناه برد و بد وسیله‌ای هستید برای افروختن آتش جنگ.

## ۸. اف بر شما!

«أَفْ لَكُمْ لَقَدْ لَقِيتُ مِنْكُمْ بَرِّحاً يَوْمًا أَنَادِيكُمْ وَيَوْمًا أَنَا جِئُكُمْ»<sup>۲</sup>  
اف بر شما! چه ناراحتی‌ها از شما کشیدم! یک روز با صدای رسا با شما سخن می‌گویم و روز دیگر آهسته و به صورت نجوا.

## ۹. دوری از راست‌گویی

«فَلَا أَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ النَّدَاءِ وَلَا إِخْوَانُ ثِقَّةٍ عِنْدَ التَّجَاءِ»<sup>۳</sup>  
نه آزادگان راست‌گویی به هنگام فریاد رسا هستید و نه برادران مطمئن و رازداری به هنگام نجوا.

۱. زَوَافِرٍ عَزَّ: یاران توانمند؛ از ماده «زفر» جمع «زافره» به معنی ناله کردن و فریاد کشیدن است و از آنجا که یاوران انسان به عنوان هم‌دردی ناله و فریاد دارند، واژه «زافره» به یار و یاور اطلاق شده است و در اینجا به همین معناست؛ زافرة: الرّجل خواصّه و أنصاره.

يُعْتَصِمُ: پناه برده می‌شود.

حُشَّاشٍ: آتش افروزان؛ جمع «حاش» از ماده «حشّ» به معنی آتش افروختن است و در اینجا به معنی آغازگران و کسانی که ضربات آغازین جنگ را بر دشمن وارد می‌کنند، است؛ بضمّ الحاء و تشدید الشّین جمع حاش و هو الموقد للنار و یروی حشاش بالكسر و التخفيف و هو ما يحشّ به النار أى یوقد.

۲. أَنَا جِئُ: نجوا، سخن گفتن درگوشی؛ فرمانده یا کسی که پیروان یا اصحابی دارد، گاهی یاران خود را جمع می‌کند و آهسته و مخفیانه با یکدیگر صحبت می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که به آن «نجاء» می‌گویند و پس از آنکه تصمیمات گرفته شد، اگر لازم باشد آن را بر بالای منبر برای همه اعلام می‌کنند.

بَرِّحاً: آزار و اذیت؛ به معنی ناراحتی شدید و خشم و غضب آمده است؛ الشّدّة و فی بعض النسخ بالتاء و هو الحزن.  
۳. التَّجَاءُ: درگوشی گفتن و چیزی را به طور سری با دیگری در میان گذاشتن است؛ النجاء: المناجاة مصدر ناجيته نجاء مثل صارعته صراعاً و ضاربته ضراباً.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۲۹۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۸۹.





## خطبه ۱۲۶

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام در مدینه، سال

۳۵ هجری

مخاطب: مردم

علت ایراد سخن: پیشنهاد تطمیع افراد برای پیشبرد سیاست‌ها

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: عدالت در بخشش<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۷.

### پیشگفتار خطبه

گروهی از شیعیان خدمت امیر مؤمنان علیه السلام رسیدند، عرض کردند چه مانعی دارد که اموال بیت‌المال را بیرون آوری و در میان رؤسا و اشراف تقسیم کنی و آن‌ها را بر ما برتری بخشی (و سهم ما را به آن‌ها دهی) تا پایه‌های حکومت محکم شود؛ سپس به برنامه تقسیم مساوی و عدالت در رعیت بازگردی. امام علیه السلام با صراحت گفت: برای رسیدن به یک هدف مقدس نباید از وسیله نامقدس و گناه‌آلود استفاده کرد که این کار با منطق اسلام سازگار نیست و این خطبه را در این مورد ایراد فرمود.

## ۲. تأکید امام به ردّ پیشنهاد

### ۱.۲. سوگند به شب و روز

«وَاللّٰهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا»<sup>۱</sup>

به خدا سوگند، من گرد چنین کاری نمی‌گردم مادامی که شب و روز پشت سرهم می‌آیند و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می‌کنند.

#### نکته

● امام علیه السلام برای بیان عزم راسخ خود در این کار، صریح‌ترین و محکم‌ترین جمله‌ها را فرموده است؛ از یک سو به نام خدا سوگند یاد می‌کند و از سوی دیگر جمله «لَا أَطُورُ» را به کار می‌برد که مفهومش این است: «نه تنها چنین کاری نمی‌کنم بلکه نزدیک و گدازگرد آن نیز نخواهم آمد» و از سوی سوم به حرکت مستمر و جاودانی ستارگان در آسمان و شب و روز در پهنه زمین اشاره می‌کند که کنایه از این است که اگر عمر جاودان هم داشته باشم هرگز آلوده به چنین تبعیض و جور و ستمی نخواهم شد.<sup>۲</sup>

### ۲.۲. تقسیم اموال خدا

«لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ لِلَّهِ»<sup>۳</sup>

۱. لَا أَطُورُ: اطراف چیزی نمی‌گردم؛ از ماده «طور» به معنی گردش در اطراف چیزی است و واژه «طور» که جمع آن «اطوار» است به معنی نوع و حالت و هیئت نیز آمده است؛ طار: حول الشيء يطور طورا إذا حام. سَمَرَ سَمِيرٌ: مادامی که یک شب نشین شب نشینی کند؛ از ماده «سَمَرَ» به معنی گفت وگوهای شبانه است. بعضی گفته‌اند که معنی اصلی این ماده که نور و تاریکی در آن آمیخته شده و از آنجا که گفت وگوهای شبانه گاه در سایه مهتاب انجام می‌شود، این واژه در مورد گفت وگوهای شبانه به کار رفته و اگر به افراد گندم‌گون «سمراء» می‌گویند به خاطر این است که سفیدی آن‌ها با تیرگی به هم آمیخته است؛ ما سمر سمير: قال في القاموس: السمر محرّكة اللَّيْل و حديثه، و ما أفعله ما سمر سمير، أي ما اختلف اللَّيْل و النَّهَار، قال الطَّريحي سمر فلان إذا تحدّث ليلا، و الاسامرة هم الَّذِينَ يتحدّثون ليلا، قال: و في حديث عليّ عليه السَّلام لا يكون ذلك ما سمر سمير أي ما اختلف اللَّيْل و النَّهَار، و المعنى لا يكون ذلك أبدا. و هو من كلام العرب يقولون: ما أفعله ما سمر السَّمر قال الجوهري: و ابنا سمير اللَّيْل و النَّهَار يسمر فيهما، تقول: ما أفعله ما سمر بنا سمير أي أبدا، و لا أفعله السَّمر و القمر أي ما دام الناس يسمرّون في ليلة القمر، و في شرح المعتزلي السَّمر الدَّهر و ابنا اللَّيْل و النَّهَار.

ما أَمَّ: مادام که قصد کند؛ «أَمَّ» به معنای قصد و کلمه امام از همین ماده است؛ زیرا مردم به‌سوی او می‌روند؛ جمله «أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا» کنایه از طلوع و غروب ستارگان پشت سر یکدیگر است، گویی هرکدام قصد کرده به دنبال دیگری بروند.

نَجْمٌ: ستاره؛ اصل نجم به معنی طلوع و بروز است. ستاره را از آن جهت نجم گویند که طلوع می‌کند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۰۷.

۳. لَسَوَّيْتُ: مساوات و برابری در کیل یا وزن؛ از ماده «سوی».

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فَيَمُنَّ وَلِيْتُ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ لِلَّهِ أَلَا وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ وَ هُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ وَ يُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَ يُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَمْ يَضَعْ أَمْرُؤُ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ لَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرُهُمْ وَ كَانَ لَغَيْرِهِ وَ دُهُمُ فَإِنْ زَلْتُ بِهِ النَّعْلُ يَوْمًا فَاحْتَاجَ إِلَيَّ مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَلِيلٍ وَ أَلَا مَّ خَدِينٍ.

### ۱. پیشنهاد زیر پا گذاشتن حق

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فَيَمُنَّ وَلِيْتُ عَلَيْهِ»<sup>۱</sup>

آیا به من پیشنهاد می‌کنید که برای پیروزی خود، از جور و ستم در حق کسانی که بر آن‌ها حکومت می‌کنم، استمداد جویم؟

#### نکته

● این سخن پاسخ کسی است که از امام علیه السلام خواسته است تقسیم بالسویّه را ترک کند و عده‌ای را برتری دهد. گویی گفته است که اگر آنان را برتری دهی با دل و جان تو را همراهی و یاری خواهند کرد و آن حضرت به او این پاسخ را داده است و مراد از جور، عدول از راه خداوند است، به سبب برتری دادن بعضی از مسلمانان بر بعضی دیگر؛ زیرا این عمل خلاف سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.<sup>۲</sup>

۱. أَتَأْمُرُونِي: آیا به من پیشنهاد می‌کنید؛ از ماده «أَمَرَ»، استفهام انکاری است که در اصل تأمرونی بوده است به معنای آیا به من توصیه می‌کنید؛ بالتشديد أصله تأمرونی بنونین فاسكنت الاولى و ادغمت في الثانية قال تعالى: أغير الله تأمروتی أعبد أيها الجاهلون.

وَلِيْتُ عَلَيْهِ: به ولایت بر او منصوب شده‌ام؛ ولیت: الشيء و عليه وزان رضیت إذا ملکت أمره و فی بعض النسخ ولّیت بالبناء على المفعول من باب التفعیل أي ولّائی الله علیه.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۹۱.

ولخرجی و زیاده روی موجب جلب احترام مردم و تکریم آنان نسبت به او شود، ولی این اعمال او را در نزد خداوند خوار و زبون خواهد ساخت.<sup>۱</sup>

#### مشابه

- ◇ ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾<sup>۲</sup> خویشاوند و مسکین و در راه مانده را ادا کن و هیچ اسراف کاری مکن.
- ◇ ﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾<sup>۳</sup> اسراف کاران با شیاطین برادرند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بود.
- ◇ ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾<sup>۴</sup> بخورید و بیاشامید ولی اسراف مکنید که خدا اسراف کاران را دوست نمی دارد.

#### ۳.۲. بی یاور شدن

﴿وَلَمْ يَضَعْ امْرُؤُ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ وَكَانَ لَغَيْرِهِمْ وَدُهُمْ فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النُّعْلُ يَوْمًا فَاحْتَاجَ إِلَىٰ مَعْوَتِهِمْ فَشَرُّ خَلِيلٍ وَالْأَمُّ خَدِينٍ﴾<sup>۵</sup>

کسی مالش را در موضع غیر حق و نزد غیر مستحق صرف نکرد، مگر اینکه خداوند او را از سپاسگزاری همان مردم محروم کرد و محبتشان متوجه غیر او گشت و اگر روزی قدمش بلغزد و به یاری آنان نیازمند شود، همان مردم بدترین دوست و پست ترین رفیق خواهند بود.

#### نکته ها

- مراد از «غیر آهله» کسانی هستند که دادن مال به آن ها مقرر نشده است و منظور از «غیر وجهه» در راهی که شارع دستور داده آن را صرف نکنند و به مفاسد این عمل نیز اشاره فرموده

۱. همان.

۲. اسراء، ۲۶.

۳. اسراء، ۲۷.

۴. اعراف، ۳۱.

۵. وَدَّ: دوست دارد؛ وَدَّ به فتح و ضَمّ و کسر اول، وداد، مودّة همه به معنی دوست داشتن است.

النُّعْلُ: کفش؛ اَنْتَعَلَ، اَنْتَعَالًا: نعلین به پا کرد؛ تَنَعَّلَ، تَنَعُّلاً: کفش پوشید.

مَعْوَتِهِمْ: از آن ها یاری خواست؛ از ماده «عَوَن» به معنای یاری؛ استعانت: یاری خواستن، اسْتَعَانَ، اسْتِعَانَةً فلاناً و بفلان: از فلانی یاری و مساعدت خواست.

خَدِين: رفیق و دوست خصوصی؛ از ماده «خَدَن» به معنی دوستی است و «خَدَن» و «خَدِين» به معنی دوست است که جمع آن «اخذان» است؛ الصّدیق من خادنت الرجال آی صادقته.

اگر این اموال از خودم بود به یقین در میان آن ها به طور مساوی تقسیم می کردم تا چه رسد به اینکه این اموال، اموال خداست.

#### مشابه

- ◇ ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ عَلَىٰ أُمَّةٍ الْعَدْلَ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ﴾<sup>۱</sup> خداوند بر پیشوایان دادگر واجب کرده که خود را با محروم ترین مردم تراز کنند تا فقر بر تهی دستان گران نیاید.

#### ۳. آثار سوء اسراف

##### ۳.۱. سرافکنندگی آخرت

﴿أَلَا وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ وَيُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>

بدانید که پرداخت مال در غیر موردش تبذیر و اسراف است و این کار شخص را در دنیا سربلندی می دهد ولی در آخرت موجب سرشکستگی است. او را در دیده مردم باارزش اما نزد خداوند خوار می کند.

#### نکته ها

- تبذیر و اسراف گاهی به صورت مترادف به کار می رود، در حالی که معانی متفاوتی دارند. تبذیر به معنای ریخت و پاش و به تعبیر دیگر مال را در غیر موردش مصرف کردن است ولی اسراف زیاده روی در مصرف کردن نعمت هاست به طوری که از اعتدال بیرون باشد.<sup>۳</sup>
- با تبذیر و ولخرجی می توان میان نادانان و فرومایگان و کسانی که حقیقت گرم و بخشش را نمی دانند، خوش نامی به دست آورد لیکن این عمل او را در آخرت پست و ذلیل خواهد کرد؛ زیرا به وسیله تبذیر گرفتار کاری زشت شده است، همچنین ممکن است

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

۲. إِعْطَاءٌ: بخشیدن؛ از ماده «عَطَو» به معنای عطا و بخشش خواست؛ أَعْطَى، إِعْطَاءٌ الشیء: آن چیز را به او داد. تَبْذِيرٌ: اسراف و از ماده «بذَر» به معنای پاشیدن دانه است و در جایی به کار می رود که انسان نعمت خدا را ضایع کند و به دور بریزد.

يُكْرِمُهُ: گرامی می دارد؛ از ریشه «كَرَم»؛ کرامت به معنی سخاوت، شرافت، نفاست و عزّت است؛ مُكْرَم: عزیزکننده؛ اسْتَكْرَمَ، اسْتِكْرَامًا: چیزهای گران بها و نفیس را برگزید؛ الْأَكْرَمِيَّةُ: بخشندگی، بزرگواری، جوانمردی.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۰۸.



## خطبه ۱۲۷

### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** قبل از نهروان در کوفه؛ سال ۳۸ هجری  
**مخاطب:** کوفیان  
**علت ایراد سخن:** مشاهده اصرار خوارج بر جهل و غفلت خویش و لزوم محاجه با آنها  
**موضوع:** سیاسی، اعتقادی  
**ویژگی:** محبت حق محورا

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۱.

### پیشگفتار خطبه

امام علی (ع) این خطبه را درباره خوارج ایراد فرمود. بخش اول خطبه، پاسخ به شبهات خوارج است. آنها معتقد بودند، هرکس مرتکب گناه کبیره شود، کافر می شود و کافر واجب القتل است؛ همچنین آنها برای خود صغراوکبرا درست می کردند و می گفتند: علی (ع) حکمیت افراد را در برابر قرآن پذیرفته، بنابراین مرتکب گناهی شده و هرکس مرتکب گناهی شود، کافر است و پیروان علی (ع) نیز همانند او هستند پس آنها هم کافرند و کافر واجب القتل است. در بخش دوم خطبه به غفلت و جهل آنان اشاره می کند که در دشمنی راه تفریط را پیموده اند. در بخش سوم خطبه تأکید بر همگام شدن با مسلمین و اجتناب از تکروی فرموده است. در بخش چهارم نیز اشاره به اشتباه حکمین می کند.

است؛ به این طریق که بذل مال به غیر مستحق تبذیر (ولخرجی) و صرف آن در راهی جز آنچه خداوند دستور داده، اسراف (زیاده روی) است که صفت زشت و مذموم است.<sup>۱</sup>

● تعبیر «الْأَمَّ حَدِین» اشاره به این است که آنها در روز گرفتاری شخصی که به ایشان کمک کرده نه تنها کمکی به او نمی کنند بلکه لثامت و پستی را به جایی می رسانند که شاید جزء سرزنش کنندگان در آیند.<sup>۲</sup>

● «فإن زَلَّتْ به التَّعَلُّ» کنایه از اینکه در سختی ها و پیشامدها مرتکب خطا و لغزش می شود.<sup>۳</sup>

### ● منابع بیت المال:

غنائم جنگی؛ در مورد غنائم جنگی هیچ تفاوتی بین جنگجویان نبوده است جز اینکه لشکر پیاده را یک سهم و لشکر سواره را دو سهم می دادند.<sup>۴</sup>

اموال خراجیه؛ یعنی مال الاجاره هایی که از زمین های فتح شده متعلق به مسلمانان به خزانه دولت اسلامی ریخته می شد. این اموال تعلق به همه مسلمانان داشت. قاعدتاً باید بین همه مسلمانان به طور مساوی تقسیم شود.<sup>۵</sup>

جزیه ها؛ مالیات هایی که از غیر مسلمانان گرفته می شد و در برابر آن از حمایت حکومت اسلامی برخوردار بودند. مال الخراج تعلق به همه مسلمانان داشت.

زکات؛ از اجناس معینی به مقدار معینی گرفته می شد و مصارف هشت گانه آن در قرآن مجید بیان شده است و عمدتاً در مورد فقرا و مساکین است.

خمس؛ تمامی درآمدها که بعد از کسر هزینه ها و مخارج سال باید پرداخته شود و به طوری که از قرآن مجید و روایات استفاده می شود، نیمی از آن تعلق به نیازمندان «بنی هاشم» دارد و نیم دیگر متعلق به امام المسلمین است که صرف نیازهای حکومت اسلامی می شود.

انفال؛ شامل تمام اموالی می شود که مالک خاصی ندارد؛ مانند اراضی موات، جنگل ها، بخشی از معادن که اینها تعلق به امام المسلمین دارد.<sup>۶</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۹۲.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۰۹.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۹۳.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۱۲.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۱۳.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۲.

اگر چنین می‌پندارید که من خطا کرده و گمراه شده‌ام، چرا به‌خاطر گمراهی من همه امت محمد ﷺ را گمراه می‌شمیرید؟ و آن‌ها را به‌خاطر خطای من مؤاخذه و تکفیر می‌کنید؟

#### نکته

● امام علی (ع) می‌فرماید که این تصور که من خطاکار و گمراه شده‌ام، پندار باطلی بیش نیست. من تحت فشار شما و امثال شما تن به حکمیت دادم و اگر حکمیت به‌صورت صحیح انجام شود، مطابق قرآن است و مردانی که در نقش حکم ظاهر می‌شوند به قرآن مراجعه می‌کنند و حکم خدا را از آن استنباط می‌نمایند و کلیات را بر مصادیق تطبیق می‌کنند بنابراین هیچ کاری بر خلاف حکم خدا انجام نمی‌گیرد که موجب ضلالت و خطا گردد. به فرض که من مرتکب خلافی شدم، سایر مسلمین چه گناهی دارند؟ چرا آن‌ها را تکفیر می‌کنید و خون بی‌گناهان را می‌ریزید؟ این چه قانونی است که شما از آن پیروی می‌کنید و به کدامین آیین، ایمان دارید؟<sup>۱</sup>

#### ۲. آمیختن گناهکار و بی‌گناه

«سُيُوفُكُمْ عَلَى عَوَاتِقِكُمْ تَصْعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبُرْءِ وَالسَّقَمِ وَتَخْلُطُونَ مَنْ أَذْنَبَ بِمَنْ لَمْ يَذْنِب»<sup>۲</sup>

شما شمشیرهای خود را بر دوش گذاشته‌اید، آن را بر جای درست و نادرست فرود می‌آورید و گنهکار و بی‌گناه را با هم فرق نمی‌گذارید.

#### مشابه

❖ ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾<sup>۳</sup> هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نکشد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۱۹.

۲. عَوَاتِق: شانه‌ها، دوش‌ها؛ جمع «عاتق» به معنی قسمتی از بدن است که در میان گردن و شانه قرار دارد.

تَصْعُونَ: گذاشتید؛ از ماده «وَصَعَ» به معنای گذاشتن؛ المَوَاضِع: جمع مَوَاضِع به معنای جای گذاردن چیزی؛ الْبُرْء: سلامتی، بی‌عیبی، مبرا بودن از تهمت، منظور مبرا بودن از مشارکت در امر تحکیم است؛ البراءة: بدل البرء و معناها واحد.

السَّقَم: بیماری؛ از ماده «سَقِمَ» به معنای بیمار شد؛ سَقِيم: مریض و پریشان حال؛ أَشَقَمَ، إِشْقَامًا: او را بیمار گردانید؛ سَقَمَ، تَسْقِيمًا: او را بیمار کرد؛ در اینجا منظور بیماری اعتقادی است.

تَخْلُطُونَ: آمیختند؛ از ماده «خَلَطَ» به معنای آمیختن؛ اَخْتَلَطَ، اَخْتِلَاطًا: آن چیز درهم آمیخته شد؛ الاَخْلَاط: اصناف به هم آمیخته.

۳. فاطر، ۱۸.

فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّي أَخْطَأْتُ وَضَلَلْتُ فَلِمَ تُضَلِّلُونَ عَامَّةَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) بِضَلَالِي وَتَأْخُذُونَهُمْ بِخَطِيئِي وَتُكْفَرُونَهُمْ بِذُنُوبِي سَيُوفُكُمْ عَلَى عَوَاتِقِكُمْ تَصْعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبُرْءِ وَالسَّقَمِ وَتَخْلُطُونَ مَنْ أَذْنَبَ بِمَنْ لَمْ يَذْنِبْ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) رَجَمَ الزَّانِيَ الْمُحْصَنَ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ وَرَثَهُ أَهْلُهُ وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرَثَ مِيرَاثَهُ أَهْلُهُ وَقَطَعَ السَّارِقَ وَجَلَدَ الزَّانِيَ غَيْرَ الْمُحْصَنِ ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفَيْءِ وَنَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) بِذُنُوبِهِمْ وَأَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمْ وَلَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ ثُمَّ أَنْتُمْ شَرَّاءُ النَّاسِ وَمَنْ رَمَى بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ وَضَرَبَ بِهِ تِيهَهُ وَسَيَّهْلِكُ فِي صِنْفَانِ مُحِبِّ مُفْرِطٍ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ مُبْغِضٍ مُفْرِطٍ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ خَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ النَّمَطِ الْأَوْسَطِ فَالزَّمُوهُ وَالزَّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّادَّ مِنَ الْعَنَمِ لِلذَّنْبِ أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشَّعَارِ فَافْتُلُوهُ وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ فَإِنَّمَا حُكْمُ الْحَكَمَانِ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ وَإِحْيَاؤُهُ الْاجْتِمَاعُ عَلَيْهِ وَإِمَاتَتُهُ الْإِفْتِرَاقُ عَنْهُ فَإِنْ جَرَّنا الْقُرْآنَ إِلَيْهِمْ اتَّبَعْنَاهُمْ وَإِنْ جَرَّهُمْ إِلَيْنَا اتَّبَعُونَا فَلَمْ آتْ لَا أَبَا لَكُمْ بُجْرًا وَلَا خَتَلْتُكُمْ عَنْ أَمْرِكُمْ وَلَا لَبَسْتُكُمْ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلِكِكُمْ عَلَى اخْتِيَارِ رَجُلَيْنِ أَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَلَّا يَتَعَدَّيَا الْقُرْآنَ فَتَاها عَنْهُ وَتَرَكَ الْحَقَّ وَهُمَا يُبْصِرَانِهِ وَكَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا فَمَضَيَا عَلَيْهِ وَقَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْحُكُومَةِ بِالْعَدْلِ وَالصَّمَدِ لِلْحَقِّ سُوءَ رَأْيِهِمَا وَجَوْرَ حُكْمِهِمَا.

#### ۱. پاسخ امام

«فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّي أَخْطَأْتُ وَضَلَلْتُ فَلِمَ تُضَلِّلُونَ عَامَّةَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ بِضَلَالِي وَتَأْخُذُونَهُمْ بِخَطِيئِي وَتُكْفَرُونَهُمْ بِذُنُوبِي»<sup>۱</sup>

۱. أَخْطَأْتُ: خطا کردم؛ از ماده «خَطَأَ» به معنای اشتباه؛ مخطیء: خطاکننده، معذور؛ أَخْطَأَ، إِخْطَاءً وَخَاطِئَةً: او را به خطا و اشتباه انداخت؛ تَخَاطَأَ، تَخَاطُؤًا: خطا کرد؛ او را به خطا انداخت.

ضَلَلْتُ: گمراه شدم؛ از ماده «ضَلَّ» به معنای گمراه شد؛ ضَلَّلْتُ: گمراه کرد او را؛ ضلل: ضلال و ضلالت به معنی انحراف از حق است؛ اضلال: منحرف کردن، گمراه نمودن؛ بكسر الهمزة وفتحها و في بعض النسخ.

## نکته

- پیامبر زناکاری را که مرتکب زنا یا غیر محصنه شده بود، تازیانه زد و دست دزد را قطع کرد ولی حقوق آنان را از بیت المال قطع نکرد بلکه حق آنان را از غنیمت فیء پرداخت و آن‌ها هم با اینکه گناهان بزرگی مرتکب شده بودند ولی با این وجود زن مسلمان گرفتند. اگر با انجام این گناهان کافر شده بودند، کسی از مسلمانان به آنان زن نمی‌داد.

## ۳.۵. رعایت عدالت

- «فَأَخَذَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ بِذُنُوبِهِمْ وَأَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمْ وَلَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يُخْرِجْ أَشْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ»  
رسول خدا ﷺ آن‌ها را به خاطر گناهانشان مجازات می‌کرد و حد الهی را بر آنان اجرا می‌نمود اما سهم آنان را از اسلام می‌پرداخت و نام آنان را از دفتر مسلمانان خارج نمی‌ساخت.

## نکته‌ها

- این سخنان را امام علی (ع) بر سبیل استشهاد بیان فرموده و رفتار پیامبر خدا ﷺ را گواه آورده است که آن حضرت حدود و احکام الهی را درباره گنهکاران اجرا می‌کرد، لیکن آن‌ها را به سبب گناهشان کافر نمی‌شمرد و نام آنان را از زمره مسلمانان حذف نمی‌کرد. این استشهاد به منزله مستند بطلان عمل آن‌ها ذکر شده است.<sup>۱</sup>

## ● خوارج و تکفیر همه گنهکاران

آن‌ها برای اثبات مقصود خود، به ظاهر بعضی از آیات قرآن که مفهوم آن را درک نکرده بودند، توسل می‌جستند؛ از جمله آیه ۹۷ سورة آل عمران درباره تارک حج که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ کسی که به حکم خدا حکم نکند، کافر است و آیه ۲۳ سورة جن که درباره همه گنهکاران می‌گوید: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾.

غافل از اینکه واژه کفر در لغت و در اصطلاح شرع، همیشه به معنی خروج از اسلام نیست بلکه کفر درجات و مراحل دارد. کفر گاهی به معنی ارتکاب گناه و گاهی به معنی انکار خداوند و اعتقادات دینی به کار می‌رود؛ به عبارت دیگر کفر، به معنی فاصله گرفتن از حق یا پوشانیدن حق است که مراحل و درجاتی دارد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۹۷.

## ۳. سنت پیامبر

## ۳.۱. حد زنا یا محصنه

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَجَمَ الزَّانِي الْمُحْصَنَ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ وَرَّثَهُ أَهْلُهُ»  
شما می‌دانید رسول خدا ﷺ زناکار همسر دار را سنگسار می‌کرد ولی بعد از آن بر وی نماز می‌خواند، سپس ارث او را در میان خانواده‌اش تقسیم می‌نمود.

## ۳.۲. مجازات قاتل

«وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرَّثَ مِيرَاثَهُ أَهْلُهُ»  
قاتل را می‌کشت ولی ارث او را به خانواده‌اش می‌داد.

## ۳.۳. مجازات دزد

«وَقَطَعَ [يَدَ] السَّارِقِ»  
دست سارق را می‌برید.

## ۳.۴. مجازات زنا

«وَجَلَدَ الزَّانِي غَيْرَ الْمُحْصَنِ ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفَيْءِ وَنَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ»  
و زناکار بدون همسر را تازیانه می‌زد سپس سهم آن‌ها را از بیت المال می‌داد و می‌توانستند از زنان مسلمان همسر انتخاب کنند.

۱. رَجَمَ: سنگ زد، حد رجم را بر او جاری کرد؛ «رَجَام» به معنی سنگ‌ها و «رَجَمَ» زدن با سنگ و «مرجوم» به معنی سنگ زده است؛ تَرَجَمَ، تَرَا جَمًا القَوْمُ: آن قوم بر یکدیگر سنگ انداختند.  
الْمُحْصَنُ: کسی که در حفاظت قرار گرفته؛ اسم مفعول از ماده «حَصَنَ»؛ حصن به معنای قلعه از همین ماده است؛ در اصطلاح مسلمین به کسی گفته می‌شود که همسر داشته باشد؛ الحصن: الرجل إذا تزوج فهو محصن بالكسر على القياس وبالفتح على غير القياس و كلاهما مروي.  
وَرَّثَهُ أَهْلُهُ: اهل او را وارث او قرار داد.

۲. مِيرَاثُهُ: مالی که پس از فوت کسی مانده و به وارث او می‌رسد.

۳. جَلَدَ: شلاق زد، تازیانه زد؛ اجْتَلَدَ، اجْتَلَادًا القَوْمُ بالسيف: آن قوم با شمشیر یکدیگر را زدند.  
غَيْرَ الْمُحْصَنِ: کسی که همسر ندارد.

الْفَيْءُ: مالی که به بیت المال رسیده و به عموم مسلمین متعلق است.  
نَكَحَا: ازدواج کردند؛ نکاح به معنی زن گرفتن است که همان عقد نکاح باشد به معنی مقاربت و جماع نیز آید؛ إِنْكَاحُ: از باب افعال تزویج کردن زنی است به مردی؛ اسْتَنْكَحَ، اسْتِنْكَاحًا الرَّجُلُ المرأةَ: آن مرد با آن زن ازدواج کرد.



﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾<sup>۱</sup> بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ آن‌هایی که تلاششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند.

### ۵. افراط و تفریط افراد نادان

«وَسَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ مِحْبٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ»<sup>۲</sup>

به‌زودی دو گروه به‌سبب من هلاک شوند: یکی، دوستی که در دوستی من افراط کند و این دوستی او را از راه حق دور سازد و دیگر، دشمنی که در دشمنی من افراط کند و دشمنی با من او را از راه حق دور سازد.

#### نکته‌ها

- اشاره به اینکه اگر شما به‌خاطر جهل و جنایت، مرا کافر خواندید، گروهی به‌عکس شما آن هم از سر جهل و نادانی مرا خدا پنداشتند که هر دو، راه غیرحق را پیمودند؛ نه آن درست بوده و نه این.<sup>۳</sup>
- «مُفْرِطٌ» همان اسراف‌کننده‌ای است که از اندازه‌گذرانده است و به او غلوکننده گفته می‌شود و «مُفْرِطٌ» همان سهل‌انگار بی‌توجه است و اگر دشمنی و کینه‌اش آشکار شود، دشمن علی به شمار می‌رود و راه میانه آن است که نه از حد‌گذرانده و نه کوتاهی کرده نه غلو کند و نه کینه ورزد.<sup>۴</sup>

#### مشابه

﴿پیامبر اکرم ﷺ سال‌ها پیش، این افراط و تفریط در مورد امیرمؤمنان علی (ع) را پیش‌بینی فرمود و خطاب به علی (ع) چنین گفت: «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُتَافِقٌ... وَيَهْلِكُ فِيكَ رَجُلَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ وَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ... وَ تَفْتَرِقُ فِيكَ أُمَّتِي كَمَا

۱. کفف، ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. سَيَهْلِكُ: هلاک خواهد شد؛ از ماده «هَلَكَ» به‌معنای هلاک شد، تلف شد؛ أَهْلَكَهُ: هلاک کردش؛ اسْتَهْلَكَهُ: هلاک کرد او را.

مُحِبٌّ: دوستدار؛ از ماده «حَبَّ» به‌معنای دوست داشتن؛ استَحَبَّ: دوست داشتن؛ أَحَبَّ، إِحْبَابًا: او را دوست داشت. مُبْغِضٌ: کینه‌توز؛ بَغَضٌ به‌معنای کینه، دشمنی؛ أَبْغَضَ، إِبْغَاضًا: او را دشمن داشت، از او کینه به دل داشت؛ بَغَضٌ، بَغَاضَةً: مورد بَغَض و کینه قرار گرفت.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۲۹.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۹.

روشن‌ترین دلیل بر بطلان این عقیده اینکه در عصر پیامبر ﷺ گنهکاران متعددی بودند که حد شرعی بر آن‌ها جاری می‌شد ولی در عین حال، تمام احکام اسلام نسبت به آن‌ها رعایت می‌گشت حتی اگر توبه نمی‌کردند، خواندن نماز میت، دفن در مقابر مسلمین، احکام ارث اسلامی و در صورتی که بعد از اجرای حد، زنده بودند، سهم بیت‌المال، ازدواج با خانواده‌های مسلمانان و امثال آن. این سیره مستمرة پیامبر اکرم ﷺ بود که در دوران‌های بعد جریان داشت.<sup>۱</sup>

### ۴. شروترین مردم

«ثُمَّ أَنْتُمْ شِرَارُ النَّاسِ وَ مَنْ رَمَى بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ وَ ضَرَبَ بِهِ تِيهَهُ»<sup>۲</sup>

شما (خوارج) شروترین مردم و کسانی هستید که شیطان، آن‌ها را هدف تیرهای خود قرار داده و به سرگردانی کشانده است.

#### نکته

- وقتی خوارج علی و پیروان آن حضرت را کافر می‌دانستند، مقصودشان از کافر اهل کتاب نبود بلکه می‌خواستند بگویند مسلمان‌ها به‌واسطه گناهی که انجام داده‌اند از اسلام برگشته‌اند و مرتد شده‌اند؛ بنابراین که مرتد فطری و مرد باشند خونشان هدر است و مالشان به ورثه مسلمان آنان منتقل می‌شود.

#### مشابه

﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾<sup>۳</sup> شیطان بر آن‌ها چیره شده است و نام خدا را از یادشان برده است. ایشان حزب شیطان‌اند. آگاه باش که حزب شیطان زیان‌کنندگان‌اند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۲۱.

۲. شِرَارٌ: شروترین؛ از ماده «شَرَّ» به‌معنای بد و مضر؛ شریر؛ مضر، مفسد، ظال؛ جمع آن اشرار است؛ أَشَرُّ، إِشْرَارًا فلاناً: او را به شر نسبت داد، او را راند.

مَرَامِي: پرتگاه‌ها؛ از ماده «رَمَى» به‌معنای پرتاب کردن؛ جمع مرمی و اسم مکان به‌معنای پرتگاه‌ها. تِيَهٌ: هلاکت که در اینجا منظور محل هلاکت است؛ و ضربه به تیهه: آویخته شدن به سوی هلاکت؛ إِذَا سَافَرْتُ، وَ التَّيَهَ بِالْفَتْحِ الْحَيْرَةُ وَ بِالْكَسْرِ الْمَفَازَةُ الَّتِي يَتَاهُ فِيهَا. وَ عَنِ التَّهْيَاةِ فِي حَدِيثٍ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ التَّمُطُ الْأَوْسَطُ.

۳. مجادله، ۱۹.

## ۷. دست خدا با جماعت

«وَالزُّمُّو السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ»<sup>۱</sup>

همیشه همراه جماعت‌های بزرگ باشید که دست خدا با جمعیت است.

### نکته‌ها

- تعبیر «سواد الاعظم» به معنای جماعت است و منظور از جماعت، توده افرادی است که از آن‌ها به عنوان توده مردم یاد می‌شود.<sup>۲</sup>
- منظور از هماهنگی با جمعیت، همان اکثریتی است که دارای ایمان و ارزش‌های انسانی و اخلاقی باشند. اسلام هرگز هماهنگی با اکثریت فاسد را توصیه نکرده و نمی‌کند. علی که گوینده سخن بالاست در سخن دیگری که خواهد آمد می‌فرماید: «لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»<sup>۳</sup> ای مردم، در راه هدایت و رستگاری از جهت کمی پیروان آن نگران نباشید.<sup>۴</sup>

### مشابه

❖ «وَاغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»<sup>۵</sup> و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید.

## ۸. پرهیز از تفرقه

«وَاِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ»<sup>۶</sup>

۱. السَّوَادُ الْأَعْظَمُ: سیاهی بزرگ‌تر؛ در اصل به معنی سیاهی است ولی از آنجا که جمعیت انبوه یا درختان انبوه و فشرده از دور سیاهی می‌زنند این واژه در این دو معنا نیز به کار رفته است و در اینجا به معنی جماعت و گروه است.
۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۶۰.
۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.
۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۳۵.
۵. آل عمران، ۱۰۳.
۶. الشَّاذُّ: منفرد، تک‌رو، جدای از مردم؛ از ماده «شدوذ» به معنی کم و نادر بودن گرفته شده و به کسانی که از جمعیت جدا می‌شوند و تک‌روی دارند «شاذ» اطلاق می‌شود.
- الْغَنَمُ: غنیمت؛ هم به معنی غنیمت جنگ است و هم به معنی هر فایده؛ غنیمت آن است که از محاربین در حال جنگ گرفته شود و هر شیء به دست آمده غنم، مغنم و غنیمت نامیده می‌شود.
- لِلذِّئْبِ: حیوانی است معروف به گرگ؛ ذَبَّ: از بدجنسی و خباثت چون گرگ شد؛ اَرْضْ مَذَابَّةً: سرزمینی که در آنجا گرگ فراوان است.

افْتَرَقَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي عِيسَى<sup>۱</sup> ای علی جز مؤمن، کسی تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق، کسی تو را دشمن نمی‌شمرد و درباره تو دو کس هلاک می‌شوند: محب افراطگر و دروغ‌گوی افترازننده و امت من درباره تو از هم جدا می‌شوند؛ همان‌گونه که بنی اسرائیل درباره عیسی جدا شدند.

## ۶. توصیه به اعتدال

«وَ خَيْرُ النَّاسِ فِيَّ حَالًا النَّمَطُ الْأَوْسَطُ فَالزُّمُّو»<sup>۲</sup>

بهترین مردم در مورد من گروه میانه‌رو هستند، از آن‌ها جدا نشوید.

### نکته

- امام علیه السلام بهترین مردم را از نظر رابطه اعتقادی با او کسانی می‌داند که در دوستی او نمط وسط یا راه میانه را برگزینند و این‌ها هستند که اعتدال را در مورد آن بزرگوار رعایت کرده «أهل العدل» به شمار می‌آیند. «نمط اوسط» به جمعیتی اطلاق می‌شود که نظریه واحدی داشته باشند و در حدیث آمده است که «خیر هذه الامة النمط الاوسط يلحق بهم التالي ويرجع اليهم العالي» بهترین این امت نمط اوسط است. باید عقب‌مانده به آن‌ها پیوند و تندرو به‌سوی آن‌ها بازگردد. مراد از «تالی» آن مقصری است که کوتاهی کرده و در طرف تفریط قرار گرفته و «غالی» کسی است که به‌سوی افراط و زیاده‌روی پیش رفته است. امام علیه السلام دستور داده است که باید به نمط اوسط یا دسته میانه‌رو ملحق شد و ملازم راه سواد اعظم یعنی اکثریت مسلمانان بود که بر یک رأی اتفاق دارند.<sup>۳</sup>

### مشابه

❖ «أَلَا إِنَّ خَيْرَ شِيعَتِي النَّمَطُ الْأَوْسَطُ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْغَالِي وَبِهِمْ يَلْحَقُ النَّالِي»<sup>۴</sup> بهترین امرها نمط میانه است، از حد درگذرنده به‌سوی آن برمی‌گردد و عقب‌مانده به آن ملحق می‌شود.

۱. استیعاب، ج ۳، ص ۳۶.

۲. النَّمَطُ: گروه، جمعی که هدف و برنامه مشترکی دارند؛ این واژه گاهی به معنی روش و طریق نیز استعمال شده است؛ النَّمَطُ: الطريقة من الطرائق و الضرب من الضروب يقال ليس هذا من ذلك النمط أى من ذلك الضرب و النمط الجماعة من الناس أمرهم واحد. الْأَوْسَطُ: میانه‌تر، معتدل‌تر. فَالزُّمُّو: ملتزم شوید، آن را روش خود قرار دهید؛ از ماده «لَزَمَ».

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۹۸.

۴. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۷۸.



از جدایی پرهیزید، زیرا افراد تنها و جدا، نصیب شیطان اند؛ همان گونه که گوسفند تک‌رو طعمه گرگ است.

### تشبیه

مشبه: افراد جدا و تنها

مشبه‌به: گوسفند تک‌رو

**وجه شبیه:** افراد تک‌رو و گروه‌های کوچک و منزوی از جامعه اسلامی، گرفتار انواع خطاها و انحرافات می‌گردند و شیطان همیشه وسوسه‌های خود را در میان آن‌ها تشدید می‌کند و صید خوبی برای لشکر شیطان اند؛ همان گونه که وقتی گوسفندی از گله گوسفندان جدا می‌افتد و از زیر نظر چوپان خارج می‌شود، گرگ‌ها به او حمله می‌کنند و طعمه خود می‌سازند.

### ۹. هشدار

«أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشَّعَارِ فَأَقْتُلُوهُ وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ»<sup>۱</sup>

آگاه باشید هرکسی به این شعار مردم را دعوت کند او را به قتل برسانید؛ هرچند زیر این عمامه من باشد (و به من پناهنده شود).

### نکته‌ها

- اشاره است به اینکه اگر دعوت‌کننده تا این حد به من نزدیک و مورد عنایت و توجه من باشد و گفته شده یعنی: اگرچه دعوت‌کننده من باشم.<sup>۲</sup>
- در معنای «هَذَا الشَّعَارِ» دو احتمال وجود دارد: الف. اینکه مراد شعار خوارج باشد که البته آن‌ها هم دو شعار داشتند «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» اساساً حکم از ناحیه خداوند است و دیگران حق حکم کردن ندارند و «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» حکمی غیر از خدا نیست؛ ب. مقصود از شعار، شعار تفرقه و جدایی از اجتماع مسلمانان است.
- «فَأَقْتُلُوهُ» به معنای واجب‌القتل بودن نیست بلکه به معنای جایز‌القتل بودن است؛ زیرا در آن شرایط خاص که خوارج مردم را می‌کشتند، حضرت می‌فرماید شما هم می‌توانید

۱. الشَّعَار: اشاره به شعار خوارج یعنی «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» است؛ القوم علامتهم الَّتِي يَهَيِّئُونَ فِي الْحَرْبِ عِمَامَتِي: پارچه‌ای که به دور سر پیچیده می‌شود؛ العمامة: بالكسر المغفر و البيضة و ما يُلَفُّ عَلَى الرَّأْسِ.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۹۹.



از خود دفاع کنید و آنان را بکشید. حضرت نیز به همین دلیل با آنان جنگ کرد و آنان را به قتل رساند که دیگر مردم را نکشند ولی هنگامی که پراکنده شدند، سفارش کرد که دیگر کاری به کار آنان نداشته باشند.

### ۱۰. انحراف آشکار حکمین

«فَإِنَّمَا حُكِّمَ الْحَكَمَانِ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ»<sup>۱</sup>

اگر به این دو نفر (ابوموسی اشعری و عمرو عاص) حکمیت داده شد، تنها به این منظور بود که آنچه قرآن زنده کرده را زنده بدارند و آنچه را قرآن به مرگ محکوم ساخته، نابود کنند.

### مشابه

- «أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بَيْنَنَا مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ نُحْيِي مَا أَحْيَا وَنُؤْمِتُ مَا أَمَاتَ»<sup>۲</sup> کتاب خداوند متعال، قرآن مجید، از آغاز تا پایان در میان ماست. آنچه را قرآن زنده کرده زنده می‌کنیم و آنچه را میرانده، می‌میرانیم.

### ۱۱. پرهیز از پراکندگی

«وَإِخْبَاؤُهُ الْاجْتِمَاعُ عَلَيْهِ وَإِمَاتُهُ الْإِفْتِرَاقُ عَنْهُ»

احیای قرآن این است که دست اتحاد به هم دهند و به آن عمل کنند و میراندن قرآن، پراکندگی و جدایی از آن است.

### ۱۲. بی‌منطقی خوارج

«فَإِنْ جَرَّأَ الْقُرْآنُ إِلَيْهِمْ اتَّبَعْنَاهُمْ وَإِنْ جَرَّهُمْ إِلَيْنَا اتَّبَعُونَا»<sup>۳</sup>

اگر قرآن ما را به‌سوی آن‌ها دعوت کند، ما از آن‌ها پیروی کنیم و اگر آنان را به‌سوی ما سوق می‌دهد باید تابع ما باشند.

### نکته

- اینکه دو نفر حکم شدند که بر اساس قرآن عمل کنند؛ به این معنا که قرارداد ما از ابتدا به این صورت بود که اگر قرآن ما را به‌سوی طرف مقابل که معاویه باشد، کشید و جذب کرد ما به طرف آن‌ها برویم و از آن‌ها پیروی کنیم و اگر براساس قرآن ثابت شد آن‌ها حق

۱. يُمِيتَا: بمیرانند، باطل کنند، لغو کنند؛ از ماده «مِيتَ».

۲. بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵۴۳.

۳. جَرَّأَ: می‌کشیم؛ از ماده «جَرَّ» به معنای کشیدن؛ الْجَارُور: صندوق کوچکی که با کشیدن، در آن باز شود.

هستند ما به طرف آن‌ها می‌رویم ولی اگر برعکس، قرآن آنان را به‌سوی ما کشید و ثابت شد که حق با ماست آن‌ها باید از ما پیروی کنند.

### ۱۳. نفرین امام

«فَلَمْ آتِ لَا أَبَا لَكُمْ بُجْرًا وَلَا خَتَلْتُكُمْ عَنْ أَمْرِكُمْ وَلَا لَبَسْتُهُ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَأِكُمْ عَلَى اخْتِيَارِ رَجُلَيْنِ أَخَذْنَا عَلَيْهِمَا الْآيَةَ عَذَابًا الْقُرْآنِ»<sup>۱</sup>

پس ای بی‌ریشه‌ها، من کار بدی نکردم، شما را فریب نداده‌ام و چیزی را بر شما مشتبه نساختم. رأی خودتان به انتخاب دو نفر قرار گرفت، ما هم از آنان پیمان گرفتیم که از حدود قرآن تجاوز نکنند.

#### نکته

● «لَا أَبَا لَكُمْ»: به نظر می‌رسد به‌لحاظ اینکه پدر ریشه و اصل انسان است، حضرت می‌خواهد بفرماید کارهای شما روی هیچ اصل و اساسی نیست و شیطان بر شما غالب شده است؛ به تعبیر دیگر شما در کار خود ریشه ندارید که حرف حق را از پدران خود بزنید یا بر اساس آن رفتار کنید بلکه شما بی‌ریشه هستید البته با اینکه این عبارت به یک نحو سرزنش آن‌هاست ولی معلوم می‌شود که در آن زمان، رایج و کنایه بوده و معنای زننده‌ای نداشته است.

### ۱۴. همراهی خوارج با جور و ستم

«فَتَاهَا عَنْهُ وَ تَرَكَ الْحَقَّ وَ هُمَا يُبَصِّرَانِهِ وَ كَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا فَمَضَيَا عَلَيْهِ وَ قَدْ سَبَقَ



اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْحُكُومَةِ بِالْعَدْلِ وَ الصَّمَدِ لِلْحَقِّ سُوءَ رَأْيِهِمَا وَ جَوْرَ حُكْمِهِمَا»<sup>۱</sup>  
ولی آن‌ها عقل (و ایمان) خویش را از دست داده‌اند و حق را ترک کرده‌اند در حالی که به‌خوبی آن را می‌دیدند اما چون جور و ستم با هوای نفس آن‌ها سازگار بود با آن همراه شدند در حالی که پیش از آنکه آن رأی زشت و آن حکم ظالمانه را ابراز دارند با آن‌ها شرط کرده بودیم که به عدالت داوری کنند و حق را در نظر داشته باشند.

#### نکته

- افراد نادان و متعصب و لجوج هنگامی که کار خلافی انجام می‌دهند و به عواقب سوء آن گرفتار می‌شوند، فوراً شروع می‌کنند به فرافکنی و سعی می‌کنند گناه خویش را به گردن دیگران بیندازند و این ناجوانمردانه‌ترین روش‌هاست، در حالی که عقل و انصاف و ایمان ایجاب می‌کند در این‌گونه موارد به اشتباه و گناه خویش اعتراف کنند و از در عذرخواهی درآیند و به فکر جبران آن باشند.<sup>۲</sup>
- حضرت این نکته را روشن می‌کند که اگر ما نسبت به قضاوت و داوری ابوموسی و عمروعاص اعتراض می‌کنیم و رأی آن‌ها را فاسد می‌دانیم به این دلیل نیست که چون رأی و نظر آن‌ها به ضرر ما شده است بلکه به‌خاطر این است که ما از ابتدا و پیش از اینکه رأی و نظر خود را بیان کنند به آن‌ها گفته بودیم که باید تابع حق باشند و بر اساس عدل قضاوت کنند.

#### مشابه

◊ ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾<sup>۳</sup> این کیفر کارهایی است که پیش از این کرده‌ای و خدا به بندگان ستم نمی‌کند.

۱. فِتَاهَا: از آن برگشته و متحیر شدند؛ تشنیه تاه.

اسْتِثْنَاؤُنَا: شرط کردن و تعهد گرفتن؛ باب استفعال از ماده «ثنی، یشی» به‌معنای بازداشتن و منع کردن.

الصَّمَد: قصد و در نظر گرفتن چیزی؛ به‌معنی مکان بلند و ناهموار است و به‌معنی قصد کردن و اعتماد نمودن نیز آمده است و در اینجا به همین معناست؛ بالفتح فالسكون القصد.

سُوءَ: بدی؛ در اینجا «سوء» مفتوح و مفعول به فعل «سبق» است که در اول جمله آمده است و مفهوم جمله این است: پیش از آنکه آن‌ها رأی خلاف و ظالمانه اظهار کنند ما با آن‌ها شرط کرده بودیم که در صورت انحراف از حق، رأی شما را نخواهیم پذیرفت.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۴۳.

۳. حج، ۱۰.

۱. بُجْرًا: شرّ، بلا، ننگ و حادثه مهم (نامطلوب) است و به‌معنی بزرگ شدن شکم یا پر شدن آن نیز آمده است؛ بالضم الشّرّ و الأمر العظيم.

لَا لَبَسْتُهُ: مشتبه نساختم؛ «لبس» به ضمّ اول در اصل به‌معنی پوشاندن شیء است؛ لباس، لبوس و لبس: به کسر اول به‌معنی لباس و پوشیدنی است؛ اللَّبَسُ، الْبَاسَةُ: او را پوشانید و پنهان کرد؛ اللَّبَسُ، الْبَاسَةُ: او را پوشانید و پنهان کرد؛ التَّلْبِيسُ: حقیقت را پوشانیدن و بر خلاف واقع چیزی گفتن یا اظهار نمودن؛ لَا لَبَسْتُهُ: باب تفعیل از ماده لباس به‌معنای مشتبه نساختم، پرده‌پوشی نکرده‌ام.

مَلَأُ: پر کردن؛ به جمعیت زیاد و به اعیان و اشراف چشم‌پرکن هم «ملا» گفته می‌شود؛ مِنَ النَّاسِ الْأَشْرَافِ وَ الرُّسَاءِ الَّذِينَ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ وَ إِنَّمَا قِيلَ لَهُمْ ذَلِكَ لِأَنَّهُمْ مَلَأُوا بِالرَّأْيِ وَ الْغِنَاءِ.

خَتَلْتُ: فریب داد؛ از ماده «ختل» به‌معنی فریب دادن و غافل گیر کردن است.



## خطبه ۱۲۸

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جنگ جمل در بصره،

اواخر سال ۳۶ هجری

مخاطب: احنف بن قیس از یاران پیامبر

علت ایراد سخن: شکست بصریان و بیان آینده آنها

موضوع: سیاسی، تاریخی، علمی، اعتقادی

ویژگی: قطره‌ای از علم امام در کمال تواضع<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۸.

### پیشگفتار خطبه

از سخنان امام علی (ع) است که در آن درباره حوادث عظیمی که در شهر بصره واقع می‌شود، پیشگویی می‌کند.

این خطبه پس از جنگ جمل در بصره ایراد شده است. روی سخن امام با احنف بن قیس است که از رهبران و خردمندان و برجستگان طایفه خود بود. نام او صخر بن قیس بن معاویه بن حصن بن عباد بن مرثد بن عبید بن تمیم است. گفته شده که نامش ضحاک و کنیه اش ابو بحر بود. افراد قبیله بنی تمیم به سبب او مسلمان شدند؛ زیرا هنگامی که پیامبر خدا ﷺ آنان را به اسلام دعوت فرمود، آنها نپذیرفتند. احنف به آنها گفت: او شما را به اخلاق کریمه می‌خواند و از

صفات ناپسند نهی می کند پس اسلام بیاورید. احنف خود مسلمان شد و در رکاب علی علیه السلام در جنگ صفین حضور داشت ولی در جنگ جمل در هیچ یک از دو سپاه نبود.

يَا أَحْنَفُ كَأَنِّي بِهِ وَقَدْ سَارَ بِالْجَيْشِ الَّذِي لَا يَكُونُ لَهُ غَبَارٌ وَلَا لَجَبٌ وَلَا قَعْقَعَةٌ لُجْمٍ وَلَا حَمَحَمَةٌ خَيْلٌ يُثِيرُونَ الْأَرْضَ بِأَقْدَامِهِمْ كَأَنَّهَا أَقْدَامُ النَّعَامِ. وَيُلِّ لِسِكَكُمْ الْعَامِرَةَ وَالْدُّورِ الْمَرْخُوفَةِ الَّتِي لَهَا أَجْنَحَةٌ كَأَجْنَحَةِ النَّسُورِ وَخَرَاطِيمٌ كَخَرَاطِيمِ الْفَيْلَةِ مِنْ أَوْلِيكَ الَّذِينَ لَا يُنْدَبُ قَتِيلُهُمْ وَلَا يُفْقَدُ غَائِبُهُمْ أَنَا كَابُّ الدُّنْيَا لَوَجْهِهَا وَقَادِرُهَا بِقَدْرِهَا وَنَاطِرُهَا بِعَيْنِهَا. كَأَنِّي أَرَاهُمْ قَوْمًا كَأَنَّ وُجُوهَهُمْ الْمَجَانُّ الْمُطَرَّقَةُ يَلْبَسُونَ السَّرَقَ وَالْذِّيَابَ وَيَعْتَقِبُونَ الْخَيْلَ الْعِتَاقَ وَيَكُونُ هُنَاكَ اسْتِخْرَارٌ قَتْلٍ حَتَّى يَمْشِيَ الْمَجْرُوحُ عَلَى الْمُقْتُولِ وَيَكُونُ الْمُفْلَتُ أَقَلَّ مِنَ الْمَأْسُورِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ لَقَدْ أُعْطِيتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمَ الْغَيْبِ فَصَحَّحَكَ (عليه السلام) وَقَالَ لِلرَّجُلِ وَكَانَ كَلْبِيًّا يَا أَخَا كُلِّبٍ لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ وَإِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا عَدَدَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ يَقُولُهُ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزَّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ الْآيَةُ فَيَعْلَمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَقَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ وَسَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ وَمَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطَبًا أَوْ فِي الْجَنَّةِ لَنْبِيًّا مَرِافِقًا فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمُ عِلْمِهِ اللَّهُ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) فَعَلَّمْنِيهِ وَدَعَا لِي بِأَنْ يَعْينَهُ صَدْرِي وَتَضَظَّمَّ عَلَيْهِ جَوَانِحِي.

### ۱. پیش بینی امام از فتنه ای وحشتناک

«يَا أَحْنَفُ كَأَنِّي بِهِ وَقَدْ سَارَ بِالْجَيْشِ الَّذِي لَا يَكُونُ لَهُ غَبَارٌ وَلَا لَجَبٌ وَلَا قَعْقَعَةٌ لُجْمٍ وَلَا حَمَحَمَةٌ خَيْلٌ يُثِيرُونَ الْأَرْضَ بِأَقْدَامِهِمْ كَأَنَّهَا أَقْدَامُ النَّعَامِ»<sup>۱</sup>

۱. منظور از «احنف» در اینجا «احنف بن قیس» است که از بزرگان بصره بود و از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در حدیثی آمده است که پیامبر برای او تقاضای آمرزش از پیشگاه خداوند کرد و با اینکه مردی نیکوکار و پاک و سخاوتمند بود همواره می گفت: «هیچ چیز برای من امیدوارکننده تر از دعای پیامبر نیست». او یکی از مبلغان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به سوی سرزمین بصره بود. «احنف» مردی هوشیار و عاقل و باذکاوت بود و در جریان جنگ صفین در رکاب امیر مؤمنان علی علیه السلام نبود بلکه به پیشنهاد خودش و به دستور حضرت بود؛ زیرا گفت اگر در جنگ شرکت نکنم می توانم شش هزار شمشیر را از تو بازدارم و امام پیشنهاد او را پسندید.

لَجَبٌ: سروصدا، جارو جنجال، گاه به خصوص سروصدای اسبان و جنگجویان گفته می شود؛ محرکه الجلبة و الصیاح. ادامه در صفحه بعد:



ای احنف، گویا من او را می بینم که با لشکری بدون غبار و بی سروصدا و بدون حرکت افسارها و شیئه اسبان به راه افتاده و زمین را زیر قدم های خود که همچون پاهای شترمرغان است، درمی نوردد.

### نکته ها

- «کأنتی به» ضمیر به «صاحب زنج» برگشت دارد. نام او علی بن محمد و منسوب به علویان است و سپاهی که به آن اشاره شده همان سپاه «زنج» است و حوادثی که در بصره پدید آوردند، مشهور است.<sup>۱</sup>
- اینکه فرموده است «خاک زمین را با پاهای خود برمی انگیزند» کنایه از این است که اکثر آن ها پابرنه اند و پیاده زمین را می پیمایند و چون پابرنگی مستلزم تماس پا با زمین و آنچه در روی زمین افتاده، مانند چوب و جز آن است، لذا آن ها با پاهای برهنه خود به جای سم ستوران، خاک زمین را برمی انگیزانند.<sup>۲</sup>
- امام علی (ع) نامی از رئیس لشکر نبوده است ولی قرآینی وجود دارد که نشان می دهد اشاره به «صاحب الزنج» دارد؛ کسی که در سال ۲۵۵ در بصره قیام کرد و بردگان را دور خود جمع نمود و فتنه عظیمی به وجود آورد.<sup>۳</sup>
- قیام «صاحب الزنج» و شورش بردگان

در سال ۲۵۵ هجری در عهد حکومت خلیفه عباسی «المهتدی» مردی در بصره ظهور کرد که خود را «علی بن محمد» از نسل امام زین العابدین (ع) و زید بن علی می نامید و بردگان را به مخالفت با مالکان خود فراخواند. او به آن ها وعده می داد که نه فقط شما را از بندگی آزاد

قَفَقَعَهُ: صدایی است که از به هم خوردن اشیای خشک برمی خیزد؛ تحریک الشیء الیابس الصلْب مع صوت و تفسیره بحکایه صوت السَّلاح و نحوه غیر مناسب للمضاف إلیه.

لُجْم: لگام ها؛ جمع لجام یعنی آهنی که دو طرفش افسار بسته شده و در دهان اسب گذاشته می شود تا سوار بر آن بتواند آن را کنترل کند و به چپ و راست بچرخاند؛ جمع اللجام ککتب و کتاب.

حَمَحَمَهُ: صدای اسب است که به اندازه شیئه بلند نباشد؛ صوت الفرس حین یقصر فی الصَّهیل و یستعین بنفسه. خَلِيل: اسبان؛ خیلاء به معنی تکبر از روی خیال و فرض است و مختال به معنی متکبر از همین ماده است؛ اسبان را از آن جهت خیل گفته اند که هرکه سوار آن شود در خود احساس تکبر می کند.

یُثِيرُونَ: برمی انگیزند؛ از ماده «ثیر» به معنای برمی انگیزند؛ یعنی خاک زمین را بلند می کنند یا آن را شیار می کنند یا جای پایشان را روی زمین باقی می گذارند چون پیاده و پابرنه اند.

النَّعَام: شتر مرغ؛ اسم لجنس النعام و یقع علی الواحد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۰۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۰۳.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۴۹.

می کنم بلکه مالکان شما را همراه با اموال و مزارعشان ملک شما قرار خواهم داد.

او آتش انتقام جویی را در دل بردگان و محرومان شعله ور ساخت تا آنجا که پس از پیروزی بر ثروتمندان و برده داران دستور می داد هر یک از اربابان خود را پانصد تازیانه بزنند و زنان آن ها را اسیر می کرد و برای تحقیر آن ها هر یک را به دو، سه درهم می فروخت و در اختیار مردان یا زنان زنجی (سیاه پوست) قرار می داد. در یک مورد در بصره سیصد هزار نفر را به قتل رسانید و آن ها که از این کشتار به بیابان فرار کردند، مجبور شدند که از گوشت حیواناتی همچون سگ، موش و گربه تغذیه کنند و گاه گوشت انسان های مرده را می خوردند. قیام و فرمانروایی او بیش از چهارده سال طول کشید.<sup>۱</sup>

### تشبیه

مشبه: لشکر صاحب الزنج

مشبه به: پاهای شتر مرغان

وجه شبه: پاهای آن ها برهنه بود و به خاطر اینکه یک عمر پابرنه راه رفته بودند پایشان همچون پای شتر مرغ پهن شده بود و با این حال چابک و تدریج بودند.

### ۲. اوصاف بصره در آن زمان

«وَيْلٌ لِّسَيِّدِكُمُ الْعَامِرَةِ وَالدُّورِ الْمُرْخَرَفَةِ الَّتِي لَهَا أَجْنَحَةٌ كَأَجْنَحَةِ النَّسُورِ وَخَرَاطِيمٌ كَخَرَاطِيمِ الْفَيْلَةِ مِنْ أَوْلِيَّكَ الَّذِينَ لَا يُنْدَبُ قَتِيلُهُمْ وَلَا يُفْقَدُ غَائِبُهُمْ»<sup>۲</sup>

وای بر کوچه های آباد و خانه های پر زرق و برق شما که بال هایی همچون بال های کرکسان

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۵۳.

۲. سیکک: کوچه و محله؛ جمع «سکه».

الْعَامِرَة: معموره، اسم فاعل است که در اینجا به معنای اسم مفعول آمده است.

الْمُرْخَرَفَة: زینت شده؛ به معنی اشیای زینت داده شده است و از ماده «رُخِف» که در اصل به معنی هرگونه زینت و تجمل توأم با نقش و نگار است و گاه به طلا نیز گفته می شود.

أَجْنَحَة: بال ها؛ جمع «جناح» به معنی بال است و در اینجا اشاره به بالکن ها و سایبان هایی است که همچون بال در کنار ساختمان ها قرار می گیرد.

النَّسُور: کرکس ها؛ جمع «نسر» به معنی کرکس که پرندای قوی جثه و شکارچی و خطرناک است؛ النسور: طائر معروف و یجمع علی أنسر علی وزن أفعول و نسور.

خَرَاطِيمٌ: خرطوم ها؛ جمع «خرطوم» که معنی آن واضح است.

الْفَيْلَة: فیل ها؛ وزن عنبة جمع الفیل.

لَا يُفْقَدُ: مورد تفقد و جست و جو قرار نمی گیرد؛ از ماده «فَقَدَ» به معنای تفقد و جست و جو.

## نکته‌ها

- من دنیا را به رو در افکنده‌ام، اشاره است به زهد و بی‌رغبتی آن حضرت به دنیا و مرتبه فضیلت آن بزرگوار است.<sup>۱</sup>
- جمله «نَاظِرُهَا بِعَيْنِهَا» یعنی دنیا را با دیده‌ای واقع بینانه ارزیابی کرده و آن را چنان‌که حقیقت آن است، فریبنده و غدار و حيله‌گر و امثال آن شناسایی کرده است و اینکه دنیا کشتزار آخرت و راهی به سوی آن است و خود آن، هدف و مطلوب بالذات نیست.<sup>۲</sup>
- در معنای عبارت «أَنَا كَاتِبُ الدُّنْيَا لَوَجْهِهَا» دو احتمال وجود دارد: الف. چون من از دنیای شما خوشم نیامده است آن را به پشت پرت کردم و دور انداختم؛ به تعبیر دیگر من نسبت به دنیای شما و پول و مقام آن اعتنایی ندارم؛ ب. مقصود زیرو رو کردن دنیا باشد به این معنا که من از زیرو روی دنیا آن‌چنان‌که باید آگاهی دارم و فریب آن را نمی‌خورم.

## مشابه

◇ این تعبیر شبیه تعبیر مشهور دیگری است که از امام علیه السلام در کلمات قصار نقل شده است آنجا که می‌فرماید: «يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي أَبِي تَعَرَّضْتُ أَمْ لِي تَشَوَّقْتُ؟ لَا حَانَ حِينُكَ هَيْهَاتَ غُرَى غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا»<sup>۳</sup> ای دنیا، ای دنیا، از من دور شو، خود را به من عرضه می‌کنی و اشتیاق به من نشان می‌دهی؟ هرگز آن زمان که تو مرا بفربشی فرا نرسد. هیهات! دور شو، دیگری را فریب ده. من نیازی به تو ندارم تو را سه طلاقه کرده‌ام که رجوعی به آن نیست.

## نکته‌ها

و خرطوم‌هایی همچون خرطوم فیل‌ها دارد. (وای بر آن‌ها) از (فتنه) این گروه که کسی بر کشتگان‌شان گریه نمی‌کند و از گم‌شدگان‌شان جست‌وجو نمی‌شود.

- اینکه فرموده است کسی بر کشته‌های آن‌ها نمی‌گرید و از احوال آن‌ها نمی‌پرسد، مراد سرسختی و دلیری و شیفستگی آن‌ها به جنگ بوده است؛ زیرا به مرگ اعتنا نداشتند و بر فقدان افراد خود اندوهگین نمی‌شدند.<sup>۱</sup>
- تعبیر به «لَا يَنْدَبُ قَتِيلُهُمْ، وَلَا يُفَقَّدُ غَائِبُهُمْ» نشان می‌دهد که این بردگان نه خانه و خانواده‌ای داشتند و نه اقوام و بستگانی که بر کشتگان‌شان گریه کنند و از گم‌شدگان‌شان جست‌وجو نمایند و این از اوصاف بردگان آن زمان بود که با قهر و غلبه از کشورهای دور دست مخصوصاً آفریقا، آن‌ها را به ممالک اسلامی و غیراسلامی می‌آوردند و بر خلاف دستورات اسلام همچون حیوانات با آن‌ها رفتار می‌کردند و قیام «صاحب الزنج» عکس‌العملی بود در برابر این رفتار غیراسلامی و غیرانسانی.<sup>۲</sup>

## تشبیه

مشبه: شهر بصره

مشبه‌به: بال‌های کرکسان؛ خرطوم فیل‌ها

وجه شبه: بصره در آن زمان بسیار آباد بوده و خانه‌های آن‌ها همچون قصرهایی که بالکن‌ها و سایه‌بان‌های زیبا و ناودان‌های خرطوم‌مانند بر زیبایی آن افزوده است و همه این‌ها با شورش «صاحب الزنج» به ویرانی کشیده شد و صاحبان آن قصرهای زیبا در خاک و خون غلتیدند.

## ۳. بی‌ارزش بودن متاع دنیا

«أَنَا كَاتِبُ الدُّنْيَا لَوَجْهِهَا وَ قَادِرُهَا بِقَدْرِهَا وَ نَاظِرُهَا بِعَيْنِهَا»<sup>۳</sup>

من دنیا را به رو افکنده‌ام و آن را به قدر شایستگی‌اش اندازه‌گیری کرده‌ام و با چشم خودش به آن نگرسته‌ام.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۰۳.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۵۱.

۳. کاتب: به رو اندازنده؛ از ماده «کَبَّ» در اصل به معنی افکندن چیزی به صورت بر روی زمین است؛ کبیت: فلان علی وجهه ترکته و لم ألتفت إليه، و کَبَّه قلبه و صرعه.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم ج ۴ ص ۳۰۴

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم ج ۴ ص ۳۰۴

۳. کلمات قصار، ص ۷۷.

## ۴. پیشگویی دیگر

«كَأَنِّي أَرَاهُمْ قَوْمًا كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ [الْمُطَرَّقَةُ] الْمُطَرَّقَةُ»<sup>۱</sup>

گویا قومی را می بینم که چهره شان همچون سپرهای چکش خورده است.

## نکته ها

- «كَأَنِّي أَرَاهُمْ» نشان می دهد که آنچه آن حضرت از آینده می داند به چشم بصیرت آن را دیده و انوار غیبی آن را از طریق مرشد و استادش پیامبر گرامی ﷺ بر نفس قدسی او افافیه و الهام فرموده است.<sup>۲</sup>
- توصیف به «الْمُطَرَّقَةُ» ممکن است اشاره به این باشد که بسیاری از آن ها صورتی آبله گون داشتند که دقیقاً شبیه جای چکش بر صفحه سپر است.<sup>۳</sup>

## تشبیه

مشبه: صورتشان

مشبه به: سپرهای چکش خورده

وجه شبیه: تشبیه صورت های آن ها به سپرها، به خاطر آن است که این قوم صورت های پهن و بزرگ و آبله گون داشتند.

## ۵. ثروتمندی بردگان با اموال مردم

«يَلْبَسُونَ السَّرَقَ وَ الدِّيْبَاجَ وَ يَعْتَقِبُونَ الْخَيْلَ الْعِتَاقَ»<sup>۱</sup>

آن ها لباس حریر سفید و رنگین می پوشند و اسب های اصیل را یدک می کشند.

## نکته

- این تعبیر نشان می دهد که آن ها گرچه در آغاز کار فقیر و گرسنه بودند و لباس های ژنده می پوشیدند ولی به هنگامی که با غارت کشورهای ثروتمند دستشان به اموال و ثروت هایی رسید به سراغ لباس های پرزرق و برق و رنگارنگ و اسب های گران قیمت رفتند.<sup>۲</sup>

## ۶. بیان عمق فاجعه

«وَ يَكُونُ هُنَاكَ اسْتِخْرَازُ قَتْلٍ حَتَّى يَمْشِيَ الْمَجْرُوحُ عَلَى الْمَقْتُولِ وَ يَكُونُ الْمُفْلِتُ أَقَلَّ مِنَ الْمَأْسُورِ»<sup>۳</sup>

و در آن زمان آنان چنان کشتار می کنند که مجروحان از روی بدن کشتگان عبور می کنند و فراریان از اسیرشدگان کمترند.

## نکته

- فتنه مغول
- مغول ها شاخه ای از ترکان هستند که در آسیای مرکزی و شرقی در مرز چین می زیستند. اولین کسی که از این طایفه توانست یوغ بندگی را بشکند و دعوی استقلال کند، پدر

۱. السَّرَقُ: پارچه های ابریشم؛ به معنی حریر گران قیمت یا حریر سفیدرنگ است و اصل آن فارسی است و از سره که به معنی خوب و خالص است، گرفته شده است؛ محَرَكَة شَقِّق الحرير الأبيض أو الحرير عامّة و الواحدة سرقة. الدِّيْبَاجُ: پارچه های ابریشم رنگین است و گاه به معنی هرگونه پارچه خوش نقش و نگار نیز استعمال می شود اصل آن نیز فارسی است و از کلمه دیبا گرفته شده است.

يَعْتَقِبُونَ: یدک می برند؛ از مادة «اعتقاب» به معنی نگهداری چیزی است و در اینجا اشاره به نگهداری و یدک کشیدن اسبان چابک است؛ يَعْتَقِبُونَ الخيل: أي يحتبسونها و يرتبطونها من اعتقب السلعة إذ احبسها من المشتري ليقبض الثمن أو يجبنونها لينتقلوا من غيرها إليها.

الْعِتَاقُ: اصیل ها؛ جمع «عتیق» به معنی هرچیز خوب و گران بهاست و در مورد اسب های خوب و پرارزش به کار می رود.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۵۹.

۳. اسْتِخْرَازُ: داغ شدن؛ از مادة «حرارت» به معنی گرما گرفته شده و در اینجا به معنی شدت و حدّت است.

يَمْشِي: راه می رود؛ از مادة «مشى» به معنای راه رفتن با اراده؛ اَمْشَاءَ الرَّجُلُ: آن مرد را راه برد.

الْمُفْلِتُ: نجات یافته؛ از مادة «فَلَتَ» به معنی رها شدن و فرار کردن است و «مُفْلِتٌ» به کسی گفته می شود که از تنگنایی رهایی یافته است.

الْمَأْسُورُ: اسیر شده.

۱. الْمَجَانُّ: سپر؛ اسم آلت بر وزن مفعول به معنای جَنٌّ؛ جمع «مجن» و «مجنه» به معنی سپر است؛ بفتح الميم و تشدید النون جمع المجن بكسر الميم و هو الترس أو المجنة بالكسر أيضا كالمحاش والمحصّة و هو الذبر إلا أنه بالفتح و هو مأخوذ من الجنّ و هو السّتر كأنّ الترس يستتر به و منه الجنّ لاستتاره عن النظر و الجنين لاستتاره في الرّحم، و المجنون لاستتار عقله، و الجنان للقلب و الجنّة لالتفافها بالاشجار و استتارها بها و قال سبحانه: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ» أي ستره.

الْمُطَرَّقَةُ: سپری که چند طراق روی آن چسبانده شده باشد؛ طراق به معنای پوستی است که به ته کفش چسبانده یا دوخته می شود؛ از مادة «طرق» بر وزن برق به معنی کوبیدن چیزی با چکش است یا کوبیدن به طور مطلق، بنابراین «مطرقة» به معنی چکش خورده است؛ و زان مکرمه من باب الافعال قال في القاموس و المجان المطرقة كمكرومة الذي يطرق بعضها على بعض كالنعل المطرقة المخصوصة، و يروى المطرقة بالتشديد كمعظمة أي التي طرق و ركب بعضها على بعض و اطراق البطن ما ركب بعضها على بعض، و الطراق كلّ خصيفة يخصف بها النعل و يكون حذوها سواء، و كلّ صنعة على حذو، و جلد النعل و أن يقوّر جلد على مقدار الترس فيلرزق بالترس.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ميثم، ج ۴، ص ۳۰۷.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۵۹.

### ۸. تفاوت علم غیب و تعلّم

«فَصَحَحَ وَقَالَ لِلرَّجُلِ وَكَانَ كَلْبِيًّا يَا أَخَا كُلِّبٍ لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ»

امام علی (علیه السلام) خنده ای کرد و به آن مرد که از طایفه بنی کلب بود، فرمود: ای برادر کلبی، این علم غیب نیست این تعلّم و آموخته ای از صاحب علم و دانش است.

#### نکته ها

- خنده امام علی (علیه السلام) یا از روی خوشحالی بود از این نظر که با پاسخ این پرسش همه را از این اشتباه در بیاورد یا اینکه از روی تعجب بود که چنین مسئله ای نباید بر سؤال کننده مخفی باشد.<sup>۱</sup>
- یکی از رسوم عرب این بود که وقتی بچه ای متولد می شد و می خواستند او را نام گذاری کنند از خانه بیرون می رفتند و به اولین چیزی که برمی خوردند، نام آن را بر روی بچه می گذاشتند؛ بنابراین ممکن است کسی از خانه بیرون آمده باشد و چشم او به سگ افتاده و در نتیجه نام فرزند خود را «کلب» گذاشته باشد و به فرزندان او نیز «بنی کلب» گفته می شود.
- حضرت در اینجا «تَعَلُّمٌ» فرموده که از باب تفعل است و درواقع نوعی اختیار را می رساند؛ به این معنا که ما درصدد یاد گرفتن علم غیب از جانب خداوند بودیم و خداوند آن را به ما القا فرمود. البته اگر ما طلب علم غیب کنیم به این معنا نیست که خداوند آن را به ما عطا بفرماید چون انسان باید استعداد آن را داشته باشد.
- در اینکه منظور از «ذی علم» در این فرمایش خداوند است یا پیامبر او، هر دو احتمال را می توان داد؛ به این معنا که ممکن است امیرالمؤمنین از خداوند یا از پیامبر علم غیب را فراگرفته باشد، اگرچه احتمال دوم قوی تر است؛ چون جمله بعد «وما سوی ذلک فَعِلِمٌ...» صراحت دارد به اینکه از پیامبر آموخته است.

#### مشابه

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup> بگو: من مالک سود و زیان خود نیستم، مگر آنچه خدا بخواهد و اگر علم غیب می دانستم بر خیر خود بسی

چنگیز بود. هنگامی که چنگیز به جای پدر نشست.<sup>۱</sup> او سعی کرد اقوام مختلف آن منطقه را تحت فرمان خود دآورد و حتی بخش هایی از چین را تسخیر کرد و بر «پکن» پایتخت «چین» مسلط گردید.

آن ها همان قوم «تاتار» بودند که از خاور دور برخاستند و تا آنجا پیش آمدند که وارد عراق و شام گردیدند. آن ها با مناطق قفقاز و ماوراءالنهر و خراسان و بلاد دیگر به گونه ای رفتار کردند که از روز خلقت آدم تا آن زمان سابقه نداشت.

فرمانده این جمعیت چنگیز نام داشت که مردی بی باک و در جنگ، ورزیده و باتدبیر بود و لشکر او نیز افراد بی باک و جنگجو بودند و در عین حال به صورت افراد نیمه وحشی زندگی می کردند.

آن ها افرادی بسیار کینه توز و انتقام جو بودند و هر جا می رسیدند مردان را می کشتند و اموال را غارت می کردند و شهرها را می سوزاندند و زنان و کودکان را اسیر کرده، با خود می بردند. آن ها از شرق کشور ایران وارد شدند و چنان رعب و وحشت ایجاد کرده بودند که کمتر کسی به فکر مقابله با آنان بود و در موارد کمی که جنگجویان ایرانی به فکر مقاومت افتادند، سرانجام از پای در آمدند و تسلیم شدند و به قتل رسیدند. سرانجام مغول ها در ایران و کشورهای اسلامی ماندند و خوی و خلق وحشی گری را تدریجاً از دست دادند و حتی تحت تأثیر فرهنگ اسلام قرار گرفتند و «هولاکوخان» مسلمان شد و سلطان «محمد خدا بنده» یکی از مغولان، آیین تشیع را انتخاب کرد.<sup>۲</sup>

### ۷. پرسش از علم غیب امام

«فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ لَقَدْ أُعْطِيَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمُ الْغَيْبِ»

وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعضی از اخبار آینده را گوشزد کرد، یکی از یاران گفت ای امیر مؤمنان! شما را علم غیب داده اند.

#### نکته

- هنگامی که امام علی (علیه السلام) از دو حادثه مهم آینده (شورش اصحاب الزنج و فتنه مغول) با ذکر خصوصیات، خبر داد: یکی از یاران آن حضرت این جمله را عرض کرد.<sup>۳</sup>

۱. در حدود سال ۶۰۰ هجری.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۶۱.

۳. همان، ص ۳۶۲.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۶۷.

۲. اعراف، ۱۸۸.

### ۱۰. آگاهی خداوند به همه چیز

«فَيَعْلَمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ قَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ وَ سَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ وَ شَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ وَ مَنْ يَكُونُ [الْثَّارِ] فِي النَّارِ حَطْبًا أَوْ فِي الْجَنَّةِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقًا»<sup>۱</sup>

بنابر این خداوند سبحان از آنچه در رحم‌هاست باخبر است که پسر است یا دختر، زشت است یا زیبا، سخاوتمند است یا بخیل، سعادتمند است یا شقی و آن کس که آتش‌گیره آتش دوزخ است یا کسی که در بهشت رفیق و هم‌نشین پیامبران است. آری تنها خداوند از این امور آگاه است.

### ۱۱. نتیجه‌گیری از بحث علم غیب

«فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمُ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهِ فَعَلَّمَنِيهِ وَ دَعَا لِي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْرِي وَ تَضَطَّمَ عَلَيْهِ جَوَانِحِي»<sup>۲</sup>

این است آن علم غیبی که هیچ کس جز خدا آن را نمی‌داند و غیر از این‌ها، علمی است که خداوند به پیامبرش تعلیم فرموده و او به من آموخته است و برای من دعا کرد که سینه‌ام آن را در خود جای دهد و اعضا و جوارح من از آن پر شود.

#### نکته‌ها

- واژه «جوانح» که به معنای پهلوها و کنایه از قلب است؛ زیرا میان دو پهلوی قرار دارد و اگر علمی که از جانب پیامبر اکرم ﷺ به آن حضرت القا شده، مشتمل بر صور جزئی بود، نیازی به این دعا نداشت. فهم صور جزئی و حفظ آن‌ها برای هر صحابی عام و غیر عامی میسر بود، بلکه آنچه نگهداری آن مشکل و نیاز به دعا به درگاه خداوند دارد تا دل، آن را

۱. سَعِيدٌ: خوشبخت؛ از ماده «سَعَدَ» به معنای سعادت و نیک‌بختی است؛ سعد و سعادت آن است که کارهای الهی انسان را در رسیدن به خیر یاری کند؛ اسْتَسْعَدَ، اسْتَسْعَادًا بِالشَّيْءِ: آن چیز را برای او میمون شمرد؛ تَسَعَّدَ، تَسَعُّدًا: فال خوب زد.

حَطَبٌ: هیزم؛ أَحَطَبٌ، إِحْطَابًا: هیزم جمع کرد؛ الحَطَابُ: گردآورنده هیزم، فروشنده هیزم.

۲. يَعِيَهُ: دربرگیرد و آن را نگاه دارد؛ از ماده «وَعَى» به معنی نگهداری چیزی در قلب یا به تعبیر دیگر: یاد گرفتن و به حافظه سپردن است.

تَضَطَّمَ: ضمیمه کند، در بر گیرد؛ از ماده «ضَمَّ» به معنی جمع کردن چیزی است، بنابر این «تَضَطَّمَ» یعنی جمع می‌کند؛ اضْطَمَّ: الشَّيْءُ جَمَعَهُ إِلَى نَفْسِهِ.

جَوَانِحُ: جانب و پهلوی؛ جمع «جانحه» به معنی دنده‌های اطراف سینه است و در اصل از ماده «جَنَحَ» به معنی تمایل و انحنای گرفته شده و از آنجا که دنده‌ها مخصوصاً دنده‌های فوقانی انحنای دارند، واژه «جانحه» بر آن اطلاق شده است؛ الصُّلُوعُ تحت التَّارِبِ مِمَّا يَلِي الصَّدْرَ و يَرُوى جَوَارِحِي بَدَل جَوَانِحِي.

می‌افزودم و هیچ شری به من نمی‌رسید. من کسی جز بیم‌دهنده و مؤده‌دهنده‌ای برای مؤمنان نیستم.

### ۹. علم غیب، فقط علم به زمان قیامت

«وَ إِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا عَدَدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُهُ، ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ [الْآيَةُ]»<sup>۱</sup>

علم غیب تنها علم [به زمان] قیامت است و آنچه خداوند سبحان در این آیه بر شمرده است آنجا که می‌فرماید: آگاهی به وقت قیامت نزد اوست. او باران را نازل می‌کند و از آنچه در رحم مادران است باخبر است، هیچ کس (جز او) نمی‌داند فردا چه کار خواهد کرد و هیچ کس نمی‌داند در کدام سرزمین از دنیا می‌رود.

#### مشابه

◇ ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ<sup>۲</sup> خداست که می‌داند که قیامت چه وقت می‌آید. اوست که باران می‌باراند و از آنچه در رحم‌هاست آگاه است و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه چیز به دست خواهد آورد و کسی نمی‌داند که در کدام زمین خواهد مرد. خدا دانا و آگاه است.

◇ ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ<sup>۳</sup> او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی‌سازد، مگر بر آن پیامبری که از او خشنود باشد.

◇ ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَ كُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۴</sup> خدا بر آن نیست که شما مؤمنان را بدین حال که اکنون هستید، رها کند. می‌آزمايد تا ناپاک را از پاک جدا سازد و خدا بر آن نیست که شما را از غیب بیاگاهاند ولی برخی از پیامبرانش را که خود بخواند بر می‌گزیند؛ پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید.

۱. سُبْحَانَ: اسم مصدر است؛ «سبحانه» منصوب از جهت مفعول مطلق نوعی است که فعل آن محذوف است و در اصل «سَبَّحْتَ سبحانه» بوده است یعنی خداوند را تسبیح می‌کنم، تسبیحی که لایق خداوند بوده و متناسب با اوست.

۲. لقمان، ۳۴.

۳. جن، ۲۶ و ۲۷.

۴. آل عمران، ۱۷۹.



﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۱</sup> خدا بر آن نیست که شما مؤمنان را بدین حال که اکنون هستید رها کند. می‌آزمايد تا ناپاک را از پاک جدا سازد و خدا بر آن نیست که شما را از غیب بیاگاهاند ولی برخی از پیامبران را که خود بخواهد برمی‌گزیند.

نگه دارد و ذهن برای قبول آن آماده شود، قوانین کلی جهان خلقت و کیفیت انشعاب و تفصیل آن‌ها و فراهم شدن اسبابی است که ادراک آن‌ها را ممکن سازد تا نفس آماده شود که صور جزئی به آن افاضه و در آن منعکس شود.<sup>۱</sup>

● آیات و روایاتی که درباره علم غیب آمده است:

۱. آیات و روایاتی که علم غیب را مخصوص خدا می‌شمرد، منظور از آن علم ذاتی است و آنچه انبیا و اولیا می‌دانند تعلیمی است.
۲. اسرار غیب بر دو گونه است: بعضی مخصوص خداست و هیچ کس جز او بر آن آگاه نیست مانند زمان قیامت و امور دیگری که در آیه ۳۴ سوره لقمان آمده است و در اینجا نیز به این وجه اشاره شده است.
۳. آگاهی خداوند بر اسرار غیب بالفعل است؛ یعنی در هر زمان همه را می‌داند ولی آگاهی اولیاء الله فعلی نیست بلکه هنگامی است که اراده کنند که چیزی را بدانند و این اراده نیز با اذن و رضای خدا انجام می‌گیرد.
۴. راه دیگر برای جمع میان آیات و روایات مختلف این است که اسرار غیب در دو جا ثبت می‌شود: الف. «لوح محفوظ» خزانه مخصوص علم خداوند که هیچ‌گونه دگرگونی در آن رخ نمی‌دهد و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست؛ ب. «لوح محو و اثبات» که در واقع علم به مقتضیات است نه علم به علت تامه و به همین دلیل دگرگونی در آن راه دارد. آنچه اولیاء الله می‌دانند، مربوط به همین قسم است.<sup>۲</sup>

#### مشابه

- ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾<sup>۳</sup> بگو: هر که در آسمان‌ها و زمین است، جز خدا، غیب را نمی‌شناسند.
- ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾<sup>۴</sup> و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی‌داند.
- ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾<sup>۵</sup> إِلَّا مَنْ أُرِضِيَ مِنْ رَسُولٍ دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۰۸.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۷۲.

۳. نمل، ۶۵.

۴. انعام، ۵۹.

۵. جن، ۲۶ و ۲۷.

۱. آل عمران، ۱۷۹.





## خطبه ۱۲۹

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، سیاسی

ویژگی: دنیاشناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۳.

### پیشگفتار خطبه

یکی از خطبه‌های امام علی (علیه السلام) است که درباره رعایت عدالت در پیمان‌ها و وزن، سخن می‌گوید؛ از کوتاهی عمر دنیا؛ از گسترش فساد در آن عصر و زمان، شکوه می‌کند؛ به نیکان و پاکان و صالحان و آزادمردان و سخاوتمندان و پرهیزکاران پیشین اشاره می‌کند؛ به مذمت و نکوهش ریاکاران می‌پردازد.

ای بندگان خدا، شما و آنچه از این دنیا مورد علاقه شماست مهمانانی هستید برای مدتی معین و بدهکارانی هستید مورد بازخواست، سرآمدی کوتاه دارید و اعمالی که نزد خدا محفوظ است.

#### مشابه

- ◇ ﴿وَمَا أُولَئِكَ إِلَّا فِي آيَاتٍ مُّذَكَّرِينَ﴾<sup>۱</sup> جای آنان جهنم است که برای ستمکاران مکان بدی است.
- ◇ ﴿وَمَا كُنْتُمْ ثَاوِيَةً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ﴾<sup>۲</sup> و تو در میان مردم مدین مقیم نبودی.
- ◇ ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ﴾<sup>۳</sup> ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دوست جز به حق و در مدتی معین نیافریده ایم.
- ◇ ﴿فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ۖ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۴</sup> اگر قیامت را باور ندارید، اگر راست می گوئید، بازش گردانید.
- ◇ ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾<sup>۵</sup> به مردم کم مدهید و بی باکانه در زمین فساد نکنید.

عِبَادَ اللَّهِ إِنَّكُمْ وَمَا تَأْمُلُونَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا أَثَوِيَاءٌ مُّوَجَّلُونَ وَمَدِينُونَ مُقْتَضُونَ أَجَلٌ مُنْقُوصٌ وَعَمَلٌ مَحْفُوظٌ قُرْبٌ ذَائِبٌ مُصْطَبِعٌ وَرَبٌّ كَادِحٌ خَاسِرٌ وَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي زَمَنٍ لَا يَزِدَادُ الْخَيْرُ فِيهِ إِلَّا إِذْبَارًا وَلَا الشَّرُّ فِيهِ إِلَّا إِقْبَالًا وَلَا الشَّيْطَانُ فِي هَلَاكِ النَّاسِ إِلَّا طَمَعًا فَهَذَا أَوَانٌ قَوِيَتْ عُدَّتُهُ وَعَمَتْ مَكِيدَتُهُ وَأَمَكَنْتْ فَرِيَسَتُهُ اضْرَبَ بِطَرْفِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ فَهَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيرًا يُكَادُ فَقْرًا أَوْ غَنِيًّا يَدُلُّ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا أَوْ بَخِيلًا اتَّخَذَ الْبُخْلُ بِحَقِّ اللَّهِ وَفَرًّا أَوْ مُتَمَرِّدًا كَانَ بِأُذُنِهِ عَنْ سَمْعِ الْمَوَاعِظِ وَفَرًّا أَيْنَ أَخْيَارِكُمْ وَصَلَحَاؤُكُمْ وَأَيْنَ أَخْرَاجُكُمْ وَسُمَحَاؤُكُمْ وَأَيْنَ الْمُتَوَرَّعُونَ فِي مَكَاسِبِهِمْ وَالْمُتَنَزِّهُونَ فِي مَذَاهِبِهِمْ أَلَيْسَ قَدْ ظَعَنُوا جَمِيعًا عَنْ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّيْنِيَّةِ وَالْعَاجِلَةِ الْمُتَنَغِّصَةِ وَهَلْ خُلِقْتُمْ إِلَّا فِي خُثَالَةٍ لَا تَلْتَقِي إِلَّا بِذِمَّتِهِمُ الشَّفَقَاتِ اسْتِصْغَارًا لِقُدْرِهِمْ وَذَهَابًا عَنْ ذِكْرِهِمْ فَ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ظَهَرَ الْفَسَادُ فَلَا مُنْكَرَ مُعَيَّرٍ وَلَا زَاجِرَ مُزْدَجِرٍ أَفَبِهَذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللَّهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ وَتَكُونُوا أَعَزَّ أَوْلِيَاءِهِ عِنْدَهُ هَيْهَاتَ لَا يُخَدَعُ اللَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَلَا تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ لَعَنَ اللَّهُ الْآمِرِينَ بِالْمَعْرُوفِ النَّارِكِينَ لَهُ وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ.

#### ۱. ساکنان موقت

«عِبَادَ اللَّهِ إِنَّكُمْ وَمَا تَأْمُلُونَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا أَثَوِيَاءٌ مُّوَجَّلُونَ وَمَدِينُونَ مُقْتَضُونَ أَجَلٌ مُنْقُوصٌ وَعَمَلٌ مَحْفُوظٌ»<sup>۱</sup>

۱. تَأْمُلُونَ: مورد علاقه شماست؛ از ماده «أَمَلَ» به معنای آرزو، امید؛ أَمَلٌ، أَمَلًا: آرزو و تمنای آن را کرد. أَثَوِيَاءٌ: مهمانها؛ جمع «ثَوِي» به معنی مهمان است و در اصل از ماده «ثَوَاء» است که به معنی اقامت در مکانی است. «ثَوِي» به کسی گفته می شود که در یک جا ساکن شود البته به ساکنی که سکونتش دائمی است معمولاً «ثَوِي» نمی گویند بلکه به کسی که مانند مهمان یک جای موقتی برای سکونت پیدا کرده است، «ثَوِي» گفته می شود بنابراین در اطلاق این کلمه بر کسی لازم نیست که حتماً مهمان باشد بلکه اگر سکونتش موقتی باشد نیز این کلمه را به کار می برند؛ جمع ثَوِي کاغنیاء و غنی و هو الضیف و الأسیر و المجاور بأحد الحرمين من ثوی المكان و به یثوی ثواء أطال الاقامة به. مُّوَجَّلُونَ: مدتی معین؛ از ماده «أَجَلَ» به معنای مدت معین و آخر مدت، مدتی است که برای چیزی معین شود. مَدِينُونَ: بدهکاران؛ جمع مدین که همان مدیون است؛ اسم مفعول «دَانَ، يَدِينُ» است؛ دنت الرجل أقرضته؛ و هو مدین و مدیون؛ و دنت ايضاً: استقرضت؛ و صار على دين. مُقْتَضُونَ: خود شما در مقابل وام در گرو هستید؛ جمع «مُقْتَضَى» به معنای پس گرفته شده است؛ اقتضاء دين: طلب وام؛ كمرترضون جمع مرتضى. مُنْقُوصٌ: سرآمدی کوتاه دارید؛ از ماده «نقص» به معنای کم کردن و کم شدن؛ انْتَقَصَ، انْتِقَاصاً الشئُ: آن چیز کم شد.

۱. آل عمران، ۱۵۱.

۲. قصص، ۴۵.

۳. احقاف، ۳.

۴. واقعه، ۸۶ و ۸۷.

۵. شعراء، ۱۸۳.

## نکته

- عمل عبادی هرچند ممکن است به قصد صلاح و با نیت خیر انجام شود، لیکن گاهی ممکن است غلط و نادرست واقع شود و موجب انحراف از دین و گمراهی از طریق حق باشد و در نتیجه عمل، فاسد و عامل، زیان کار شود؛ مانند اعمال و عباداتی که خوارج و فرقه‌های گمراه دیگر انجام می‌دهند.<sup>۱</sup>

## مشابه

- ◇ ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۲</sup> ای انسان، تو در راه پروردگارت رنج فراوان می‌کشی پس پاداش آن را خواهی دید.
- ◇ ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾<sup>۳</sup> آن‌هایی که تلاششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند.
- ◇ ﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۴</sup> بگو: زیان‌کنندگان کسانی هستند که در روز قیامت خود و خاندانشان را از دست بدهند.
- ◇ ﴿هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾<sup>۵</sup> آیا شما را خبر دهم که زیان‌کارترین مردم چه کسانی‌اند؟ آن‌هایی که تلاششان را در زندگی دنیا تباه کردند و گمان می‌کنند کار خوب انجام می‌دهند.

## ۳. دوران ادبار خیر و اقبال شر

﴿وَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي زَمَنٍ لَا يُزَادُ الْخَيْرُ فِيهِ إِلَّا إِذْبَارًا وَلَا الشَّرُّ فِيهِ إِلَّا إِقْبَالًا﴾

شما در زمانی هستید که خیر و نیکی پشت کرده و رو به کاستی گذارده و شر و بدی روی آورده و رو به فزونی است.

## نکته

- حضرت در این عبارت می‌فرماید: شما در زمانی، روزگار می‌گذرانید که آنچه از خیر زیاد می‌شود، پشت‌کرده آن است؛ یعنی خیر و نیکویی همواره کم می‌شود چون روزگاری

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۱۱.

۲. انشقاق، ۶.

۳. کهف، ۱۰۴.

۴. زمر، ۱۵.

۵. کهف، ۱۳.

## استعاره

مستعار: مدین

مستعار منه: بدهکار

مستعار له: مردم دنیا

**جامع:** واژه «مدین» را از آن نظر استعاره آورده که بر انسان، اعمالی واجب شده که از او خواسته می‌شود و پیمان از او گرفته شده که خود را از پلیدی الحاد و کفر پاکیزه سازد. واژه «مقتضون» این استعاره را تکمیل کرده است؛ زیرا وظیفه وام‌دار این است که وام خود را بپردازد، سپس با توجه به اینکه انسان را مؤجل یعنی در گرو وقتی معین و مدین یعنی بدهکار خوانده، ذکر أجل را تکرار و به اینکه پیوسته در حال نقصان است، توصیف فرموده است. بی‌شک آنچه ماندنی نیست در حال کمی و کاستی است و ذکر عمل که باید خالص و شایسته برای خداوند انجام شود و اینکه وامی است که بر ذمه انسان است و باید آن را ادا کند و از آن به عمل محفوظ تعبیر شده است، برای این است که با توجه به نقصان عمر به کار آخرت بپردازند و در محافظت بر اعمال و اصلاح و اخلاص در عمل بکوشند.

## ۲. تلاش بی‌فایده

﴿قَوَّبَ دَائِبٍ مُضَيِّعٍ وَرَبَّ كَادِحٍ خَاسِرٍ﴾<sup>۱</sup>

چه بسیار کوشش‌کننده‌ای که به جایی نرسید و زحمت‌کشنده‌ای که جز زیان چیزی نصیبش نشد.

۱. دَائِبٍ: کسی که پیوسته زحمت می‌کشد؛ از ماده «دَوَّبَ» به معنی استمرار در انجام کاری است. فردی ممکن است بسیار هم تلاش کند، همه عمرش را کوشش کند و کمتر استراحت نماید اما عمرش را تضییع نماید؛ به این معنا که عمرش را تنها صرف دنیا کند یا اینکه به خیال خودش آن را صرف عبادت و درس و بحث نماید ولی قصدش خدا نباشد.

مُضَيِّعٌ: تباه شد؛ از ماده ضَيَّعَ به معنای تباه شدن؛ أَضَاعَ، إِضَاعَةً: آن را گم کرد، از دست داد؛ یروی بالتشديد و التخفيف.

كَادِحٍ: زحمت‌کش، تلاشگر؛ از ماده «كَدَحَ» به معنی سعی و کوشش توأم با رنج و تعب در انجام کاری است.

خَاسِرٌ: زیان‌دیده؛ از ماده خَسَرَ به معنای کم شدن و کم کردن.



## مشابه

- ♦ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ﴾<sup>۱</sup> شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما کینه و دشمنی افکند.
- ♦ ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾<sup>۲</sup> به ستمکاران میل مکنید که آتش بسوزاندتان. شما را جز خدا هیچ دوستی نیست و کسی یاری تان نکند.

## استعاره

مستعار: فریسه

مستعار منه: شکار

مستعار له: کسانی که از شیطان پیروی می کنند

**جامع:** واژه «فریسه» را برای کسانی که از شیطان پیروی می کنند و دستخوش تأثیرات او می شوند، استعاره فرموده است؛ جهت شباهت این است که همان گونه که شیر، شکار خود را هلاک و از آن کامیاب می شود، شیطان نیز مراد خود را از مردم می گیرد و آن ها را به وادی هلاکت منتقل و در آن سرنگون می سازد.

## ۵. فساد مردم عصر امام

«اصْرَبْ بِطَرْفِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ فَهَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيرًا يُكَادُ فَقْرًا أَوْ غَنِيًّا بَدَلَ نِعْمَةٍ اللَّهِ كُفْرًا أَوْ بَخِيلًا اتَّخَذَ الْبُحْلَ بِحَقِّ اللَّهِ وَفَرًّا أَوْ مُتَمَرِّدًا كَأَنَّ بِأَذْنِهِ عَنِ سَمْعِ الْمَوَاعِظِ

که مردم قدر و ارزش امثال علی (علیه السلام) را ندانند و عثمان و معاویه را بر آن حضرت ترجیح دهند، معلوم می شود که روزگار بدی است و مردم آن گمراه شده اند.

## ۴. زمان پیشرفت شیطان

«وَلَا الشَّيْطَانُ فِي هَلَاكِ النَّاسِ إِلَّا طَمَعًا فَهَذَا أَوَانٌ قَوِيَتْ عُذَّتُهُ وَ عَمَّتْ مَكِيدَتُهُ وَ أَمَكَنْتْ فَرِيَسَتُهُ»<sup>۱</sup>

و شیطان طمعش در گمراهی مردم بیشتر می شود. اکنون زمانی است که وسایل پیشرفت شیطان قوی شده، نیرنگ و فریبش همه را فرا گرفته و به چنگ آوردن شکار برایش آسان شده است.

## نکته ها

- این ناهمواری و ناسپاسی زمانه بدین سبب است که روزگار از عصر ظهور دین و تازگی و شکوفایی آن دوری گرفته و مردم بر هتک حرمت آن گستاخ شده و بر ارتکاب منهیات و محرمات جرئت یافته اند؛ همچنین معنای طمع شیطان در هلاک ساختن مردم، طمع او در نابود گردانیدن دین آن هاست که نتیجه اش هلاکت آن ها در آخرت است و اشاره فرموده است که این دورانی است که ساز و برگ و آمادگی شیطان بیشتر و کید و مکر او فراگیرتر و توانایی و امکان او زیاده تر گشته است.<sup>۲</sup>
- این تعبیرات صریح و آشکار، نشان می دهد که بر اثر حکومت های خودکامه تا چه حد وضع اخلاقی مسلمانان در آن عصر و زمان، سقوط کرده بود و امام (علیه السلام) در دوران حکومتش با چه میراث شوم و صحنه های دل خراشی روبه رو بود. هنگامی که مدیران جامعه و کسانی که در رأس حکومت قرار دارند، فاسد شوند، فساد همه جا را خواهد گرفت که «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ»<sup>۳</sup>.

۱. قَوِيَتْ: قوی شد؛ از ماده قَوَى به معنای نیرومندی؛ اسْتَقْوَأَ: نیرومند شد؛ تَقَوَّى: تقویاً؛ سخت و نیرومند شد.

مَكِيدَتُهُ: نیرنگش همه را فرا گرفته؛ از ماده كَيْد به معنای حیله و نیرنگ؛ كَادَهُ حیله کردش، چاه کرد او را؛ اِكْتَادَ، اِكْتِيَادًا: او را نیرنگ زد و فریب داد؛ تَكَادَى، تَكَادَى الرَّجُلَانِ: آن دو مرد به یکدیگر نیرنگ زدند. اَمَكَنْتْ: در مکان و اختیار او قرار گرفت.

فَرِيَسَتُهُ: شکار؛ از ماده «فَرَس» به معنای شکار کردن است و «فریسه» به معنی شکار است؛ الفرس: القتل و الفریس القتل و فرس الأسد فریسته دق عنقها، و الأسد فراس و فارس و مفترس و فروس.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۱۳.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۸۱.

۱. مانده، ۹۱.

۲. هود، ۱۱۳.



وَقُرْأً<sup>۱</sup>

به هرسو که می‌خواهی نگاه کن. آیا جز فقری که با فقر، دست به گریبان است یا ثروتمندی که نعمت خدا را به کفران مبدل ساخته یا بخیلی که بخل را در ادای حقوق الهی سبب فزونی ثروت شمرده یا گردن‌کشی که گویی گوش او از شنیدن اندرزها کر است، شخص دیگری را می‌بینی؟

#### نکته‌ها

- امام علیه السلام در این تعبیرهای گویا و زیبا، انگشت روی چهار گروه محروم یا منحرف که اساس فساد و ویرانی جامعه را تشکیل می‌دهند، می‌گذارد:
  ۱. فقیرانی که در چنگال فقر گرفتارند؛
  ۲. اغنیایی که در ناز و نعمت و لذت و شهوت فرو رفته‌اند؛
  ۳. بخیلانی که می‌پندارند بخل سبب فزونی ثروت و سرمایه است؛
  ۴. گردن‌کشان مست و مغروری که گوششان بدهکار سخن حق نیست.<sup>۲</sup>
- این جمله در مقام مذمت فقرا نیست بلکه در مذمت جامعه‌ای است که گروهی در آن نان شب خود را نداشته باشند و گروهی دیگر ثروتمند باشند. چنین جامعه‌ای فاسد به نظر می‌آید.

۱. طَرْف: گوشه چشم؛ گاه به معنی چشم آمده و گاه به معنی حرکت پلک چشم‌ها و از آنجا که هنگام نگاه کردن، پلک‌ها به حرکت در می‌آید، این واژه به معنی نگاه کردن نیز استعمال شده است.  
 يُكَايِدُ: متحمل سختی و مشقت می‌شود؛ از ماده «كَبَدَ» به معنی تحمل رنج و مشقت است و به معنی به مشقت افکندن نیز آمده است و در اینجا معنی اول مقصود است.  
 وَقُرْأً: وفور مال و ثروت.  
 مُتَمَرِّدًا: گردن‌کش.  
 وَقُرْأً: سنگینی.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۸۲.



#### مشابه

- ◇ «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»<sup>۱</sup> آنان که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل وامی‌دارند و مالی را که خدا به آن‌ها داده است، پنهان می‌کنند.
- ◇ «وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ»<sup>۲</sup> و هرکس که بخل ورزد، در حق خود بخل ورزیده است؛ زیرا خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندانید.
- ◇ «وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ»<sup>۳</sup> و گفتند: دل‌های ما از آنچه ما را بدان دعوت می‌کنی در پرده است و گوش‌هایمان سنگین است.

#### ۶. یادی از آزادمردان صالح

«أَيُّنَ أَخْيَارِكُمْ وَصَلَحَاؤُكُمْ وَأَيُّنَ أَخْرَاكُمُ وَسَمَحَاؤُكُمْ وَأَيُّنَ الْمُتَوَرَّعُونَ فِي مَكَاسِبِهِمْ وَ الْمُتَنَزِّهُونَ فِي مَذَاهِبِهِمْ»<sup>۴</sup>

کجایند خوبان شما؟ صالحان، آزادمردان و سخاوتمندان شما؟ کجا هستند آن‌ها که در کسب و کارشان تقوا و ورع داشتند و آن‌ها که در عقیده و رفتار خود از بدی‌ها دوری می‌جستند؟

#### نکته‌ها

- منظور از «أحرار» جوانمردان و بخشندگان است و مقصود از جمله «المتورعون فی مکاسبهم» کسانی است که در کار و کسب خود بر پرهیزکاری و خوش‌رفتاری و نیکوکاری پایدارند و حقوق خداوند را از اموال خود، اخراج و پرداخت می‌کنند و مراد از «المتنزهون

۱. نساء، ۳۷.

۲. محمد، ۳۸.

۳. فصلت، ۵.

۴. أَخْيَارُكُمْ: نیکان شما؛ از ماده «خیر» به معنای دل‌پسند، مرغوب؛ اخیار: جمع خیر است یعنی نیکان.  
 صَلَحَاؤُكُمْ: صالحان شما؛ از ماده «صَلَحَ» به معنای مسالمت، سازش؛ صالحون: نیکوکاران. شایسته‌کاران.  
 أَخْرَاكُمُ: آزادگان شما؛ از ماده «حَرَّ» به معنای آزاد، خلاف برده؛ تحریر: آزاد کردن.  
 سَمَحَاؤُ: شخص بخشنده و صاحب کرم؛ کسی که هم در فراوانی نعمت و هم در تگ‌دستی بذل و بخشش می‌کند.  
 الْمُتَوَرَّعُ: اجتناب‌کننده؛ از ماده «ورع» در اصل به معنی پرهیز از گناه و شبهات است.  
 مَكَاسِبِهِمْ: کسب و کار شما؛ از ریشه «كَسَبَ» به معنای کاری که برای جلب نفع یا دفع ضرر است؛ اسْتَكْسَبَ، اسْتَكْسَبَاً فَلَاناً: فلانی را به کار و کسب واداشت؛ اِكْتَسَبَ، اِكْتَسَبَاً مَالاً أَوْ عِلْماً: مال یا دانش به دست آورد؛ اِكْتَسَبَ، تَكْسَباً مَالاً أَوْ عِلْماً: مال یا دانش اندوخت و سود برد.  
 الْمُتَنَزِّهُونَ: کسانی که خود را از کار زشت دور نگه می‌دارند؛ از ماده نَزَهَ، اسْتَنَزَاهُ عَنْ كَذَا: از آن چیز خود را دور نگه داشت.

فی مذاهبهم» آنان‌اند که در سلوک و رفتار خود از داخل شدن در کارهای حرام و آلودگی به شبهات دوری می‌ورزند.<sup>۱</sup>

● «مذاهب» می‌تواند دو معنا داشته باشد: الف. مقصود روش‌های زندگی باشد، یعنی کسانی که در زندگی خود پاک و پاکیزه هستند و از حرام پرهیز و دوری می‌کنند؛ ب. مقصود مذهب‌ها و روش‌های فقهی و کلامی است؛ به این معنا که خود به اهل بیت (علیهم‌السلام) تمسک می‌کنند و اهل تنزه هستند، در مقابل دیگران که اجتهاد کرده و از اهل بیت (علیهم‌السلام) فاصله گرفته‌اند.

## ۷. کوچ کردن از دنیای زودگذر

«أَلَيْسَ قَدْ ظَعَنُوا جَمِيعاً عَنْ هَذِهِ الدُّنْيَا الدِّنْيَةِ وَالْعَاجِلَةِ الْمُتَغَصِّصَةِ»<sup>۲</sup>

مگر همه آن‌ها از این دنیای پست و بی‌ارزش و زندگی زودگذر و پردرد و رنج، کوچ نکردند؟

### مشابه

◇ ﴿أَلَمْ تَكُنْ آتِي تَتْلِي عَلَيْنَا﴾<sup>۳</sup> آیا آیات من برایتان خوانده نمی‌شد.

◇ ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾<sup>۴</sup> آیا خدا برای نگهداری بنده‌اش کافی نیست.

## ۸. افراد بی‌ارزش به جای نیکان

«وَهَلْ خُلِقْتُمْ إِلَّا فِي حُثَالَةٍ لَا تَلْتَقِي إِلَّا بِذَمِّهِمُ الشَّقَاتَانِ اسْتِصْغَاراً لِقَدَرِهِمْ وَذَهَاباً عَنْ

ذِكْرِهِمْ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۱</sup>

آیا جز این است که شما در میان گروهی بی‌ارزش آفریده شده‌اید که لب‌ها جز به نکوهش آن‌ها حرکت نمی‌کند تا قدر و مقام آن‌ها را کوچک بشمرد و برای همیشه آن‌ها را به فراموشی بسپارد؟ «انا لله و انا اليه راجعون»

### نکته‌ها

● اشاره به اینکه شما در عصر و زمانی پا به عرصه وجود گذارده‌اید که نیکان و پاکان از جامعه رخت بر بسته‌اند و افرادی بی‌ارزش و بی‌شخصیت و سزاوار هرگونه مذمت و نکوهش، جای آن انسان‌های پرارزش را گرفته‌اند.<sup>۲</sup>

● «لَا تَلْتَقِي إِلَّا بِذَمِّهِمُ الشَّقَاتَانِ»: اگر انسان بخواهد حتی بدی کسی را هم بگوید باید آن فرد ارزش آن را داشته باشد تا بدی‌اش گفته شود؛ در حالی که این افراد به‌خاطر پستی زیادشان و بی‌ارزشی یاد کردن از آنان لب‌ها از بیان نام آنان عار دارد.

● «فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»: این جمله بیان مبدأ و معاد انسان است. مبدأ همه‌چیز خداست بلکه همه نظام آفرینش، مخلوق خدا و عین ربط به او و شعاع نور اوست و مرجع و معاد همه‌چیز هم خداست. این جمله معمولاً در مصیبت‌های سنگین گفته می‌شود و حضرت در اینجا می‌خواهد بفرماید مردم روزگار او به‌اندازه‌ای نابکار و حقیرند و اوضاع به‌اندازه‌ای آشفته است که باید از آن به‌عنوان مصیبتی بزرگ یاد کرد.

## ۹. راه رسیدن به مقام قرب الهی

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فَلَا مُنْكَرَ مُعَيَّرٍ وَلَا زَاجِرَ مُزْدَجِرٍ أَفَبِهَذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللَّهَ فِي دَارٍ

۱. در بسیاری از شرح‌های نهج البلاغه به جای «خلقتهم»، «خلفتم» آمده است که تفاوت چندانی با «خلقتهم» ندارد. در بعضی از نسخ نیز «الآ بذمهم» ذکر نشده است که مفهومش این است که این گروه به‌قدری بی‌شخصیت هستند که حتی ارزش مذمت و نکوهش هم ندارند.

حُثَالَةٍ: نخاله؛ منظور افراد فرومایه جامعه است؛ در اصل به‌معنی دُردی (قسمت‌ته‌مانده و تفاله) روغن است سپس در مورد افراد رذل و بی‌شخصیت جامعه به کار رفته است؛ السَّاقِطُ الرَّذَى من کلّ شیء. بذمهم: نکوهش آن‌ها؛ از ماده «ذم» به‌معنای نکوهش، خلاف مدح؛ أَدَمَ، إِذْمَاماً الرَّجُلُ: آن مرد کاری کرد که سزاوار نکوهش است؛ اسْتَدَمَ، اسْتِذْمَاماً: کاری کرد که مورد مذمت و نکوهش قرار گرفت. الشَّقَاتَانِ: لب‌ها.

اسْتِصْغَاراً: برای کوچک شمردن؛ از ماده «صَغَرَ»؛ مفعول لاجله است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۸۶.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۱۳.

۲. ظَعَنُوا: کوچ کردند؛ از ماده «ظعن» به‌معنی کوچ کردن.

الدِّنْيَةِ: پست؛ از ماده «دَنَى، يَدْنِي» به‌معنای پست، صفت مشبهه است.

الْمُتَغَصِّصَةِ: تلخ و ناگوار شده؛ از ماده «نغص» در اصل به‌معنی کدر کردن و ناصاف کردن آب آشامیدنی است سپس به‌معنی ناگوار کردن زندگی و ایجاد انواع ناراحتی‌ها به کار رفته است و «عیش منغص» به‌معنی زندگی ناگوار است؛ بتشديد الغين و تخفيفها و كسرهما و فتحها.

۳. مؤمنون، ۱۰۵.

۴. زمر، ۳۶.



قُدْسِهِ وَ تَكُونُوا أَعَزَّ أَوْلِيَّائِهِ عِنْدَهُ»<sup>۱</sup>

فساد آشکار شد، نه انکارکننده‌ای دیده می‌شود که برای تغییر آن برخیزد و نه نهی‌کننده‌ای که خود نهی را پذیرفته باشد. آیا با این حال می‌خواهید در سرای قدس پروردگار و جایگاه رحمتش منزل گزینید و عزیزترین اولیای خدا نزد او باشید؟

#### نکته

● منظور این است که با این وضعی که شما در پیش گرفته‌اید و در برابر فساد، سکوت یا همکاری می‌کنید، نه امر به معروفی در کار است و نه نهی از منکر، هرگز نمی‌توانید به مقام قرب خدا نایل شوید و در صف اولیاءالله قرار گیرید.<sup>۲</sup>

#### مشابه

◇ «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»<sup>۳</sup> به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد.

◇ «الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ»<sup>۴</sup> اینان که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.

◇ «وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ»<sup>۵</sup> و هر که پای به جای پای شیطان گذارد، بداند که او به فحشا و منکر فرمان می‌دهد.

◇ «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»<sup>۶</sup> هر کس کار بدی بکند، جز همانند عملش کیفر نیابد و هر کس از مرد و زن که مؤمن باشد و عمل صالحی به جای آورد به بهشت داخل شود.

۱. مُغَيَّرٌ: تبدیل‌کننده؛ از ماده «غَيَّرَ» به معنای تغییر، تبدیل و تحویل است، تَغَيَّرَ، تَغَيَّرًا: دگرگون شد، تبدیل یا تغییر یافت؛ فلا منکر متغیِّر: کلاهما بصيغة المفعول و الأول من باب الأفعال و الثاني من باب التفعیل و فی بعض النسخ کلاهما بصيغة الفاعل إِلَّا أَنَّ الأول من باب الأفعال و الثاني من باب التفعیل مغیِّر بدل متغیِّر.

رَاجِعٌ: نهی‌کننده، بازدارنده.

مُرْدَجِرٌ: نهی‌پذیر؛ باب افتعال از ماده «رَجَرَ» به معنای نهی‌پذیر، کسی که از محرمات خودداری می‌کند.

تَجَاوَرُوا: مجاورت و همسایگی داشته باشید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۸۷.

۳. روم، ۴۱.

۴. شعراء، ۱۵۲.

۵. نور، ۲۱.

۶. غافر، ۴۰.

◇ «وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً»<sup>۱</sup> و سخنی ناپسند و دروغ است که می‌گویند.

◇ «وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجِرٌ»<sup>۲</sup> و برایشان خبرهایی آمده است که از گناهشان باز می‌دارد.

◇ «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»<sup>۳</sup> برای آنان که پرهیزکاری پیشه کنند، در نزد پروردگارشان بهشت‌هایی است که نهرها در آن روان است.

◇ «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ»<sup>۴</sup> آیا می‌پندارید که به بهشت خواهید رفت و حال آنکه هنوز خدا معلوم نداشته است که از میان شما چه کسانی جهاد می‌کنند و چه کسانی پایداری می‌ورزند.

◇ «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ عَدَا عَلَيْهِمْ حَقٌّ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»<sup>۵</sup> خدا از مؤمنان جان‌ها و مال‌هایشان را خرید تا بهشت از آنان باشد. در راه خدا جنگ می‌کنند، چه بکشند یا کشته شوند، وعده‌ای که خدا در تورات و انجیل و قرآن داده است به حق بر عهده اوست و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد؟

#### ۱۰. راه رسیدن به مقام رضا

«هِيَاهُ لَا يُخَدِّعُ اللَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَ لَا تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ»

هیاهات! هرگز نمی‌توان خدا را در مورد بهشت جاویدانش فریب داد و رضای او جز با اطاعتش به دست نمی‌آید.

#### نکته

● اشاره به اینکه آن‌ها که در ظاهر مسلمان‌اند و در صفوف اهل ایمان جای دارند ولی در باطن عملاً با سکوت خود راضی به فسادند، آن‌ها هرگز نمی‌توانند خدایی را که از اسرار درون انسان‌ها، همچون اعمال و گفتار بروشان آگاه است، فریب دهند. ممکن است چند صباحی دیگران و حتی خود را بفریبند ولی آنگاه که در پیشگاه حق و «یوم‌البروز» همه چیز ظاهر و آشکار می‌شود، غرق ندامت و شرمساری خواهند شد.<sup>۶</sup>

۱. مجادله، ۲.

۲. قمر، ۴.

۳. آل عمران، ۱۵.

۴. آل عمران، ۱۴۲.

۵. توبه، ۱۱۱.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۸۷.



### مشابه

- ◇ در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّحَلُّی وَلَا بِالتَّمَنَّى وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مَا خَلَصَ فِي الْقَلْبِ وَصَدَقَهُ الْأَعْمَالُ»<sup>۱</sup> ایمان تنها به آرزوها و آراستن ظاهر نیست، ایمان آن است که در قلب راسخ و خالص شود و رفتار انسان آن را تصدیق و تأیید کند.
- ◇ ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾<sup>۲</sup> اینان خدا و مؤمنان را می فریبند و نمی دانند که تنها خود را فریب می دهند.
- ◇ ﴿إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي﴾<sup>۳</sup> اگر برای جهاد در راه من و طلب رضای من بیرون آمده اید.

### ۱۱. لعنت خدا بر اهل نفاق

«لَعَنَ اللَّهُ الْآمِرِينَ بِالْمَعْرُوفِ النَّارِ كَيْنَ لَهُ وَالتَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ»  
خدا لعنت کند کسانی را که امر به معروف می کنند و خود آن را ترک می گویند و نهی از منکر می کنند و خود مرتکب آن می شوند.

### نکته

- حضرت در این فراز از خطبه، امرکنندگان به معروف را که اهل عمل نیستند و همچنین نهی کنندگان از منکر را که خود مرتکب آن می شوند، به شدت مذمت کرده و آنان را نفرین می کند.

### مشابه

- ◇ ﴿تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَثْلَوْنَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾<sup>۴</sup> آیا در حالی که کتاب را می خوانید، مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید؟ آیا به عقل در نمی یابید؟
- ◇ ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۵</sup> خداوند سخت به خشم می آید که چیزی بگویید و به جای نیاورید.

۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۷۲.

۲. بقره، ۹.

۳. ممتحنه، ۱.

۴. بقره، ۴۴.

۵. صف، ۳.

## خطبه ۱۳۰



### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** به هنگام تبعید ابوذر از مدینه به ربذه، سال ۳۰ هجری  
**مخاطب:** ابوذر  
**علت ایراد سخن:** بدرقه جناب ابوذر  
**موضوع:** سیاسی، تاریخی، اعتقادی  
**ویژگی:** بدرقه و تقویت روحیه ابوذر<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۸.

### پیشگفتار خطبه

از سخنان امام علیه السلام است، خطاب به «ابوذر» هنگامی که به «ربذه» تبعید می شد. وقتی عثمان فرمان داد که کسی حق ندارد ابوذر را بدرقه نماید، همه مردم از او دور شدند و کسی جرئت نکرد با ابوذر سخن بگوید و تنها چند نفر بودند که برخلاف نظر عثمان با ابوذر سخن گفتند و او را بدرقه کردند.

امام علیه السلام به بدرقه ابوذر رفت و با استدلال های زیبا و روشن و بیانات قوی و تسلی بخش، او را دلداری داد و به آینده سعادت بخشی که در انتظار اوست، امیدوار ساخت و در عین حال ورقی دیگر بر اوراق ننگین تاریخ «بنی امیه» و «بنی مروان» افزود.

## نکته

- عثمان و مروان و دارودسته‌اش، حکومت و منافع مادی خود را به‌خاطر صراحت لهجه ابوذری در امر به معروف و نهی از منکر در خطر دیدند و نتوانستند حضور او را در «مدینه» تحمل کنند ولی ابوذری از آن‌ها فاصله گرفت و هدایای آن‌ها را نپذیرفت؛ چراکه دین خود را در خطر می‌دید.<sup>۱</sup>

## ۳. نیاز واقعی مردم در دنیا

«فَمَا أَحْوَجُهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ وَ مَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ وَ سَتَعْلَمُ مِنَ الرَّابِعِ غَدًا وَ الْأَكْثَرُ حُسْدًا»<sup>۲</sup>

چه نیازمندند آن‌ها به آنچه از آن منعشان کردی و چه بی‌نیازی از آنچه تو را منع کردند و به‌زودی می‌دانی چه کسی فردای قیامت سود می‌برد و چه کسی مورد غبطه واقع می‌شود.

## نکته‌ها

- امام علی (علیه السلام) به ابوذری می‌فرماید: عثمان و دیگران به حرف حق تو و امر به معروف و نهی از منکر که می‌کردی نیازمندند و تو اکنون که تبعید می‌شوی چون دیگر نمی‌توانی آنان را پند و موعظه بدهی در حقیقت آنچه آن‌ها به آن نیازمندند از آن‌ها منع کرده‌ای ولی تو به دنیای آنان که به خیال خود از تو گرفته‌اند، هیچ نیازی نداری؛ به عبارت دیگر دعوی تو با آنان یا به دنیا مربوط می‌شود یا به آخرت. تو به دنیای آنان احتیاجی نداری در حالی که آنان به دین تو و نهی از منکر که می‌کردی محتاج‌اند.
- این جمله «سَتَعْلَمُ...» دل‌داری برای ابوذری است که عمر دنیا کوتاه است و فردای قیامت فرا می‌رسد.<sup>۳</sup>

يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ فَاتَّزَكُ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ وَ اهْزُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ فَمَا أَحْوَجُهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ وَ مَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ وَ سَتَعْلَمُ مِنَ الرَّابِعِ غَدًا وَ الْأَكْثَرُ حُسْدًا وَ لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَيْنِ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَتَقًا ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا لَا يُؤْنِسُكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا يُوحِشُكَ إِلَّا الْبَاطِلُ فَلَوْ قَبِلَتْ دُنْيَاهُمْ لِأَحْبُوكَ وَ لَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمْنُوكَ.

## ۱. غضب برای خدا

«يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ»<sup>۱</sup>

ای ابوذری، تو به‌خاطر خدا خشم گرفتی و غضب کردی پس به همان کس که برایش غضب نمودی، امیدوار باش.

## نکته

- اینکه می‌فرماید به کسی که به‌خاطر او غضب نمودی امید داشته باش و نمی‌گوید به خدا امید داشته باش، در واقع به‌خاطر این است که دلیل امیدواری را نیز بیان کرده باشد؛ زیرا هرکس به‌خاطر دیگری نسبت به چیزی غضب کند که مایه نفرت اوست، طبیعی است که آن شخص او را یاری خواهد کرد.<sup>۲</sup>

## ۲. فرار برای حفظ دین

«إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ فَاتَّزَكُ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ وَ اهْزُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ»<sup>۳</sup>

آن گروه از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از آن‌ها بر دینت؛ بنابراین آنچه آن‌ها بر آن در وحشت‌اند به خودشان واگذار و به‌خاطر آنچه برای از دست رفتن آن می‌ترسی از آن‌ها فرار کن.

۱. فَارْجُ: امیدوار باش.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۹۵.

۳. خَافُوكَ: می‌ترسی؛ از ماده «خوف» به‌معنای ترسیدن؛ خَافَهُ: بترسید از وی؛ أَخَافُ، إِخَافُهُ: او را ترسانید.

اهْزُبْ: فرار کن؛ از ماده «هَرَبَ» به‌معنای فرار کردن.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۹۵.

۲. أَحْوَجُهُمْ: نیازمندند؛ از ماده «حَوَجَ» به‌معنای نیاز؛ احتیاج، احتیاجاً إِلَیْهِ: به او نیازمند شد؛ أَحْوَجَ، إِحْوَاجُهُ: او را نیازمند کرد، به آن چیز نیازمند و محتاج گردید.

الرَّابِعُ: کسی که ربح و سود برده است؛ از ماده «رَبَحَ» به‌معنای سود.

حُسْدًا: جمع «حاسد» است و منظور از حسد اینجا غبطه و حسرت خوردن است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۹۷.

## مشابه

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾<sup>۱</sup> و هر که از خدا بترسد، برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد و از جایی که گمانش را ندارد، روزی اش می دهد.

## ۵. آرامش در مدار حق

«لَا يُؤْنِسَنَّكَ إِلَّا الْحَقُّ وَلَا يُوحِشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ»<sup>۲</sup>

ای ابوذر، چیزی جز حق مایه آرامش تو نشود و چیزی غیر از باطل تو را به وحشت نیفکند.

## نکته

● امام علی (ع) به ابوذر دستور می دهد که جز با حق انس نگیرد و جز از باطل نهراسد و اینکه با ذکر «(إِلَّا)» انس را به حق و وحشت را به باطل، منحصر ساخته است؛ برای اینکه پرهیز دهد از اینکه انسان از حقی در هراس افتد و در نتیجه آن را رها و از آن دوری کند؛ هرچند این حق برای او سخت و دشوار باشد یا اینکه به باطلی انس گیرد و آن را به جا آورد یا در برابر انجام دادن آن سکوت اختیار کند، هرچند این باطل برای او لذت بخش باشد.<sup>۳</sup>

## ۶. بهای معامله با اهل دنیا

«فَلَوْ قِيلَتْ دُنْيَاهُمْ لَأَحْبَبُوكَ وَلَوْ قَرِضَتْ مِنْهَا لَأَمَّنُوكَ»<sup>۴</sup>

اگر تو دنیای آن ها را پذیرفته بودی، تو را دوست می داشتند و اگر سهمی از آن را به خود

۱. طلاق، ۲ و ۳.

۲. يُؤْنِسَنَّ: مونس، آرامش.

یُوحِشَنَّ: ترس و وحشت؛ از ماده «وَحَشَّ» به معنای وحشت و ترس، اسْتَوْحَشَ، اسْتَيْحَاشاً: احساس ترس کرد یا ترسید.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۲۰.

۴. قَرِضَتْ: قطعه ای را برای خود بریده و به خود اختصاص داده بودی؛ از ماده «قرض» در اصل به معنی پریدن و قطع کردن چیزی است و لذا به قیچی «مقراض» گفته می شود و وام دادن را از این جهت قرض می گویند که مقداری از مال خود را جدا می کند و قرض می دهد و در اینجا به معنی جدا کردن سهمی برای خود از اموال دنیا و کنار آمدن با ظالمان است؛ القرض: القطع و منه الحديث كان بنی اسرائیل إذا أصاب أحدا قطرة من بول قرضوا لحومهم بالمقاريض أی قطعوها، و سَمِيَ القرض المصطلح و هو ما تعطيه لتقصاه به لآئه قطیعة من مالک.

لَأَمَّنُوكَ: به تو امان می دادند؛ از ماده «أَمَّنَ» به معنی ایمنی، آرامش قلب، خاطر جمع بودن، امان دادن؛ الأَمْن: ضدّ الخوف و أمن كفرح أماناً و أماناً بفتحهما.

## ۴. گشایش خداوند به شرط تقوا

«وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَتْقاً ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً»<sup>۱</sup>

اگر درهای آسمان ها و زمین ها به روی بنده ای بسته شده باشد و او تقوای الهی پیشه کند، خداوند راهی از زمین و آسمان برای او خواهد گشود.

## نکته ها

- این بیان، مژده ای است که امام علی (ع) بر خلاصی ابوذر از سختی حال و بدی اوضاعی می دهد که در نتیجه تبعید برای او پیش آمده است.<sup>۲</sup>
- سه احتمال در مورد بسته بودن زمین و آسمان در اینجا وجود دارد: الف. اینکه آسمان و زمین ابتدا واقعاً بسته بودند و به این صورت از یکدیگر جدا نبودند؛ ب. اینکه از آسمان باران نازل نمی شد و از زمین درخت و گیاه نمی روید؛ ج. اینکه اسباب و شرایط زمینی و ظاهری و اسباب و شرایط باطنی و آسمانی برای درخواست بنده فراهم و هماهنگ نبود.
- ممکن است این سؤال پیش بیاید که چرا عثمان، امام علی (ع) را که محور بود و امثال ابوذر از پیروان او بودند، تبعید نکرد. آیا حضرت در وظایف الهی و بیان حق کوتاهی کرد؟ در پاسخ می گوئیم که امام علی (ع) در انجام وظایف خود کوتاهی نمی کرد و همیشه حرف حق را مطرح می کرد ولی بیش از آنچه به حضرت فشار می آوردند، نمی توانستند فشار دیگری بیاورند؛ البته حضرت امیر علی (ع) در آن شرایط که اسلام نوپا و در معرض خطر بود، صلاح نمی دانست که با آنان بجنگد ولی حرف حق را می زد و امر به معروف و نهی از منکر می کرد. موقعیت حضرت به گونه ای بود که حکومت جرئت نمی کرد با او رفتاری مشابه آنچه با ابوذر کرد، انجام دهد.

۱. رَتْقاً: به هم پیوستن چیزی به چیز دیگر است و در اینجا به معنی فرو بسته شدن کارها و نبودن راه خلاص و فرار است؛ ضدّ الفتق قال الله تعالى: أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا، و رتقت المرأة رتقا من باب تعب إذا انسد مدخل الذكر من فرجها فلا يستطيع جماعها فهي رتقاء واسع.

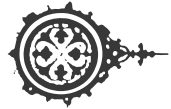
۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۱۹.



اختصاص می‌دادی و با آن‌ها کنار می‌آمدی به تو امان می‌دادند.

#### نکته

- اشاره به اینکه آن‌ها تجارت‌پیشگان دنیاپرست و ظالمی هستند که اهل معامله‌اند، هرکس بر مظلالم آن‌ها صحنه بگذارد و با گرفتن سهمی با آن‌ها کنار بیاید به یقین او را دوست می‌دارند و مقدمش را گرامی می‌دارند و از جان و مال او چون جان و مال خود حمایت می‌کنند. این سخنان هم دلداری و تسلی خاطر برای «ابوذر» بود و هم اعتراض شدید و ضربه‌ای سنگین بر پایه‌های قدرت حکام ظالم وقت.<sup>۱</sup>



## خطبه ۱۳۱

### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** پس از واقعه صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری  
**مخاطب:** کوفیان  
**علت ایراد سخن:** سست پیمانی و جهالت و طغیان سپاهیان در جنگ  
**موضوع:** سیاسی، تاریخی، اعتقادی  
**ویژگی:** بیان اهداف امیرالمؤمنین<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۵.

### پیشگفتار خطبه

- امام علیه السلام در این خطبه علت اصرار خود در امر حکومت بر مردم را بیان می‌دارد و صفات یک امام دادگر را تشریح می‌کند. در این سخن به مطالب زیر اشاره می‌کند:
۱. پذیرش حکومت از سوی او برای برافراشتن پرچم دین و عدالت؛
  ۲. به اختلافات فکری و عملی اصحابش اشاره می‌کند؛
  ۳. به معرفی خویش پرداخته؛
  ۴. به صفات یک رهبر شایسته اشاره می‌کند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۳۹۸.

● افرادی که اطراف حضرت و پای سخنان او بودند از گروه‌ها و طبقات مختلف تشکیل شده بودند. در بین آن‌ها افراد موافق با افکار پاک و عقاید حضرت بودند و افراد بد و مخالف هم وجود داشتند و اکثراً هم انسان‌هایی بودند که در مواقع لزوم عقل خود را به کار نمی‌انداختند و فریب ظواهر را می‌خوردند؛ از این رو حضرت می‌فرماید: ای انسان‌هایی که با هم اختلاف دارید و دل‌های پراکنده دارید.

#### مشابه

◇ «أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمُ الْمُتَفَرِّقَةُ أَهْوَاؤُهُمْ»<sup>۱</sup> ای مردمی که بدن‌هایشان جمع و اندیشه‌ها و آرزوهایشان مختلف است.

◇ «أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمُ الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ»<sup>۲</sup> ای کسانی که بدن‌هایتان حاضر و عقولتان از شما غایب و خواسته‌هایتان گوناگون است.

◇ ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾<sup>۳</sup> و اَدْخُلِي جَنَّتِي<sup>۴</sup> ای روح آرامش‌یافته خشنود و پسندیده به‌سوی پروردگارت بازگرد و در زمرهٔ بندگان من داخل شو و به بهشت من درآی.

◇ ﴿وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾<sup>۵</sup> و بر آن‌ها کتاب بر حق نازل کرد تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارند، میانشان حکم کند.

◇ ﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُ كَأَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ فَاتْلُهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾<sup>۶</sup> چون آن‌ها را ببینی تو را از ظاهرشان خوش می‌آید و چون سخن بگویند به سخنشان گوش می‌دهی. گویی چوب‌هایی هستند به دیوار تکیه داده. هر آوازی را بر زبان خود می‌پندارند. ایشان دشمنان‌اند. از آن‌ها حذر کن. خدایشان بکشد. به کجا منحرف می‌شوند؟

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۳. فجر، ۲۷ تا ۳۰.

۴. بقره، ۲۱۳.

۵. منافقون، ۴.

أَيُّهَا النَّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ وَالْقُلُوبُ الْمُتَشَتَّتَةُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ وَالْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ أَظَارَكُمْ عَلَى الْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَنْفَرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمِعْزَى مِنْ وَعْوَةِ الْأَسَدِ هَيْهَاتَ أَنْ أَطْلَعَ بِكُمْ سَرَارَ الْعَدْلِ أَوْ أَقِيمَ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا تِمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمُظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَتُقَامَ الْمُعْظَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ وَسَمِعَ وَأَجَابَ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِالصَّلَاةِ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْذِمَّاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ وَلَا الْحَائِفُ لِلدَّوْلِ فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ وَلَا الْمُزْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحَقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَلَا الْمُعْطَلُ لِلْسَّنَةِ فَيَهْلِكَ الْأُمَّةُ.

#### ۱. یاران پراکنده

«أَيُّهَا النَّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ وَالْقُلُوبُ الْمُتَشَتَّتَةُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ وَالْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ»<sup>۱</sup> ای ارواح پراختلاف و ای دل‌های پراکنده، شمایي که بدن‌هایتان حاضر و ظاهر است و عقل‌هایتان پوشیده و پنهان است.

#### نکته‌ها

- منظور آن بزرگوار، پراکندگی رأی‌ها و پریشانی دل‌ها و بی‌اعتنایی آن‌ها نسبت به مصالح خود و هدفی است که برای آن آفریده شده‌اند.<sup>۲</sup>
- «الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ» اشاره به حضور جسمانی آن‌ها در اجتماع و غیبت فکری و روحانی و بیگانگی آنان از حوادث خطیری است که در جامعه می‌گذرد.<sup>۳</sup>

۱. الْمُخْتَلِفَةُ: غوطه‌ور در اختلاف.

الْمُتَشَتَّتَةُ: پراکنده؛ از ماده «شتت» به‌معنای پراکنده کردن و پراکنده شدن است؛ شت و شتیت وصف نیز آمده‌اند به‌معنی متفرق؛ اُسْتَشَّتْ، اُسْتَشَّتَاتًا: پراکنده شد؛ اُسْتُتْ، اِسْتَاتَاتَ الْأَشْيَاءُ: آن چیزها را پراکنده کرد. الشَّاهِدَةُ: حاضر.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۲۲.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۱۴.



﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾<sup>۱</sup> صالح از آنان روی برگردانید و گفت: ای قوم من، رسالت پروردگارم را به شما رسانیدم و اندرزتان دادم ولی شما نیک خواهان را دوست ندارید.

﴿يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ﴾<sup>۲</sup> از بیم مرگ، سرانگشتان خود را در گوش هایشان نهند ولی خدا بر کافران احاطه دارد.

### تشبیه

مشبه: فرار یاران امام  
 مشبه به: بزهایی که از غرش شیر می گریزند  
 وجه شبه: امام (ع) فرار یاران خود را به فرار بزهایی که از غرش شیر فرار می کنند، تشبیه می کند و این بدترین حالتی است که در یک انسان ممکن است پیدا شود و چنان حق گریز باشد که از آن بالاتر تصور نشود.

### ۳. یاران ناموافق، عاملان شکست

«هِيَاهُتَ أَنْ أَطْلَعَ بِكُمْ سَرَارَ الْعَدْلِ أَوْ أَقِيمَ اغْوِجَاجَ الْحَقِّ»<sup>۳</sup>

هیاهات که من بتوانم به وسیله شما ظلمت و تاریکی را از چهره عدالت برگیرم یا کثری حق را راست نمایم.

۱. اعراف، ۷۹.

۲. بقره، ۱۹.

۳. أَطْلَعَ بِكُمْ: به وسیله شما می زدایم؛ هم معنی لازم دارد به معنی طلوع کردن و ظاهر گشتن و هم معنی متعدی و در اینجا با توجه به «سرار» که مفعول آن است به معنی متعدی است و «باء» در «بکم» باء استعانت یا سببیه است. سَرَارَ الْعَدْلِ: ظلمتی که عدل را احاطه کرده؛ از ماده «سر» در اصل به معنی آخرین شب ماه است و به ظلمت و تاریکی شدید اطلاق می گردد؛ السَّرَارِ آخر لیلۃ کسرا و سرره و قال ایضا: سرارة الوادی أفضل مواضعه کسرتة و سره و سراره، و قال الکندری فی محکی کلامه: سرار الشهر و سرره آخر لیلۃ منه، و السَّرَارِ المسارة من السَّر و جمع سرر الکف و الجبهة.

أَقِيمَ: راست می گردانم.

### ۲. دعوت پیوسته امام و فرار اصحاب

«أَظَارَكُمْ عَلَى الْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمِعْزَى مِنْ وَغْوَةِ الْأَسَدِ»<sup>۱</sup>

من پیوسته شما را متوجه حق می سازم ولی شما از آن فرار می کنید؛ همچون بزهایی که از غرش شیر می گریزند.

### نکته ها

- «أَظَارَكُمْ» اشاره به این است که من همچون دایه مهربان پیوسته شما را از چشمه جوشان حق سیراب می کنم ولی شما همواره از آن فرار می کنید.<sup>۲</sup>
- تعبیر به «وَغْوَةِ الْأَسَدِ» یعنی این حیوان آن قدر ترسوست که اطراف خود را نگاه نمی کند که آیا چهره شیر را می بیند یا نه، بلکه با شنیدن یک صدا، پا به فرار می گذارد و این گونه است حال بعضی از حیوانات که اگر در بیابان صدای شیر را هر چند از فاصله دور بشنوند، پا به فرار می گذارند.<sup>۳</sup>

### مشابه

﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾<sup>۴</sup> چون آن ها را به خدا و پیامبرش خوانند تا میانشان حکم کند، بینی که گروهی اعراض می کنند.

۱. أَظَارَ: می کشانم؛ از ماده «ظار» در اصل به معنی توجه کردن و مراقبت نمودن از چیزی است و از آنجا که کار دایه شیر دادن و توجه به نوزاد است، واژه «ظار» درباره او به کار می رود. این واژه در اصل به معنای وادار کردن و پذیرش چیزی و مهر ورزیدن به آن است؛ برای شتری که بچه اش را از دست داده یا از دست نداده و بخواهند بچه شتر بی مادر دیگری را به او بدهند که او را قبول کند و مانند بچه خود از او نگهداری و مواظبت کند و شیری بدهد از فعل «ظَارَ» استفاده می کنند؛ این فعل هم در معنای لازم به کار می رود و هم در معنای متعدی. اگر خود شتر، بچه شتر دیگری را قبول کند، این فعل در معنای لازم خود به کار رفته است ولی اگر او را وادار به قبول کنند فعل به معنای متعدی خود است؛ ظارت: التَّاقَةُ إِذَا عَطَفَتْ عَلَى وَلَدٍ غَيْرِهَا وَظَارَتِهَا أَيْ عَطَفَتْهَا يَتَعَدَّى وَلَا يَتَعَدَّى.

تَنْفِرُونَ: فرار می کنید؛ از ماده «فر» به معنی فرار کردن و گریختن است؛ الْفَرَّ: فرارکننده؛ الْفَرَارَ: آنکه با شتاب فرار کند. نُفُورَ الْمِعْزَى: فرار بزغاله؛ به معنی «بز» است و در مقابل «ضأن» که به معنی «میش» است؛ المعز: من الغنم خلاف الضأن و هو اسم جنس و كذلك المعزى.

وَغْوَةِ: غرش؛ به معنی فریاد، نعره و ضیحه است و به صداهایی که در هم می شود نیز وعوه اطلاق می گردد. الْأَسَدِ: شیر، اسْتَأْسَدَ، اسْتَيْسَادًا: بسان شیر شد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۱۳۱.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۱۵.

۴. نور، ۴۸.

## نکته‌ها

- برای زدودن تاریکی‌ها از چهره عدالت و جداسازی باطل از حق، نیاز به انصار و یاران آگاه و هوشیار و فداکار است. مردم نادان و بی‌وفا و پراکنده‌ای همچون مردم کوفه، کسانی نبودند که بتوان به وسیله آن‌ها تاریکی‌ها را زدود و کثی‌ها را راست کرد.<sup>۱</sup>
- حضرت مشاهده می‌کند که در زمان سه خلیفه کارهایی به نام حق و عدل انجام شده که با عدالت و حق فاصله داشته است؛ به‌طوری که عثمان بیت المال را در بین خویشاوندان خود تقسیم می‌کرد و به امثال مروان می‌بخشید، خرج‌ها و تشریفات بیهوده زیادی داشت بنابراین تاریکی خیلی عمیقی چهره عدالت را پوشانده بود و مردم به انحرافات تن داده و عادت کرده بودند.

## مشابه

- ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۲</sup>
- آیا آن‌که به حق راه می‌نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن‌که به حق راه نمی‌نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟

## ۴. انگیزه امام از حکومت

- «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَسَّاسِ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ»<sup>۳</sup>
- خدایا، تو می‌دانی که آنچه ما (در امر حکومت) انجام دادیم، نه به‌خاطر به دست آوردن سلطنت و مقام بود و نه برای نیل به متاع پست دنیا.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۱۶.

۲. یونس، ۳۵.

۳. مُنَافَسَةً: رقابت؛ در اصل به معنی تلاش دو انسان است که هرکدام می‌خواهد چیز نفیسی که دیگران دارد، نصیب او نیز بشود؛ در واقع یک نوع رقابت و مسابقه سالم بین دو انسان در رسیدن به کمالی از کمالات است ولی این واژه گاه در موارد منفی نیز به کار برده می‌شود و در مورد کسانی که برای غلبه بر مال و مقامی با یکدیگر رقابت می‌کنند استعمال می‌گردد و در اینجا معنی دوم اراده شده است؛ المغالبه فی الشیء النفیس.

فُضُول: زیادی؛ جمع فضل به معنای چیز اضافی و زیادی، پس مانده‌ها؛ فاضلاب مشتق از همین ماده است.

الْخَطَام: مال دنیا؛ از ماده «خَطَم» به معنای مال بی‌ارزش دنیا؛ در اصل به معنای چیز خشکی است که زیر پاها ریزیز و خرد شده باشد؛ صفت مشبیه به معنای مفعول است؛ ما تَكْسَرُ مِنَ الْيَبَسِ.

## نکته

- این تعبیر می‌تواند اشاره به اصل پذیرش بیعت بر خلافت از سوی مردم بوده باشد یا اشاره به درگیری‌ها و جنگ‌هایی که میان او و دشمنان در «صفین» و مانند آن واقع شد، و در هر حال انگیزه‌های اصلی حکومت خودکامگان در آن منعکس شده است که آن‌ها همیشه برای دو چیز تلاش می‌کنند: به دست آوردن مقام به هر قیمت که باشد؛ به چنگ آوردن مال دنیا از هرکس و هرکجا ممکن شود.<sup>۱</sup>

## ۵. اهداف چهارگانه پذیرش حکومت

## ۵. ۱. احیای معالم دین

«وَلَكِنْ لِيَتَرَدَّ الْمَعَالِمُ مِنْ دِينِكَ»<sup>۲</sup>

اگر حکومت را پذیرفتم به‌خاطر این بود که نشانه‌های محوشده دینت را بازگردانیم و بر پا سازیم.

## ۵. ۲. اصلاح در شهرها

«وَتُظْهَرَ الْإِصْلَاحُ فِي بِلَادِكَ»

و اصلاحات را در شهرهای تو آشکار کنیم.

## ۵. ۳. امنیت مظلومان

«فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ»<sup>۳</sup>

تا بندگان ستم‌دیده‌ات (از ظلم ظالمان) ایمن گردند.

## ۵. ۴. اقامه حدود

«وَتُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ»<sup>۴</sup>

و حدود و قوانین تعطیل‌شده‌ات اقامه و اجرا شود.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۲۰.

۲. لِيَتَرَدَّ: تا برگردانیم؛ از ماده «ورود».

الْمَعَالِم: نشانه‌ها.

۳. فَيَأْمَنَ: امان می‌یابد.

۴. تُقَامَ: به پا می‌شود.

الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ: حدود تعطیل‌شده‌تو.

## نکته‌ها

- مراد از معالم دین همان آثاری است که مایه هدایت خلق‌اند.<sup>۱</sup>
- حضرت می‌فرماید هدف ما از پذیرش خلافت و حکومت این است که از انسان‌هایی که مورد ستم ظالمان قرار گرفته‌اند حمایت کنیم و آنان را به امنیت و آسایش برسانیم و حدود الهی را اجرا نماییم؛ زیرا اگر حدود الهی اجرا نشود، انحرافات ادامه می‌یابد.

## ۶. امام؛ اولین مسلمان

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ بِالصَّلَاةِ»<sup>۲</sup>  
 خداوندا، من نخستین کسی بودم که به‌سوی تو بازگشتم و دعوت تو را شنیدم و اجابت کردم، هیچ کس جز رسول خدا ﷺ پیش از من نماز نخواند.

## مشابه

- ◇ «وَ اتَّبَعَ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ»<sup>۳</sup> بازگشت همه شما به‌سوی من است و من از کارهایی که می‌کرده‌اید آگاه‌تان می‌کنم.
- ◇ «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»<sup>۴</sup> اولی‌ک‌المقربون<sup>۴</sup> آن‌ها که سبقت بسته بودند و اینک پیش افتاده‌اند، اینان مقربان‌اند.

## ۷. شرایط حاکمان عدل

## ۱.۷. نداشتن بخل

«وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَ الدَّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْكَامِ وَ

إِمَامَةُ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ»<sup>۱</sup>

شما می‌دانید آن کس که بر نوامیس و خون‌ها و اموال و احکام و امامت مسلمین سلطه پیدا می‌کند نباید بخیل باشد تا حرص بر جمع‌آوری اموال برای خود، او را مشغول سازد و از حق و عدالت باز دارد.

## نکته

- مقصود حضرت این است که بخیل، صلاحیت و شایستگی ندارد تا حاکم مسلمین شود و بر خون‌ها و نوامیس و غنیمت‌ها و بیت‌المال مسلمین و دارایی‌های مردم مسلط گردد؛ زیرا اگر بخیل حاکم گردد شهوت و خواست او در اموال و دارایی‌های مردم متمرکز می‌شود.

## مشابه

- ◇ «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ»<sup>۲</sup> آنان که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل وامی‌دارند.
- ◇ «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»<sup>۳</sup> آنان که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل وامی‌دارند و هرکه روی گردان می‌شود، بداند که خدا بی‌نیاز و ستودنی است.

## ۲.۷. جاهل نبودن

«وَ لَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ»

و نباید جاهل و نادان باشد که با جهل خویش مردم را گمراه کند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۲۳.

۲. أَنَابَ: بازگشتم؛ از ماده «نَابَ، يَنْوُبُ» که به باب افعال رفته است به معنای برگشت.

۳. يَسْبِقُنِي: قبل از من؛ از ماده «سَبَقَ» به معنای تقدم، پیش افتادن؛ استباق: مسابقه و پیشی گرفتن بر یکدیگر؛ مسبوق: پیشی گرفته شده؛ أَسْبَقَ، إِسْبَاقاً القومُ الى الأمر: آن گروه بر آن کار سبقت گرفتند؛ اسْتَبَقَ، اسْتِبَاقاً القومُ: آن قوم با هم مسابقه دادند.

۳. لقمان، ۱۵.

۴. واقعه، ۱۱ و ۱۰.

۱. الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ: دارنده ولایت بر نوامیس.

الْمَغَانِمِ: اموال، غنیمت‌ها؛ از ماده «غَنِمَ» به معنای غنیمت، اموال.

نَهْمَتَ: حرص؛ در اصل به معنی نیاز و علاقه شدید به چیزی داشتن است و حرص و ولع نسبت به آن نشان دادن؛ بلوغ الهمة و الشهوة في الشيء و هو منهوم بكذا مولع به، و روى نهمة محرّكة و هى إفراط الشهوة فى الطعام.

۲. نساء، ۳۷.

۳. حدید، ۲۴.

## نکته

- اگر حاکم نادان باشد به سبب جهل او به احکام و قوانین دین و ناآگاهی در تدبیر امور، دچار انحراف و گمراهی می شود و ضلالت او باعث گمراهی همه کسانی است که از او پیروی می کنند.<sup>۱</sup>

## مشابه

❖ «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا»<sup>۲</sup> دیده نمی شود نادان مگر آنکه تندرو است یا کندرو.

## ۳.۷. نداشتن خشونت

«وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ»<sup>۳</sup>

والی نباید خشن باشد که پیوندهای مردم را با خشونت خویش قطع کند.

## نکته

- این عبارت نوعی کنایه به خلفای پیشین هم هست؛ زیرا عثمان بیت المال را در اختیار خود گرفته بود و به خویشاوندان خود هرطور که می خواست می بخشید یا اینکه خلفا معمولاً در همه مسائل اسلامی وارد نبودند و حال آنکه علی (ع) عالم بود و عبارت «وَلَا الْجَافِي» یک نوع کنایه به خلیفه دوم است، زیرا خلیفه دوم بسیار تندخو و خشن بود.
- در معنای عبارت «فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ» دو احتمال وجود دارد: الف. اینکه حاکم تندخو با خشونت خود را از مردم جدا می کند؛ ب. اینکه تندخویی حاکم، مردم را به دو گروه تقسیم و از هم جدا می کند و گروهی را که طرفدار او هستند، کمک می کند و گروه مخالف را تهدید کرده، آزار می رساند.

## ۴.۷. پرهیز از غارت بیت المال

«وَلَا الْخَائِفُ لِلدُّوْلِ فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ»<sup>۴</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۲۴.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۶۸.

۳. الْجَافِي: جفاکار، خشن، بد برخورد؛ از ماده «جفا» در اصل به معنی خشونت و دور ساختن و برداشتن چیزی است؛ الجفاء: خلاف البرّ و الصّلة و رجل جافی الخلق و الخلقة أى غليظ منقبض.

۴. الْخَائِفُ: ظالم، حیف و میل کننده؛ از ماده «حیف» به معنی جور و ستم است و در اصل به معنی انحراف در حکم و تبعیض است؛ بالخاء المهملة من الحيف و هو الظلم و الجور.

لِلدُّوْلِ: اموال؛ جمع «دوله» به معنی مال است؛ بضمّ الدّالّ المهملة جمع الدّولة اسم للمال المتداول به قال تعالى: كيلا يكون دولة بين الأغنياء منكم، و روى الخائف للدّول بالخاء المعجمة و كسر الدّالّ جمع دولة بالفتح و هى الغلبة.



والی نباید ستمگر و حیف و میل کننده اموال (بیت المال) باشد تا تبعیض روا دارد و گروهی را بر گروه دیگری مقدم شمرد.

## نکته

- اگر حاکم مسلمانان ترسو باشد و از دگرگونی های روزگار بترسد، دسته ای را که از آن ها بیمناک است مورد توجه و عنایت خود قرار می دهد و به غیر آن ها اعتنایی ندارد و این ستمی است که با وجود آن، جامعه سامان و انتظام نمی پذیرد.<sup>۱</sup>

## ۵.۷. پرهیز از رشوه گیری

«وَلَا الْمُزْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ»<sup>۲</sup>

والی نباید در قضاوت رشوه گیر باشد تا حقوق مردم را از بین ببرد و در رساندن حق به صاحبانش کوتاهی ورزد.

## نکته

- عبارت «وَلَا الْمُزْتَشِي فِي الْحُكْمِ» می گوید که کسانی که در مقام قضاوت قبول رشوه می کنند، نباید والی و کارگزار مسلمانان شوند؛ زیرا در آن مقام توقع رشوه سنگین تری را دارند و باید به او پول زیادتری پرداخت شود تا دستور لازمی را صادر کند. چنین افرادی حقوق مردم را پایمال می کنند و در صادر کردن حکم بحق توقف می نمایند و مسئله را دست به دست می کنند تا معلوم نشود حق با چه کسی است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۲۴.

۲. الْمُزْتَشِي: رشوه گیرنده؛ اسم فاعل از باب افتعال به معنای رشوه گیر؛ راشی کسی است که رشوه می دهد و در اصل «راشو» بوده که واو آن قلب به یاء می شود، «رائش» هم از ماده «ریش» و به معنای وسط یا واسطه و دلال است؛ در دادگستری ها معمولاً خود قاضی طلب رشوه نمی کند بلکه کسانی هستند که به کسانی که کارشان گیر کرده است می گویند اگر می خواهی کارت حل شود باید فلان مقدار پول را بدهی و پول را می گیرند، به این افراد «رائش» گفته می شود.

مقاطع: آخر هر چیزی است که وقتی به آنجا برسد، قطع می شود؛ این واژه به حدود الهی اطلاق می گردد که به جرم مجرمین پایان می دهد و در اینجا در همین معنا به کار رفته است. اشاره به اینکه هرگاه قاضی، رشوه خوار باشد، اجازه نمی دهد حدود الهی جاری شود.



## مشابه

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتَذُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup> اموال یکدیگر را به ناشایست مخورید و آن را به رشوت به حاکمان مدهید تا بدان سبب اموال گروهی دیگر را به ناحق بخورید و شما خود می دانید.

﴿لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَ وَمَنْ بَيْنَهُمَا يَمْشِي﴾<sup>۲</sup> نفرین بر رشوه دهنده و رشوه گیرنده و دلالی که میان این دو است.

## ۶.۷. تعطیل نکردن سنت پیامبر

«وَلَا الْمُعْطَلُ لِلسُّنَّةِ فِيْهِ لِكَ كَالْأُمَّةِ»

پیشوای مردم نباید سنت (پیامبر) را تعطیل کند و بدین سبب امت را به هلاکت بيفکند.

## نکته

● کسی که سنت اسلامی را تعطیل می کند و حاضر نیست طبق موازین اسلامی حکومت کند، او نیز نباید والی و حاکم جامعه اسلامی باشد؛ زیرا مردم را به هلاکت می رساند به این معنا که مردم را از دین و اسلام بیزار کرده، دستورات اسلام را زیر پا می گذارد.

## خطبه ۱۳۲



## شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، سیاسی

ویژگی: دنیاشناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۳.

## پیشگفتار خطبه

امام علیه السلام در این خطبه به پند و اندرز مردم پرداخته و آنان را به بی اعتنایی به زرق و برق دنیا تشویق می کند. در این خطبه به موضوعات زیر اشاره شده است:

۱. حمد و ثنای الهی با ذکر اوصاف ویژه ای از خداوند و شهادت خالصانه به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله؛
۲. اشاره به فرارسیدن پایان عمر؛
۳. لزوم عبرت گرفتن از زندگی پیشینیان؛
۴. لزوم بهره گیری از فرصت هایی که در دنیا در دست داریم.

۱. بقره، ۱۸۸.

۲. عوالی اللالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۴۶.

- منظور از «اَخَذَ» گرفتن نعمت‌ها و مواهب الهی است و منظور از «اَعْطَى» بخشیدن آن‌هاست و نیز منظور از «اَبْلَى» دادن نعمت‌ها و منظور از «اَبْتَلَى» آزمودن به وسیله گرفتن نعمت‌هاست.<sup>۱</sup>

### مشابه

- ◇ «وَلْتَبْلُوْنَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِيْنَ وَ تَبْلُوْا اَخْبَارَكُمْ»<sup>۲</sup> و شما را می‌آزمایم تا مجاهدان و صابران را معلوم داریم و حدیثان را آشکار کنیم.
- ◇ «فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ»<sup>۳</sup> چون طالوت سپاهش را به راه انداخت، گفت: خدا شما را به جوی آبی می‌آزماید.

### ۲. خداوند، حاضر همیشگی

- «الْبَاطِنُ لِكُلِّ خَفِيَّةٍ وَ الْحَاضِرُ لِكُلِّ سَرِيْرَةٍ الْعَالِمُ بِمَا تُكِنُّ الصُّدُوْرُ وَ مَا تَخُوْنُ الْعُيُوْنُ»<sup>۴</sup> آگاه به هر نهان است و حاضر در کنار هر راز، آگاه است به آنچه در سینه‌ها نهفته و به خیانت دیده‌ها عالم است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۳۴.

۲. محمد، ۳۱.

۳. بقره، ۲۴۹.

۴. الْبَاطِنُ: دانا به درون چیزی؛ در اینجا منظور نفوذ علمی خداوند است.

خَفِيَّةٌ: پنهانی، نهانی؛ خَفِيَّةٌ: به ضمّ اول، مصدر است به معنی پنهانی؛ اخْتَفَى، اخْتَفَاءً: پنهان شد، ناپدید شد؛ اسْتَخْفَى، اسْتِخْفَاءً: پنهان و متواری شد؛ تَخَفَى، تَخَفِيًّا: پنهان شد و گریخت.

الْحَاضِرُ: حاضرکننده؛ از ماده «حَضَرَ» به معنای حضور دارد.

سَرِيْرَةٌ: امر پوشیده؛ از ریشه «سَرَّ» به معنای نهان؛ اسرار: نهان کردن است؛ سریره: مثل سرّ به معنی امر پوشیده است جمع آن سرائر است؛ اسْتَسَرَّ، اسْتِسْرَاراً عنه: از او پنهان شد.

تُكِنُّ: می‌پوشاند، مخفی می‌کند؛ کنته: آکنه من باب قتل سترته، و آکنته بالألف أخفيتها، و قال أبو زيد الثلاثي و الرباعي لغتان في السّرّ و في الاخفاء جميعا و تكنّ الصدور في السّخ من باب الافعال.

الصدور: سینه‌ها؛ از ماده «صدر» به معنای سینه؛ الصدّار: پیش‌بند سینه، نشانی که بر سینه شتر زنند؛ صَدَرَ، صَدْرًا: بر سینه‌اش ضربه زد.

تَخُوْنُ: خیانت می‌کند؛ «خَوْنٌ» به معنای خیانت؛ خیانت به معنی منع حق و مخالفت با حق است؛ خَوَان: صیغه مبالغه است یعنی بسیار خائن یا همیشه خائن؛ اسْتَخَانَ، اسْتِخَانَةً: کوشید که به او خیانت کند.

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا أَخَذَ وَ أَعْطَى وَ عَلَى مَا أَبْلَى وَ ابْتَلَى الْبَاطِنُ لِكُلِّ خَفِيَّةٍ وَ الْحَاضِرُ لِكُلِّ سَرِيْرَةٍ الْعَالِمُ بِمَا تُكِنُّ الصُّدُوْرُ وَ مَا تَخُوْنُ الْعُيُوْنُ وَ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) نَجِيْبُهُ وَ بَعِيْثُهُ شَهَادَةً يُّوَافِقُ فِيْهَا السِّرُّ الْإِعْلَانُ وَ الْقَلْبُ اللِّسَانُ.

فَإِنَّهُ وَ اللّٰهُ الْجِدُّ لَا اللَّعِبَ وَ الْحَقُّ لَا الْكَذِبَ وَ مَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ أَسْمَعَ دَاعِيِهِ وَ أَعْجَلَ حَادِيِهِ فَلَا يَغُرُّكَ سَوَادُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ قَدْ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِمَّنْ جَمَعَ الْمَالَ وَ حَذَرَ الْإِقْلَالَ وَ أَمِنَ الْعَوَاقِبَ طُوْلَ أَمَلٍ وَ اسْتَبْعَادَ أَجَلٍ كَيْفَ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَأَرْعَجَهُ عَنْ وَطْنِهِ وَ أَخَذَهُ مِنْ مَأْمَنِهِ مَحْمُولًا عَلَى أَعْوَادِ الْمَنَآيَا يَتَعَاطَى بِهِ الرِّجَالُ الرِّجَالَ حَمَلًا عَلَى الْمَنَآكِبِ وَ إِمْسَاكًا بِالْأَتَامِلِ أَمَا مَا رَأَيْتُمْ الَّذِينَ يَأْمُلُونَ بَعِيدًا وَ يَبْنُونَ مَشِيدًا وَ يَجْمَعُونَ كَثِيرًا كَيْفَ أَصْبَحَتْ بُيُوتُهُمْ قُبُورًا وَ مَا جَمَعُوا بُورًا وَ صَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِيْنَ وَ أَزْوَاجُهُمْ لِقَوْمٍ آخَرِيْنَ لَا فِيْ حَسَنَةٍ يَزِيدُونَ وَ لَا مِنْ سَيِّئَةٍ يَسْتَعْنِبُونَ فَمَنْ أَسْعَرَ التَّقْوَى قَلْبُهُ بَرَزَ مَهْلُهُ وَ فَازَ عَمَلُهُ فَاهْتَبَلُوا هَبْلَهَا وَ اَعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهَا فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازًا لَتَرْوَدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ وَ قَرَّبُوا الظُّهُورَ لِلرِّيَالِ.

### ۱. اوصاف ویژه پروردگار

«نَحْمَدُهُ عَلَى مَا أَخَذَ وَ أَعْطَى وَ عَلَى مَا أَبْلَى وَ ابْتَلَى»<sup>۱</sup>

ستایش می‌کنیم او را بر آنچه گرفته و بخشیده و بر نعمت‌هایی که عطا کرده و آزمون‌هایی که (به وسیله مشکلات) مقرر داشته است.

### نکته‌ها

- آزمایش الهی هم با نعمت‌ها انجام می‌شود و هم با از دست دادن نعمت‌ها؛ یعنی هم با چیزهای خوب انسان آزمایش می‌شود و هم با چیزهایی که به نظر ما ناگوار است.

۱. اَبْلَى وَ ابْتَلَى: مبتلا نمود؛ اصل «بلی» به معنای آزمایش است ولی «ابلی» بیشتر در آزمایش از طریق نعمت به کار می‌رود و «ابتلی» در آزمایش از طریق سختی و مصیبت؛ فالابتلاء انزال مضرة بالانسان على سبيل الاختبار كالمرض و الفقر و المصيبة، و قد يكون بمعنى الاختبار في الخير إلا أنه كثيرا ما يستعمل في الشر.



## نکته

● این اوصاف به خوبی نشان می‌دهد که علم پروردگار، علم حضوری است؛ یعنی او در هر کجا حاضر و ناظر است، پنهان و آشکار برای او مفهوم ندارد، حضور و غیاب برای او یکسان است، اسرار درون سینه‌ها را می‌داند، گردش چشم‌هایی را که به خیانت می‌گردد می‌بیند و از باطن و درون هر کس و هر چیز آگاه است.<sup>۱</sup>

## مشابه

◇ ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۲</sup> اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست.

◇ ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ﴾<sup>۳</sup> آنچه پنهان می‌کنید یا آشکار می‌سازید، خدا به آن آگاه است.

◇ ﴿وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ﴾<sup>۴</sup> و پروردگار تو هر چه را که در دل پنهان داشته‌اند یا آشکار کرده‌اند، می‌داند.

## ۳. شهادت خالصانه به وحدانیت حق

«وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ نَبِيُّهُ وَبَعِيْثُهُ شَهَادَةٌ يُّوَافِقُ فِيْهَا السِّرُّ الْإِعْلَانُ وَالْقَلْبُ اللَّسَانُ»<sup>۵</sup>

و گواهی می‌دهیم که معبودی جز او نیست و محمد ﷺ برگزیده و فرستاده اوست. گواهی و شهادتی که درون و برون و قلب و زبان در آن هماهنگ است.

## نکته‌ها

● گواهی به این دو اصل اساسی که پایه‌های ایمان را تشکیل می‌دهد، انسان را به نفی معبودهای دیگر دعوت می‌کند و از عبادت شیطان و هوای نفس، بر حذر می‌دارد و گواهی

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۳۵.

۲. حدید، ۳.

۳. نحل، ۱۹.

۴. قصص، ۶۹.

۵. نَبِيُّهُ: او را برگزید؛ از ماده «نَجَبَ» به معنای برگزیده شده، انتخاب شده، صفت مشبیه است به معنای مفعول؛ اسْتَنْجَبَ، اسْتَنْجَبًا: چیزهای نفیس و بسیار خوب خواست؛ النَجَبُ: بخشندگی و سخاوت‌مندی.

بَعِيْثُ: فرستاده شده؛ از ماده «بَعَثَ» به معنای مبعوث شده، برانگیخته شده؛ صفت مشبیه به معنای مفعول.

به نبوت پیامبر اسلام ﷺ او را به اطاعت فرمان‌هایش فرامی‌خواند، به ویژه شهادتی که تنها بر زبان جاری نیست بلکه قلب و جان انسان نیز با آن هم‌صداست.<sup>۱</sup>

● «شهادة» در اینجا مفعول مطلق نوعی است؛ یعنی نوعی گواهی که «يُؤَافِقُ فِيْهَا السِّرُّ الْإِعْلَانُ وَالْقَلْبُ اللَّسَانُ»

## مشابه

◇ ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾<sup>۲</sup> سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم.

◇ ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا﴾<sup>۳</sup> اوست خدایی که به میان مردمی بی‌کتاب، پیامبری از خودشان مبعوث داشت.

◇ ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾<sup>۴</sup> مؤمنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود، خوف بر دل‌هایشان چیره گردد.

## ۴. مرگ، واقعیت حتمی

«فَإِنَّهُ وَاللَّهُ الْجَدُّ لَا اللَّعِبَ وَالْحَقُّ لَا الْكُذِبَ وَمَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ أَسْمَعَ دَاعِيَهُ وَأَعْجَلَ حَادِيَهُ»<sup>۵</sup>

به خدا سوگند، این را که می‌گویم جدی است نه شوخی و بازی، واقعیت است نه دروغ و آن

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۳۵.

۲. فاطر، ۳۲.

۳. جمعه، ۲.

۴. انفال، ۲.

۵. الجَدُّ: جدی.

اللَّعِبُ: شوخی؛ فی بعض النسخ بفتح اللّام و کسرهما و فی بعضها بتخفیف العین قال ابن قتیبة و لم یسمع فی التخفیف فتح اللّام مع سکون و هو الظاهر من الفیروزآبادی قال: لعب کسمع لعبا و لعبا و لعبا و تلعبا صدّ جدّ و هو لعب و لعب. اسْمَعَ: شنواند؛ فعل است و «داعی» فاعل و ضمیر آن به «موت» برمی‌گردد و مفعول آن «جميع الناس» است که محذوف است؛ یعنی دعوت‌کننده و منادی مرگ صدای خود را به گوش همگان رسانده است.

دَاعِي: دعوت‌کننده؛ منظور از «داعی» عوامل مرگ و ضمیر «داعیه» مفعول و به خود مرگ برمی‌گردد؛ دعا: المؤدّن الناس إلى الصّلاة فهو داعی الله.

أَعْجَلَ: شتاب کرد؛ از ماده عَجَلَ به معنای شتاب گرفته، پیشی گرفته.

حَادِي: راننده و جلو‌برنده؛ از ماده «حدا» به معنای کسی است که با آواز مخصوص خود شتران را سرگرم می‌کند و به حرکت سریع وامی‌دارد و این جمله نیز شامل فعل و فاعل و همچنین مفعول محذوف است. (مانند جمله سابق)؛ حدود: بالابل حثثتها على السّیر بالحداء و حدوته على کذا بعثه علیه.



اینکه چیزی جز مرگ (در پایان کار) نیست (همان مرگی که) منادی اش بانگ خود را به گوش (همگان) رسانده و ساربانش با آواز حدی (همه را) به سرعت پیش می برد.

## نکته

- مقصود از رساندن پیام مرگ، مقدمات مرگ است که هر روز و هر ساعت افراد را به مرگ نزدیک تر می کند و به آن ها هشدار می دهد.

## ۵. حضور و حتمیت مرگ

## ۵.۱. انبوه زندگان تو را نفریب

«فَلَا يَغُرُّكَ سَوَادُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ»<sup>۱</sup>

حال که چنین است، انبوه زندگان تو را فریب ندهند و از خود غافل نسازند.

## نکته

- جمله «فَلَا يَغُرُّكَ سَوَادُ النَّاسِ» دو معنا می تواند داشته باشد: ۱. اگر توده های مردم را می بینی که زنده و سالم اند و به زندگی روزمره خود ادامه می دهند، تو را فریب ندهند و از مرگ غافل نسازد؛ ۲. توده های مردم تو را وسوسه نکنند و فریب ندهند که به فکر زندگی باش، نه به فکر مرگ.<sup>۲</sup>

## ۵.۲. از مرگ پیشینیان عبرت بگیر

«وَقَدْ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِمَّنْ جَمَعَ الْمَالَ وَحَذَرَ الْإِقْلَالَ وَآمَنَ الْعَوَاقِبَ طُولَ أَمَلٍ وَاسْتَبْعَادَ أَجَلٍ كَيْفَ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَأَزْعَجَهُ عَنْ وَطْنِهِ وَ أَخَذَهُ مِنْ مَأْمَنِهِ»<sup>۳</sup>

با اینکه افرادی را پیش از خود به چشم دیدی، از کسانی که ثروت ها جمع آوری کردند و از فقر و بیچارگی پرهیز داشتند و بر اثر آرزوهای طولانی و دور شمردن اجل، خود را در امان

۱. يَغُرُّنَّ: قطعاً فریب می دهد؛ از ماده «عَرَّ و غُرور و غَرَّة» به معنای فریب دادن، تطمیع به باطل؛ غرور: فریب دهنده؛ اسْتَبْعَرَ، اسْتَبْعَاراً بكذا: گول خورد؛ اغْتَرَّ، اغْتِرَاراً بكذا: به چیزی فریب خورد.  
سَوَادُ النَّاسِ: سیاهی لشکر مردم؛ منظور شمار زیاد زندگان است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۳۹.

۳. حَذَرَ الْإِقْلَالَ: از کم شدن ترسید.

آمَنَ الْعَوَاقِبَ: از عقوبت کار ایمن شد.

طُولَ أَمَلٍ: طول و استبعاد؛ مفعول لاجله هستند برای فعل های جَمَعَ و حَذَرَ و آمَنَ.

أَزْعَجَ: طرد کرد؛ از ماده «ازعاج» به معنی از جا کردن و بیرون راندن است.

مَأْمَنِهِ: جایگاه امن.



دانستند، دیدی مرگ چسان بر آن ها فرود آمد و آنان را از وطنشان بیرون راند و از جایگاه امنشان برگرفت؟

## نکته ها

- مفهوم جمله «حَذَرَ الْإِقْلَالَ» این است که با جمع کردن اموال خود را از فقر دور ساختند.
- «آمَنَ الْعَوَاقِبَ» مفهومش این است که به خاطر آرزوهای دور و دراز خود را از عاقبت کار در امان می پنداشتند.<sup>۱</sup>
- «طُولَ أَمَلٍ»: در اینجا مفعول له و منصوب است؛ در واقع «طُول امل» بوده است، یعنی این فرد به دنبال جمع آوری مال بود و از عواقب کار ایمن بود، آرزوهای طولانی داشت و اجل و مرگ خود را دور می پنداشت.

## ۵.۳. تابوت هایشان را بنگر

«مَحْمُولًا عَلَى أَعْوَادِ الْمَنَائِيَا يَتَعَاطَى بِهِ الرَّجَالُ الرَّجَالَ حَمَلًا عَلَى الْمَنَاقِبِ وَ إِمْسَاكًا بِالْأَنَامِلِ»<sup>۲</sup>

این در حالی بود که آن ها را بر چوبه های مرگ (و تابوت) حمل می کردند و مردان، آن ها را دست به دست، بر دوش می بردند و با سرانگشتان نگاه می داشتند.

## نکته

- با سرانگشتان خود نگاه می داشتند، کنایه از اینکه گویی از گرفتن تابوت آن ها با تمام دست خود نفرت و وحشت داشتند و تنها با سرانگشت خود آن را نگاه می داشتند.

## ۵.۴. مرگ، پایان آرزوهای دراز

«أَمَّا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَأْمُلُونَ بَعِيداً وَيَبْنُونَ مَشِيداً وَيَجْمَعُونَ كَثِيراً كَيْفَ أَصْبَحَتْ بُيُوتُهُمْ بِالْأَنَامِلِ: انگشتان؛ جمع «انمله» به معنای انگشت یا سرانگشت.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۳۹.

۲. أَعْوَادِ الْمَنَائِيَا: تابوت های مرگ؛ اعواد جمع «عود» به معنای چوب و منایا جمع «منیه» به معنای مرگ.

يَتَعَاطَى: دست به دست می کند؛ از ماده «عطى، يعطو» یعنی به دست گرفت، به باب مفاعله رفته است به معنای دست به دست می کنند.

الْمَنَاقِبِ: شانه ها.

إِمْسَاك: گرفتن.

بِالْأَنَامِلِ: انگشتان؛ جمع «انمله» به معنای انگشت یا سرانگشت.

همانند آن در هیچ شهری آفریده نشده بود و قوم ثمود که در آن وادی سنگ را می‌بردند و قوم فرعون آن دارنده میخ‌ها، آن‌ها در بلاد طغیان کردند و در آن‌ها به فساد افزودند.

### ۵.۵. وارثان، صاحبان اموال

«أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نِكَحَتْ وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ»<sup>۱</sup>

در خانه‌ها دیگران آرمیدند و زنان به همسری دیگران درآمدند و اموال پخش شدند.

### ۵.۶. مرگ، بسته شدن پرونده زندگی

«لَا فِي حَسَنَةٍ يَزِيدُونَ وَلَا مِنْ سَيِّئَةٍ يَسْتَعْتِبُونَ»<sup>۲</sup>

و از همه اسفناک‌تر اینکه نه می‌توانند چیزی بر حسنات خود بیفزایند و نه از گناهان خود توبه کنند.

### مشابه

﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۳</sup> پاداش آنان که نیکی می‌کنند نیکی است و چیزی افزون بر آن. نه

سیه‌روی شوند و نه خوار. اینان اهل بهشت‌اند و در آن جاویدان‌اند.

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴾<sup>۴</sup> در این روز پوزش

ستمکاران به حالشان سود ندهد و از آن‌ها نخواهند که توبه کنند.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۹.

۲. يَسْتَعْتَبُونَ: طلب توبه می‌کنند؛ این واژه اگر مجهول خوانده شود، یعنی به آن‌ها اجازه داده نمی‌شود که با عمل صالح رضایت خدا را به دست آورند و اگر معلوم خوانده شود، یعنی نمی‌توانند رضایت خدا را به دست آورند؛ فی بعض النسخ علی البناء للفاعل و فی بعضها علی البناء للمفعول.

۳. یونس، ۲۶.

۴. روم، ۵۷.

قُبُوراً وَمَا جَمَعُوا بُوراً وَصَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ وَأَزْوَاجُهُمْ لِقَوْمٍ آخَرِينَ»<sup>۱</sup>  
آیا ندیدید کسانی را که آرزوهای دراز داشتند و کاخ‌های استوار بنا کردند و اموال فراوانی گرد آوردند، چگونه خانه‌هایشان گورستان شد و آنچه جمع کرده بودند بر باد رفت (و از چنگالشان خارج شد؟) اموالشان به دست وارثان افتاد و همسرانشان در اختیار دیگران قرار گرفت.

### نکته

● «صَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ»: هلاک شدن دارایی‌های گردآوری شده، منافاتی ندارد با اینکه همان دارایی‌ها در اختیار وارث قرار گیرد؛ زیرا مقصود از هلاک اموال، همان به هم خوردن اوضاع است، یعنی همین که دیگر نمی‌توانند در اموال خود تصرف کنند و آن‌ها را در اختیار ندارند، به یک معنا مال آنان از بین رفته است.

### مشابه

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَغُوبٍ وَ زُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿۱﴾ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ﴿۲﴾ كَذَٰلِكَ وَأُورَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿۳﴾ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ ﴿۴﴾﴾<sup>۲</sup> بعد از خود چه باغ‌ها و چشمه‌سارها بر جای گذاشتند و کشتزارها و خانه‌های نیکو و نعمتی که در آن غرق شادمانی بودند، بدین‌سان بودند و ما آن نعمت‌ها را به مردمی دیگر واگذاشتیم، نه آسمان بر آن‌ها گریست و نه زمین و نه به آن‌ها مهلت داده شد.

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿۱﴾ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿۲﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿۳﴾ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿۴﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿۵﴾ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿۶﴾ فَاكْتَرَوْا فِيهَا الْفُسَادَ﴾<sup>۳</sup> آیا ندیده‌ای که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ با اِرم که ستون‌ها داشت؟ و

۱. يَأْمُلُونَ: آرزو می‌کنند.

مَشِيداً: کاخ‌های محکم؛ از ماده «شید» به دو معنا آمده است: نخست به معنی ارتفاع و دیگری به معنی گنج، از همین رو به قصرهای مرتفع و بلند و سر به آسمان کشیده، قصر مشید می‌گویند و همچنین به قصرهایی که بسیار محکم می‌سازند تا از حوادث روزگار مصون بماند، قصر مشید گفته می‌شود؛ من شدت البیت اشیده من باب باع بنیته بالمشید و هو بالكسر الجص.

بُوراً: هلاک و نابود شده؛ أَبَارٌ، إِبَارَةٌ: او را نابود کرد، هلاک نمود؛ الفاسد الهالك و قوم بور آی هلكی قال سبحانه: و كنتم قوما بورا، و هو جمع باير كحول و حایل.

۲. دخان، ۲۵ تا ۲۹.

۳. فجر، ۶ تا ۱۲.

## ۶. تقوا، شرط پیروزی

«فَمَنْ أَشَعَرَ التَّقْوَى قَلْبُهُ بَرَزَ مَهْلُهُ وَفَارَ عَمَلُهُ»<sup>۱</sup>

بنابراین هرکس تقوا را در کانون قلب خویش قرار دهد، کارهای نیک او ظاهر می شود و عملش به پیروزی می رسد.

## نکته

● کسی که پرهیزکاری را پیشه خود کند، پایداری و استقامت او آشکار می شود و آثار رحمت الهی در رفتار و حالات او نمایان می گردد؛ به طوری که در طلب دنیا دارای حلم و بردباری و وقار و شکیبایی می شود و آسایش خود را در سرای آخرت جست و جو می کند و در نتیجه کامل ترین پاداش آخرت نصیب او می گردد.<sup>۲</sup>

## مشابه

◇ «...مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرُ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»<sup>۳</sup> کسانی که شعایر خدا را بزرگ می شمارند، کارشان نشان پرهیزکاری دل هایشان است.

۱. أَشَعَرَ: شنواید؛ از ماده «شعار» یعنی زیرپوش قرار دهد؛ منظور این است که هرکس قلبش را با لباس تقوا بپوشاند. بَرَزَ: بارز نمود؛ از ماده «بروز» به معنی ظهور و آشکار شدن و به معنی پیشی گرفتن است. توضیح اینکه این واژه، گاه به صورت ثلاثی مجرد به معنی آشکار شدن و گاه در باب تفعیل به معنی پیشی گرفتن آمده است و در اینجا به صورت دوم به کار رفته است.

مَهْلٌ: پیشی گرفتن در خیر؛ معنی اسم مصدری دارد و به معنی «وَفَّقَ» و مدار است. این واژه در معنی فرصت برای انجام عمل صالح نیز به کار می رود. در مسابقات سوارکاری یا دیگر مسابقات، زمانی را برای رسیدن شرکت کنندگان در مسابقه به هدف مورد نظر تعیین می کنند، این مدت مشخص شده را «مَهْلٌ» می گویند. به تدریج این کلمه را برای پیشی گرفتن در هر کار خیری به کار می برند. از آنجا که انسان در مسابقات، قبل از آن مهلت مشخص اگر به هدف رسید، جایزه و پاداش می گیرد؛ بنابراین به تدریج به هر نوعی از سبقت گرفتن در کار خیر نیز به لحاظ اینکه موجب پاداش می شود، «مهل» می گویند؛ برز مهله: ای فاق او بمعنی اُبرزْ اُیْ أظهر، و المهمل شوط الفرس هكذا قال السَّارِح المَعْتَزَلِ، و شوط الفرس جریه مرّة إلى غایة، و الأظهر أنّ المهمل بمعنی التقدّم فی الخیر كما قاله فی القاموس.

فَارَ: پیروزی؛ از ماده «فوز» به معنای نجات، رستگاری؛ فَاَنَزَ: رستگار؛ أَفَازَ، إِفَازَةً فَلَاناً بكذا: فلانی را بر چیزی پیروز کرد؛ «اوافاز» جمع «وفز» یا «وَفَرَ» است که هر دو به معنای شتاب و عجله است؛ به هر حال انسانی که هدف بزرگی در پیش دارد باید شتاب کند و خود را هرچه زودتر آماده رسیدن به هدف نماید.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۳۰.

۳. حج، ۳۲.

◇ «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»<sup>۱</sup> و آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، اهل بهشت اند و در آن جاویدان هستند.

## ۷. غنیمت شمردن فرصت

«فَاهْتَبِلُوا هَبْلَهَا وَاعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهَا»<sup>۲</sup>

پس برای تحصیل تقوا فرصت را غنیمت شمرد و برای بهشت عمل شایسته آن انجام دهید.

## نکته

● اشاره به اینکه بهشت و سعادت را رایگان به کسی نمی دهند و با گمان و پندار و ادعاهای توخالی به دست نمی آید. کلید بهشت همان اعمال صالح است و اعمال صالح از تقوا برمی خیزد.<sup>۳</sup>

## ۸. دنیا، خانه موقت

«فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَخْلُقْ لَكُمْ دَارَ مُقَامٍ بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لَتَرْوُدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ»<sup>۴</sup>

بدانید دنیا به عنوان اقامتگاه همیشگی شما خلق نشده، بلکه به عنوان گذرگاه شما آفریده شده است تا از آن زاد و توشه اعمال صالح برای سرای جاودانی بگیرید.

۱. بقره، ۸۲.

۲. فَاهْتَبِلُوا: طلب کنید.

هَبْلٌ: طلب نمودن؛ گاه به معنی هلاکت و از دست دادن چیزی است و گاه به معنی غنیمت آمده و اهتبال گاه به معنی خدعه کردن و گاه به معنی غنیمت گرفتن و به چنگ آوردن چیزی است و در اینجا به معنی دوم است؛ اهتبل: فلان الصَّيْدَ بغاه و طلبه و اهتبل كلمة حكمة اغتنمها، و الهبال و زان شداد الصَّيَاد، و ذنب هبال أی محتال، و اهتبل هبلک محرّكة عليك بشأنک.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۴۴.

۴. مَجَازاً: محل عبور؛ اسم مکان از جواز.

لَتَرْوُدُوا: زاد و توشه بگیرید؛ از ماده «رَوَدَ».

## مشابه

◇ «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا»<sup>۱</sup> اهل بهشت در این روز در بهترین جایگاه و بهترین مکان برای آرامش هستند.

◇ «الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارَ مَقَرٍّ وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَرَجُلٌ ابْتِاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا»<sup>۲</sup> دنیا سرای گذشتن است نه سرای ماندن و مردم در آن دو دسته‌اند: دسته‌ای خود را در آن بفروشد پس خویش را هلاک گرداند و دسته‌ای خود را (به طاعت و بندگی) بخرد، پس خود را برهاند.

◇ «فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَإِنَّ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلَ»<sup>۳</sup> امروز روز عمل است و روز حساب نیست و فردا روز حساب است و روز عمل نیست.

## ۹. آماده‌کوبیدن از دنیا

«فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ وَقَرَّبُوا الظُّهُورَ لِلزَّيَالِ»<sup>۴</sup>

اکنون که چنین است به سرعت آماده‌کوب کردن از آن باشید و مرکب‌ها را برای ترک دنیا آماده کنید.

## نکته‌ها

- اشاره به اینکه وقت بسیار تنگ است و موانع فراوان و زمان کوچ کردن کاملاً نامعلوم است، نه تنها پیران که جوانان نیز باید همیشه به حالت آماده‌باش باشند. چه بسیار پدران پیر و رنجور و ناتوان ماندند و جوانان سالم و نیرومند رفتند.<sup>۵</sup>

۱. فرقان، ۲۴.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۲.

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۲.

۴. أَوْفَازٍ: عجله کردن‌ها؛ جمع «وَفَرَ» به معنی عجله نمودن و آماده سفر گشتن است؛ جمع وفز بسکون الفاء و یحرک أَيْضًا و هو العجلة. قَرَّبُوا: نزدیک کنید.

الظُّهُورُ: پشت‌ها؛ جمع «ظهر» به معنای پشت؛ منظور حیوانات سواری است که بر پشتشان سوار می‌شوند؛ كأظهر جمع ظهر الزکاب و هم مظهرون آی لهم ظهور ينقلون علیها.

زَّيَال: جدایی؛ به معنی «مفارقت» است و جمله «قَرَّبُوا الظُّهُورَ لِلزَّيَالِ» مفهومش این است که مرکب‌ها را آماده کنید برای کوچ کردن از دنیا و لازمه آن انجام اعمال صالح و توبه از گناه و ادای حقوق خلق و خالق است؛ زایله: مزایله و زیالا آی فارقه.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۴۵.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۳۱.





## خطبه ۱۳۳

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰ هجری

مخاطب: کوفیان

علت ایراد سخن: کشته‌های کوفیان و اضطراب و ناامیدی

پس از جنگ

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: خاندان رسالت<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۶.

### پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علی (علیه السلام) است که پیرامون عظمت خداوند و یادآوری قرآن و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و اندرز مردم سخن می‌گوید.



## مشابه

- ◇ ﴿فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى﴾<sup>۱</sup> هم آخرت و هم دنیا از آن خداست.
- ◇ ﴿لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾<sup>۲</sup> ستایش خاص اوست، چه در این جهان و چه در جهان دیگر و فرمان، فرمان اوست و همگان به او بازگردانده می‌شوند.

## تشبیه

مشبه: دنیا و آخرت

مشبه‌به: حیوان راهوار

وجه شبه: در حقیقت دنیا و آخرت را به حیوان‌های راهوار و رامی تشبیه فرموده که زمامش به دست اوست و می‌برد هر جا که اراده او اقتضا کند.

## ۱.۲. آسمان و زمین تحت فرمان خداوند

﴿وَقَدْ فَتَّ إِلَيْهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ مَقَالِيدَهَا﴾<sup>۳</sup>

آسمان‌ها و زمین‌ها کلیدهای خود را به دست قدرت او افکنده‌اند.

## نکته

- واژه «قذفت» به‌طور مجاز برای این معنا به کار رفته که آسمان‌ها و زمین‌ها و همگی اسباب و عواملی که در ارتباط با آن‌ها در این جهان وجود پیدا می‌کند و مایه رزق و روزی و شمول رحمت و برکت برای آفریدگان می‌گردد، همه تسلیم قدرت او هستند و یوغ امکان و نیاز به ساحت قدس او را در گردن دارند.<sup>۴</sup>

۱. نجم، ۲۵.

۲. قصص، ۷۰.

۳. قَدْ فَتَّ: داد، سپرد؛ به معنای پرتاب کرد، تسلیم نمود.

مَقَالِيد: کلیدها؛ جمع «مقلید» و «مقلاد» به معنی کلید و اصل آن از کلمه فارسی «کلید» گرفته شده است. این واژه «مقالید» گاه به معنی «خزاین» نیز آمده است ولی در اینجا معنی اول یعنی کلید مناسب‌تر و با تعبیر به «ازمه» در جمله قبل و «قذفت» در این جمله هماهنگ‌تر است؛ جمع المقلاد و هو کالمقلد بکسر المیم المفتاح، و فی المصباح المقالید الخزائن.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۳۳.

وَ انْقَادَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ بِأَرْمَتَيْهَا وَقَذَفَتْ إِلَيْهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ مَقَالِيدَهَا وَ سَجَدَتْ لَهُ بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ الْأَشْجَارُ النَّاصِرَةُ وَقَدَحَتْ لَهُ مِنْ قُضْبَانِهَا النَّيِّرَانَ الْمُضِيئَةَ وَآتَتْ أَكْلَهَا بِكَلِمَاتِهِ الثَّمَارُ الْبَيَانَةَ. وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَغِيَا لِسَانُهُ وَ بَيِّتٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَ عِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ. أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ تَنَازُعٍ مِنَ الْأَلْسُنِ فَقَفَى بِهِ الرُّسُلَ وَ خَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ فَجَاهَدَ فِي اللَّهِ الْمُذْبِرِينَ عَنْهُ وَ الْعَادِلِينَ بِهِ. وَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا وَ الْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا. شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ. وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ يَكَاذُ صَاحِبُهُ يَشْبَعُ مِنْهُ وَ يَمْلَأُ إِلَّا الْحَيَاةَ فَإِنَّهُ لَا يَجِدُ فِي الْمَوْتِ رَاحَةً وَ إِنَّمَا ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْحِكْمَةِ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ وَ بَصَرٌ لِلْعَيْنِ الْعُمْيَاءِ وَ سَمْعٌ لِلْأُذُنِ الصَّمَاءِ وَ رِيٌّ لِلظَّمْآنِ وَ فِيهَا الْغِنَى كُلُّهُ وَ السَّلَامَةُ كِتَابُ اللَّهِ يُبْصِرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَ لَا يَخَالَفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ قَدْ اضْطَلَحْتُمْ عَلَى الْغُلِّ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ نَبَتَ الْمَرْعَى عَلَى دِمْنِكُمْ وَ تَصَافَيْتُمْ عَلَى حُبِّ الْأَمَالِ وَ تَعَادَيْتُمْ فِي كَسْبِ الْأَمْوَالِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكُمْ الْخَبِيثُ وَ تَاهَ بِكُمْ الْغُرُورُ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَ أَنْفُسِكُمْ.

## ۱. عظمت خداوند

## ۱.۱. دنیا و آخرت، مطیع خداوند

﴿وَ انْقَادَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ بِأَرْمَتَيْهَا﴾<sup>۱</sup>

دنیا و آخرت تمام زمام‌های خود را به او سپرده و مطیع او شده‌اند.

## نکته

- در این عبارت نوعی کنایه به کار رفته است؛ زیرا دنیا و آخرت افسار ندارند و نهایت رام بودن دنیا و آخرت را در مقابل خداوند بیان می‌کند.

۱. انْقَادَتْ: اطاعت کرد؛ باب انفعال از ماده «قَادَ، يَقُودُ» به معنای به دنبال کشیدن حیوان با افسار است.

أَرْمَتَيْهَا: مهارها؛ جمع «زمام» به معنی مهار و افسار است.

## مشابه

- ♦ ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾<sup>۱</sup> کلیدهای آسمان‌ها و زمین از آن اوست. در روزی هرکه بخواهد گشایش می‌دهد یا تنگ می‌گیرد.
- ♦ ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾<sup>۲</sup> خزاین همه نزد ماست ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم.

## ۳.۱. سجده درختان در برابر خدا

﴿وَسَجَدَتْ لَهُ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ الْأَشْجَارُ النَّاصِرَةُ﴾<sup>۳</sup>

درختان سرسبز هر صبحگاهان و شامگاهان در برابر او سجده می‌کنند و سر تسلیم فرومی‌آورند.

## نکته‌ها

- منظور از سجده در اینجا فروتنی و فرمان‌برداری است و منظور از «غدو و آصال» یعنی صبح و شب است.<sup>۴</sup>
- در اینکه سجده کردن جمادات به چه معناست، اختلاف نظر وجود دارد و حداقل اینکه به معنای تسلیم و رام بودن است. درباره سجده موجودات نیز قرآن می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۵</sup>.

## مشابه

- ♦ ﴿وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾<sup>۶</sup> و گیاه و درخت سجده‌اش می‌کنند.
- ♦ ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾<sup>۷</sup> همه آن‌ها که در آسمان‌ها و زمین هستند از روی اطاعت یا اکراه و همچنین سایه‌های آن‌ها، هر صبح و عصر، برای خدا سجده می‌کنند.

۱. شوری، ۱۲.

۲. حجر، ۲۱.

۳. غُدُوٌّ: صبحگاهان؛ جمع «غدوه» به معنی صبحگاه است و «آصال» جمع «أصل» و آن نیز جمع «اصیل» از ماده «اصل» است که به معنی عصر و آخر روز می‌آید و لغت «آصال» و «اصل» هر دو را جمع «اصیل» دانسته‌اند.

۴. الْأَشْجَارُ النَّاصِرَةُ: درختان سرسبز؛ از ماده «نَصَرَ» به معنای طراوت و زیبایی؛ خرم و سرسبز.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۴.

۶. نحل، ۴۹.

۷. الرحمن، ۶.

۸. رعد، ۱۵.

- ♦ ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ﴾<sup>۱</sup> آیا ندیده‌ای که هرکس در آسمان‌ها و هرکس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان در برابر خدا سجده و خضوع می‌کنند.
- ♦ ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾<sup>۲</sup> هر چه در آسمان‌ها و زمین است از جنبندگان و فرشتگان همه بی‌هیچ تکبر و با کمال تذلل به عبادت خدا مشغول‌اند.

## ۴.۱. آتش تحت فرمان خدا

﴿وَقَدَحَتْ لَهُ مِنْ قُضْبَانِهَا النَّيِّرَانَ الْمُضِيئَةَ﴾<sup>۳</sup>

و [درختان] از شاخه‌های خود آتش‌های نورانی به فرمان او برمی‌افروزند.

## مشابه

- ♦ ﴿أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ۖ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ ۚ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ﴾<sup>۴</sup> آیا آن آتشی را که می‌افروزید دیده‌اید؟ آیا درختش را شما آفریده‌اید یا ما آفریننده‌ایم؟ ما آن را هشدار و برای مسافران رهنورد، متاعی ساختیم.
- ♦ ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ﴾<sup>۵</sup> آن خدایی که از درخت سبز برایتان آتش پدید آورد و شما از آن آتش می‌افروزید.

## ۵.۱. میوه‌ها به فرمان خدا

﴿وَأَتَتْ أَكْلَهَا بِكَلِمَاتِهِ الثَّمَارُ الْيَانِعَةُ﴾<sup>۶</sup>

[درختان] به فرمان خدا میوه‌های رسیده را به انسان‌ها تقدیم کرده‌اند.

۱. حج، ۱۸.

۲. نحل، ۴۹.

۳. قَدَحَتْ: شعله‌ور شد؛ از ماده «قدح» به معنی زدن سنگ و چماخ به یکدیگر برای تولید جرقه آتش است که در قدیم معمول بوده است سپس به معنی برافروختن آتش آمده است؛ بِالزَّيْتِ رام الابراء به و المقدح و المقداح و القداح حديدته قُضْبَان: شاخه‌ها؛ جمع «قَضِب» به معنی شاخه درخت است و «قَضِب» به معنی میوه‌های بوته‌ای نیز آمده است؛ بِالضَّمِّ جمع القَضِب و هو الغصن المقطوع.

الْثَّيْرَانِ الْمُضِيئَةُ: آتش‌های روشن؛ جمع النار.

۴. واقعه، ۷۱ تا ۷۳.

۵. یس، ۸۰.

۶. أَكَل: خوردنی‌ها؛ بِالضَّمِّ و بضمّتين المأكول.

الْثَّمَارُ الْيَانِعَةُ: میوه‌های رسیده؛ از ماده «يَنَعَ» به معنی رسیدن و شاداب شدن میوه است.

## نکته‌ها

- منظور از کلمات، اوامر و احکام قدرت پروردگار است که به لفظ «کُن» از آن تعبیر فرموده است.<sup>۱</sup>
- «الثَّمَارُ» می‌تواند فاعل «آت» باشد به این معنا که میوه‌های رسیده درختان به اراده تکوینی خداوند، خوردنی‌های خود را عطا کرده‌اند و نیز ممکن است مفعول «آت» باشد به این معنا که درختان به اراده تکوینی خداوند خوردنی‌های خود را که عبارت از میوه‌های رسیده باشند، عطا کرده‌اند.

## مشابه

- ◇ «وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدَّهْنِ وَصَبِغٍ لِّلْأَكْلَيْنِ»<sup>۲</sup> و درختی است که در طور سینا می‌روید. روغن می‌دهد و آن روغن برای خورندگان، نان خورشی است.
- ◇ «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالزَّيْتَانِ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»<sup>۳</sup> و اوست کسی که باغ‌هایی با داربست و بدون داربست و خرما‌بن و کشتزار با میوه‌های گوناگون آن و زیتون و انار، شبیه به یکدیگر و غیرشبیه پدید آورد. از میوه آن، چون ثمر داد، بخورید و حق [بینوایان از] آن را روز بهره‌برداری از آن بدهید.

## ۲. قرآن کتاب جاوید

## ۱.۲. سخن گو بودن قرآن

«وَكِتَابُ اللَّهِ بَيِّنٌ أَظْهَرَ كُمْ نَاطِقٌ لَا يَغْيَا لِسَانَهُ»<sup>۴</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۳۴.

۲. مؤمنون، ۲۰.

۳. انعام، ۱۴۱.

۴. بَيِّنٌ أَظْهَرَ كُمْ: میان شما؛ جمع «ظهر» به معنی پشت هر چیزی است و تعبیر به «بین اظهرکم» در بسیاری از موارد به معنی دفاع کردن از چیزی به کار می‌رود؛ زیرا هنگامی که افراد بخواهند مثلاً از شهری دفاع کنند، پشت به آن شهر کرده، اطراف آن حلقه می‌زنند و رو به سوی دشمن می‌کنند. این تعبیر در مواردی که شخص یا چیزی در میان جمعیتی قرار دارد اعم از اینکه پشتیبان او باشند یا نباشند به کار رفته است و در اینجا به همین معناست؛ بین اظهرهم: و ظهریهم و ظهر انهم ای وسطهم و فی معظمهم. قال الشَّارَحُ المَعْتَزَلِي: و إنما قالت العرب: من بین اظهرهم و لم یقل بین صدورهم، لارادتهم بذلك الاشعار لشدة المحامات عنه و المرامات من دونه، لأنَّ الدلیل إذا حامی القوم عنه استقبلوا الأسنة و السیوف عنه بصدورهم و كان هو محروسا مصونا عن مباشرة ذلك وراء ظهورهم.

لَا يَغْيَا: خسته نمی‌شود؛ از ماده «عی» به معنی خسته شدن و ناتوان گشتن است و در اصل به معنی ناتوانی و عجزی است که بر اثر راه رفتن زیاد به جسم انسان عارض می‌شود سپس به هر نوع عجز و ناتوانی و تعب اطلاق شده است.

کتاب خدا در میان شماست. سخن‌گویی است که هرگز زبانش (از حق‌گویی) خسته نمی‌شود.

## نکته‌ها

- «بین اظهرکم» کنایه است از اینکه وجود قرآن در میان آنان است که سزاوار است بر آن اعتماد کنند و بدان استناد جویند.<sup>۱</sup>
- جمله «لَا يَغْيَا لِسَانَهُ» (زبانش خسته و ناتوان نمی‌شود) ممکن است اشاره به این باشد که گذشت زمان هرگز حقایق قرآن را کهنه نمی‌کند و چنان‌که در روایات وارد شده، همواره تازه و شاداب است.<sup>۲</sup>
- معمولاً اگر انسان برای چیزی یا کسی حرمت زیادی قائل باشد و آن چیز دشمن هم داشته باشد که مثلاً بخواهند آن را بربایند یا نابود سازند در این صورت کسانی که می‌خواهند این فرد یا این شیء را در مقابل دشمن حفظ کنند، ناچارند که آن را در میان خود بگذارند و پشت به او و رو به دشمن کنند و از آن دفاع نمایند؛ بنابراین هر چیزی که مورد توجه انسان و مورد احترام باشد، تعبیر به «بَيِّنٌ أَظْهَرُ» می‌کند.

## مشابه

- ◇ «وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»<sup>۳</sup> و نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید و بر آن‌ها ستمی نمی‌رود.
- ◇ «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أَخْبَرُكُمْ عَنْهُ»<sup>۴</sup> آن نور قرآن است. آن را به سخن آرید ولی هرگز سخن نمی‌گوید اما من شما را از آن خبر می‌دهم.
- ◇ «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَا جِرٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ»<sup>۵</sup> قرآن امرکننده و نهی‌کننده و خاموش است.
- ◇ «مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزْدَادُ عِنْدَ النَّشْرِ وَالدَّرَاسَةِ إِلَّا غَضَاضَةً فَقَالَ لِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يُنْزِلْهُ لِرِمَانٍ دُونَ رِمَانٍ وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ رِمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۶</sup> حضرت رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید چه واقعه‌ای است که قرآن را

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۳۵.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۵۶.

۳. مؤمنون، ۶۲.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

۶. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۷۵.

هر چه نشر دهند و درس گویند باز تازگی دارد، فرمود: زیرا حق تعالی قرآن را از برای زمانی دَوْنِ زمان و از برای مردمی دَوْنِ مردم دیگر قرار نداده است پس قرآن در هر زمان، جدید است و نزد هر قومی تازگی دارد تا روز قیامت.

### استعاره

مستعار: ناطق

مستعار به: سخن گو

مستعار له: قرآن

**جامع:** استعاره واژه ناطق برای قرآن به اعتبار اینکه نوشته همواره حکایت از مقصود دارد؛ همچنان که ناطق نیز گوینده مقصود است و با این جمله که زبان قرآن خسته نمی شود و از گفتار باز نمی ماند، آن را کامل کرده است.

### ۲.۲. محکم بودن پایه های قرآن

«وَبَيِّتٌ لَا تُهَدَّمُ أَرْكَانُهُ وَعِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ»<sup>۱</sup>

و [قرآن] خانه ای است که پایه هایش هرگز فرو نمی ریزد و قدرتی است که هیچ گاه یارانش شکست نمی خورند.

#### نکته ها

- مراد از «أركان قرآن» قانون های کلی و اوامر و نواهی و رهنمودها و پندهایی است که نظام جهان بر اساس آن ها پایه گذاری شده است و این قاعده ها و قانون ها هیچ گاه از میان نخواهد رفت.<sup>۲</sup>
- مقصود از «أعوانه» خداوند و فرشتگان و پیامبران و دوستان خداوند است و آن ها هستند که هیچ بیمی بر آن ها نیست و هرگز چیزی نمی تواند این گروه را شکست دهد.<sup>۳</sup>

۱. لَا تُهَدَّمُ: خراب نمی شود؛ از ماده «هَدَمَ» به معنای ویران کردن خانه را؛ تَهْدَمُ: فرو آمد، فرو افتاد، ویران شد؛ بالبناء على الفاعل و في بعض النسخ بالبناء على المفعول.  
لَا تُهْزَمُ: شکست نمی خورد؛ از ماده «هَزَمَ» به معنای شکست دادن؛ انْهَزَمَ الجَيْشُ: لشکر شکست خورد؛ بالعكس من هزمت الجيش هزما من باب ضربته كسرتة.  
أَعْوَان: یاران.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۳۵.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۳۵.

### مشابه

- ♦ «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»<sup>۱</sup> ما قرآن را خود نازل کرده ایم و خود نگهبانش هستیم.
- ♦ «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»<sup>۲</sup> می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و خدا جز به کمال رساندن نور خود نمی خواهد؛ هر چند کافران را خوش نیاید.

### تشبیه

مشبه: قرآن

مشبه به: خانه

**وجه شبه:** جهت مشابعت واژه بیت (خانه) به قرآن این است که قرآن مانند خانه که از ساکنانش حفاظت می کند، نگهدار کسانی است که در حفظ حدود آن می کوشند و به احکام آن عمل می کنند.

### ۳. رسالت خاتم الانبیا

#### ۱.۳. عصر رسالت

«أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَتَنَازُعٍ مِنَ الْأَلْسُنِ»<sup>۳</sup>

او را در زمانی فرستاد که خالی از انبیا بود و زمانی که میان طرفداران مذاهب گوناگون نزاع در گرفته بود.

#### نکته ها

- در این فراز حضرت ﷺ می فرماید که خداوند پیامبر را زمانی به رسالت برانگیخت که مدتی پیامبری برای مردم نیامده بود؛ البته برخی معتقدند که پس از حضرت عیسی ﷺ نیز پیامبرانی بوده اند ولی اگر این طور هم باشد و پیامبرانی بعد از حضرت عیسی ﷺ آمده باشند، پیامبرانی بوده اند که زمینه رسالتشان جهانی نبوده است یا اینکه فترت بعد از آن پیامبران رخ داده است.

۱. حجر، ۹.

۲. توبه، ۳۲.

۳. فِتْرَةٌ: زمانی بین دو پیامبر که پیامبری وجود ندارد؛ در اصل به معنی سکون و آرامش است و گاه به معنی ضعف و سستی می آید و به فاصله میان دو حرکت یا دو حادثه یا دو انقلاب نیز گفته می شود و به همین مناسبت از فاصله های میان ظهور انبیای بزرگ به دوران فترت تعبیر می کنند.

تَنَازُعٍ مِنَ الْأَلْسُنِ: اختلاف سخن ها؛ تنازع: از باب تفاعل از ماده «نزع» به معنای کشیدن است؛ بنابراین تنازع به معنای بکش بکش یا از دو طرف کشیدن است.

## ۳.۳. جهاد با بت پرستان

«فَجَاهِدْ فِي اللَّهِ الْمُدْبِرِينَ عَنْهُ وَالْعَادِلِينَ بِهِ»<sup>۱</sup>

پس او در راه خدا با کسانی که به خدا پشت کرده و آن‌ها که برای او همتایی قرار داده بودند به جهاد پرداخت.

## نکته‌ها

- «فَجَاهِدْ فِي اللَّهِ» اشاره به این دارد که پیامبر ﷺ در بند مال و مقام نبود بلکه تنها برای خدا و نجات بندگان او تلاش و جهاد نمود.<sup>۲</sup>
- مراد از «المدبرین عن الله» کسانی است که از خداوند روی گردانیده و اوامر و نواهی او را پیروی نمی‌کنند و مقصود از «العادِلین به» آنانی هستند که برای خدا، مانند مشرکان مثل و مانند قرار می‌دهند.<sup>۳</sup>
- «الْعَادِلِينَ بِهِ» به کسانی گفته می‌شود که بت و امثال آن را جانشین و بدل خدا قرار دادند؛ بنابراین این عبارت به این معناست که پیامبر با کسانی که به خداوند پشت کردند یا به جای او بت و امثال آن را قرار داده و پرستیدند، مبارزه و جهاد کرد.

## مشابه

- ◇ «لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ»<sup>۴</sup> ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند با مال و جان خود در راه خدا جهاد کردند.
- ◇ «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَغْدِلُونَ»<sup>۵</sup> کافران با پروردگار خویش دیگری را برابر می‌دارند.

۱. الْعَادِلِينَ: هم‌تاهای؛ جمع «عادل» از ماده «عدل» است به معنی معادل و شبیه و هم‌تا قرار دادن و هرگاه از ماده «عدل» گرفته شود به معنی عدالت و دادگری است و اگر از ماده «عدول» باشد به معنی منحرف شدن و بازگشت از چیزی است؛ بنابراین واژه «عادل» به سه معنا به کار می‌رود ولی در اینجا به همان معنی اول یعنی هم‌تا قرار دادن آمده است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۱۳۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۳۷.

۴. توبه، ۸۸.

۵. انعام، ۱.

- تعبیر «تَنَازَعُ مِنَ الْأَلْسِنِ» اشاره به این دارد که گفت‌وگوهای پیروان مختلف اعم از بت پرستان و اهل کتاب و کسانی که به هیچ مذهبی ایمان نداشتند، یک گفت‌وگوی منطقی نبود بلکه بر اساس تعصب، الفاظی را به هم می‌بافتند.<sup>۱</sup>
- اختلاف نظر با نزاع و درگیری تفاوت دارد: اختلاف نظر معمولاً طبیعی است؛ چون وقتی که ساختار اقلیمی و محیطی و آگاهی‌های مغزها مختلف باشند، افکار هم متفاوت می‌شوند که البته باید با گفت‌وگو و تفاهم و تکیه بر اصول اولیه و بدیهیات به نتیجه رسید. اختلاف افکار اگر با گفت‌وگو همراه باشد، خوب و مفید است ولی اگر به نزاع و درگیری بکشد، موجب از دست رفتن قدرت و نیروی دو طرف می‌شود.

## مشابه

◇ «ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا»<sup>۲</sup> سپس پیامبرانمان را پس از ایشان فرستادیم.

## ۳.۲. پیامبر، کامل کننده انبیای گذشته

«فَقَفَّيْ بِهِ الرُّسُلَ وَخَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ»<sup>۳</sup>

خداوند او را به دنبال رسولان (پیشین) فرستاد (تا برنامه‌های آن‌ها را کامل کند) و وحی خود را به او پایان داد.

## مشابه

- ◇ «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»<sup>۴</sup> محمد، پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست. او رسول خدا و خاتم پیامبران است.
- ◇ «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا»<sup>۵</sup> هیچ بشری را نرسد که خدا جز به وحی یا از آن سوی پرده با او سخن گوید.
- ◇ «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذْ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا»<sup>۶</sup> پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها خانه‌هایی برگزین.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۶۰.

۲. حدید، ۲۷.

۳. قَفَّيْ: فرستاد؛ از ماده «قفا» به معنی پشت آمده است. این تعبیر در مورد پشت سر چیز دیگری در آمدن به کار می‌رود.

۴. احزاب، ۴۰.

۵. شوری، ۵۱.

۶. نحل، ۶۸.



## ۴. تفاوت برخورد با دنیا

## ۱.۴. دنیا آخرین نقطه دید کوردلان

«وَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً»

به‌راستی که دنیا منتهای دید کوردلان است و ماورای آن، چیزی نمی‌بینند.

## نکته

اینکه حضرت تعبیر به «اعمی» می‌کند به این معنا نیست که افراد نابینا چنین هستند بلکه مقصود همان افراد کوردل‌اند که از دیدن حق و جهان پس از مرگ ناتوان و نابینا هستند. کسی که افراد دیگر را مشاهده می‌کند که به‌نوبت می‌میرند و به دنیای دیگری می‌روند ولی با این حال عالم برزخ و قیامت را با همه ادله‌ای که برای آن وجود دارد، نمی‌پذیرد در حقیقت او نابینا و کور است.

## استعاره

مستعار: اعمی

مستعار به: کوردل

مستعار له: نادان

جامع: نادان، حق را با چشم دل نمی‌نگرد؛ همچنان‌که کور نمی‌تواند اشیا را با چشم سر بنگرد.

## ۲.۴. آخرت، ورای دنیا

«وَ الْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا»<sup>۱</sup>

در حالی که شخص بصیر و روشن‌ضمیر، دیدش در آن نفوذ می‌کند و از آن می‌گذرد و می‌داند که سرای جاودان، ورای آن است.

## نکته‌ها

• هاء به دنیا برمی‌گردد و به این معناست که دانشمند نگاهش را به‌سوی دنیا می‌افکند و درک می‌کند که در آنجا هستی دیگری و آغاز زندگی دوباره‌ای وجود دارد.<sup>۲</sup>

۱. يَنْفُذُ: عبور می‌کند؛ از ماده «نَفَذَ» به‌معنای نفوذ؛ الْمَنْفُذُ: جمع مَنَافِذَ: جای نفوذ؛ الْمَنْفُذُ: جمع مَنَافِذَ به‌معنای جای نفوذ چیزی، النَّفْذُ: جمع أَنْفَازَ: مترادف «الْإِنْفَازَ» است، نفوذ کردن.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۶.

• به تعبیر حضرت علی علیه السلام بینای واقعی کسی است که چشم خود را از این دنیا نفوذ داده و خانه اصلی خود را که در آخرت و پس از دنیاست، ببیند و بداند که دنیا مانند پلی است که باید از آن عبور کرد.

## مشابه

♦ «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»<sup>۱</sup> آنان به ظاهر زندگی دنیا آگاه‌اند و از آخرت بی‌خبرند.

♦ «رَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِّنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»<sup>۲</sup> آیا به‌جای زندگی اخروی به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ متاع این دنیا در برابر متاع آخرت جز اندکی هیچ نیست.

## ۳.۴. توجه انسان کوردل به دنیا

«فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ»<sup>۳</sup>

از این‌رو شخص بصیر و بینا آماده کوچ کردن از دنیاست، حال آنکه کوردل، چشمش را به آن دوخته و به‌سوی آن حرکت می‌کند.

## نکته‌ها

• آن کسی که بصیرت و بینش دارد، می‌داند که از اینجا کوچ‌کننده و مسافر است و دنیا را راهی برای رسیدن به درجات آخرت قرار می‌دهد.<sup>۴</sup>

• «وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ» یعنی غافل و کوردل همواره دل به‌سوی دنیا دارد و اندیشه‌اش متوجه آن است؛ هرچند به مصالح حقیقی خود، نابینا و از رویدادهای هولناکی که در پیش روی خود دارد، ناآگاه است.<sup>۵</sup>

۱. روم، ۷.

۲. توبه، ۳۸.

۳. مِنْهَا شَاخِصٌ: کسی که دل می‌کند؛ شاخص در دو معنا به کار رفته است: ۱. از ماده «شَخَّصَ» به‌معنی کوچ کردن و رخت بر بستن؛ ۲. خیره شدن و چشم به جایی دوختن و از حرکت بازماندن است؛ شَخِصٌ: شخص؛ شَخِصٌ من باب منع شَخِصاً خرج من موضع إلى غيره، و يتعدى بالهمزة فيقول أشخصته و شخص شخصاً أيضا ارتفع، و شخص البصر إذا ارتفع و يتعدى بنفسه فيقال: شخص الرجل بصره إذا فتح عينيه لا يطرف، و ربما يعدى بالباء فيقال: شخص الرجل ببصره فهو شاخص و أبصار شاخته و شواخص.

إِلَيْهَا شَاخِصٌ: کسی که بدان اقبال می‌کند.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۳۹.

۵. همان.



## ۵.۴. سیر نشدن از دنیا

«وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَيَكَادُ صَاحِبُهُ يَشْبَعُ مِنْهُ وَيَمْلُهُ إِلَّا الْحَيَاةَ فَإِنَّهُ لَا يَجِدُ فِي الْمَوْتِ رَاحَةً»<sup>۱</sup>

بدانید در دنیا انسان ممکن است از هر چیزی سیر شود، جز از حیات و زندگی؛ چراکه در فقدان آن احساس راحتی نمی‌کند.

## نکته‌ها

● انسان معمولاً در دنیا هر چه نداشته باشد با تلاش و کوشش می‌خواهد به دست بیاورد ولی وقتی به دست آورد پس از مدتی از آن سیر و خسته می‌شود. وقتی اواخر عمرش شد و توانش از دست رفت، دیگر حوصله‌ای برای آنچه به دست آورده، ندارد.

● در اینجا حضرت بیشتر افراد معمولی را می‌فرماید وگرنه اولیای خدا از مرگ هراس ندارند و گاهی نیز واقعاً مرگ را طلب می‌کنند و مرگ را راحت خود می‌دانند؛ مانند اصحاب امام حسین (علیه السلام) که در روز عاشورا برای شهادت شوق زیادی داشتند، چون یقین داشتند که پس از شهادت به بهشت می‌روند و به سعادت می‌رسند اما مردم معمولی و کسانی که دنیا طلب هستند برای یک روز بیشتر ماندن در دنیا هر کاری می‌کنند.

## مشابه

◇ «لَيْسَ لِلْمُؤْمِنِ رَاحَةٌ دُونَ لِقَاءِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> برای مؤمن در اینجا راحتی غیر از لقاء الله و شتافتن به دیار باقی نیست.

◇ در دعای معروف امام علی بن الحسین (علیه السلام) (دعای روز سه‌شنبه) آمده است: «وَاجْعَلِ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ وَالْوَفَاةَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ»<sup>۳</sup> و عمر و حیاتم را مایه زیادت هر کار خیر قرار ده و مرگم را موجب راحتی از هر گونه شرور گردان.

۱. يَشْبَعُ: سیر می‌شود.

يَمْلُهُ: ملول می‌شود؛ از ماده «ملل» به معنای ملول و خسته می‌شود؛ مللت: من الشيء مللا من باب تعب و ملالة سئمت و ضجرت و هو ملول.

۲. نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۵۷.

۳. بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۸۶.

● «شاخص» در هر دو عبارت تقریباً به یک معناست، با این تفاوت که در اولی حرکت چشم از دنیا به آخرت است و در دومی حرکت چشم به خود دنیاست؛ زیرا «شخص منها» به معنای حرکت چشم از مبدأ است در صورتی که «شخص اليها» حرکت چشم به سوی آن است و وقتی که انسان به چیزی خیره می‌شود از آن تعبیر به «شخص اليها» می‌شود.

## مشابه

◇ «إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ»<sup>۱</sup> عذابشان را تا آن روز که چشم‌ها در آن خیره می‌ماند، به تأخیر می‌افکند.

## استعاره

مستعار: بصیر

مستعار به: تأثیر و نفوذ

مستعار له: دانا

جامع: واژه بصیر را برای دانا استعاره آورده و نفوذ و تأثیر بینش او عبارت از ادراک او به چگونگی احوال آخرت و جهانی است که پس از این دنیا است و همچنین یقین او به اینکه آن جهان سرای همیشگی و خانه دائمی اوست.

## ۴.۴. توشه گرفتن انسان بصیر از دنیا

«وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ»<sup>۲</sup>

انسان بصیر و بینا از آن (دنیا) زاد و توشه برمی‌گیرد در حالی که کوردل برای آن، زاد و توشه می‌اندوزد.

## مشابه

◇ «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»<sup>۳</sup> و توشه بردارید که بهترین توشه‌ها پرهیزکاری است.

◇ «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ»<sup>۴</sup> آماده حرکت شوید. خدا شما را رحمت کند. به یقین فریاد «کوچ کنید» در میان شما بلند است.

۱. ابراهیم، ۴۲.

۲. مُتَزَوِّدٌ: توشه گیرنده؛ کسی که زاد و توشه می‌اندوزد.

۳. بقره، ۱۹۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴.

- ◇ ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا﴾<sup>۱</sup>  
اعمال کافران چون سرابی است در بیابان؛ تشنه، آبش ندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد.
- ◇ ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾<sup>۲</sup> و به هرکه حکمت عطا شده نیکی فراوان داده شد.

## تشبیه

مشبه: زندگی

مشبه به: علم و دانش

وجه شبه: امام علی (ع) حیات مادی و جسمانی را که مردم از آن سیر نمی‌شوند تشبیه کرده است به حیات معنوی و روحانی که علم و دانش است و خردمندان و آگاهان از آن سیر و ملول نمی‌شوند.

## استعاره

مستعار: میت

مستعار منه: مرده

مستعار له: قلب انسان نادان

جامع: واژه میت یا مرده را از این نظر برای قلب نادان استعاره آورده است که نادان بر مصالح و مفاسد دنیا و آخرت خویش آگاه نیست و مانند مردگان توان جلب منفعت یا دفع ضرر ندارد.

- ◇ ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۱</sup> بگو: ای قوم یهود، هرگاه می‌پندارید که شما دوستان خدا هستید، نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می‌گویید.

## ۵. تشبیه دانش به حیات

﴿وَ إِنَّمَا ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْحِكْمَةِ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ وَ بَصَرٌ لِلْعَيْنِ الْعَمْيَاءِ وَ سَمْعٌ لِلْأُذُنِ الصَّمَاءِ وَ رِيٌّ لِلظَّمْآنِ وَ فِيهَا الْغِنَى كُلُّهُ وَ السَّلَامَةُ﴾<sup>۲</sup>  
این حیات و زندگی همانند علم و دانش است که حیات قلب مرده و بینایی چشم نابینا و شنوایی گوش ناشنوا و مایه سیراب شدن تشنگان است و بی‌نیازی و سلامت کامل تنها در آن است.

## نکته‌ها

- منظور دوستی دنیاست که از سیاق سخن برداشت می‌شود به این معنا که در دوستی دنیا حکمت وجود دارد و آن سبب پشتکار و تلاش می‌گردد.<sup>۳</sup>
- «سَمْعٌ لِلْأُذُنِ الصَّمَاءِ»: یاد مرگ و اعتقاد به آخرت موجب می‌شود اگر کسی تشنه حقایق هم باشد به این وسیله سیراب بشود و در نتیجه از گرفتاری‌های پس از مرگ نجات پیدا کند. وقتی انسان به یاد مرگ افتاد و از آن هراس داشت و واقعاً بیدار شد، توبه می‌کند و گذشته‌ها را جبران می‌نماید و در نتیجه بی‌نیاز و سالم می‌شود.

## مشابه

- ◇ ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾<sup>۴</sup> تا آیاتش را بر آن‌ها بخواند و آن‌ها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد؛ اگرچه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.
- ◇ ﴿وَ أَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى﴾<sup>۵</sup> و نه تشنه می‌شوی و نه دچار تابش آفتاب.

۱. جمعه، ۶.

۲. الْعَمْيَاءُ: کور.

صَّمَاءٌ: کر؛ مؤنث «اصم» است به معنای کر و ناشنوا.

ری: آب گوارا؛ معنی مصدري دارد و به معنی سیراب شدن است.

لِلظَّمْآنِ: تشنه؛ از ماده «ظما» به معنی تشنه است.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۸.

۴. جمعه، ۲.

۵. طه، ۱۱۹.

۱. نور، ۳۹.

۲. بقره، ۲۶۹.

## ۶. اوصاف کتاب خدا

## ۱. بیان کننده حقایق

«كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ»<sup>۱</sup>

این کتاب خداست که به وسیله آن (حقایق را) می بینید.

## ۲. سخن گو بودن

«وَتَنْطِقُونَ بِهِ وَتَسْمَعُونَ بِهِ»<sup>۲</sup>

و با آن سخن می گوید و به وسیله آن می شنوید.

## نکته

● این جملات می رساند که کتاب خدا برای ما حجت است و می توانیم به آن استدلال کنیم و اینکه بعضی از اخباریون ما معتقد بودند که نمی توان احکام خدا را از قرآن کریم استخراج یا به آن استدلال کرد، سخن صحیحی نیست؛ زیرا وقتی حضرت می فرماید «وَتَنْطِقُونَ بِهِ» به این معناست که وقتی در مقام استدلال یا موعظه هستید می توانید و باید از قرآن و آیات آن استفاده نمایید؛ همچنین «وَتَسْمَعُونَ بِهِ» به واسطه کتاب خدا حرف حق را محک زده و می شنوید.

## ۳. تفسیر قرآن به قرآن

«وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ»

بخشی از آن از بخشی دیگر سخن می گوید.

## نکته

● آیه دوم آیه اول را تفسیر کرده است:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى»<sup>۳</sup> ای افرادی

که ایمان آورده اید درباره کشتگان حکم قصاص بر شما نوشته شده، آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن.

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ

۱. كِتَابُ اللَّهِ: در اینجا خبر برای مبتدای محذوف است و در اصل «هذا كتاب الله» بوده است. بعضی نیز احتمال داده اند که خبر دوم برای «ذلك» یا عطف بیان برای خبر «ذلك» بوده باشد ولی این دو احتمال بسیار بعید است. تُبْصِرُونَ: می بینید.

۲. تَنْطِقُونَ: سخن می گوید.

۳. بقره، ۱۷۸.



مُسْلِمَةً إِلَىٰ أَهْلِهَا إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٌّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسْلِمَةً إِلَىٰ أَهْلِهَا وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»<sup>۱</sup> هیچ مؤمنی را نرسد که مؤمن دیگر را جز به خطا بکشد و هرکس که مؤمنی را به خطا بکشد باید که بنده ای مؤمن را آزاد کند و خون بهایش را به خانواده اش تسلیم کند، مگر آنکه خون بها را ببخشند و اگر مقتول، مؤمن و از قومی است که دشمن شماست، فقط بنده مؤمنی را آزاد کند و اگر از قومی است که با شما پیمان بسته اند، خون بها به خانواده اش پرداخت شود و بنده مؤمنی را آزاد کند و هرکس که بنده ای نیابد برای توبه دو ماه پی در پی روزه بگیرد و خدا دانا و حکیم است.

## مشابه

◇ «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup> این نوشته ماست که به حق سخن می گوید.

## ۴. آیات قرآن مؤید یکدیگر

«وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ»

بعضی [آیات] گواه بعض دیگر است.

## ۵. نبودن اختلاف بین آیات قرآن

«وَلَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ»

آنچه درباره خدا می گوید هماهنگ است.

## مشابه

◇ «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»<sup>۳</sup> آیا در قرآن

نمی اندیشند؟ هرگاه از سوی دیگری جز خدا می بود در آن اختلافی بسیار می یافتند.

## ۶. هم نشین قرآن، همراه خداست

«وَلَا يَخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ»

و کسی را که هم نشین اوست از خدا جدا نمی سازد.

۱. نساء، ۹۲.

۲. جاثیه، ۲۹.

۳. نساء، ۸۲.

## نکته

- اشاره به این است که هیچ یک از آیات قرآن انسان را از مسیر حق دور نمی سازد بلکه به سوی او پیش می برد. آن کس که تمسک به قرآن جوید هرگز گمراه نمی شود و هرکس امید به آن بندد ناامید نمی گردد.<sup>۱</sup>

## ۷. دردهای معنوی انسان

## ۱.۷. خیانت و کینه

«قَدْ اصْطَلَحْتُمْ عَلَى الْغُلِّ فِيمَا بَيْنَكُمْ»<sup>۲</sup>

شما در میان خود بر خیانت و حسد و کینه ورزی توافق کرده اید.

## نکته

- «اصطلاح» دلالت بر نکوهش شنوندگان به سبب ارتکاب کارهای ناپسند دارد. واژه اصطلاح (سازش کردن) برای سکوت آن ها در برابر کسانی به کار می رود که مرتکب کارهای زشت مانند دغل کاری و کینه توزی و حسادت می شوند.<sup>۳</sup>

## ۲.۷. افکار خراب

«وَتَبَّتْ الْمَرْعَى عَلَى دِمْنِكُمْ»<sup>۴</sup>

و گیاهان متعفن بر مزبله (افکار) شما روییده.

## نکته ها

- اشاره به این است که اعمال ناصواب شما از افکار آلوده شما نشئت می گیرد.<sup>۵</sup>

- حضرت می فرماید این حسد و کینه ای که در دل ها و سینه های شما انباشته شده است به منزله سرگین یا کثافتی است که بر روی آن گیاهان متناسب با آن رویش می کند. وقتی که در دل انسان کینه و حسد انباشته شده باشد به تدریج این کینه ها و دشمنی ها بروز و ظهور پیدا می کند و منشأ اعمالی می شود که حضرت آن را تشبیه به گیاهان و رویدنی هایی می کند که به ظاهر زیبا هستند ولی بر روی کثافت ها رویده اند.

## ۳.۷. دل بستگی به آرزوها

«وَتَصَافَيْتُمْ عَلَى حُبِّ الْأَمْالِ»<sup>۱</sup>

در محبت و دل بستگی به آرزوها توافق کرده اید.

## ۴.۷. دشمنی در کسب اموال

«وَتَعَادَيْتُمْ فِي كَسْبِ الْأَمْوَالِ»<sup>۲</sup>

و در کسب اموال به دشمنی پرداخته اید.

## ۵.۷. سرگردان شدن توسط شیطان

«لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكُمْ الْخَبِيثُ وَ تَاهَ بِكُمْ الْغُرُورُ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَ أَنْفُسِكُمْ»<sup>۳</sup>

شیطان شما را سرگردان ساخته و این فریبکار شما را به هلاکت افکنده. از خدا برای نجات خویش و شما یاری می طلبم.

۱. تَصَافَيْتُمْ: ابراز صفا و صمیمیت کردید؛ باب تفاعل از ماده «صفا، یصفو» به معنای توافق کردن.

۲. تَعَادَيْتُمْ: دشمنی کردید؛ از ماده «عدو» به معنای تجاوز، دشمن.

۳. اسْتَهَامَ: سرگردان و حیران کرد؛ از ماده هیام بر وزن قیام به معنی راه رفتن بدون هدف است و کسی که بدون هدف راه می رود، حیران و سرگردان است و از آنجا که شخص عاشق در زندگی خود سرگردان است، این واژه به عشق شدید نیز اطلاق شده است.

الْخَبِيثُ: پلید و ناپاک؛ از ماده «خُبث» به معنای ناپاکی، پلید شد، خبیث.

تَاهَ: گمراه کرد؛ از ماده «تیه» به معنی سرگردانی است و از ماده «توه» به معنی هلاکت است و معنی دوم در عبارت بالا مناسب تر به نظر می رسد.

الْغُرُورُ: فریب؛ اگر به ضم غین خوانده شود به معنی فریب و نیرنگ است و اگر به فتح خوانده شود، مفهوم وصفی دارد و به معنی شخص فریب کار است که در آیات قرآن بر شیطان اطلاق شده است؛ بِالْفَتْحِ الشَّيْطَانُ؛ کل ما یغیر الانسان من مال و جاه و شهوة الشیطان؛ و قد فسر بالشیطان اذ هو اخبث الغاثرین.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۷۶.

۲. اصْطَلَحْتُمْ: با یکدیگر ساخته اید؛ از باب افتعال از ماده «صَلَح».

الْغُلُّ: خیانت؛ نفوذ تدریجی و مخفیانه آب در ریشه درختان است؛ از ماده «غلول» یا «غلل»؛ از آنجا که خیانت به صورت مخفیانه و تدریجی اتفاق می افتد به آن «غل» گفته می شود.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۷۷.

۴. تَبَّتْ: رویید، سبز شد.

الْمَرْعَى: چمن، سبزه.

دِمْنٌ: کینه های قدیمی؛ جمع «دمنه» به معنی سرگین و مزبله است و به کینه های درونی و قدیمی نیز اطلاق می شود؛ بال کسر ما یتلبد من الشرچین، و الدمنة موضعه و الدمنة آثار الدار و الناس و ما سؤدوه، و الحقد القديم و جمع الكل دمن کسدر و دمن کعدد.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۷۷.



## نکته

● حضرت با این عبارت می‌خواهد بفرماید: این دشمنی‌ها و دوستی‌های بی‌اساس و نابجا و دیگر گرفتاری‌هایی که برای شما پیش می‌آید، بیشتر برای این است که شیطان ناپاک و خبیث شما را به تحیر و سرگردانی کشانده و گمراه نموده است.

## مشابه

﴿قُلْ أَتَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ امْتَثِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمِنَّا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> بگو: آیا سوای «الله» کسی را بخوانیم که نه ما را سود می‌دهد و نه زیان می‌رساند؟ و آیا پس از آنکه خدا ما را هدایت کرده است، همانند آن کس که شیطان گمراهش ساخته و حیران بر روی زمین رهایش کرده، از دین بازگردیم؟ او را یارانی است که به هدایت ندایش می‌دهند که نزد ما بازگردد. بگو: هدایتی که از سوی خدا باشد، هدایت واقعی است و به ما فرمان رسیده که در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شویم.

﴿وَعَزَّيْتُمْ الْأَمَانِيَّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾<sup>۲</sup> و آرزوها شما را بفریفت تا آنگاه که فرمان خدا در رسید و شیطان به خدا مغرورتان کرد.

## خطبه ۱۳۴



## شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** زمان خلافت عمر در مدینه، سال ۱۵ هجری  
**مخاطب:** عمر  
**علت ایراد سخن:** مشورت‌خواهی خلیفه دوم در باب جنگ با رومیان  
**موضوع:** سیاسی، اعتقادی، نظامی  
**ویژگی:** مشاوره خالصانه امام<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶.

## پیشگفتار خطبه

از سخنان امام علی (علیه السلام) است که به‌هنگام مشورت کردن «عمر بن خطاب» با امام برای رفتن به جنگ روم بیان فرمود. قیصر با گروه عظیمی از لشکر به‌سوی مرزهای اسلام حرکت کرده بود. عمر بن خطاب از روی ناچاری تصمیم گرفت که خودش در جنگ شرکت کند و در این باره با امام علی (علیه السلام) مشورت کرد.<sup>۱</sup> از کلام «ابن ابی‌الحدید» استفاده می‌شود که عمر با نظر مشورتی حضرت مخالفت کرد و هنگامی که کار بر لشکر اسلام سخت شد، شخصاً به میدان جنگ رفت و رومیان از ادامه جنگ ترسیدند و با عمر صلح کردند که به مسلمانان

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۳، ص ۱۶۲.

۱. انعام، ۷۱.

۲. حدید، ۱۴.

جزیه پردازند. نخست وعده الهی به این امت در مورد پیروزی نهایی و دل‌گرم بودن به این وعده الهی و دیگر اینکه به عمر می‌فرماید: شخصاً در میدان جنگ شرکت نکنید؛ چراکه اگر حادثه‌ای برای تو پیش آید وضع مسلمین در شرایط کنونی به هم می‌ریزد.

وَقَدْ تَوَكَّلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هَذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَةِ وَ سِتْرِ الْعَوْرَةِ وَ الَّذِي نَصَرَهُمْ وَ هُمْ قَلِيلٌ لَا يَنْتَصِرُونَ وَ مَنَعَهُمْ وَ هُمْ قَلِيلٌ لَا يَمْتَنِعُونَ حَتَّى لَا يَمُوتَ إِيَّاكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ فَتَلْقَهُمْ فَتُنْكَبَ لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانِفَةً دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ فَأَبْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مُحَرِّبًا وَ اخْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَ النَّصِيحَةِ فَإِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ فَذَاكَ مَا تُحِبُّ وَ إِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى كُنْتَ رِذَاءً لِلنَّاسِ وَ مَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ.

### ۱. ضمانت خدا برای سربلندی مسلمانان

«وَقَدْ تَوَكَّلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هَذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَةِ وَ سِتْرِ الْعَوْرَةِ»<sup>۱</sup>

خداوند بر عهده گرفته است که حوزه اسلام را برای پیروان این دین سربلند سازد و نقاط ضعف آن‌ها را بپوشاند.

#### نکته‌ها

- منظور از «الحوزه» آن چیزی است که مسلمانان از مناطق در تصرف دارند و منظور از «العورة» سرحدی است که از آن دشمن رخنه می‌کند و به این معناست که خداوند پیروزی امت محمد ﷺ را پس از او تعهد کرده است و اینکه در مقابل دشمن از آن‌ها به شکل مناسب پاسداری کند و خداوند به شرطی چنین تعهد کرد که آن‌ها پس از پیامبرشان دعوت به حق را ادامه دهند و آن‌ها را در شرق و غرب بپراکنند و در راه حق دفاع و مبارزه کنند.<sup>۲</sup>
- تعبیر به «تَوَكَّلَ» اشاره به این دارد که خداوند وکالت و حمایت و دفاع را بر عهده گرفته است.<sup>۳</sup>

۱. تَوَكَّلَ: به عهده گرفته است؛ از ماده «وَكَلَّ»؛ «تَوَكَّلَ» اگر با «عَلَى» متعدی شود به معنای به عهده دیگری گذاشتن است و اگر با «بَاء» متعدی شود به معنای به عهده گرفتن است؛ و قد تَوَكَّلَ اللَّهُ: و عن بعض النسخ بدله كفل الله أى صار كفيلاً. إِعْزَازٌ: تقویت؛ از ماده «عَزَزَ» به معنای عزت است مقابل ذَلَّتْ؛ اعْزَّة: جمع عزیز؛ اَعْتَزَّ، اِعْتِزَّازًا: عزیز و گرامی شد؛ اَعَزَّ، إِعْزَازًا: او را گرامی داشت، او را عزیز و گرامی کرد.

الْحَوْزَةُ: جامعه؛ از ماده «حَوْزَ» به معنی جمع‌آوری کردن و به هم پیوستن و در اختیار گرفتن است و معمولاً به هر مجموعه‌ای حوزه گفته می‌شود؛ الحوزة: الناحية و حوزة الاسلام حدوده و نواحیه.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۲۴.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۸۴.



زنده است و هرگز نمی میرد.

#### نکته

- اشاره به اینکه آن روز که مسلمانان در ظاهر بسیار ضعیف و از نظر عده در اقلیت بودند، خدا آن‌ها را یاری کرد. امروز که بحمدالله حوزه اسلام گسترده شده و گروه‌های عظیمی زیر پرچم اسلام گرد آمده‌اند، به یقین مشمول یاری حق خواهند بود و شکست نمی‌خورند؛ چون حامی آن‌ها خداست و همیشه زنده و جاویدان است.<sup>۱</sup>

#### مشابه

- ﴿وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَكَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ<sup>۲</sup> چون با جالوت و سپاهش روبه‌رو شدند، گفتند: ای پروردگار ما، بر ما شکیبایی ببار و ما را ثابت‌قدم گردان و بر کافران پیروز ساز. پس به خواست خدا ایشان را شکستند و داود جالوت را بکشت و خدا به او پادشاهی و حکمت داد.
- ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ﴾<sup>۳</sup> و بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد توکل کن و به ستایش او تسبیح گوی.
- ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ﴾<sup>۴</sup> در حقیقت خدا شما را در بدر یاری کرد و حال آنکه ناتوان بودید. پس، از خدای بترسید، باشد که سپاسگزار شوید.

### ۳. توصیه دلسوزانه امام به عمر

«إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ فَتَلْقَهُمْ فَتُنْكَبَ لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانِفَةً دُونَ

- «سَتَرِ الْعَوْرَةِ» اشاره به این دارد که خداوند دشمنان را از توجه به نقاط آسیب‌پذیر و اسرار آن‌ها منع می‌کند تا نتوانند ضربه سنگینی بر مسلمین وارد سازند.<sup>۱</sup>
- عمر با وجود اینکه غاصب خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود ولی در موارد متعددی از امام مشورت می‌خواست و آن حضرت هم به‌درستی او را راهنمایی می‌فرمود. یکی از جاهایی که عمر با حضرت مشورت کرد وقتی بود که کشور روم با مسلمانان درگیر جنگ شدند و پادشاه روم شخصاً به میدان آمد تا مسلمانان را شکست دهد و نابود سازد. در اینجا عمر مردد بود که چه کند و لذا با حضرت علی (علیه السلام) مشورت کرد. حضرت در پاسخ فرمود: خداوند عهده‌دار حفظ و تقویت این دین برای اهل آن شده است و اراده فرموده که حوزه و ناحیه دین را عزیز دارد و بر دیگران غلبه دهد و نقاط ضعف آن را هم بپوشاند و عمر را دلداری می‌دهد که ما شکست نمی‌خوریم.

#### مشابه

- ﴿عِزٌّ مِّنْ تَشَاءَ وَ ثُلٌّ مِّنْ تَشَاءَ بِيَدِكَ الْخَيْرُ﴾<sup>۲</sup> هرکس را که بخواهی عزت می‌دهی و هرکس را که بخواهی ذلت می‌دهی. همه نیکی‌ها به دست توست.
- ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۳</sup> و هرکس که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان‌دیدگان خواهد بود.
- ﴿وَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾<sup>۴</sup> سخن آنان تو را محزون نسازد. عزت به تمامی از آن خداوند است. اوست که شنوا و داناست.

### ۲. یاری‌کننده‌ای که هرگز نمی‌میرد

«وَالَّذِي نَصَرَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَنْتَصِرُونَ وَ مَنَعَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَمْتَنِعُونَ حَتَّى لَا يَمُوتَ»<sup>۵</sup> آن کس که آن‌ها را در آن هنگامی که اندک بودند و کسی به کمک آن‌ها نمی‌شتافت، یاری کرد و در آن موقع که به‌خاطر کمی نفرات قدرت دفاع از خود را نداشتند، از آن‌ها دفاع نمود،

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۸۴.

۲. آل عمران، ۲۶.

۳. آل عمران، ۸۵.

۴. یونس، ۶۵.

۵. لَا يَنْتَصِرُونَ: تقویت نمی‌کنند؛ از ماده «نَصَرَ» به معنای یاری؛ استنصار: طلب یاری است؛ نَاصِر: یاری‌کننده؛ اسْتَنْصَرَ، اسْتَنْصَارًا: از او یاری خواست و استمداد کرد؛ لَا يَنْتَصِرُونَ: پیروز نمی‌شوند. لَا يَمْتَنِعُونَ: دفاع نمی‌کنند؛ از ماده «مَنَعَ» به معنای دشمن را باز نمی‌دارند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۸۵.

۲. بقره، ۲۵۰ و ۲۵۱.

۳. فرقان، ۵۸.

۴. آل عمران، ۱۲۳.

أَقْصَى بِلَادِهِمْ لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ»<sup>۱</sup>

اگر تو خود به‌سوی دشمن حرکت کنی و در میدان نبرد با آن‌ها روبه‌رو شوی و مغلوب گردی، پناهگاهی برای مسلمین در شهرهای دوردست باقی نمی‌ماند و در این شرایط بعد از تو کسی نیست که به او مراجعه کنند.

#### نکته‌ها

- اشاره به اینکه هرگاه تو در میدان جنگ کشته شوی تا مردم بخوانند با دیگری بیعت کنند، جامعه اسلامی فاقد مرکزیت می‌شود و مناطق دوردست که از همه‌جا آسیب‌پذیرترند متلاشی می‌شود، سپس به سایر بلاد سرایت خواهد کرد.<sup>۲</sup>
- حضرت به‌لحاظ اینکه خیر اسلام و پیروزی مسلمین را می‌خواهد در آن شرایط با رفتن عمر به صحنه جنگ مخالفت می‌کند و خطاب به او می‌فرماید: تو به‌عنوان پرچم‌دار اسلام اگر به‌طرف دشمن و پادشاه روم حرکت کنی و بعد با آنان روبه‌رو شوی و احیاناً در صحنه جنگ شکست بخوری یا کشته شوی، مسلمانان دیگر پناهگاهی ندارند تا شهرهای دوردست خود را حفظ کنند و مرجعی برای آنان باقی نمی‌ماند.

#### ۴. گسیل مرد جنگجو و خیر خواه به میدان نبرد

«فَابْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مُحَرَّبًا وَ أَحْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَ النَّصِيحَةِ فَإِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ فَذَاكَ مَا

تُحِبُّ وَ إِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى كُنْتَ رِءَاءَ النَّاسِ وَ مَثَابَةً لِّلْمُسْلِمِينَ»<sup>۱</sup>

مرد جنگ آزموده‌ای را به‌سوی آن‌ها بفرست و گروهی که امتحان خود را داده‌اند و خیر خواهند با او همراه ساز. اگر خداوند پیروزی نصیب کند، همان است که تو می‌خواهی و اگر شکل دیگری رخ داد، تو پشتیبان مردم و پناهگاه مسلمین خواهی بود.

#### نکته

- معنای اینکه «أَهْلُ الْبَلَاءِ» را با او همراه سازد این است که کسانی را که در اخلاص و خیراندیشی آن‌ها تردیدی نیست و در جنگ‌ها آزموده و صاحب تجربه‌اند به همراهی او گسیل دارد.<sup>۲</sup>
- عبارت «أَهْلُ الْبَلَاءِ وَ النَّصِيحَةِ» اشاره به این است که افراد شرور و نااهل را هرچند که جنگجو باشند برای جنگ نفرست بلکه کسانی را راهی کن که علاوه بر تجربه، خیر خواه و دلسوز اجتماع باشند و نخواهند برای پیروزی دست به کار خلافی بزنند.

#### مشابه

- ﴿فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِءَاءَ يُصَدِّقُنِي﴾<sup>۳</sup> او را به مدد من بفرست تا مرا تصدیق کند.

۱. ابْنُ عَبَّاسٍ: ارسال کن.

مُحَرَّبٌ: دلاور؛ از ماده «حَرَبَ» به‌معنی کسی است که جنگجو و شجاع باشد؛ بكسر الأول و سکون الثانی و فتح الثالث صاحب الحرب و فی بعض النسخ مجرباً بضم الأول و الجیم المعجمة و فتح الراء المشددة. احْفِزْ: روانه کن؛ از ماده «حَفِزَ» به‌معنی فرستادن با سرعت و شدت باشد. الْبَلَاءُ: آزمایش؛ «اهل البلاء» به‌معنی افراد آزموده و مجرب است. النَّصِيحَةُ: صداقت، دل‌سوزی.

رِءَاءُ: پناه؛ از ماده «رَدَّ» به‌معنی کمک کردن است؛ بنابراین «رَدَّ» به‌معنی معین و یاور و کمک‌کار و پشتیبان است؛ العون قال الله تعالى: فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا. مَثَابَةٌ: تکیه‌گاه؛ از ماده «ثَوَّبَ» به‌معنی بازگشتن چیزی به حالت نخستین و «مثابه» به‌معنی مرجع و کسی است که به‌سوی او باز می‌گردند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۵۰.

۳. قصص، ۳۴.

۱. تَسِيرٌ: سیر می‌کنی؛ از ماده «سَير» به‌معنای راه رفتن؛ تَسَايَرٌ الرَّجُلَانِ: آن دو مرد با هم مسایرت کردند و رفتند؛ التَّسْيَارُ: بسیار راه رفتن؛ التَّسْيَارُ: آن‌که بسیار سیر و سفر و رفت‌وآمد کند. فَتَلَقَى: ملاقات می‌کند؛ جواب شرط و مجزوم است که در اصل «فتلقاهم» بوده که الف آن حذف شده است؛ از ماده «لَقِيَ» به‌معنای روبه‌رو شدن با شیء و مصادف شدن؛ تَلَقُّیةٌ: به‌معنی روبه‌رو کردن و تفهیم و اعطاست. تُنَكَّبُ: شکست می‌خوری؛ از ماده «نَكَبَ» به‌معنی انحراف از مسیر است ولی در اینجا کنایه از شکست خوردن و کشته شدن است.

كَانِفَةٌ: مانع و حائل؛ اینجا مراد شهری است که به آن پناه می‌برند؛ از ماده «كَفَّ» به‌معنی حفظ کردن است؛ بنابراین «كانفه» به‌شخص یا چیزی می‌گویند که پناهگاه باشد و افرادی را حفظ کند؛ اَى عَاصِمَةٌ حَافِظَةٌ مِنْ كَنَفِهِ اَى حَفِظَهُ و آواه، و یروی كهفه بدل كانفه و هی ما یلجأ إلیه. أَقْصَى بِلَادِهِمْ: دورترین شهرهایشان؛ مگر دورترین؛ مَرْجِعٌ: پناهگاه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۸۷.



## خطبه ۱۳۵

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در زمان عثمان، سال ۲۳ هجری  
مخاطب: مغیره بن احنس و عثمان  
علت ایراد سخن: مشاجره امام با عثمان  
موضوع: سیاسی  
ویژگی: ساکت نمودن قاطع چاپلوسان درباری<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶.

### پیشگفتار خطبه

این کلام در یک نگاه، اعتراض شدید به «مغیره بن احنس» است که سخنی بزرگ‌تر از دهان خود گفت و ابراز وجودی بیش از ارزش خود نمود.

وقتی عثمان، ابوذر را تبعید کرد، عمار به عثمان انتقاد کرد. عثمان درصدد تبعید عمار برآمد. امام به عثمان اعتراض کرد. عثمان، امام علیه السلام را تهدید نمود و حضرت پاسخ محکمی به عثمان داد. مغیره بن احنس با جمعی خدمت امام آمدند تا امام را توصیه به همراهی با عثمان کنند. امام فرمود من قصد مقابله با عثمان ندارم مگر آنکه او به حق عمل نکند. مغیره بن احنس امام را تهدید کرد که با عثمان همراهی کن و الا با تو مقابله می‌کنم. این خطبه، پاسخ امام به مغیره بن احنس، فدایی عثمان است.

يَا ابْنَ اللَّعِينِ الْاَبْتَرِ وَالشَّجَرَةَ الَّتِي لَا اَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ اَنْتَ تَكْفِينِي فَوَ  
اللّٰهُ مَا اَعَزَّ اللّٰهُ مَنْ اَنْتَ نَاصِرُهُ وَلَا قَامَ مَنْ اَنْتَ مُنْهَضُهُ اُخْرِجْ عَنَّا اَبْعَدَ اللّٰهُ  
نَوَاكٍ ثُمَّ اَبْلُغْ جَهْدَكَ فَلَا اَبْقَى اللّٰهُ عَلَيْكَ اِنْ اَبْقَيْتَ.

### ۱. تحقیر مغیره ابن اخنس

«يَا ابْنَ اللَّعِينِ الْاَبْتَرِ وَالشَّجَرَةَ الَّتِي لَا اَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ اَنْتَ تَكْفِينِي»<sup>۱</sup>

ای پسر ملعون ابتر و ای فرزند درخت بی ریشه و شاخه، تو برای حمایت از عثمان به حساب من می‌رسی؟!

#### نکته‌ها

● تعبیر به «لعین» درباره «اخنس بن شریق» (پدر مغیره) به خاطر این است که او از سران منافقین بود که ظاهراً روز فتح مکه مسلمان شد؛ در حالی که در دل، اسلام را قبول نداشت و پیامبر اکرم ﷺ برای جلب قلب او به اسلام، مقدار قابل ملاحظه‌ای از غنایم «حنین» را به او بخشید و یکی از برادران «مغیره» که ابوالحکم نام داشت، در روز جنگ احد در صف کفار بود و به دست علی (علیه السلام) کشته شد. به همین جهت «مغیره»، کینه آن حضرت را در دل داشت.<sup>۲</sup> اینکه حضرت از پدرش تعبیر به «ابتر» می‌کند نه به خاطر این است که فرزندی نداشت، بلکه ابتر در اینجا به معنی بریده از خیر و سعادت است.<sup>۳</sup>

۱. لَعِين: ملعون و مطرود از رحمت خدا؛ بر وزن فعیل به معنای مفعول است؛ از ماده «لعن» به معنای دور بودن از رحمت خداست.

الْاَبْتَر: دُم بریده؛ انسان یا چیزی که چیزی از او قطع شده است. صفت به معنای مفعول است؛ مثلاً انسان مقطوع النسل یا انسان بی خاصیت؛ الاغ دُم بریده را در لغت عرب ابتر می‌گویند؛ به عقیم و کسی که فرزند ندارد نیز ابتر گفته می‌شود برای اینکه افراد بی فرزند در حقیقت دنباله و پشت ندارند؛ المنقطع عن الخیر و قیل الابرار الذی لا عقب له و منه الحمار الابرار الذی لا ذنب له.

تَكْفِينِي: کفایت، حمایت؛ از ماده «کفی»؛ اسْتَكْفَى، اسْتَكْفَاءُ الرَّجُلِ الشَّيْءَ: از آن مرد چیزی خواست تا وی را کفایت کند.

۲. گفتنی است که عداوت و کینه این خانواده نسبت به علی (علیه السلام) ادامه یافت تا آنجا که فرزند مغیره به نام عبدالله در جنگ جمل در برابر حضرت ایستاد و سرانجام کشته شد. (شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۹، ص ۲۶۶).

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۹۶.

● تعبیر به درختی که نه ریشه دارد و نه شاخه، کنایه از حقارت این دودمان و سقوط آن‌ها از درجه اعتبار و بی ارزش بودن در انظار عمومی است.<sup>۱</sup>

● «ابتر» صفت «ابن» است یا صفت «لعین». اگر صفت لعین باشد یعنی پدرت ابتر است در حالی که پدرش فرزند داشت و اگر صفت «ابن» باشد یعنی خودت ابتر و بی پشت و پشتوانه هستی.

#### مشابه

◇ ﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾<sup>۲</sup> و مثل سخن ناپاک چون درختی ناپاک است که ریشه در زمین ندارد و برپا نتواند ماند.

◇ ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾<sup>۳</sup> و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و داستان درخت ملعون که در قرآن آمده است، چیزی جز آزمایش مردم نبود.

### ۲. یاری کننده بی اثر

﴿فَوَ اللّٰهُ مَا اَعَزَّ اللّٰهُ مَنْ اَنْتَ نَاصِرُهُ وَلَا قَامَ مَنْ اَنْتَ مُنْهَضُهُ﴾<sup>۴</sup>

به خدا سوگند، هرگز خداوند کسی را که تو یاورش باشی عزت نمی‌دهد و آن کس که تو دستش را بگیری به پا نمی‌خیزد.

#### مشابه

◇ ﴿اِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ اَقْدَامَكُمْ﴾<sup>۵</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری خواهد کرد و پایداری خواهد بخشید.

۱. همان.

۲. ابراهیم، ۲۶.

۳. اسراء، ۶۰.

۴. مُنْهَضٌ: کسی است که به دیگری کمک می‌کند تا از جا برخیزد؛ از ماده «نهوض» به معنی از جا برخاستن گرفته شده و «منهض» از باب افعال.

۵. محمد، ۷.



﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالدِّينَ الَّذِي آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾<sup>۱</sup> ما پیامبرانمان و مؤمنان را در زندگی دنیا و در روز قیامت که شاهدان برای شهادت بر پای می ایستند، یاری می کنیم.

### ۳. نفرین امام در حق مغیره

«أَخْرِجْنَا أَوْ بَعْدَ اللَّهِ نَوَاكُ ثُمَّ ابْلُغْ جَهْدَكَ فَلَا أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ إِن أَبْقَيْتَ»<sup>۲</sup>

از نزد ما بیرون شو. خدا مقصد تو را دور کند (و هرگز به مقصود نرسی) سپس هر چه در توان داری به کار گیر، خدا به تو رحم نکند اگر آنچه در توان داری به کار نگیری.

#### نکته ها

- اشاره به اینکه تو کوچک تر از آن هستی که علی علیه السلام را تهدید کنی.<sup>۳</sup>
- دنائت و فساد مغیره به گونه ای بوده است که امام در نفرین به او می فرماید اگر با ما در افتاده ای و قصد داری که ما را از میان برداری، خداوند ریشه ات را بکند و تو را در دنیا باقی نگذارد و حتی اگر قصد نابودی ما را نداری و می خواهی ما به زندگی خود ادامه دهیم ولی به خاطر مفسده هایی که در جامعه اسلامی می کنی ما از خدا می خواهیم که به تو فرصت ندهد و تو را نابود سازد.

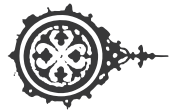
۱. غافر، ۵۱.

۲. نَوَا: دور کند؛ در اصل به معنی مقصد مسافر است خواه دور باشد یا نزدیک؛ التوی: القصد الذي ينويه المسافر من قرب أو بعد هكذا في شرح البحراني، و قال الطريحي: التوى بالفتح البعد و منه حديث علي للمغيرة بن الأحنس أبعد الله نواك من قولهم بعدت نواهم إذا بعدوا بعدا شديدا، و في بعض النسخ أبعد الله نواك بفتح التون و سكون الواو و بعدها همزة و هو التجم و جمعه أنواء و هي التجوم التي كانت العرب تنسب اليها و كانوا إذا دعوا على إنسان قالوا أبعد الله نواك، أي خيرك. قال أبو عبيدة في محكي كلامه: هي أي الأنواء ثمانية و عشرون نجما معروفة المطالع في أزمنة السنة يسقط منها في كل ثلاث عشرة ليلة نجم في المغرب مع طلوع الفجر و يطلع الآخر مقابله من ساعته، و انقضاء هذه الثمانية و العشرين مع انقضاء السنة و كانت العرب في الجاهلية إذا سقط منها نجم و طلع الآخر قالوا لا بد أن يكون عند ذلك مطر فينسبون كل غيث يكون عند ذلك إلى التجم و يقولون و مطرنا بنوء كذا قال: و يسمى نوء لأنه إذا سقط الساقط منها بالمغرب نأى الطالع بالمشرق، و ذلك النهوض هو التوء فسوى التجم به.

ثُمَّ ابْلُغْ جَهْدَكَ: سپس هر چه در توان داری به کار گیر؛ أمر من أفعل أو فعل و كلاهما مروي، و الجهد بالضم الطاقة و بالفتح المشقة و هما مرويان أيضا.

أَبْقَى عَلَيْهِ: به او رحم کرد، وقت برخورد و انتقام را مراعات کرد؛ أبقيت: على فلان أي راعيته و رحمته.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۴۹۸.



## خطبه ۱۳۶

### شناسنامه خطبه

تاریخ و زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام در مدینه،

سال ۳۵ هجری

مخاطب: مردم

علت ایراد سخن: پس از بیعت نکردن برخی افراد

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: ظلم ستیزی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۷.

### پیشگفتار خطبه

از سخنان امام علیه السلام است که درباره بیعت فرمودند:

۱. بیعت با من یک امر اتفاقی و بدون فکر و اندیشه از سوی مردم نبوده است؛ بنابراین

کسی حق ندارد آن را بشکند، زیرا بیعت عام است.

۲. من شما را برای به ثمر رساندن اهداف الهی می خواهم ولی شما مرا برای تأمین منافع

دنیوی خود می خواهید.

۳. از همه مردم می خواهد او را برای گرفتن حق مظلومان از ظالمان یاری دهند.

و معنای سخن این است که من از شما پیروی و فرمان برداری می خواهم تا به یاری شما دین خدا را بر پای دارم و احکام و حدود او را اجرا کنم و شما مرا برای خودتان می خواهید؛ یعنی برای اینکه از عطایا و مقام و منزلت و منافع دیگر دنیوی برخوردار شوید.<sup>۱</sup>

### ۳. یاری از مردم

«أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ»<sup>۲</sup>

ای مردم، مرا برای اصلاح خودتان یاری دهید.

#### نکته

● اشاره به اینکه مکتب تربیتی من برای اصلاح همه شما آماده است. از شما می خواهم با پذیرش نصایح من که برگرفته از منبع وحی و قرآن مجید و تعلیمات پیامبر ﷺ است، در آن شرکت جوید و با من همکاری کنید؛ چراکه اگر جوششی از درون شما نباشد، هیچ برنامه ای مفید نخواهد بود.<sup>۳</sup>

#### مشابه

◇ «أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبَرًّا وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا وَلَا أَغْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طِمْرًا وَلَا حُرْتُ مِنْ أَرْضِهَا شَبْرًا وَلَا أَخَذْتُ مِنْهُ إِلَّا كَفُوتِ أَتَانٍ دَبْرَةً وَلَهْيِي فِي عَيْنِي أَوْهَى وَأَوْهَنُ مِنْ عَفْصَةٍ مَقْرَةٍ»<sup>۴</sup> مرا با ورع و کوشش در عبادت و پاک دامنی و درستی یاری کنید. به خدا قسم من از دنیای شما طلایی نیندوخته، و از غنائم فراوان آن ذخیره ای برنداشته و عوض این جامه کهنه ام جامه کهنه دیگری آماده

لَمْ تَكُنْ بَيِّعْتُكُمْ إِلَّا بِي فُلْتَةً وَلَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِدًا إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَأَيُّمُ اللَّهِ لَا تُنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَلَا قُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُوْرِدَهُ مِنْهُلِ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهًا.

### ۱. ناگهانی نبودن بیعت با امام

«لَمْ تَكُنْ بَيِّعْتُكُمْ إِلَّا بِي فُلْتَةً»<sup>۱</sup>

بیعت شما (توده مردم) با من بی مطالعه و ناگهانی نبود.

#### مشابه

◇ «قَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُهَا وَنَارَعْتُكُمْ يَدِي فَجَاذَبْتُهَا»<sup>۲</sup> دستم را بستم، باز کردید.

دستم را عقب بردم، کشیدید.

◇ «لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي وَلَمْ أَبَايَعُهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي وَإِنِّكُمَا مِمَّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايَعَنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَلَا [الْحَرْصِ] لِعَرَضٍ حَاضِرٍ»<sup>۳</sup> من قصد مردم نکردم تا اینکه قصد من کردند و (برای بیعت بستن) دست به سوی آنان دراز نمودم تا اینکه ایشان دست پیش من دراز کردند و شما از جمله کسانی بودید که قصد من کردید و بیعت نمودید و مردم با من بیعت نکردند به جهت تسلط و غلبه و نه به جهت مال و دارایی موجود.

### ۲. متفاوت بودن هدف من با شما

«وَلَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِدًا إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ»<sup>۴</sup>

وضع من و شما یکسان نیست. من شما را برای رضای خدا می خواهم و شما مرا برای خود.

#### نکته

● این بیان اشاره است به تفاوتی که میان اقدامات امام علی (ع) و خواسته های آن ها وجود دارد و این تفاوت و اختلاف را با ذکر اینکه من شما را برای خدا می خواهم، روشن می گرداند

۱. فُلْتَةً: ناگهانی، کاری که بدون تدبیر و اندیشه از انسان سر زده باشد؛ الأمر يقع من غير تدبیر ولا روية.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۴.

۴. أُرِيدُكُمْ: شما را می خواهم.

تُرِيدُونَنِي: شما مرا می خواهید.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۱۳۵.

۲. أَعِينُونِي: مرا کمک کنید.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۰۳.

۴. نهج البلاغه، نامه ۴۵.



## استعاره

مستعار: منهل

مستعار منه: آبشخور

مستعار له: حق

**جامع:** واژه «منهل» را برای حق، استعاره آورده، بدین مناسبت که آبشخور محلی است که تشنه کمان با رسیدن به آن از رنج تشنگی آسوده می شوند، حق نیز چشمه زلالی است که سینه ستمديدگان به آن شفا می یابد و با رسیدن بدان درد و رنج آنان برطرف می شود.

نکرده ام و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم و دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است.

﴿قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا﴾<sup>۱</sup> آنچه پروردگار من مرا بدان توانایی داده است بهتر است. مرا به نیروی خویش مدد کنید تا میان شما و آن ها سدی برآورم.

﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾<sup>۲</sup> در نیکوکاری و پرهیز، همکاری کنید نه در گناه و تجاوز و از خدای بترسید.

## ۴. شناساندن حق مظلوم

«وَإِنَّمَا لِلَّهِ لَانْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَلَا قُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّىٰ أُورِدَهُ مَنَهْلَ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهَا»<sup>۳</sup>

به خدا سوگند، داد مظلوم را از ظالمش می ستانم و افسار ظالم را می کشم تا او را به آبشخور حق وارد سازم هرچند از این کار ناخشنود باشد!

۱. کهف، ۹۵.

۲. مائده، ۲.

۳. لَانْصِفَنَّ: قطعاً انصاف را اجرا خواهم کرد.

**خِزَامَتِهِ:** افسار، حلقه ای است که در بینی شتر می کنند و طنابی به آن می بندند که با کشیدن آن، شتر ناچار می شود پیروی کند. بعضی گفته اند اگر جنس آن حلقه از مس باشد به آن «بره» می گویند و اگر از مو باشد «خرامه» نامیده می شود؛ خزمت: البعير بالخزامة و هي حلقة من شعر تجعل في وتره انف البعير ليشد فيها الزمام و يسهل قياده.

**أُورِدَهُ:** او را وارد سازم؛ **الورد:** حضور الماء للشرب و الايراد الاحضار.

**مَنَهْلٌ:** چشمه سار؛ از ماده «نهل» به معنی نوشیدن نخستین و منهل به جایی گفته می شود که می توان از آنجا از آب نهر استفاده کرد. توجه داشته باشید که سطح آب بسیاری از رودخانه ها از ساحل پایین تر است و معمولاً برای رسیدن آب، بریدگی مخصوص درست می کنند تا مردم و حیوانات به راحتی به آب برسند، آن مسیر را «شریعه» و نقطه آخر آن را «منهل» می گویند؛ **المشرب من نهل الماء** کفرح شربه.

**کاره:** کراهت دارنده.



## خطبه ۱۳۷

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در آستانه جنگ جمل

مخاطب: سپاهیان

علت ایراد سخن: آخرین هدایتگری های امام

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: ناکثین<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۱.

### پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علیه السلام درباره بیعت طلحه و زبیر ایراد فرموده است. امام در این خطبه به پیمان شکنی طلحه و زبیر به بهانه شرکت علی علیه السلام در قتل عثمان، اشاره و آن دورا نصیحت آمیخته به تهدید می کند؛ همچنین اشاره به مسئله بیعت و اینکه من طالب حکومت نبودم و در پایان امام طلحه و زبیر را نفرین می کند.

## ۲. ۱. قاتلین انتقام جو

«وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ»<sup>۱</sup>

آن‌ها حق را مطالبه می‌کنند که خود آن را ترک نموده‌اند و انتقام خونی را می‌خواهند که خود آن را ریخته‌اند.

## ۳. ۱. عدالت خواهان محکوم

«فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيبَهُمْ مِنْهُ وَإِنْ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي فَمَا الظَّالِمَةُ إِلَّا قَبْلَهُمْ وَإِنْ أَوَّلَ عَدْلِهِمْ لِلْحُكْمِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ»<sup>۲</sup>

اگر من در ریختن این خون شریک آن‌ها بودم، آنان نیز در آن سهمی دارند و اگر خودشان به تنهایی این کار را کرده‌اند، باید انتقام را از خود بگیرند و نخستین مرحله عدالت این است که خود را محکوم کنند.

## نکته

● اینجا دو مسئله است که اگر طلحه و زبیر بخواهند با عدالت رفتار کنند باید ابتدا خود را محکوم نمایند. مسئله اول خود عثمان است که آنان خود محرک قتل وی بودند و در ریختن آن دست داشتند و مسئله دوم اینکه آنان ابتدا با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند و پس از آن بدون دلیل نقض بیعت نمودند و نقض بیعت آن‌ها خود گناهی است که اگر بخواهند بر اساس عدالت قضاوت و عمل کنند ابتدا باید خود را محکوم نمایند؛ بنابراین در هر دو صورت آغاز عدالت آنان این است که باید بر ضد خودشان حکم کنند.

## مشابه

◇ ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾<sup>۳</sup> و هر که بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است.  
◇ ﴿وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>۴</sup> ما به آن‌ها ستم نکرده‌ایم، آنان خود به خویش ستم کرده‌اند.

۱. سَفَكُوهُ: خون ریختند؛ از ماده «سَفَكَ» به معنای ریختن خواه ریختن خون باشد یا اشک یا شیء مذاب؛ انْسَفَكَ، انْسَفَاكَ: ریخته شد؛ السَّفَاك: بسیار خون‌ریز؛ سَفَكَ، سَفَكًا الْمَاءُ أَوِ الدَّمُ: خون یا آب را ریخت و روان کرد.

۲. وَلَوْهُ: به عهده گرفتند، اقدام کردند، متصدی شدند.

الظَّالِمَةُ: خون‌خواهی؛ طلب شده، چیزی که مطالبه می‌شود، خواسته شده؛ بکسر الالام المطلوب.

۳. فتح، ۱۰.

۴. نحل، ۱۱۸.

وَ اللَّهُ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ نَصْفًا وَ إِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ وَ دَمًا هُمْ سَفَكُوهُ فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيبَهُمْ مِنْهُ وَ إِنْ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي فَمَا الظَّالِمَةُ إِلَّا قَبْلَهُمْ وَ إِنْ أَوَّلَ عَدْلِهِمْ لِلْحُكْمِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ. إِنْ مَعِيَ لَبْصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ وَ لَا لَيْسَ عَلَيَّ وَ إِنَّهَا لَلْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ فِيهَا الْحَمَا وَ الْحَمَّةُ وَ الشُّبْهَةُ الْمُغْدِفَةُ وَ إِنْ الْأَمْرُ لَوَاضِحٌ وَ قَدْ زَاخَ الْبَاطِلُ عَنْ نَصَابِهِ وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ شَعْبِهِ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَا فِرْطَنَ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَاتِحُهُ لَا يَصُدُّرُونَ عَنْهُ بَرِيٌّ وَ لَا يَعْبُونَ بَعْدَهُ فِي حَسَنِي . فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوذِ الْمَطَافِيلِ عَلَى أَوْلَادِهَا تَقُولُونَ الْبَيْعَةُ الْبَيْعَةُ قَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُمُوهَا وَ نَارَ عَتَكُمُ يَدِي فَجَادَتْكُمْ هَا اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَ ظَلَمَانِي وَ نَكَثَا بَيْعَتِي وَ أَلَبَا النَّاسَ عَلَيَّ فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا وَ لَا تُحَكِّمَ لَهُمَا مَا أَبْرَمَا وَ أَرِهْمَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَلَا وَ عَمِلَا وَ لَقَدْ اسْتَشَبَّتُهُمَا قَبْلَ الْقِتَالِ وَ اسْتَأْنَيْتُ بِهِمَا أَمَامَ الْوَقَاعِ فَعَمَّطَا النِّعْمَةَ وَ رَدَّا الْعَافِيَةَ.

## ۱. خطاب به طلحه و زبیر

## ۱. ۱. دروغ‌گویان بی‌انصاف

«وَ اللَّهُ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ نَصْفًا»<sup>۱</sup>

به خدا سوگند، آتش افروزان جنگ جمل هیچ ایراد منطقی بر من نداشتند و میان من و خود، انصاف را مراعات نمودند.

## نکته

● طلحه و زبیر، آن حضرت و بیعت با او را برای دنیای خود می‌خواستند. آنان تمایل داشتند که با حمایت از حضرت علی علیه السلام از طرف او به استانداری کوفه و بصره برسند و بعد هم مانند زمان عثمان در مقابل کارهایی که انجام می‌دهند، پاسخ‌گو نباشند. انتظار آن‌ها این بود که بیت‌المال و خراج و درآمدهای این دو استان به‌طور کلی در اختیار آنان باشد. وقتی مشاهده کردند که علی علیه السلام مطابق با خواسته‌های آنان رفتار نمی‌کند، جنگ جمل را به راه انداختند و برای بهانه شروع جنگ، آن حضرت را متهم کردند که در قتل عثمان شریک بوده است.

۱. مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا: از من منکری نیافتند.

نَصْفًا: انصاف؛ به کسر نون و به ضم آن به معنی انصاف و عدالت است؛ محرکه اسم من الانصاف و هو العدل.

## ۲. اشاره به بصیرت امام

«إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ وَلَا لَبِسَ عَلَيَّ وَ إِنَّمَا لَلْفِتَّةُ الْبَاغِيَةُ فِيهَا الْحَمَاءُ وَالْحُمَةُ وَالْشُّبْهَةُ الْمُغْدِفَةُ وَإِنَّ الْأَمْرَ لَوَاضِحٌ وَقَدْ زَاخَ الْبَاطِلُ عَنْ نِصَابِهِ وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ شُعْبِهِ»<sup>۱</sup> من بصیرت و بینایی خویش را به همراه دارم. امری را بر کسی مشتبه نساختم و چیزی بر من مشتبه نشده است. آنان همان گروه سرکش و ستمگرند که فساد و زیان و اشتباه‌کاری تیره و تار با آن‌هاست ولی مطلب واضح است؛ باطل از ریشه کنده شده و زبانش از فتنه‌انگیزی بریده است.

## نکته‌ها

- امام علیه السلام می‌فرماید: نه من در این خبر اشتباه کرده‌ام و نه کسی که آن خبر را به من فرموده، یعنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله.

- این کلام مبارک امام علیه السلام اشاره به حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «لَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى تَتَنَابَحَ كِلَابُ مَاءٍ بِالْعِرَاقِ يُقَالُ لَهُ الْحَوَابُ امْرَأَةٌ مِنْ نِسَائِي فِي فِتْنَةٍ بَاغِيَةٍ»<sup>۱</sup> شب‌ها و روزها نمی‌گذرد تا زمانی که سگ‌های آبادی معروفی در «عراق» که به آن «حواب» گفته می‌شود در برابر زنی از زنان من که در میان گروه ستمگری قرار گرفته، پارس می‌کنند. این همان حادثه معروفی است که اصحاب جمل به‌هنگامی که از مدینه به‌سوی بصره می‌آمدند وقتی به سرزمین «حواب» رسیدند، سگ‌های زیادی در اطراف عایشه پارس کردند. او به یاد این حدیث افتاد و بسیار وحشت کرد و فریاد کشید و گفت: مرا به مدینه بازگردانید ولی سیاست‌بازان حرفه‌ای گروهی از مردم محل را بسیج کردند که گواهی دهند اینجا سرزمین «حواب» نیست.<sup>۲</sup>

- تعبیر به «فِيهَا الْحَمَاءُ وَالْحُمَةُ» با توجه به اینکه «حماء» به معنی لجن و ماده تیره‌رنگی که در کف استخرها و حوض‌هاست و «حمة» به معنی نیش عقرب و مار یا سم آن‌هاست، کنایه‌ای است از افراد کثیف و آلوده و خطرناکی که در میان فتنه یعنی آتش افروزان جنگ جمل بوده است.<sup>۳</sup>

- «الْمُغْدِفَةُ» اشاره به جنجالی است که آتش افروزان جنگ جمل به‌عنوان خون‌خواهی قتل عثمان برپا کردند.<sup>۴</sup>

- طلحه و زبیر ابتدا آمدند و با حضرت بیعت کردند و بعد هم به‌خاطر مقام دنیا بیعت‌شکنی کرده، عایشه را نیز با خود همراه نمودند؛ بنابراین ممکن است مردم دچار سرگردانی شده باشند ولی من هرگز دچار شک و تردید نشدم. علاوه بر آن امر باطل یعنی بهانه قرار دادن خون عثمان از سوی طلحه و زبیر از اصل و ریشه زایل شد و زبانش از اینکه بتواند فساد را انگیزد، قطع شد.

## مشابه

- ◇ ﴿هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾<sup>۵</sup> بگو: این راه من است. من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به‌سوی خدا می‌خوانیم.

۱. منهاج البراعه، ج ۸، ص ۳۳۸.

۲. الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۱۵.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۱۱.

۴. همان.

۵. یوسف، ۱۰۸.

۱. مَا لَبَسْتُ: مشتبه نکردم؛ از ماده «لَبَسَ» به معنای پوشاندن، مشتبه کردن؛ ما لبست: نه پوشانده‌ام؛ لبست: بالبناء للفاعل.

وَلَا لَبِسَ عَلَيَّ: بر من پوشانده نشده، مشتبه نشده؛ لبس: بالبناء للمفعول، قال السَّارح المَعْتزَلِي، و لَبَسْتُ عَلَى فُلَانٍ الْأَمْرَ وَ لَبَسَ عَلَيْهِ الْأَمْرُ كِلَاهُمَا بِالتَّخْفِيفِ وَ لَكِنْ الْمَوْجُودُ فِي مَا رَأَيْتُهُ مِنَ النِّسْخِ بِالتَّشْدِيدِ قَالَ الْفَيْرُوزِ أَدَبِي: لبس عليه الأمر يليسه خلطه و ألبسه غطاء، و أمر ملبس و ملتبس بالأمر مشتبه التلبيس و التخليط و التدليس، و قال بعض السَّارحين: التشديد للتكثير.

لَلْفِتَّةُ: قوم؛ از ماده «فاء» به معنای رجوع.

الْبَاغِيَةُ: ستمکار؛ از ماده «بغى» به معنای تجاوزگر، ستمکار؛ «ال» آن برای عهد و به معنای «باغیه» معین است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر آن را به امام داده بود.

الْحَمَاءُ: بدون همزه به معنای فامیل است که در اینجا به زبیر پسرعمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام اشاره دارد؛ بالتحريك كالحماة بالتاء الأسود المتن.

الْحُمَةُ: خويشاوند؛ به معنای مار و نیش هر حشره گزنده است؛ بضم الحاء و فتح الميم و تخفيفها العقرب و كلشيء يلسع أو يلدغ.

الْمُغْدِفَةُ: تاریکی آور؛ از ماده «اغدا» است در اصل به معنای پوشانیدن آمده؛ بفتح الدال الخفيفة من اغدفت المرأة قناعها أرسلته على وجهها، و عن بعض النسخ بكسر الدال من أغدفت الليل إذا أظلم. زَاخ: دور شد و رفت؛ زایل شد.

نِصَابِهِ: اصل، ریشه و اصل، دسته کارد و امثال آن؛ التصاب: الأصل و المرجع.

شُعْبِهِ: تهییج؛ مصدر است و به معنی به راه انداختن شر و فساد است؛ بسكون الغين المعجمة تهيج الشر من شغب الحقد شغباً من باب منع و في لغة ضعيفة بالتحريك و ماضيها شغب بالكسر كفرح.

### ۳. تهدید شدید امام

«وَإِنَّمِ اللَّهُ لَا فَرْطَنَ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَاتِحُهُ لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ بَرِيٌّ وَلَا يَعْبُونَ بَعْدَهُ فِي حَسِيٍّ»<sup>۱</sup>  
به خدا سوگند، حوض آبی برای آن‌ها فراهم سازم که فقط خودم بتوانم آب آن را بکشم. به یقین آن‌ها از آن سیراب برنمی‌گردند و پس از آن دیگر آبی نخواهند نوشید.

#### نکته

- حضرت امیر علیه السلام در اینجا شروع می‌کند به تهدید کردن طلحه و زبیر و می‌فرماید حوضی را برای شما پر آب سازم یا به اصطلاح نانی را برای شما بپزم که پس از آن دیگر سیراب نشوید؛ به عبارت دیگر میدان جنگی را برای شما برپا کنم که راه دیگری به جز کشته شدن در آن نداشته باشید.

۱. لَا فَرْطَنَ: قطعاً پر خواهم کرد؛ از ماده «افراط» در اصل به معنی تجاوز از حد است ولی گاه به معنی انجام حداکثر کاری آمده است و در اینجا نیز به همین معناست؛ یعنی گرداب جنگ را برای مخالفان کاملاً پر می‌کنم که راه نجاتی نداشته باشند؛ بضم الهمزة من باب الافعال من أفرطت المزادة أى ملاتها، و یروی بفتح الهمزة وضمّ الزاء من فرط زید القوم أى سبقهم فهو فرط بالتحریک.

مَاتِحٌ: کشنده آب؛ از ماده «متح» به معنی کشیدن آب از بالا مانند کشیدن آب از چاه به وسیله دلوست؛ بنابراین «ماتح» به کسی گفته می‌شود که دلو را به وسیله طناب در چاه می‌افکند و آب آن را می‌کشد؛ المستقی من فوق. لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ: از آن برنمی‌گردند.

رِيٌّ: سیراب شدن؛ اسم مصدر به معنی سیرابی است و مصدر آن «ری» است و «باء» در «بری» معنی معیت دارد. لَا يَعْبُونَ: آب نمی‌نوشند؛ از ماده «عب» به معنی نوشیدن آب یا مایع دیگر با یک نفس است و در تعبیرات معمولی «لاجرعه» گفته می‌شود. گاهی انسان آب را آرام و با مکش می‌خورد که همین هم درست است ولی گاهی به اندازه‌ای تشنه است که ناگهان هر چه بتواند آب را فرو می‌دهد که می‌گویند آب را قورت داد. عرب‌ها در گذشته که آب لوله‌کشی وجود نداشت وقتی در بیابان به آب می‌رسیدند چون بسیار تشنه بودند، آب را قورت می‌دادند که البته این‌طور آب خوردن مضر است و موجب بیماری کبد می‌شود ولی کسی که خیلی تشنه باشد گوش به این حرف‌ها نمی‌دهد؛ العَبُّ: شرب الماء من غیر مصّ أو تتابع الجرّ.

حَسِيٍّ: زمین نرمی که آب در آن جمع می‌شود؛ به معنی بیابانی است که آب در آن جمع می‌شود؛ فی التسخ بکسر الحاء و سکون السّین قال الشّارح المعتزلی: ماء کامن فی رمل یخفر عنه فلیستخرج و جمعه أحساء و فی القاموس الحسی کالی سهل من الأرض یستقّع فیہ الماء أو غلظ فوقه رمل یجمع ماء المطر و کَلَمًا نزلت دلواً جمّت اخری جمعه احساء و حساء.

- ◇ «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup> حق را به باطل میامیزید و با آنکه حقیقت را می‌دانید، کتمان‌ش می‌کنید.
- ◇ «لِيُرْذَوْهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ»<sup>۲</sup> تا هلاکشان کنند و درباره دینشان به شک و اشتباهشان افکنند. اگر خدا می‌خواست چنین نمی‌کردند.
- ◇ «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ»<sup>۳</sup> قارون از قوم موسی بود که بر آن‌ها افزونی جست.

#### استعاره

مستعار: حمأ

مستعار منه: فتنه

مستعار له: کینه‌ها و تیرگی‌های درونی این گروه

جامع: حمأ برای کینه‌ها و تیرگی‌های درونی این گروه استعاره شده است؛ زیرا همان‌گونه که گل‌ولای، آب را تیره و گندیده می‌کند، فتنه‌ای که این گروه به پا کرده نیز موجب پیدایش تیرگی در اوضاع جهان اسلام و پدید آمدن بی‌نظمی و آشوب در میان مسلمانان شد.

#### استعاره

مستعار: مُغْدِفَةٌ

مستعار منه: تاریکی

مستعار له: شبهه‌کاری

جامع: ذکر «شبهه مغدفه» اشاره است به اینکه این‌ها دست به شبهه‌کاری زده و به خون‌خواهی عثمان برخاسته و امر را بر مردم مشتبه ساخته‌اند. برای این اقدام آن‌ها، صفت مغدفه را که به معنای تاریکی است، استعاره آورده است؛ زیرا مانند شب تاریک که انسان در آن راه به جایی نمی‌برد، اکثر مردم در این فتنه دچار شبهه و فریب شده تا حدی که در این راه کشته شده و جان خود را از دست داده‌اند.

۱. بقره، ۴۲.

۲. انعام، ۱۳۷.

۳. قصص، ۷۶.

## مشابه

- ❖ «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ ثُمَّ ارْتَدَوْا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ»<sup>۱</sup> توبه کسانی که پس از ایمان آوردن کافر شدند و بر کفر خود افزودند، پذیرفته نخواهد شد.
- ❖ «لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ»<sup>۲</sup> که شفاعتشان هیچ سود ندهد، مگر از آن پس که خدا برای هرکه خواهد رخصت دهد.

## ۴. اصرار به بیعت، بیعت شکنان

«فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوذِ الْمَطَافِيلِ عَلَى أَوْلَادِهَا تَقُولُونَ الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ قَبِضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُمُوهَا وَنَارَعْتُكُمْ يَدِي فَجَادَتْكُمْ مَوَاهَا»<sup>۳</sup>

شما همچون مادرانی که از روی شوق به فرزندان خود روی می آورند، به سوی من آمدید و می گفتید: بیعت! بیعت! من دستم را بستم و شما آن را گشودید، من دست خود را عقب می کشیدم و شما به سوی خود می کشیدید.

۱. آل عمران، ۹۰.

۲. نجم، ۲۶.

۳. فَأَقْبَلْتُمْ: اقبال کردید.

الْعُوذُ: نوزاد حیوان ماده؛ جمع «عائذ» به معنی حیوانی که تازه فرزند آورده است و می خواهد آن را شیر دهد؛ البته اختصاص به حیوان ندارد و زنی که تازه بچه دار شده است نیز اقبال دارد که بچه اش را شیر دهد و نگهداری کند؛ بالضم الحديثات النتاج من النوق و الظباء و كل انثى كالعوذ ان جمعا عائذ كحائل و حول و راع و رعيان.

الْمَطَافِيلُ: صاحبان فرزند؛ جمع «مُطْفِل» به معنی انسان یا حیوانی است که فرزند دارد؛ بنابراین «عوذ» و «مطافیل» قریب المعنی هستند و در اینجا جنبه تأکیدی دارد؛ کالمطافل جمع المطفل و زان محسن ذات الطفل من الانس و الوحش.

قَبِضْتُ: بستم؛ از ماده «قَبَضَ» به معنای گرفتن، بستن.

كَفِّي: دستم؛ از ماده «كَفَفَ» به معنای دست باز داشتن، تَكَفَّفَ، تَكَفَّفَا النَّاسُ: دست خود را برای درخواست چیزی به سوی مردم دراز کرد.

بَسَطْتُمُوهَا: باز کردید.

نَارَعْتُكُمْ: دوری کردم؛ از ماده «نَرَعَ» به معنای کندن؛ انْتَرَعَ، انْتَرَاعاً الشیءُ: آن چیز کنده شد؛ اسْتَنْزَاعاً عن الشیء: از او خواست تا از آن چیز دست بردارد؛ در اینجا یعنی دست خود را پس کشیدم و جدا کردم.

فَجَادَتْكُمْ مَوَاهَا: جذب کردید، کشیدید؛ از ماده جَذَبَ، اجْتَذَبَ، اجْتَذَاباً: او را به سوی وی کشانید، انْجَذَبَ، انْجَذَاباً: الیه: به سوی او کشیده شد؛ تَجَادَبَ، تَجَادَباً الرِّجَالُ الشیءُ: آن دو مرد چیزی را در کشیدند.

## نکته ها

- تعبیرات امام علیه السلام بیانگر اشتیاق فوق العاده مردم به بیعت است، در عین بی اعتنائی امام نسبت به آن.<sup>۱</sup>
- حضرت در اینجا اشاره می کند به چگونگی بیعت خود که بر خلاف بیعت با ابوبکر که ناگهانی و بدون تأمل نبود بلکه پس از کشته شدن عثمان که ابتدا با اعتراض مصری ها و بعد با تحریک امثال طلحه و زبیر صورت گرفت، مردم پیرامون حضرت امیر علیه السلام گرد آمدند و فشار آوردند تا ایشان بیعت را بپذیرد. امیرالمؤمنین در ابتدا کنار می کشید و حاضر نبود این مسئولیت را بپذیرد تا اینکه فشارها زیاد شد.

## مشابه

- ❖ «فَمَا زَاغَنِي إِلَّا وَ النَّاسُ إِلَيَّ كَعُوفِ الضَّبُعِ قَدِ انْثَالُوا عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ»<sup>۲</sup> روز بیعت، فراوانی مردم چون یال های پرپشت گفتار بود که از هر طرف مرا احاطه کردند.

## تشبیه

مشبه: مردم

مشبه به: مادرانی که از روی شوق به فرزندان خود روی می آورند

وجه شبه: امام علیه السلام میزان شوق و اشتیاق فوق العاده مردم برای بیعت را به اشتیاق مادرانی تشبیه می کند که به فرزند خود روی می آورند.

## ۵. شکایت امام از بیعت شکنان به خدا

«اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَ ظَلَمَانِي وَ نَكَثَا بَيْعَتِي وَ آلَا النَّاسَ عَلَيَّ»<sup>۳</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۱۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۳. قَطَعَانِي: آن دو با من قطع کردند؛ از ماده «قَطَعَ» یعنی قطع رحم کردند. رابطه خویشی را رعایت نکردند. ظَلَمَانِي: آن دو به من ظلم کردند.

نَكَثَا: آن دو نقض پیمان کردند؛ نقض کردند یعنی پیمان و بیعت خود را با من زیر پا گذاشتند.

آلَبَ: آن دو شوراندند؛ از ماده «تَأَلَّبَ» به معنی تحریک و افساد و شوراندن مردم است. اصل معنای آن همان جمع کردن و گرد آوردن است اما چون معمولاً جمع کردن علیه کسی برای شورش و فساد است به این اعتبار آن را به معنای «افساد» هم گرفته اند؛ التَّأَلَّبُ: التحريض و الافساد.



## ۷. پرهیز امام از خونریزی

«وَلَقَدْ اسْتَبْتُّهُمَا قَبْلَ الْقِتَالِ وَاسْتَأْنَيْتُ بِهِمَا أَمَامَ الْوُقَاعِ فَعَمَّطَا النَّعْمَةَ وَرَدَّا الْعَافِيَةَ»<sup>۱</sup>  
 من پیش از جنگ از آن‌ها درخواست کردم که دست بردارند و بازگردند و انتظار بازگشتشان را  
 نیز می‌کشیدم ولی آن‌ها پشت پا به نعمت زدند و دست رد بر سینه عافیت.

### نکته‌ها

- امام علیه السلام در این گفتار عذر خود را در مورد طلحه و زبیر، پیش از شروع جنگ با آن‌ها برای مردم بیان می‌کند و تذکر می‌دهد که برای جنگ با این‌ها پیش از این خودداری و بردباری بسیار کرده و با مهربانی از آن‌ها خواسته است که به‌سوی حق بازگردند و از گناهی که به‌سبب شکستن بیعت خود مرتکب شده‌اند، توبه کنند.<sup>۲</sup>
- مقصود از نعمتی که حضرت می‌فرماید آن را پوشاندند می‌تواند همان نعمت نصیحت یا مهلتی باشد که امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان داد یا نعمت ولایت و صلحی که بین مسلمانان وجود داشت؛ علاوه بر آن طلحه و زبیر با اینکه ثروت زیادی داشتند ولی باز هم امیرالمؤمنین علیه السلام حقوقشان را از بیت‌المال مانند سایر مردم پرداخت می‌کرد و با وجود این نعمت‌ها باز هم به‌دنبال حکومت بصره و کوفه بودند و در نتیجه هر دو کشته شدند.

۱. اسْتَبْتُّهُمَا: طلب برگشت کردم؛ از ماده «ثوب» به معنی بازگشت بیمار به تندرستی است و مفهوم جمله این است که من از طلحه و زبیر خواستم از راه انحرافی خود بازگردند؛ استَبْتُّهُمَا: فی بعض النسخ بالثاء المثناة من تاب یتوب أى رجع و منه المثابة للمنزل، لَأَنَّ النَّاسَ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ فِی أَسْفَارِهِمْ وَ فِی بَعْضِهَا اسْتَبْتُّهُمَا بِالثاء المثناة من تاب یتوب أى طلبت منهما أَنْ یتوبا.

اسْتَأْنَيْتُ: انتظار کشیدم؛ از ماده «أنت» به معنی صبر کردن و انتظار کشیدن است و مفهوم جمله این است که من منتظر بودم پیشنهاد در آن‌ها مؤثر افتد و بر سر عقل آیند و راه عافیت را در پیش گیرند ولی افسوس؛ من الاناة و استانی بفلان انتظار به.

الْوُقَاع: جنگ؛ این واژه گاه به معنی مصدري به کار می‌رود و گاه به عنوان جمع «وقیعه»؛ البته وقیعه به معنای غیبت و بدگویی هم می‌آید ولی در اینجا به معنای جنگ است.

عَمَّطَا النَّعْمَةَ: آن دو نعمت را انکار کردند؛ از ماده «غمط» به معنی کوچک شمردن چیزی و کفران نعمت است و در اینجا اشاره به این است که طلحه و زبیر فرصت خوبی را که من به آن‌ها داده بودم کوچک شمردند و کفران نعمت کردند؛ غمط: فلان بالنعمة إذا لم يشكرها و حقها من باب ضرب و سماع.

رَدَّا: برگرداندند؛ اِزْتَدَّا الشَّيْءَ: آن چیز را برگردانید، از او خواست که آن چیز را برگرداند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۶۱.

خداوند، آن دو (طلحه و زبیر) از من بریدند و به من ستم کردند، بیعتم را شکستند و مردم را بر ضد من شوراندند.

### نکته

- وقتی حضرت می‌فرماید این دو نفر از من بریدند ممکن است قطع رحم یا پیمان شکنی و نقض بیعت منظور باشد؛ زیرا اگر کسی از ابتدا بیعت نکند، چندان مهم نیست ولی اگر بیعت کند و بعد آن را بشکند، بسیار ناشایسته است.

## ۶. نفرین امام در حق پیمان شکنان

«فَاخْلُلْ مَا عَقَّدَا وَلَا تُحْكِمْ لَهُمَا مَا أُبْرِمَا وَ أَرِهِيَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَلَا وَ عَمَلَا»<sup>۱</sup>  
 پس آنچه ایشان بسته‌اند، بگشا و آنچه تاییده‌اند، محکم مکن و برای آنان در آنچه آرزو کردند و به اجرا گذاشتند بدی ارائه کن.

### نکته

- طلحه و زبیر علیه حضرت علی علیه السلام توطئه کردند و عایشه را هم دست خود نمودند و گروهی را مقدم و مآخر لشکر قرار دادند و مقدماتی را فراهم آوردند تا با علی علیه السلام مبارزه کنند که همه این مقدمات به عنوان گره باطلی است که آن را بستند؛ بنابراین حضرت از خداوند درخواست می‌کند که خدایا گرهی را که آنان بستند، باز کن یعنی همه ابزار و مقدمات و قراردادهایی را که برای جنگ با من بستند در هم بریز و نابود فرما.

۱. اَخْلُلْ: باز کن؛ از ماده «حلّ» به فتح اول به معنای باز کردن، اِنْحَلَّ، اِنْحِلَالًا: گسسته شد، باز شد.

عَقَّدَا: آن دو بستند، گره زدند؛ عَاقَدٌ، مُعَاقِدَةٌ: با او پیمان بست.

لَا تُحْكِمْ: محکم نگردان؛ أَحْكَمُ: الشَّيْءُ أَتَقْنَهُ.

مَا أُبْرِمَا: آنچه آن دو پایدار کردند؛ امر از مبرم به معنای کار محکم؛ تابیدند، محکم کردند؛ أُبْرِمُ: الجبل جعله طاقين ثُمَّ فَنَلَهُ وَ أُبْرِمُ الْأَمْرَ أَحْكَمَهُ.

أَرِهِيَا: آن دو را نشان بده.

الْمَسَاءَةُ: بدی؛ از ماده «سوء» به معنای بدی.

مَا أَمَلَا: آنچه آن دو آرزو کردند؛ از ماده «امل» به معنای آرزو کردند.



## خطبه ۱۳۸

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه سال ۴۰ هجری

مخاطب: کوفیان

علت ایراد سخن: بیان حوادث سخت آینده

موضوع: سیاسی، تاریخی، اعتقادی

ویژگی: آینده‌شناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۷.

### پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علی (ع) از حوادث مهم آینده پیشگویی می‌کند. اشاره به یک مرد الهی می‌کند که اساس کار خود را بر هدایت‌های قرآنی می‌گذارد که همان حضرت مهدی است و به حوادث خونینی اشاره می‌کند که با قیام آن مرد الهی برای اقامه حکومت عدل صورت می‌گیرد و همچنین به حوادث خونین دیگری اشاره می‌فرماید: که از شام بر می‌خیزد و مردم را شدیداً گرفتار می‌کند.

## نکته‌ها

- ریشه همه بدبختی‌ها دو چیز است: ۱. حاکم کردن هوای نفس بر عقل؛ ۲. تطبیق خواسته‌های دل بر آیات قرآن از طریق تفسیر به رأی.<sup>۱</sup>
- منظور از «هدی» در اینجا عقل است و هرچیز سودمندی برای زندگی است.<sup>۲</sup>

## مشابه

- ◇ ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَغَلَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً﴾<sup>۳</sup> آیا آن کس را دیده‌ای که هوسش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد و بر گوش و دلش مهر نهاد و بر دیدگانش پرده افکند؟
- ◇ «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ [اِثْنَانِ] اِثْنَانِ اتِّبَاعِ الْهَوَى وَطُولِ الْأَمَلِ»<sup>۴</sup> ای مردم، ترسناک‌ترین چیزی که بر شما می‌ترسم دو چیز است: ۱. پیروی هوای نفس؛ ۲. بی‌مرز بودن آرزو.

## ۱.۲. جنگ‌های سخت عصر حضرت

«حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ بَادِيًا تَوَاجِدُهَا»<sup>۵</sup>

تا جنگ همچون شیری خشمگین که دندان‌هایش را بنمایاند بر شما برپا گردد.

## نکته‌ها

- منظور بیان نتیجه سستی آن‌ها در یاری و فرمان‌برداری از آن حضرت در راه پیشبرد جنگ و روبه‌رو شدن با دشمن است و مانند این است که گفته باشد: شما پیوسته از یاری

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۲۶.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۴۷.

۳. جائیه، ۲۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

۵. تَقُومَ عَلَى سَاقٍ: برپا می‌شود؛ کنایه از جدی شدن جنگ است؛ ما بین الركبة و القدم و الجمع سوق قال سبحانه: فطُفِقَ مَسَاحًا بِالسَّوْقِ وَالْأَعْنَاقِ، و السَّاقِ أَيْضًا الشَّدَّةُ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ يَوْمَ يَكْشِفُ عَنْ سَاقٍ، أَيْ عَنْ شِدَّةٍ، قَالَ الْفَيْرُزِ أِبَادِي: وَ التَّفْتُ السَّاقِ بِالسَّاقِ آخِرُ شِدَّةِ الدُّنْيَا بِأَوَّلِ شِدَّةِ الْآخِرَةِ. بَادِيًا: نِشَانِ دِهْنَدَن؛ اسم فاعل از مادة «بدأ، يبدؤا» به معنای آشکار. تَوَاجِدُ: چنگ و دندان‌ها؛ جمع «ناجذه» به معنای دندان‌های آسیاب که بعد از «انیاب» (نیش‌ها) واقع شده است و گاه آن را به معنای همه دندان‌ها تفسیر کرده‌اند؛ أَقْصَى الْأَضْرَاصِ.

يُعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى وَ يُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ.

حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ بَادِيًا تَوَاجِدُهَا مَمْلُوءَةً أَخْلَافُهَا حُلُوءًا رِضَاعُهَا عَلَقْمًا عَاقِبَتُهَا أَلَا وَ فِي غَدٍ وَ سَيَاتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عَمَالُهَا عَلَى مَسَاوِي أَعْمَالِهَا وَ تُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَقَالِيدَ كَبِدِهَا وَ تُلْقِي إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدَهَا فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدَلُ السَّيْرِ وَ يُخَيِّ مَيِّتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ. كَأَنِّي بِهِ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ وَ فَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي صَوَاحِي كُوفَانَ فَعَطَفَ عَلَيْهَا عَطَفَ الضُّرُوسِ وَ فَرَشَ الْأَرْضَ بِالرَّءُوسِ قَدْ فَغَرَتْ فَاغْرَتْهُ وَ ثَقَلَتْ فِي الْأَرْضِ وَ طَائَتْهُ بَعِيدَ الْجَوْلَةِ عَظِيمَ الصَّوْلَةِ وَ اللَّهُ لَيُشَرِّدَنَّكُمْ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا قَلِيلٌ كَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ فَلَا تَرَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى تَتُوبَ إِلَى الْعَرَبِ عَوَازِبُ أَحْلَامِهَا فَالْزُومُوا السُّنَنَ الْقَائِمَةَ وَ الْآثَارَ الْبَيِّنَةَ وَ الْعَهْدَ الْقَرِيبَ الَّذِي عَلَيْهِ بَاقِي النُّبُوَّةِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الشَّيْطَانَ إِنَّمَا يَسْنِي لَكُمْ طُرُقَهُ لِتَتَّبِعُوا عَقِبَهُ.

## ۱. ویژگی‌های دوران حضرت مهدی

## ۱.۱. قرار دادن مردم در مسیر هدایت قرآن

«يُعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى وَ يُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ»<sup>۱</sup>

هوای نفس را به هدایت برمی‌گرداند، آن زمان که مردم مسیر هدایت را به هوای نفس برگردانده‌اند و رأی مردم را تابع قرآن می‌کند آن وقتی که قرآن را پیرو رأی خود کرده‌اند.

۱. يُعْطِفُ: تابع می‌گرداند؛ از مادة «عطف» به معنی تمایل پیدا کردن یا مایل ساختن به چیزی است. این واژه گاهی به صورت متعدی به کار می‌رود که به معنی مایل ساختن است و گاه با «إلى» متعدی می‌شود که به معنی مایل شدن به چیزی است و گاه با «على» متعدی می‌شود که به معنی بازگشت به چیزی است و گاه با «عن» که به معنی انصراف از چیزی است.

الْهُوَى: هوا و هوس؛ منظور آرا و نظریاتی است که منشأ آن‌ها هواپرستی است.

الرَّأْيُ: منظور رأی مخالف قرآن است.

## نکته‌ها

- «خُلُوا رِضَاعُهَا» اشاره به این است که دلیرمردان و پیکارگران در آغاز نبرد به‌سوی آن روی می‌آورند و هرکدام از آن‌ها دوست دارد که با هم‌آورد خویش بجنگد و مانند شیرخواره که می‌کوشد از شیر مادر شیرین‌کام شود، برای به دست آوردن پیروزی تلاش می‌کند.<sup>۱</sup>
- جنگ چنین خاصیتی دارد که در ابتدا مانند جوانی است که می‌خواهد همه را بفریبد و مخصوصاً خود را در بین افراد نادان جا می‌اندازد ولی در نهایت مانند پیر زالی می‌شود که همه از او فرار خواهند کرد؛ زیرا عاقبت و نتیجه جنگ چیزی جز خرابی و ناراحتی نیست.

## استعاره

مستعار: علقم

مستعارمنه: حنظل

مستعارله: تلخی فرجام جنگ

**جامع:** امام واژه «علقم» را برای تلخی فرجام این جنگ استعاره آورده است. وجه شبه، شباهت تلخی حنظل و تلخ‌کامی حاصل از سرانجام این جنگ و همگونی است که در این دو تلخی حسی و روحی وجود دارد.

## ۳.۱. مجازات عمال ظالم

«أَلَا وَفِي غَدٍ وَ سَيَاتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عُمَّالَهَا عَلَى مَسَاوِي أَعْمَالِهَا»<sup>۲</sup>

آگاه باشید، فردا همان فردایی که حوادثی با خود می‌آورد که شما نمی‌دانید، کسی بر شما حکومت خواهد کرد که از غیر آن طایفه است و او عمال حکومت‌های ظالم پیشین را بر اعمال بدشان کیفر می‌دهد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۶۶.

۲. عمال: کارگزاران.

مَسَاوِي أَعْمَالِهَا: اعمال بدشان؛ از ماده «سوء» به معنای بد؛ جمع مساء به معنای کار قبیح و بدی‌ها.

و کمک دست بازداشته‌اید و از رفتن به‌سوی جنگ خودداری و کناره‌گیری می‌کنید تا اینکه دشمن نیرو یابد و جنگ را در نهایت سختی بر شما تحمیل کند.<sup>۱</sup>

- اصطلاح «تَقْوَمَ عَلَى سَاقٍ» به معنای این است که جنگ به منتهای شدت و اوج خود برسد و جمله «بادیا نواجزها» یعنی دندان‌های خود را آشکار می‌سازد، کنایه از سختی‌ها و مصیبت‌هایی است که با جنگ همراه است.<sup>۲</sup>

## مشابه

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾<sup>۳</sup> روزی که آن واقعه عظیم پدیدار شود و آن‌ها را به سجود فراخوانند ولی نتوانند.

## تشبیه

مشبه: جنگ

مشبه‌به: حیوان خطرناک و خشمگین

**وجه شبه:** امام علیه السلام خطرناک بودن جنگ را به حیوان خشمگینی تشبیه می‌کند که آماده برای حمله است.

## ۱.۲.۱. سرانجام تلخ جنگ

«مَمْلُوءَةٌ أَخْلَافُهَا خُلُوءًا رِضَاعُهَا عِلْقَمًا عَاقِبَتُهَا»<sup>۴</sup>

پستان‌هایش پر از شیر است و نوشیدنش شیرین اما سرانجامش تلخ و ناگوار است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۶۵.

۲. همان

۳. قلم، ۴۲.

۴. أَخْلَاف: پستان‌ها؛ جمع «خلف» به معنای نوک پستان شتر ماده است و گاه به معنای نوک پستان سایر حیوانات مانند گاو و گوسفند نیز گفته می‌شود؛ جمع الخلف بالكسر كحمل و أحمال و هو من ذوات الخف والظلف كالنبدی للانسان. خُلُوءًا: شیرین؛ إِحْلَاءٌ: آن را شیرین یافت یا شیرین کرد؛ اِخْلَؤْلَى، اِخْلِيلَاءُ الشَّيْءِ: آن چیز شیرین شد؛ تَحَلَّى، تَحَلَّى الشَّيْءَ: آن چیز را شیرین یافت؛ حَالَى، مُحَالَةً الرَّجُلُ: با آن مرد خوش طبعی و محبت کرد. رِضَاعٌ: مکیدن؛ از ماده «رَضَعَ» به معنای شیر خوردن است؛ اِرْضَاعًا: آن کودک پستان مادرش را مکید؛ اِرْضَاعًا: او را شیر داد.

عَلْقَمٌ: تلخ؛ بوته‌ای است بسیار تلخ که به آن «حنظل» نیز گفته می‌شود. این واژه به هر چیز تلخی نیز اطلاق می‌شود؛ العلقم: الحنظل و قيل قثاء الحمار و يقال لكل شيء مرّ.

## نکته

- منظور این است که رهبر حکومت اسلامی به امور کارگزاران حکومت در هر کار بزرگ و کوچکی رسیدگی کرده و بدکار را به سبب کارش بازخواست و آن گونه که شایسته است مجازات می کند.<sup>۱</sup>

## ۴.۱. آشکار شدن برکات زمین

«و تُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَقَالِيدَ كَيْدِهَا وَ تُلْقِي إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدَهَا»<sup>۲</sup>

در آن زمان، زمین گنج های درونش را بیرون می ریزد و کلیدهایش را تسلیم وی می کند.

## نکته ها

- «تُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَقَالِيدَ كَيْدِهَا» کنایه از این است که زمین در دوران حکومت او برکاتش را چه آشکار و چه نهان می بخشد.<sup>۳</sup>
- «تُلْقِي إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدَهَا» اشاره دارد به اینکه همگی مردم روی زمین مطیع او می شوند و اوامر او را گردن می نهند و به زیر فرمان او در می آیند.<sup>۴</sup>

## تشبیه

مشبه: گنج ها و خزاین زمین

مشبه به: کبد

وجه شبیه: گنج هایی که در اندرون زمین نهفته است، مانند کبد یا جگر در بدن انسان پنهان و پراچ است.

## ۵.۱. عدالت گستری

«فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيِّرَةِ وَ يُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَ السَّنَةِ»<sup>۱</sup>

او روش عدالت گستری را به شما نشان می دهد که چگونه است و آنچه از کتاب و سنت مرده است، زنده می کند.

## نکته

- این مهم ترین کار حضرت حجت است که عدالت را به مردم تشنه عدالت نشان می دهد و می چشاند و آنگاه مردم می فهمند که به هیچ وجه اندکی از عدالت زمان آن حضرت را در گذشته مشاهده نکرده و نچشیده بودند.

## مشابه

◇ از امام باقر علیه السلام نقل شده است که درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه می فرماید: «و تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ وَ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ وَ يُظْهِرُ اللَّهُ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْجَ كَرَةِ الْمُشْرِكُونَ فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا عَمِرَ»<sup>۲</sup> گنج های درون زمین برای او آشکار می شود و حکومت او شرق و غرب جهان را می گیرد و آیین او بر همه آیین ها پیروز می شود؛ هر چند مشرکان ناخوش داشته باشند و در آن زمان هیچ ویرانه ای بر صفحه زمین باقی نمی ماند مگر اینکه آباد می شود.

◇ «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتَنَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا فَيَفْتَحُ اللَّهُ لَهُ شَرْقَ الْأَرْضِ وَ غَرْبَهَا وَ يَقْتُلُ النَّاسَ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا دِينَ مُحَمَّدٍ وَ يَسِيرُ بِسِيرَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَ يَدْعُو الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ فَيُجِيبَانِهِ وَ تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ»<sup>۳</sup> او زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. خداوند شرق و غرب زمین را برای ما می گشاید. او هم چندان مردم بی دین را به قتل رساند که جز دین محمد صلی الله علیه و آله نماند و به روش سلیمان بن داود رفتار نماید، اگر آفتاب و ماه را به سوی خود بخواند، اجابت می کنند و زمین در زیر پایش پیچیده می شود.

۱. عَدْلُ السَّيِّرَةِ: سیره عادل که اضافه صفت به موصوف است.

۲. شرح نهج البلاغه خویی، ج ۸، ص ۳۵۳.

۳. بحار الأنوار (ط، بیروت)، ج ۵۲، ص ۳۰۹.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲. أَقَالِيدُ كَيْدِهَا: پاره های جگرش؛ جمع «افلاذ» و آن جمع «فلذ» به معنای کبد شتر یا کبد هر انسان یا حیوانی است و «فلذه» به معنای قطعه ای از کبد می آید و در اینجا منظور اشیای گران قیمت و گنج ها و معادن گران بهایی است که در درون زمین نهفته است؛ جمع افلاذ و افلاذ جمع فلذ و هی القطعة من الکبد، هکذا فی شرح المعتزلی، و فی المصباح للفيومي: الفلذة القطعة من الشيء و الجمع فلذ كسدره و سدر، و قال الفيروزآبادي: الفلذ بالكسر كبد البعير و بهاء القطعة من الكبد و من الذهب و الفضة و اللحم و الأفلاذ جمعها كالفلذ كعنب و من الأرض كنوزها؛ کبد: بفتح الکاف و کسرها و کتف معروف.

سِلْمٌ: اطاعت و انقیاد، انقیاد و تسلیم شدن؛ اسْتَسْلَمَ، اسْتَسْلَمًا: فرمان بردار شد.

مَقَالِيدُهَا: کلیدها؛ جمع «مقلاد» به معنای کلید؛ المفاتيح؛ و فی المصباح: المقاليد: الخزان.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۴۹.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۶۸.

## نکته‌ها

- «عَطَفَ الصَّرُوسِ» کنایه از ستم و بی‌عدالتی عبدالملک یا سفیانی است.<sup>۱</sup>
- «عَطَفَ الصَّرُوسِ» مفعول مطلق نوعی است؛ یعنی مانند حمله کردن شتر مست و هار که به صاحب خود حمله می‌کند، او هم سراغ مردم می‌آید و به آنان حمله می‌کند.

## ۲.۴. خون‌ریزی فراوان

«وَفَرَشَ الْأَرْضَ بِالرَّءُوسِ»

و زمین را با سرها فرش می‌کند.

## ۲.۵. بلعیدن همه چیز

«قَدْ فَغَرْتُ فَأَغَرْتُ»<sup>۲</sup>

دهانش را باز کرده است.

## ۲.۶. نفوذ در همه مناطق

«وَتَقَلَّتْ فِي الْأَرْضِ وَطَأَتْ»<sup>۳</sup>

گام‌هایش بر زمین سنگین است.

## نکته

- اشاره است به اینکه در زمین، نیرومندی و توانایی بسیار خواهد یافت.<sup>۴</sup>

## ۲. ناگواری‌های آن دوران

## ۲.۱. بلند شدن فریاد

«كَأَنِّي بِهِ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ»<sup>۱</sup>

گویا او را می‌بینم که نعره‌اش از شام بلند شده است.

## ۲.۲. اهتزاز پرچم در اطراف کوفه

«وَفَحَصَ بِرَأْيَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ»<sup>۲</sup>

و پرچم‌هایش را در اطراف کوفه به اهتزاز درآورده است.

## نکته

- دو احتمال درباره معنای «فَحَصَ بِرَأْيَاتِهِ» وجود دارد: الف. مردم را با حرکت دادن پرچم‌هایش در اطراف کوفه تعقیب می‌کند؛ ب. با سرعت دادن به استقرار پرچم‌هایش در اطراف کوفه، مردم را جست‌وجو و تعقیب می‌نماید.

## ۲.۳. حمله خشمگینانه

«فَعَطَفَ عَلَيْهَا عَطَفَ الصَّرُوسِ»<sup>۳</sup>

و همانند شتری خشمگین و خطرناک به‌سوی آن می‌آید.

۱. نَعَقَ: فریاد برآورد؛ از ماده «نَعَقَ» در اصل به معنی صدا زدن کلاغ یا صدایی که چوپان به هنگام حرکت دادن گوسفندان سر می‌دهد و در اینجا اشاره به نعره‌های حاکم ظالمی است که از شام سر بر می‌آورد؛ الرَّاعِي يَنْعَقُ مِنْ بَابِ ضَرْبٍ نَعِيقًا صَاحٍ بِغَنَمِهِ وَزَجَرِهَا.

۲. فَحَصَ: جست‌وجو کرد؛ از ماده «فَحَصَ» در اصل به معنی جست‌وجو کردن است و گاه به معنی بسط و گسترش دادن آمده و در اینجا همین مراد است؛ فَحَصَتْ: عَنْ الشَّيْءِ وَتَفَحَّصَتْ اسْتَقْصَيْتَ فِي الْبَحْثِ عَنْهُ، وَفَحَصَ الْمَطَرُ التُّرَابَ قَلْبَهُ وَفَحَصَ فَلَانٌ أُسْرِعَ.

رَأْيَاتٍ: پرچم‌ها.

ضَوَاحِي: اطراف، پیرامون؛ جمع «ضَاحِيَةٍ» از ماده «ضَحَوَ» به معنی قرار گرفتن در مقابل آفتاب است و «ضَوَاحِي» به مناطق باز در اطراف شهرها گفته می‌شود؛ الْبَلَدُ نَوَاحِيَهُ الْبَارِزَةُ لِأَنَّهَا تَضَحِي وَقِيلَ مَا قَرِبَ مِنْهُ مِنَ الْقَرْيَةِ. كُوفَانَ: کوفه؛ نام دیگری از کوفه است و در اصل به معنی تپه‌های شن دایره‌مانند و سرخ است.

۳. الصَّرُوسُ: شتر بدخویی که دوشنده‌اش را گاز می‌گیرد؛ از ماده «ضَرَسَ» به معنی دندان‌گذاریدن بر چیزی و فشار دادن است و «ضَرُوسٌ» به شتر کج خلقی می‌گویند که افراد را گاز می‌گیرد؛ النَّاقَةُ السَّيِّئَةُ الْخَلْقِ.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵۰.

۲. فَغَرْتُ فَأَغَرْتُ: دهانش را باز کرد؛ از ماده «فَغَرَ» به معنی گشودن دهان است و در اینجا کنایه از حرص و آز برای به چنگ آوردن همه چیز است و «فاغر» اسم فاعل از همین ماده است؛ فَغَرَ: الْفَمُ فَغَرَا مِنْ بَابِ نَفْعٍ انْفَتَحَ وَفَغَرْتَهُ فَتَحْتَهُ يَتَعَدَّى وَلَا يَتَعَدَّى.

۳. ثَقُلَ: سنگینی؛ ثَقِيلٌ یعنی سنگین؛ أَثْقَالٌ: جمع «ثَقُلَ» است و آن چیزی است که حملش سنگین است؛ تَثَاقُلَ: اظهار سنگینی نفس و به عبارت دیگر بی‌میلی است.

وَطَأَتْ: گام‌هایش؛ از ماده «وَطَأَ» به معنای زیر پا گذاشتن و قدم نهادن است؛ مَوْطَأًا: زمینی را گویند که زیر پا می‌ماند؛ الْمَوْطَأُ: جای پا، جای گام.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۷۱.



## تشبیه

مشبه: باقی ماندن تعداد کمی از مردم

مشبه‌به: بقایای سرمه در چشم

وجه تشبیه: امام علی (علیه السلام) در این تشبیه بیان می‌دارد که آن مرد خون‌ریز چنان اهل ایمان را در هم می‌کوبد که تعداد بسیار اندکی باقی می‌مانند مانند کم بودن باقی مانده سرمه در چشم.

## ۲. ۱۰. ادامه ناگواری‌ها

«فَلَا تَزَالُونَ كَذَلِك حَتَّى تَتُوبَ إِلَى الْعَرَبِ عَوَازِبَ أَحْلَامِهَا»<sup>۱</sup>

این وضع ناگوار همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که عقل و فکر ازدست‌رفته عرب به او بازگردد.

## نکته

- مراد این است که احوال مردم در روزگار حکومت عبدالملک و فرزندانش که جانشین او شدند به گونه‌ای که توصیف شد، ادامه خواهد داشت تا اینکه اعراب خرد ازدست‌رفته خود را بازیابند؛ یعنی عقل عملی خویش را که رها کرده بودند، برای برقراری نظام احوال خود به کار گیرند.<sup>۲</sup>

## ۳. چهار دستور امام به مردم در آن دوران

## ۳. ۱. همراهی با سنت‌های اسلام

«فَالْزُمُوا السُّنَنَ الْقَائِمَةَ»<sup>۳</sup>

با سنت‌های جاودانه اسلام [همراه باشید].

۱. تَتُوبُ: باز می‌گردد؛ از ماده «اَوْبَ» به معنی بازگشت از سفر یا هرگونه بازگشت است.

عَوَازِبُ: جمع «عازبه» در اصل از ماده «عزبه» و «عزوبت» گرفته شده که به معنی ازدواج نکردن است و «عَزَبَ» به افرادی که فاقد همسرند اطلاق می‌شود ولی گاه به معنی پنهان شدن و دور گشتن نیز آمده است و در عبارت بالا منظور همین است؛ عزب: الشیء عزوبا من باب قعد أيضا بعد و عزب من بابی قتل و ضرب غاب و خفی فهو عازب و الجمع عواذب.

أَحْلَامُ: عقل‌ها؛ جمع «حِلْم» به معنی عقل است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۷۱.

۳. الزموا: ملازم باشید.

السُّنَنَ الْقَائِمَةَ: سنت‌های پابرجا.

## ۲. ۷. جولان گسترده بر زمین

«بَعِيدَ الْجَوْلَةِ»<sup>۱</sup>

جولان او وسیع است.

## ۲. ۸. حمله عظیم

«عَظِيمَ الصَّوْلَةِ»<sup>۲</sup>

و حمله‌اش عظیم است.

## نکته

- این عبارات درباره «حجاج بن یوسف» است؛ یعنی دامنه حملات او گسترده و وسیع است و در حملات خود به کشتن چند نفر اکتفا نمی‌کند بلکه همه را از دم تیغ می‌گذراند.

## ۲. ۹. باقی ماندن تعدادی اندک

«وَاللَّهِ لِيُشَرِّدَنَّكُمْ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا قَلِيلٌ كَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ»<sup>۳</sup>

به خدا سوگند، شما را در اطراف زمین پراکنده می‌سازد تا آنجا که جز تعداد کمی از شما همچون بقایای سرمه در چشم باقی نماند.

## نکته

- در اینکه این شخص با این اوصاف کیست، دو نظر مختلف وجود دارد: گروهی آن را اشاره به «عبدالملک بن مروان» می‌دانند که پنجمین خلیفه اموی بوده و مردی بسیار خون‌خوار و جبار بود؛ گروهی دیگر معتقدند این شخص کسی جز «سفیان» نیست.<sup>۴</sup>

۱. بَعِيدَ الْجَوْلَةِ: تاخت‌وتاز؛ از ماده «جول» به معنی حرکت دادن و گردش گرد مکانی است؛ این تعبیر کنایه از تلاش و کوشش و فعالیت‌های پی‌درپی است.

۲. الصَّوْلَةُ: هجوم؛ حمله کردن در جنگ یا پریدن بر چیزی است.

۳. لِيُشَرِّدَنَّكُمْ: حتماً متفرق می‌سازد؛ از ماده «شرید» به معنی تبعید کردن و طرد نمودن و پراکنده ساختن است؛ شرد: البعير شرودا من باب قعد نذ و نفر و شردته تشریدا.

كُحْلُ: سرمه؛ از ماده «كحل» به معنای به چشم خود سرمه کشید؛ تَكْحَلُّ، تَكْحَلُّا: سرمه به چشم خود کشید؛ الْكُحْلُ: آن‌که در چشم او سرمه کشیده باشند؛ كَحَلَ، كَحَلًا الْعَيْنَ: در چشم سرمه ریخت.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۳۶.

## نکته

- منظور از «السُّنَنُ الْقَائِمَةُ» ضروریات و برنامه‌های جاویدان اسلام است که باید در هر زمان محور همه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی باشد.<sup>۱</sup>

## ۲.۳. همراهی با سنت پیامبر

«وَالْآثَارَ الْبَيِّنَةَ»

و آثار آشکار پیامبر ﷺ [همراه باشید].

## نکته

- «الآثَارُ الْبَيِّنَةُ» منظور آثار و روایاتی است که از طرق معتبر ثابت شده و بخش عظیمی از تعلیمات اسلام در آن نهفته است.<sup>۲</sup>

## ۳.۳. همراهی با میراث نبوت

«وَالْعَهْدَ الْقَرِيبَ الَّذِي عَلَيْهِ بَاقِي النَّبُوءَةِ»

و پیمان نزدیکی که میراث نبوت بر آن باقی است، همراه و همگام باشید.

## نکته

- منظور از «الْعَهْدَ الْقَرِيبَ» وصیت پیامبر اکرم ﷺ درباره ولایت علی علیه السلام است که میراث پیامبر ﷺ را با خود داشت.<sup>۳</sup>

## ۴.۳. پیروی نکردن از شیطان

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ الشَّيْطَانَ إِنَّمَا يُسَنِّي لَكُمْ طُرُقَهُ لِيَتَّبِعُوا عَقِبَهُ»<sup>۴</sup>

و بدانید شیطان راه‌های خویش را برای شما آسان جلوه می‌دهد تا از او پیروی کنید.

## نکته‌ها

- «وَأَعْلَمُوا» منظور این است که در انجام امور مراقب وسوسه‌های شیطان باشید؛ چون شیطان راه‌های خود را آسان جلوه می‌دهد.<sup>۱</sup>
- منظور حضرت امیر علی علیه السلام این است که با اینکه سنت پیامبر قائم و پایدار است ولی شما آگاه باشید که باز هم شیطان دست‌بردار نیست و سعی می‌کند شما مردم را به راه خطا بیندازد و توجیهاتی می‌کند که شما را جذب نموده و راه‌های خودش را آسان نشان می‌دهد؛ علاوه بر شیطان، نفس اماره انسان که پیرو شیطان است، نیز چنین است و گاه انسان را با اینکه خودش می‌داند که اشتباه می‌کند به زشتی و کار خلاف تشویق می‌نماید.

## مشابه

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»<sup>۲</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پای به‌جای پای شیطان مگذارید و هر که پای به‌جای پای شیطان گذارد، بداند که او به فحشا و منکر فرمان می‌دهد و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است، نمی‌بود، هیچ‌یک از شما هرگز روی پاکی را نمی‌دید ولی خدا هر کس را که بخواهد پاکیزه می‌سازد و خدا شنوا و داناست.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۳۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. يُسَنِّي: آسان می‌کند؛ از ماده «سَنَو» در اصل به معنی سیراب کردن زمین از سوی ابرهاست و سپس به معنی هرگونه تسهیل برای انجام کاری است؛ سَنَاه: تسنیه سهله و فتحه.

عَقِبَهُ: دنباله، عقبه، پاشنه پا، پیروی از عقب پا به معنای دنباله‌روی است؛ کسی که از جلو می‌رود و ما به دنبال او می‌رویم مثل این است که چون پاشنه پای او را می‌بینیم به دنبالش می‌رویم و لذا تبعیت از کسی را به عقب او رفتن تعبیر می‌کنند؛ العقب: مؤخر القدم.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۳۸.

۲. نور، ۲۱.



## خطبه ۱۳۹

### شناسنامه خطبه

**تاریخ، زمان و مکان وقوع:** در جریان شورای شش نفره در به خلافت رساندن عثمان در مدینه، سال ۲۳ هجری  
**مخاطب:** مردم  
**علت ایراد سخن:** رأی عبدالرحمن بن عوف به نفع عثمان  
**موضوع:** سیاسی، اعتقادی  
**ویژگی:** بیان دشواری‌های خلافت در حال و آینده<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۷.

### پیشگفتار خطبه

از سخنان امام علی (علیه السلام) که به هنگام تشکیل شورای شش نفری برای انتخاب خلیفه پس از عمر ایراد فرمود.

علی (علیه السلام) که از حوادث پشت پرده شورا کاملاً باخبر بود، برای اتمام حجت خطبه‌ای خواند و به شوراییان هشدار داد. بخش کوتاهی از آن خطبه را مرحوم «سید رضی» در اینجا آورده است.

## مشابه

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾<sup>۱</sup> و طعام را در حالی که خود دوستش دارند به مسکین و یتیم و اسیر می خوراند.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۲</sup> جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می خوانند و همچنان که در رکوع اند، انفاق می کنند.

﴿الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۳</sup> آنان که اموال خویش را در شب و روز، در پنهان و آشکار انفاق می کنند، اجرشان با پروردگارشان است، نه بیمناک می شوند و نه غمگین.

## ۲. لزوم استماع سخنان امام

«فَاسْمَعُوا قَوْلِي وَاعُوا مَنْطِقِي»<sup>۴</sup>

اکنون که چنین است، سخنم را بشنوید و گفته هایم را حفظ و نگهداری کنید.

## نکته

● انسان ها وقتی در مجالس وعظ و خطابه می نشینند دو نوع هستند: برخی از آن ها مطالب را حفظ می کنند و برخی دیگر آن را از این گوش شنیده و از گوش دیگر بیرون می کنند. حضرت علی علیه السلام خطاب به اعضای شورای تعیین خلیفه می فرماید: اگر می خواهید خلیفه شایسته و به حقی انتخاب کنید، سخنانم را بشنوید و منطقم را حفظ کنید و ترتیب اثر دهید و در واقع بر اساس منطق صحیح خلیفه تعیین کنید.

## مشابه

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾<sup>۵</sup> پس بندگان مرا بشارت ده؛ آن کسانی که به سخن گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند.

۱. دهر، ۸.

۲. مانده، ۵۵.

۳. بقره، ۲۷۴.

۴. عوا: دربیاید و درک کنید؛ «ع» فعل امر از «وَعَى» به معنای هوشیاری و آگاهی است؛ جمع امر من و عیت الحدیث و عیا من باب وعد حفظته و تدبیرت فیه.

۵. زمر، ۱۷ و ۱۸.

لَنْ يُسْرِعَ أَحَدٌ قَبْلِي إِلَى دَعْوَةِ حَقٍّ وَصَلَةِ رَحِمٍ وَعَائِدَةٍ كَرِيمٍ فَاسْمَعُوا قَوْلِي وَاعُوا مَنْطِقِي عَسَى أَنْ تَرَوْا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِ هَذَا الْيَوْمِ تُنْتَضَى فِيهِ السُّبُوفُ وَتُخَانُ فِيهِ الْعُهُودُ حَتَّى يَكُونَ بَعْضُكُمْ أَيْمَةً لِأَهْلِ الصَّلَاةِ وَشِيعَةً لِأَهْلِ الْجَهَالَةِ.

## ۱. فضایل سه گانه حضرت

«لَنْ يُسْرِعَ أَحَدٌ قَبْلِي إِلَى دَعْوَةِ حَقٍّ وَصَلَةِ رَحِمٍ وَعَائِدَةٍ كَرِيمٍ»<sup>۱</sup>

هیچ کس زودتر از من دعوت حق را اجابت نکرد و به سوی صله رحم و احسان و بخشش همچون من نشافت.

## نکته

● امام این سخن را به اهل شورا گفت و به آنان مصلحت امت را یادآوری کرد و آن ها را از پیروی کردن هوای نفس و پیامدهای بعدی آن بر حذر داشت و یادآوری می کند که شایسته ترین مردم برای خلافت کسی است که زودتر به اسلام گرویده و در راه آن مبارزه کرده باشد و از سایر فضایل مثل صله رحم برخوردار باشد.<sup>۲</sup>

● علاوه بر سابقه در اسلام، حضرت علی علیه السلام بهترین صله رحم را نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رعایت فرمود؛ زیرا فداکاری های آن حضرت در جنگ ها و در «لیلة المبيت» افزون بر اینکه در راه خدا و اسلام بود، از بهترین مصادیق صله رحم هم به حساب می آید. پیامبر صلی الله علیه و آله خویشاوندان زیادی داشت ولی عده ای از آنان نه تنها پیامبر را یاری نکردند بلکه با آن حضرت مخالفت و جنگ کردند و آن تعدادی هم که مدافع و یاور پیامبر بودند دفاع و فداکاری هایشان قابل مقایسه با فداکاری های علی علیه السلام نبود.

۱. لَنْ يُسْرِعَ: شتاب نکرد؛ از ماده «سَرَعَ» به معنای سبقت گرفتن؛ لَنْ یُسْرِعَ: شتاب نخواهد کرد، پیشی نخواهد گرفت. عَائِدَةٍ كَرِيمٍ: بخشش فراوان، فایده؛ کلمه عائدات جمع همین کلمه است و از «عاد» به معنای «رجع» مشتق شده است؛ المعروف و الصلة و العطف و المنفعة و منه يقال: فلان كثير العائدة و هذا أعود أى أنفع.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۳۹.



### ۳. آینده تاریک این انتخاب

«عَسَى أَنْ تَرَوْا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِ هَذَا الْيَوْمِ تُنْتَضَى فِيهِ السُّيُوفُ وَ تُخَانُ فِيهِ الْعُهُودُ حَتَّى يَكُونَ بَعْضُكُمْ أَيْمَةً لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ وَ شَيْعَةً لِأَهْلِ الْجَهَالَةِ»<sup>۱</sup>

ممکن است بعد از امروز درباره این امر (خلافت) با چشم خود شمشیرهایی را ببینید که از نیام به در آمده و به پیمان‌ها خیانت شده (و بیعت‌ها نقض گردیده است) تا آنجا که بعضی از شما پیشوایان اهل ضلالت و (بعضی دیگر) پیروان اهل جهالت خواهید بود.

#### نکته

● حضرت امیر علیه السلام در اینجا ضمن هشدار به اهل شورا درباره انتخاب خلیفه ناشایست پیشگویی کرده و می‌فرماید: اگر مرا که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها برای جانشینی خود تعیین فرمود برای انجام این مسئولیت انتخاب نکنید، گمان نکنید که راه‌ها به راحتی پیش خواهد رفت بلکه با انتخاب خلیفه ناشایسته، مردم به تدریج پرچم مخالفت بلند خواهند کرد و جنگ و ستیز علیه شما شروع شده و ادامه خواهد یافت و در عهد و پیمان‌ها خیانت می‌شود.

#### مشابه

◇ «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»<sup>۲</sup> و همه را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می‌کردند.  
◇ «وَكُلَّ شَيْءٍ أَخَصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»<sup>۳</sup> و هر چیزی را در کتاب مبین شمار کرده‌ایم.

۱. تَرَوْا: دیدید؛ از ماده «رأى» به معنای دیدن، دانستن، نگاه کردن.

السُّيُوفُ: شمشیرها؛ جمع «سيف».

تُنْتَضَى: کشیده می‌شود؛ از ماده «نضو و نضی» به معنی کشیدن شمشیر از غلاف است یا به معنی خارج شدن از خانه و پریدن رنگ و مانند آن آمده است و اینجا همان معنی اول مراد است؛ نضوت: السَّيْفُ من غمده و انتضيته أخرجه.  
تُخَانُ: خیانت می‌شود؛ از ماده «خَوَّنَ» به معنای خیانت که مقابل امانت است؛ خَوَّان: صبیغه مبالغه است یعنی بسیار خائن یا همیشه خائن؛ اسْتَحَانَ، اسْتَحَانَهُ: کوشید که به او خیانت کند.

۲. انبیا، ۷۳.

۳. یس، ۱۲.

## خطبه ۱۴۰



### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی

ویژگی: نفس‌شناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۶.

### پیشگفتار خطبه

امام علیه السلام در این خطبه مردم را از غیبت و عیب‌جویی یکدیگر نهی کرده است که اگر عیب‌جویان درست در خویش بنگرند، عیوبی همانند آنچه بر دیگران خرده می‌گیرند در خود می‌یابند؛ مثلاً گاه ممکن است انسان گناه کوچکی مرتکب شده باشد و به گمان اینکه آلوده به گناه بزرگی نیست به غیبت و عیب‌جویی دیگران پردازد که خود بزرگ‌ترین گناه است؛ افزون بر این شخص عیب‌جو چه می‌داند شاید خداوند گناه کسی را که غیبتش می‌کند، بخشیده باشد ولی گناه عیب‌جو بخشوده نشده باشد.

## نکته‌ها

- منظور از «لَا أَهْلَ الْعِصْمَةِ» پرهیزکاران هستند.
- «الْمُصْنُوعِ إِلَيْهِمْ» منظور کسانی هستند که خداوند بر بندگی و دوری از گناه موفقتان کرده است.<sup>۱</sup>
- عبارت «وَالْمُصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ» می‌رساند که عصمت از گناه و خطا احتیاج به توجه خاص از جانب خداوند دارد و اگر این توجه و عنایت خاص نباشد، معمولاً انسان‌ها دچار گناه و اشتباه می‌شوند؛ البته باید صلاحیت چنین توجه خاصی در خود انسان باشد بنابراین کسی که خدا به او عنایت خاصی داشته و موجب شده که اهل گناه و معصیت نباشد باید به اهل گناه ترحم کند.
- «ان یرحموا...» مفهوم بخشودن سرکشی گنهکار این است که تا آنجا که امکان دارد برای رستگاری و نجات و رهایی از نابودی تلاش شود و این تلاش باید با مهربانی باشد نه سخت‌گیری؛ زیرا رفتار سخت‌گیرانه سبب واکنش می‌شود و نتیجه دل‌خواه به دست نمی‌آید.<sup>۲</sup>

## مشابه

- ❖ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾<sup>۳</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گمان فراوان پرهیزید؛ زیرا پاره‌ای از گمان‌ها در حد گناه است و در کارهای پنهانی یکدیگر جست‌وجو نکنید و از یکدیگر غیبت نکنید. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ پس آن را ناخوش خواهید داشت و از خدا بترسید؛ زیرا خدا توبه‌پذیر و مهربان است.
- ❖ ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ﴾<sup>۴</sup> سخن بد آنان را به هر بهترین شیوه پاسخ گوی. ما به سخن آنان آگاه‌تر هستیم.

## ۲.۱. گروه عیب‌جو

﴿فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي عَابَ أَخَاهُ وَ عَيَّرَهُ بِبِلَؤَاهُ أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵۹.

۲. همان، ص ۱۵۹.

۳. حجرات، ۱۲.

۴. مؤمنون، ۹۶.

وَ إِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمُصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ وَيَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبُ عَلَيْهِمْ وَالْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي عَابَ أَخَاهُ وَ عَيَّرَهُ بِبِلَؤَاهُ أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَابَهُ بِهِ وَ كَيْفَ يَذُمَّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بِعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيمَا سِوَاهُ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ وَ إِنَّمَا اللَّهُ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاةً فِي الْكَبِيرِ وَ عَصَاةً فِي الصَّغِيرِ لَجَزَاءُ تَهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ وَ لَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ فَلْيَكْفُفْ مَنْ عِلْمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ وَ لِيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ.

## ۱. تقسیم مردم به پنج گروه

## ۱.۱. گروه پاک

«وَ إِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمُصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعْصِيَةِ وَيَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبُ عَلَيْهِمْ وَالْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ»<sup>۱</sup>

سزاوار است آن‌ها که از عیوبی پاک‌اند و از گناه سالم نگاه داشته شده‌اند، به گنهکاران و اهل معصیت ترحم کنند و شکر و سپاس خدا چنان بر وجود آنان غلبه کند که آن‌ها را از عیب‌جویی و غیبت دیگران بازدارد.

۱. یَنْبَغِي: شایسته است که به‌طور رجحان این کار را انجام دهد و می‌تواند آن را انجام ندهد.

الْمُصْنُوعِ إِلَيْهِمْ: کسانی که به آن‌ها احسان و نیکی شده؛ از ماده «صَنَعَ» به معنای احسان و نیکی؛ صنع: إليه معروفاً من باب منع صنعا بالضم فعله و الاسم الصنيع و الصنعة.

يَرْحَمُوا: ترحم کردند؛ از ماده «رَحِمَ» به معنی مهربانی؛ الاستِزْحَام: طلب رحمت کردن، طلب عفو و بخشش؛ اسْتَرْحَمَ، اسْتَرْحَمًا: از او خواستار مهربانی و مرحمت شد.

الْحَاجِزَ: مانع؛ از ماده «حَجَزَ» به معنای فاصله‌شونده؛ کلمه حجاز نیز به همین مناسبت به منطقه‌ای از عربستان اطلاق شده است.



### ۱.۴. گروه غافل از گناه خود

«فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بِعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيمَا سِوَاهُ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ»<sup>۱</sup>  
اگر به آن گناه آلوده نشده، (ای بسا) معصیت دیگری کرده که از آن بزرگتر است.

### ۱.۵. گروه پرجرئت در عیب جویی

«وَإِئِمَّ اللَّهُ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاةً فِي الْكَبِيرِ وَ عَصَاةً فِي الصَّغِيرِ لَجَزَاءُ تُهْ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ»  
به خدا سوگند حتی اگر خدا را در گناهان کبیره عصیان نکرده و تنها صغیره‌ای انجام داده، همین جرئتش بر عیبت جویی مردم، گناه بزرگتری است.

#### نکته

#### ● نکاتی مختصر در مورد غیبت

۱. انگیزه غیبت عمدتاً حسد، خودخواهی، غرور و تکبر، کینه توزی، دنیاپرستی، ریاکاری، انتقام جویی، سخره و استهزای دیگران و امور مانند آن است.

۲. مهم ترین سرمایه یک جامعه که مردم را با یکدیگر متحد می سازد و در مسیر اهداف بزرگ به راه می اندازد، همان اعتماد عمومی است و نخستین پیامد شوم غیبت از میان بردن این سرمایه است.

۳. غیبت، «حق الناس» است. مسئله مهم در مورد غیبت این است که تنها گناهی نیست که میان انسان و پروردگارش صورت گرفته باشد و با آب ندامت و توبه شسته شود، بلکه همان گونه که ریختن خون مردم و غصب اموال آن ها بدون قصاص یا دیه و پرداختن خسارت مالی جبران نمی شود، ریختن آبروی مردم هم با توبه جبران نمی شود بلکه باید آبروی ریخته شده به جای خود برگردد.

۴. بهترین راه درمان غیبت همان است که مولای موحدان امیرمؤمنان علیه السلام در کلام بالا بیان فرموده است که انسان به این حقیقت توجه کند که اگر عیب و گناهی را که به دیگری نسبت می دهد در خودش وجود ندارد، به شکرگزاری خدا پردازد؛ شکری که او را از عیب جویی دیگران بازدارد و اگر گناهی همانند او کرده، سزاوار نیست عیب خود را نادیده بگیرد و به دیگران پردازد و اگر گناه کوچک تری انجام داده به این معنا بیندیشد که شاید گناه بزرگ تر آن شخص بخشوده شده و گناه کوچک تر او مشمول عفو نگردیده است.

۱. رَكِبَ: مرتکب شد.

عَصَاةٌ: نافرمانی؛ از ماده «عَصَى»: عصاة: نافرمانی کرد او را؛ اسْتَعْصَى: عاصی شد.

### مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَبَّاهُ بِهِ»<sup>۱</sup>

چگونه آن عیب جو بر برادر خود عیب می گیرد و او را به خاطر بلایی که گرفتار شده است سرزنش می کند؟ آیا به خاطر نمی آورد که آنچه خدا از گناهان او مستور داشته، (شاید) بزرگ تر از گناهی است که بر دیگران عیب می گیرد.

#### نکته

● اشاره به اینکه انسان مؤمن باید پرتوی از صفات الهی در وجودش باشد. خداوند ستار العیوب است. او نیز باید عیوب دیگران را بپوشاند و سرمایه معنوی و اجتماعی آن ها را که بر محور آبروی آن ها دور می زند، بر باد ندهد.<sup>۲</sup>

### ۱.۳. گروه گناهکار عیب جو

«وَ كَيْفَ يَذُمَّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ»<sup>۳</sup>

چگونه دیگری را مذمت می کند بر گناهی که خود مثل آن را مرتکب شده است؟

#### نکته

● معمولاً ما آنچه خود انجام می دهیم نمی بینیم یا عیب و گناهش را کوچک می شماریم ولی همان عیب و گناه را درباره دیگران بزرگ و نابخشودنی می دانیم. کاری را خودمان انجام داده ایم ولی چون دیگری آن را انجام می دهد به سرزنش و غیبت او می پردازیم.

#### مشابه

◇ «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ»<sup>۴</sup> بزرگ ترین عیب آن است که عیب بدانی صفتی را که مانند آن در خودت باشد.

۱. عَائِبٌ: عیب جو؛ از ماده «عیب» به معنی نقص؛ العائب: آن که چیزی را عیب دار نماید؛ عَابَ، عَيْبًا الشَّيْءُ: آن چیز عیب دار شد.

عَتَبَهُ: سرزنش کرد؛ باب تفعیل از ماده «عَارَ» به معنای سرزنش و ملامت کرد، چیزی را بر او ننگ شمرد. بِلَوْلَا: گرفتاری؛ به معنای گناهی که برای شخص پیش آمده.

سَتَرٌ: به فتح «س» پوشاندن؛ اسْتَتَارَ: اختفا و مخفی شدن است؛ الإِسْتَارَةُ: پرده و پوشش؛ اسْتَتَرَ، اسْتَتَارًا: خود را پوشانید؛ اسْتَتَرَ، اسْتَتَارًا: خود را پوشانید، پنهان شد؛ تَسَتَّرَ، تَسَتَّرًا: پوشیده شد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۵۳.

۳. يَذَّمُّهُ: مذمت می کند، نکوهش، خلاف مدح؛ أَذَمَّ، إِذْمَامًا الرَّجُلُ: آن مرد کاری کرد که سزاوار نکوهش است.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۵۲.

## نکته

● اشاره به اینکه گناه دیگری، هر قدر بزرگ باشد ممکن است به خاطر توبه یا شفاعت معصومین (علیهم السلام) یا انجام کارهای خیر بخشوده شده باشد و گناه خود انسان هر قدر کوچک باشد، ممکن است بر اثر غرور و غفلت و اصرار، مشمول عفو الهی نشده باشد؛ بنابراین چگونه شخص گنهکار می تواند به خود اجازه دهد که دیگران را بر گناهانشان سرزنش و ملامت یا عیب جویی و غیبت کند.<sup>۱</sup>

## مشابه

◇ ﴿مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۲</sup> نه چیزی از حساب آن ها بر عهده تو است و نه چیزی از حساب تو بر عهده ایشان. اگر آن ها را طرد کنی، در زمره ستمکاران در آیی.

## ۳. راه جلوگیری از عیب جویی

﴿فَلْيَكْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ﴾<sup>۳</sup>  
هر کدام از شما از عیب دیگری آگاه شود، به سبب آنچه از عیب خود می داند، از عیب جویی او خودداری کند.

## ۴. شکرگزاری بر نعمت پاکی مانع از عیب جویی

﴿وَلْيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ﴾<sup>۴</sup>  
اگر کسی از عیب و گناهی پاک است، باید شکر و سپاس بر این نعمت، او را از عیب جویی کسی باز دارد که به آن عیب و گناه مبتلا شده است.

۵. استماع غیبت نیز یکی از گناهان است.

۶. راه توبه از غیبت، تنها استغفار نیست، بلکه علاوه بر ندامت و پشیمانی و تقاضای عفو و بخشش از درگاه خداوند باید به نوعی، آبروی ازدست رفته غیبت شونده را جبران کنید.<sup>۱</sup>

## مشابه

◇ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در خطبه «حجة الوداع» که خطبه بسیار حساسی است، فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ إِلَيَّ أَنْ تَلْقُوا رَبَّكُمْ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِنْ اللَّهُ حَرَمَ الْغَيْبَةَ كَمَا حَرَمَ الْمَالَ وَالْدَّمَ»<sup>۲</sup> ای مردم خون شما و اموال شما آبروی شما بر شما محترم است؛ مانند احترام این روز و این ماه و این شهر، خداوند غیبت را حرام کرده همان گونه که مال و خون شما را بر یکدیگر حرام نموده است.

◇ در حدیث قدسی می خوانیم: خداوند به موسی بن عمران (علیه السلام) خطاب کرد و فرمود: «مَنْ مَاتَ تَائِبًا مِنَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ مُصِرًّا عَلَيْهَا فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ»<sup>۳</sup> کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد و از غیبت توبه نکند و بر آن اصرار ورزد، نخستین کسی است که وارد دوزخ می شود.

## ۲. عجله نکردن در عیب جویی

﴿يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ وَلَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ﴾<sup>۴</sup>

ای بنده خدا، در عیب جویی هیچ کس نسبت به گناهی که انجام داده است، شتاب مکن؛ شاید او آمرزیده شده باشد و بر گناه کوچکی که خود انجام داده ای ایمن مباش، شاید به خاطر آن مجازات شوی.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۵۸ و ۵۵۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۲.

۳. جامع السعادات، ج ۳، ص ۳۰۲.

۴. لَا تَعْجَلْ: عجله نکن.

مَغْفُورٌ لَهُ: آمرزیده شده.

لَا تَأْمَنْ: ایمن نباش.

مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ: مورد عذاب واقع شده.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۵۶.

۲. انعام، ۵۲.

۳. فَلْيَكْفُفْ: باید پرهیز کند؛ امر غایب از ماده «كَفَفَ، يَكْفُفُ» به معنای کف نفس و خودداری کند.

۴. مُعَافَاتِهِ: پاک بودن او، عافیت داشتن و سالم بودن؛ امام گناه را بیماری و بی گناهی را سلامتی به شمار آورده است؛ عافاه: الله من المکروه معافاة و عافیه وهب له العافیه من العلل و البلاء کاعفاه.



## نکته‌ها

- اشاره به اینکه فرض می‌کنیم کسی از هر عیب یا از عیوب خاصی، پاک و منزّه باشد، این نعمتی است بسیار بزرگ که باید خدا را بر آن شکر گزارد، به یقین این شکرگزاری چنان او را به خود مشغول می‌دارد که فرصتی برای عیب‌جویی دیگران نخواهد داشت.<sup>۱</sup>
- انسان‌ها هرکدام به نحوی دچار لغزش و گناه می‌شوند و باید در مواقع لزوم دوستانه به آنان تذکر داد نه اینکه آبروی آنان را برد و از زندگی ساقط کرد؛ زیرا اراده خداوند بر این تعلق گرفته است که مردم با همه عیوب و گناهان خود به زندگی خویش ادامه دهند و غیر از معصومین (علیهم‌السلام) همه مردم خطاکارند.



## خطبه ۱۴۱

## شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: حق‌شناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۷.

## پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام (علیه‌السلام) از شنیدن غیبت نهی کرده و راه شناخت حق و باطل را نشان داده است. حضرت در اینجا می‌فرماید اگر شما با کسی دوست شدید و او را شناختید و او را فرد سربه‌راهی یافتید که اهل گناه و معصیت نیست، حال اگر دیگران درباره او غیبت و بدگویی کنند نباید به حرف آنان اهمیت داد؛ زیرا اگر کسی را به دین‌داری و امانت‌داری شناخته‌اید، دیگر نباید به حرف دیگران درباره او اهمیت دهید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۵۷.

بیاورد درباره آن تحقیق کنید. مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!

## ۲. روش های خنثی سازی آثار غیبت

### ۱. ۲. جایز الخطا بودن انسان

«أَمَّا إِنَّهُ قَدْ يَزِمِي الرَّامِي وَتُخْطِئُ السَّهَامُ وَيُحِيلُ الْكَلَامُ»<sup>۱</sup>

آگاه باشید! گاه تیرانداز تیرش به خطا می رود و سخن باطل فراوان گفته می شود.

#### نکته

- اگر توجه کنیم به اینکه هر انسان غیر معصومی جایز الخطاست، دیگر به خودمان اجازه غیبت و بدگویی نمی دهیم و خطای مردم را توجیه می کنیم.
- این جمله دلالت دارد بر اینکه حدس و گمان ها همیشه مطابق واقع نیست.<sup>۲</sup>

### ۲. ۲. توجه به بی خاصیتی باطل

«وَبَاطِلٌ ذَلِكَ يَبُورُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ»<sup>۳</sup>

سخن باطل فراوان گفته می شود و باطل نابود و بی اثر خواهد شد و خداوند شنوا و شاهد (بر اعمال بندگان) است.

#### نکته

- غیبت، سخن باطل است و باطل ماندگار نیست و بی خاصیت است؛ پس توجیهی برای غیبت نیست.
- توجه به شنوا و گواه بودن خداوند، مانع غیبت می شود.

۱. یَزِمِي: تیر می اندازد.

الرَّامِي: تیرانداز؛ از ماده «رمی» به معنای انداختن اعم از آنکه شیء باشد مثل تیر و سنگ.

السَّهَامُ: تیرها؛ از ماده «سهم» به معنای تیر معروف و تیر قرعه است؛ أَخْطَأَ السَّهْمُ: الغرض تجاوزه ولم يصبه. يُحِيلُ الْكَلَامُ: سخن متحول می شود؛ از ماده «احاله» به هرگونه تغییر یا حرکتی که از استقامت و درستی خارج می شود و به کجی و اعوجاج می گراید گفته می شود؛ يحيل الكلام: في أكثر النسخ باللام مضارع حال بمعنى يستحيل أي يكون محالاً قال في القاموس: وكل ما تغير أو تحرك من الاستواء إلى العوج فقد حال واستحال، وقال أيضا: والمحال بالضم من الكلام ما عدل عن وجهه كالمستحيل، أحال أتى به، وفي المصباح المحال الباطل الغير الممكن الوقوع، وفي بعض النسخ بالكاف مضارع حاك أو أحاك.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۶۷.

۳. يَبُورُ: تباه می شود؛ از ماده «بوار» در اصل به معنای شدت کساد بودن چیزی است و چون شدت کساد باعث فساد می شود چنان که در ضرب المثل عرب آمده: «كسد حتى فسد» این کلمه به معنای فساد و سپس هلاکت اطلاق شده است؛ بارالشیء یبور بورا بالضم: هلك.

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَ سَدَادَ طَرِيقٍ فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ أَمَّا إِنَّهُ قَدْ يَزِمِي الرَّامِي وَ تُخْطِئُ السَّهَامُ وَ يُحِيلُ الْكَلَامُ وَ بَاطِلٌ ذَلِكَ يَبُورُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ وَ شَهِيدٌ أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ فَسُئِلَ (عليه السلام) عن معنى قوله هذا فجمع أصابعه و وضعها بين أذنه و عينه، ثم قال: الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ وَ الْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ.

## ۱. گوش ندادن به حرف های یاهو

«أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَ سَدَادَ طَرِيقٍ فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ»<sup>۱</sup> ای مردم! هرکس از برادر مسلمانش استواری در دین و درستی روش را مشاهده کند، باید به سخنانی که این و آن در نکوهش او می گویند، گوش ندهد.

#### نکته

- حضرت می فرماید: اگر شما با کسی سابقه آشنایی دارید و او را به دین داری و حسن رفتار می شناسید، دیگر نباید آن یقین خود را با حرف های دیگران به شک و تردید تبدیل کنید چون حرف هایی که درباره افراد زده می شود ممکن است از روی اغراض سیاسی و دنیایی باشد و اگر گوینده هم فرد خوبی باشد که این حرف ها را مطرح می کند ممکن است اشتباه کرده باشد.

#### مشابه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾<sup>۲</sup> ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی برای شما خبری

۱. عَرَفَ: شناخت.

وَثِيقَةُ دِينٍ: استقامت دین؛ از ماده «وَتَّقَى» به معنای وثوق، «ثِقَة» به معنای اعتماد است؛ مُوَاتَّقَهُ: معاهده محکم؛ ميثاق: پیمان اکید؛ وثق: الشيء بالضم وثاقه قوی و ثبت فهو وثيق ثابت محکم.

سَدَاد: درستی، گفتار و عمل صحیح است؛ این واژه گاه به معنی مصدری و گاه اسم مصدری به کار رفته و به نظر می رسد با ماده «سَدَّ» که به معنی دیوارهای محکمی است که در برابر سیلاب و مانند آن می بندند از نظر مفهوم قرابت دارد؛ زیرا سخنان حق و درست، استحکام خاصی دارند؛ بالفتح الصواب من القول و الفعل.

لَا يَسْمَعَنَّ: اصلاً گوش ندهد؛ از ماده «سَمِعَ» به معنای شنیدن؛ قَوْه شنوایی، گوش؛ اسماع: شنواندن.

أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ: گفته های مردم؛ از ماده «قَوْل» به معنای مطلق سخن گفتن است؛ اقاویل: گفته ها؛ جمع أقوال و هو جمع قول.

۲. حجرات، ۶.



## ۳.۲. فاصله میان حق و باطل

«أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ فَسُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَوَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَعَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ!»<sup>۱</sup> بدانید میان حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست. کسی از حاضران از تفسیر این سخن پرسید. امام علیه السلام انگشتان خود را جمع کرد و در میان گوش و چشم خود قرار داد، سپس فرمود: باطل آن است که بگویی شنیدم و حق آن است که بگویی دیدم!

### مشابه

♦ شاهد این سخن حدیثی است که از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده است که پرسیدند: «كَمْ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ؟»<sup>۲</sup> چقدر میان حق و باطل فاصله است؟ امام علیه السلام فرمود: «أَرْبَعُ أَصَابِعَ فَمَا رَأَيْتُهُ بِعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَقَدْ تَسَمَّعَ بِأُذُنِكَ بِاطِلًا كَثِيرًا»<sup>۳</sup> چهار انگشت است؛ آنچه با چشمت بینی حق است، حال آنکه با گوش های خود سخنان باطل فراوان می شنوی.

♦ «لَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ كَالْمُعَايَنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا وَلَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ»<sup>۴</sup> نیست بینایی با دیده ها و چشم ها که گاهی چشم ها به دارنده خود دروغ می گویند ولی خرد خیانت نمی کند به کسی که از او پند و اندرز بخواهد.

## خطبه ۱۴۲



### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت در مدینه، سال ۳۵ هجری

مخاطب: مردم

علت ایراد سخن: پیشنهاد تطمیع افراد برای پیشبرد سیاست ها

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: تبیین اخلاق اقتصادی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۷.

### پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علیه السلام درباره نیکی کردن به کسانی که شایسته نیکی نیستند، ایراد فرموده است و به دو محور اشاره دارد:

۱. نتایج سوء نیکی کردن و کمک نمودن به ناهلان؛
۲. مواردی که شایسته است انسان برای نیکی کردن برگزیند.

۱. أَرْبَعُ أَصَابِعَ: چهار انگشت؛ از ماده «صَبَعَ» به معنای انگشت و جمع آن «اصابع» است. أُذُن: گوش؛ بر وزن «عُنُق» به معنای گوش.

۲. الغارات، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳. الخصال، ج ۲، ص ۴۴۱.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۱.

## ۲. ستایش نابجا

«مَا أَجُودَ يَدُهُ وَهُوَ عَنْ ذَاتِ اللَّهِ بِخَيْلٍ»<sup>۱</sup>

می‌گویند: عجب دست بخشنده‌ای دارد! در حالی که این شخص از احسان در راه خدا بخل می‌ورزد.

## نکته

● عبارت «مَا دَامَ مُنْعِمًا عَلَيْهِمْ» معترضه است و عبارت «مَا أَجُودَ يَدُهُ» بیان «مَقَالَةُ الْجُهَالِ» در عبارت پیشین است؛ یعنی افراد نادان تعریف او را کرده و می‌گویند چقدر با سخاوت است.

## مشابه

◇ در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «مَنْ طَلَبَ مَحَامِدَ النَّاسِ بِمَعَاصِي اللَّهِ عَادَ حَامِدُهُ مِنْهُمْ دَامًا»<sup>۲</sup> هرکس ستایش مردم را به گناه کردن خدا بجوید، ستایش کننده برگردد در حالی که او را نکوهش کننده باشد.

◇ در حدیث دیگری می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ إِلَى خَيْرٍ يَصِيرُ الرَّجُلُ أَمْ إِلَى شَرٍّ أَنْظِرْ أَيْنَ يَضَعُ مَعْرُوفَهُ فَإِنْ كَانَ يَضَعُ مَعْرُوفَهُ عِنْدَ أَهْلِهِ فَاعْلَمْ أَنَّهُ يَصِيرُ إِلَى خَيْرٍ وَإِنْ كَانَ يَضَعُ مَعْرُوفَهُ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ»<sup>۳</sup> اگر می‌خواهی بدانی که کسی بدبخت است یا خوشبخت، نگاه کن ببین به چه کسی خوبی و نیکی می‌کند. اگر به اهلش خوبی می‌کند بدان که او به‌سوی خوبی می‌رود و اگر به نااهلش خوبی می‌کند بدان که او را نزد خداوند خیری نیست.

◇ «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۴</sup> و کسانی که به آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده، بخل می‌ورزند، هرگز تصور نکنند که آن [بخل] برای آنان خوب است، بلکه برایشان بد است. به‌زودی آنچه به آن بخل ورزیده‌اند، روز قیامت طوق گردنشان می‌شود.

۱. مَا أَجُودَ: چه بخشنده است؛ باب افعال از ماده «جود» به معنای سخاوتمندی.

آتی: بخشید، عطا کرد.

عَنْ ذَاتِ اللَّهِ: عملی که ذاتاً انگیزه‌ی خدایی دارد.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۸.

۳. منهاج البراعه، ج ۷، ص ۴۳۹.

۴. آل عمران، ۱۸۰.

و لَيْسَ لِوَاضِعِ الْمَعْرُوفِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ مِنَ الْحِظِّ فِيمَا أَتَى إِلَّا مَحْمَدَةُ اللَّتَامِ وَ ثَنَاءُ الْأَشْرَارِ وَ مَقَالَةُ الْجُهَالِ مَا دَامَ مُنْعِمًا عَلَيْهِمْ مَا أَجُودَ يَدُهُ وَهُوَ عَنْ ذَاتِ اللَّهِ بِخَيْلٍ.  
فَمَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَا لَا فَلْيَصِلْ بِهِ الْقَرَابَةَ وَ لِيُحْسِنِ مِنْهُ الصِّيَافَةَ وَ لِيُفَكَّ بِهِ الْأَسِيرَ وَ الْعَانِي وَ لِيُعْطِ مِنْهُ الْفَقِيرَ وَ الْعَارِمَ وَ لِيُصْبِرَ نَفْسَهُ عَلَى الْخُفُوقِ وَ النَّوَائِبِ ابْتِغَاءَ الثَّوَابِ فَإِنَّ فَوْزاً بِهَذِهِ الْخِصَالِ شَرَفٌ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَ ذِكْرٌ فَضَائِلِ الْآخِرَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

## ۱. نیکی در جای خود

«و لَيْسَ لِوَاضِعِ الْمَعْرُوفِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ مِنَ الْحِظِّ فِيمَا أَتَى إِلَّا مَحْمَدَةُ اللَّتَامِ وَ ثَنَاءُ الْأَشْرَارِ وَ مَقَالَةُ الْجُهَالِ مَا دَامَ مُنْعِمًا عَلَيْهِمْ»<sup>۱</sup>

کسی که به ناحق و بیجا به کسی که سزاوار احسان نیست نیکی کند، بهره‌ای نمی‌برد جز ستایش مردم پست و تعریف انسان‌های شرور و گفتار افراد نادان و این نیز تا زمانی ادامه دارد که احسان او باقی است.

## مشابه

◇ «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»<sup>۲</sup> و باید از میان شما، گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند.

۱. وَاضِعٌ: گذاشتن بار به زمین؛ از ماده «وَضَعَ» به معنای گذاشتن.

الْمَعْرُوف: نیکی و احسان که در اینجا منظور خیرات و احسان مالی است.

حِظٌ: نصیب.

مَحْمَدَةُ اللَّتَامِ: ستایش فرومایگان؛ ضد مذمت که به معنی نکوهش است؛ بفتح المیم نقیض المذمة، و نقل ابن السراج و جماعة بالكسر.

ثَنَاءُ الْأَشْرَارِ: تعریف سرکشان.

مَقَالَةُ: سخنان؛ از ماده «قَالَ وَ قِيلَ» به معنی مطلق سخن گفتن و سخن است.

الْجُهَالُ: جاهلان؛ از ماده «جَهَلَ» به معنای نادان، جاهل، سفيه، بی‌اعتنا.

۲. آل عمران، ۱۰۴.



## ۳. موارد مصرف انفاق

## ۳.۱. صله رحم

«فَمَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَلْيَصِلْ بِهِ الْقَرَابَةَ»<sup>۱</sup>

هرکس خداوند، مال و ثروتی به او بخشیده، باید به وسیله آن صله رحم کند.

## مشابه

◇ در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ:عَلَى ذِي الرَّحِمِ الْكَاشِحِ»<sup>۲</sup> از پیامبر اکرم ﷺ سؤال شد کدام صدقه افضل است، فرمود: صدقه به ارحام و بستگانی که با تو مخالفت دارند.

## ۳.۲. پذیرایی از مهمان

«وَلْيُحْسِنِ مِنْهُ الصِّيَافَةَ»<sup>۳</sup>

از میهمانان به خوبی پذیرایی نماید.

## مشابه

◇ «قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّهُمْ إِذَا دَخَلُوا مَنْزِلَكَ دَخَلُوا بِمَغْفِرَتِكَ وَمَغْفِرَةِ عِيَالِكَ وَإِذَا خَرَجُوا مِنْ مَنْزِلِكَ خَرَجُوا بِذُنُوبِكَ وَذُنُوبِ عِيَالِكَ»<sup>۴</sup> امام صادق علیه السلام فرمود: آن‌ها (مهمان) هنگامی که وارد منزل تو می شوند، آمرزش برای تو و خانواده‌ات را با خود می آورند و هنگامی که بیرون می روند گناهان تو و خانواده‌ات را بیرون می برند.

## ۳.۳. آزادسازی اسیر

«وَلْيُفَكِّ بِهِ الْأَسِيرَ وَالْعَانِي»<sup>۵</sup>

اسیران و کسانی را که در زحمت و فشار هستند، آزاد سازد.

## ۳.۴. کمک به بدهکاران

«وَلْيُعْطِ مِنْهُ الْفَقِيرَ وَالْغَارِمَ»<sup>۱</sup>

و به فقرا و بدهکاران کمک کند.

## ۳.۵. پرداخت حقوق

«وَلْيُصْبِرْ نَفْسَهُ عَلَى الْحُقُوقِ وَ النَّوَائِبِ ابْتِغَاءَ الثَّوَابِ»<sup>۲</sup>

چنین کسی باید برای رسیدن به پاداش الهی در برابر پرداخت حقوق (واجب و مستحب) و همچنین مشکلات و حوادث دردناک، شکیبا باشید.

## نکته‌ها

- تعبیر حقوق شامل واجب و مستحب، هر دو می شود.<sup>۳</sup>
- «ابْتِغَاءَ الثَّوَابِ» اشاره به این است که صبر در برابر تمام این بذل و بخشش‌ها باید به خاطر خدا باشد و مهم این است که صرف هرگونه مال با قصد قربت باشد.<sup>۴</sup>
- منظور از «نوائب» زیان‌ها و تاوان‌ها و هزینه‌هایی است که انسان به وسیله آن‌ها از دست و زبان ستمگران رهایی پیدا می کند.<sup>۵</sup>

## مشابه

◇ «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»<sup>۶</sup> و آن‌ها که در اموالشان حق معلومی است، برای تقاضاکنندگان و محرومان.

## ۴. آثار گران‌بهای بخشش

«فَإِنْ فُوزاً بِهَذِهِ الْخِصَالِ شَرَفٌ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَ ذِكْرُ فَضَائِلِ الْآخِرَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»

به دست آوردن چیزی از این صفات نیک، سبب شرافت و بزرگی در دنیا و درک فضایل آخرت

۱. الْغَارِمُ: بدهکار؛ از ماده «غرامت» گرفته شده است؛ من علیه الدین.

۲. لِيُصْبِرَ نَفْسَهُ: باید شکیبا باشد، نفس خود را به صبر وادار کند؛ صبرت: صبرا من باب ضرب حست النفس عن الجزع قال تعالى: و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم، و يستعمل تارة بعن كما في المعاصي، و تارة بعلى كما في الطاعات. الثَّوَابُ: مشکلات؛ جمع «ثابه» به معنی حوادث دردناک است که برای انسان رخ می دهد ولی بعضی آن را به معنی هرگونه حادثه تفسیر کرده اند خواه خوب باشد خواه بد؛ جمع النائبة و هي النازلة التي تنوب على الانسان و تنزل عليه.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۷۹.

۴. همان.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۸۸.

۶. معارج، ۲۴ و ۲۵.

۱. فَلْيَصِلْ: باید صله رحم کند؛ از ماده «وَصَلَ» به معنای وصول به معنی رسیدن است؛ وصل: متصل کردن.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۱۰.

۳. الصِّيَافَةُ: مهمانی؛ از ماده «ضیف» به معنای میهمان.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۰.

۵. يَفَكُّ: باید آزاد کند؛ فعل امر از ماده «فَكَ، يَفَكُّ» به معنای منفک کند.

عَانِي: گرفتار؛ از ماده «عَنَى» به معنی رنج و تعب گرفته شده، بعضی آن را مترادف با اسیر می دانند ولی ظاهر این است که مفهوم گسترده تری دارد و هر انسانی را که در درد و رنج است، شامل می شود.



است، ان شاء الله.

#### نکته

- تعبیر به «فوزاً» به صورت نکره، بیانگر این حقیقت است که حتی کمک‌های کوچک و انفاق‌های محدود می‌تواند سبب افتخار در دنیا و آخرت گردد تا چه رسد به کمک‌های وسیع.<sup>۱</sup>

#### مشابه

◇ «مَنْ جَادَ سَادَ»<sup>۲</sup> هر که بخشش نمود، آقا شد.



## خطبه ۱۴۳

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰ هجری  
مخاطب: مردم  
موضوع: اخلاقی  
ویژگی: خداشناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۱.

### پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علی (ع) است که درباره طلب باران ایراد فرموده و در آن توجه داده شده که هرگاه باران از مردم گرفته شود باید به درگاه خدا استغاثه کنند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۸۱.

۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۴۲.

## نکته‌ها

- تعبیر به «سماء» اشاره به ابرها یا محلی است که ابرها در آنجا در حرکت اند؛ زیرا عرب واژه «سماء» را به معنای طرف بالا به کار می‌برد.<sup>۱</sup>
- اینکه همه ما روی زمین هستیم در حقیقت معنایش این است که زمین ما را به دوش می‌کشد و به لحاظ اینکه آسمان روی سر ما قرار دارد، حضرت از آن به سایه بان تعبیر فرموده است و حضرت می‌خواهد این نکته را یادآوری کند که آسمان و زمین دلشان برای شما انسان‌ها نمی‌سوزد و مطیع شما هم نیستند؛ بنابراین چون آسمان و زمین مطیع اوامر خداوند هستند، شما انسان‌ها نیز اگر می‌خواهید از آسمان باران بیارد و وضع شما در زمین دگرگون شود، باید به سراغ خداوند بروید.

## مشابه

- ◇ «وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا»<sup>۲</sup> و پس از او به فرزندان اسرائیل گفتیم: «در این سرزمین ساکن شوید، پس چون وعده آخرت فرارسد شما را همه با هم محصور می‌کنیم».
- ◇ «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»<sup>۳</sup> ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است.

## ۲. زمین و آسمان، مأموران منفعت‌رسان خداوند

- «وَمَا أَصْبَحْتَ تَجُودَانِ لَكُمْ بِبَرَكَتَيْهِمَا تَوْجَعًا لَكُمْ وَلَا زُلْفَةً إِلَيْكُمْ وَلَا لَخِيرٍ تَرْجَوَانِهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ أَمْرًا بِمَنَافِعِكُمْ فَأَطَاعَتَا وَأَقِيمَتَا عَلَى حُدُودِ مَصَالِحِكُمْ فَقَامَتَا»<sup>۴</sup>
- این دو، برکات خود را همواره به شما می‌بخشند، ولی نه به خاطر ترس از شماست، نه برای

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۸۶.

۲. اسراء، ۱۰۴.

۳. ابراهیم، ۲۴.

۴. تَجُودَانِ: می‌بخشند؛ از ماده «جود» به معنای بخشش؛ الْجَوَادُ: آن‌که بسیار سخاوتمند باشد؛ جاد: بالمال بذله و جادت السَّماءُ أَمُطرت و الأرضُ أَنْبَت.

تَوْجَعًا: دل‌سوزی؛ از ماده «وَجَعَ» به معنای دردمند شد؛ أَوْجَعَهُ: به درد آوردش؛ تَوَجَّعَ: دردناک شد؛ تَوَجَّعَ: لفلان رثاء. زُلْفَةً: قرب و نزدیکی؛ از ماده «زَلَفَ» به معنای نزدیک شدن و مقدم گشتن، تقرب جستن؛ مفعول لاجله است.

أَمْرًا: آن دو امر شدند.

إِطَاعَتَا: اطاعت کردند.

أَقِيمَتَا: به پا داشته شدند.

قَامَتَا: قیام کردند.

أَلَا وَإِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي تُثْقَلُكُمْ وَالسَّمَاءَ الَّتِي تُظَلُّكُمْ مُطِيعَتَانِ لِرَبِّكُمْ وَمَا أَصْبَحْتَ تَجُودَانِ لَكُمْ بِبَرَكَتَيْهِمَا تَوْجَعًا لَكُمْ وَلَا زُلْفَةً إِلَيْكُمْ وَلَا لَخِيرٍ تَرْجَوَانِهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ أَمْرًا بِمَنَافِعِكُمْ فَأَطَاعَتَا وَأَقِيمَتَا عَلَى حُدُودِ مَصَالِحِكُمْ فَقَامَتَا إِنَّ اللَّهَ يَنْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ يَنْقُصُ الثَّمَرَاتِ وَخَبَسَ الْبَرَكَاتِ وَإِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ لِيَتُوبَ تَائِبٌ وَيُقْلَعَ مُقْلَعٌ وَيَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ وَيُزْدَجَرَ مُزْدَجِرٌ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبَبًا لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَرَحْمَةً الْخَلْقِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا فَارْحِمِ اللَّهُ أَمْرًا اسْتَقْبَلَ تَوْبَتَهُ وَاسْتَقَالَ خَطِيئَتَهُ وَبَادَرَ مَنِيَّتَهُ اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ مِنْ تَحْتِ الْأَشْتَارِ وَالْأَكْنَانِ وَبَعْدَ عَجِيجِ الْبَهَائِمِ وَالْوِلْدَانِ رَاغِبِينَ فِي رَحْمَتِكَ وَرَاجِينَ فَضْلَ نِعْمَتِكَ وَخَائِفِينَ مِنْ عَذَابِكَ وَنَقِمَتِكَ اللَّهُمَّ فَاسْقِنَا غَيْثَكَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْفَاقِطِينَ وَلَا تُهْلِكْنَا بِالسَّنِينَ وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ نَشْكُو إِلَيْكَ مَا لَا يَخْفَى عَلَيْكَ حِينَ الْجَائِنَا الْمَضَائِقِ الْوَعْرَةَ وَآجَاءَ ثَنَا الْمَقَاحِطِ الْمُجْدِبَةِ وَأَعْيَتْنَا الْمَطَالِبِ الْمُتَعَسِّرَةَ وَتَلَاَحَمَتْ عَلَيْنَا الْفِتْنُ الْمُسْتَضْعِبَةُ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَلَّا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ وَلَا تَقْلِبْنَا وَاجِمِينَ وَلَا تُخَاطِبْنَا بِذُنُوبِنَا وَلَا تَقَايِسَنَا بِأَعْمَالِنَا اللَّهُمَّ انْشُرْ عَلَيْنَا غَيْثَكَ وَبَرَكَتَكَ وَرِزْقَكَ وَرَحْمَتَكَ وَاسْقِنَا سُقْيَا نَاقِعَةً مُزَوِيَةً مُعْشِبَةً تُنْبِتُ بِهَا مَا قَدْ فَاتَ وَتُحْيِي بِهَا مَا قَدْ مَاتَ نَافِعَةً الْحَيَا كَثِيرَةً الْمُجْتَنَى تُرْوِي بِهَا الْفَيْعَانَ وَتُسِيلُ الْبُطْنَانَ وَتَسْتَوْرِقُ الْأَشْجَارَ وَتُرْخِصُ الْأَشْعَارَ إِنَّكَ عَلَى مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ.

## ۱. زمین و آسمان مطیع فرمان خدا

«أَلَا وَإِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي تُثْقَلُكُمْ وَالسَّمَاءَ الَّتِي تُظَلُّكُمْ مُطِيعَتَانِ لِرَبِّكُمْ»<sup>۱</sup>

آگاه باشید! زمینی که شما را بر دوش خود حمل کرده و آسمانی که بر سر شما سایه افکنده، هر دو مطیع فرمان پروردگار شما هستند.

۱. ثَقُلَ: حمل کرده است؛ از ماده «اقلال» به معنی حمل کردن و برداشتن چیزی گرفته شده است و از آنجا که انسان روی زمین زندگی می‌کند، گویی زمین او را بر دوش خود حمل کرده است.

تُظَلُّكُمْ: بالای سر شما قرار می‌گیرد.

السَّمَاءُ: آسمان؛ المظلة للأرض قال ابن الأنباري: تذكّر وتوث وقال الفراء: التذكير قليل وهو على معنى السقف و السماء أيضا المطر قال الفيومي: مؤنثة لأنها في معنى السحابة وكلّ عال مظّل سماء حتى يقال اظهر الفرس سماء.

#### ۴. دلیل جلوگیری از نزول برکات

«لِيُتُوبَ تَائِبٌ وَيُقْلَعَ مُقْلَعٌ وَيَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ وَيُزَدَّ جَزْرٌ مُزْدَجِرٌ»<sup>۱</sup>

تا توبه‌کاران توبه کنند، گناهکاران از گناه کردن بازایستند و پندگیرندگان پند گیرند و آن‌که اراده گناه کرده منجر گردد.

##### مشابه

♦ «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»<sup>۲</sup> پس، آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد، مانند کسی است که کوردل است؟ تنها خردمندان عبرت می‌گیرند.

♦ «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ»<sup>۳</sup> و قطعاً از اخبار، آنچه در آن مایه انزجار [از کفر] است به ایشان رسید.

#### ۵. استغفار سبب افزایش روزی

«وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبَبًا لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَرَحْمَةً الْخَلْقِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ، ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾ يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿وَيُمِدِّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾»<sup>۴</sup>

خداوند سبحان استغفار از گناه را سبب فزونی رزق و مایه رحمت خلق قرار داده است و چنین فرموده است: «از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا

۱. یَتُوبُ: توبه می‌کند.

یُقْلَعُ: می‌کند؛ از ماده «قَلَعَ» به معنای کندن؛ اُقْتَلَعَ، اُقْتَلَعًا الشَّيْءُ: آن چیز را از بیخ کند، آن چیز را به زور گرفت؛ مُقْلَعُ: اسم فاعل از «اَقْلَعَ» است و «اَقْلَاعُ» که مصدر آن است به معنای جاکن شدن می‌آید؛ اَقْلَعَ: عن الأمر اقلعاً ترکه. یُزَدُّ جَزْرٌ: نهی پذیر می‌شود؛ باب افتعال از ماده «زجر، یزجر» که «تاء» قلب به «دال» شده است؛ به معنای نهی پذیر شود.

۲. رعد، ۱۹.

۳. قمر، ۴.

۴. لِدُرُورِ الرِّزْقِ: ریزش فراوان رزق؛ از ماده «دُرَّ» به معنی ریزش شیر از پستان است؛ سپس درباره باران و مانند آن نیز به کار رفته است و «دُرور رزق» به معنی ریزش روزی از سوی خداست.

مِدْرَاراً: ریزش فراوان؛ صبیغه مبالغه است مانند مفضال.

يُمِدِّكُمْ: مدد می‌رساند.

بَنِينَ: فرزندان.

جَنَّاتٍ: باغ‌ها.

أَنْهَاراً: نهرها.

تقرب به شما و نه از جهت انتظار نیکی از طرف شما، بلکه (از سوی خدا) مأمور رساندن منفعت به شما شده‌اند و به فرمان او گردن نهاده و به آن‌ها دستور داده شده که قیام به مصالح شما نمایند و چنین کرده‌اند.

#### ۳. کمبود باران، نتیجه گناه بندگان

«إِنَّ اللَّهَ يَنْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ يَنْقُصُ الثَّمَرَاتِ وَحَسِبَ الْبَرَكَاتِ وَإِعْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ»<sup>۱</sup>

خداوند بندگان خویش را به هنگامی که اعمال بد انجام می‌دهند به کمبود میوه‌ها و جلوگیری از نزول برکات آسمان و بستن درهای گنج‌های خیرات مبتلا می‌سازد.

##### نکته

● خداوند در این دنیا هرگز کاری را بر اساس کردار بد یا خوب بندگان انجام نمی‌دهد بلکه روش او آموزش و رهنمود به کار خوب و نهی از کار ناپسند است و سنت‌های ثابتی قرار داده که قوانین و آثار آن نیکوکار و بدکار را در بر می‌گیرد.<sup>۲</sup>

##### مشابه

♦ «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»<sup>۳</sup> و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزمایم و مؤدّه ده‌شکیبایان را.

♦ «فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۴</sup> پس به آنچه مرتکب می‌شدند صاعقه عذاب خفت‌آور آنان را فروگرفت.

۱. اِنْتَلَى: مبتلا می‌کند.

يَنْقُصُ الثَّمَرَاتِ: کمبود میوه‌ها.

حَسِبَ الْبَرَكَاتِ: جلوگیری از نزول برکات.

إِعْلَاقِ: بستن؛ از ماده «عَلَقَ» به معنای بستن، تغلیق؛ محکم بست.

خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ: گنج‌های خیرات.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۷۵.

۳. بقره، ۱۵۵.

۴. فصلت، ۱۷.

### ۵. ۱. توبه و گشودن درهای رحمت

«فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً اسْتَقْبَلَ تَوْبَتَهُ وَ اسْتَقَالَ خَطِيئَتَهُ وَ بَادَرَ مَنِيَّتَهُ»<sup>۱</sup>

رحمت خدا بر آن کس که به استقبال توبه بشتابد، از خطای خود پوزش طلبد و (با اعمال صالح) بر مرگ پیشی گیرد.

#### نکته

● «وَ بَادَرَ مَنِيَّتَهُ» اشاره به این است که توبه تنها برای رسیدن به رفاه مادی دنیا نیست بلکه هدف مهم‌تر آن نجات در آخرت است.<sup>۲</sup>

● حضرت از خداوند می‌خواهد کسانی را که توبه کرده‌اند مورد رحمت خود قرار دهد و درواقع به این وسیله می‌خواهند مخاطبان خود و کسانی که پای سخنرانی ایشان نشسته‌اند را به توبه تشویق فرمایند تا پس از توبه خالصانه، حاجات خود را مخصوصاً درباره نزول باران و رحمت الهی از خداوند بخواهند و خداوند هم این دعاها را به لحاظ اینکه با چشمان گریان و پس از توبه مخلصانه مطرح می‌شود، استجاب نماید.

#### مشابه

◇ «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»<sup>۳</sup> و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم.

◇ «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَاءً غَدَقًا»<sup>۴</sup> و اگر [مردم] در راه درست، پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی به‌دیشان نوشانیم.

باران‌های پربرکت آسمان را پی‌درپی بر شما فرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ‌های سرسبز و نه‌های جاری در اختیاران قرار دهد.

#### نکته

● انسان وقتی که دچار غفلت و گناه می‌شود باید به درگاه خداوند توبه کند تا پروردگار هم به او توجه نماید؛ زیرا انسان‌ها معصوم نیستند و دچار خطا و اشتباه می‌شوند ولی با توبه، خداوند آنان را می‌بخشد و مورد لطف خود قرار می‌دهد. البته در توبه باید به فریب شیطان هم توجه داشت؛ زیرا او سعی می‌کند که انسان را از توبه کردن به بهانه‌های مختلف بازدارد.

#### مشابه

◇ «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا»<sup>۱</sup> بر شما از آسمان باران پی‌درپی فرستد.

◇ «وَيُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ»<sup>۲</sup> و شما را به اموال و پسران، یاری کند.

◇ «وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا»<sup>۳</sup> و اینکه از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید، [تا اینکه] شما را با نیکویی بهره‌مند کند.

◇ «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا»<sup>۴</sup> و اگر آن‌ها (جن و انس) بر طریقه [ایمان] استقامت ورزند، ما آن‌ها را با آب فراوان سیراب می‌کنیم.

◇ «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ۖ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ۖ وَيُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا»<sup>۵</sup> سپس گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او آمرزنده است تا از آسمان برایتان پی‌درپی باران فرستد و شما را به اموال و فرزندان مدد کند و برایتان بستان‌ها و نه‌ها بیافریند.

۱. اسْتَقْبَلَ: روی آورد.

اسْتَقَالَ: پوزش طلبید؛ از ماده «استقاله» به این معناست که شخصی را که زمین خورده کمک کنند تا برخیزد؛ همچنین به فسخ معامله یا تقاضای عفو و بخشش از گناه نیز اطلاق شده است.

بَادَرَ: پیشی گرفت؛ اقدام کرد از ماده «بدر» به معنای عجله، سرعت؛ ابْتَدَرَ: ابْتَدَأَ: شتاب کرد؛ بَادَرَ، مُبَادَرَةً وَ بَدَارًا الی الشیء: به‌سوی آن چیز شتاب کرد.

مَنِيَّتُهُ: مرگ.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۹۱.

۳. اعراف، ۹۶.

۴. جن، ۱۶.

۱. نوح، ۱۱.

۲. نوح، ۱۲.

۳. هود، ۳.

۴. جن، ۱۶.

۵. نوح، ۱۰ تا ۱۲.

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا﴾<sup>۱</sup> زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند.

### ۶. امید به فضل خداوند

«اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ مِنْ تَحْتِ الْأَسْتَارِ وَالْأَكْنَانِ وَبَعْدَ عَجِيجِ الْبَهَائِمِ وَالْوِلْدَانِ رَاغِبِينَ فِي رَحْمَتِكَ وَرَاجِينَ فَضْلَ نِعْمَتِكَ وَخَائِفِينَ مِنْ عَذَابِكَ وَنِقْمَتِكَ»<sup>۲</sup>  
بار خدایا! ما از خانه ها و از زیر پوشش ها و سقف ها، پس از شنیدن ناله حیوانات و صدای دل خراش کودکان، بیرون آمدیم، در حالی که اشتیاق به رحمت و امید به فضل و نعمت تو و ترس از عذاب و کيفرت داریم.

#### نکته

● اشاره به اینکه خارج شدن از منازل و آمدن به بیابان برای خواندن «نماز باران» دلیل بر استیصال ماست. اگر ما بندگان خطاکاریم، این چهارپایان و کودکان تشنه که هیچ گناهی ندارند، مشمول عنایت تو هستند؛ به علاوه ما انگیزه ای جز طلب رحمت و تقاضای فضل و کرم نداریم و در حالی به درگاه توری می آوریم که توبه کرده ایم و از عذاب و کيفرت تو خائفیم.<sup>۳</sup>

### ۷. دعای امام برای بارش باران

#### ۱.۷. بارانی سیراب کننده

«اللَّهُمَّ فَاسْقِنَا غَيْثَكَ»<sup>۴</sup>

بار خدایا! بارانت را بر ما فرو فرست.

### ۲.۷. از رحمتت ما را نومید مکن

«وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ»<sup>۱</sup>

ما را از درگاهت مأیوس بر مگردان.

#### مشابه

﴿قَالَ وَمَنْ يَقْنُطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾<sup>۲</sup> گفت: «جز گمراهان چه کسی از رحمت پروردگارش نومید می شود».

﴿عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنُطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ﴾<sup>۳</sup> عجب دارم برای کسی که نومید می شود در حالی که با او استغفار و طلب آمرزش هست.

### ۳.۷. ما را با قحطی هلاک مکن

«وَلَا تُهْلِكْنَا بِالسَّنِينِ»<sup>۴</sup>

و با خشک سالی و قحطی ما را هلاک مکن.

### ۴.۷. ما را به گناه بی خردان مؤاخذه نکن

«وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»<sup>۵</sup>

و به اعمال ناشایسته ای که بی خردان ما انجام داده اند، ما را مؤاخذه مفرما، ای ارحم الراحمین!

#### نکته

● اشاره به اینکه گرچه گروهی از افراد نادان کارهایی کرده اند که مستحق قطع فیض خدا شده اند، ولی تو با فضل و کرم با همه ما رفتار کن، نه با عدالت که اگر حساب عدالت در کار باشد کار ما مشکل می شود و اگر حساب رحمت باشد، همه چیز سامان می یابد.<sup>۶</sup>

۱. انبیاء، ۹۰.

۲. الْأَسْتَارُ: پرده ها؛ از ماده «سَتر» به معنای پوشاندن، استتار، اختفا و مخفی شدن است، اسْتَتَرَ، اسْتِيتَارًا: خود را پوشانید؛ اسْتَسَرَ، اسْتِيتَارًا: خود را پوشانید، پنهان شد، تَسَتَّرَ، تَسْتَرًا: پوشیده شد.

الْأَكْنَانُ: پوشش ها؛ جمع «کن» به معنی وسیله حفظ و پوشش و نگهداری است؛ به همین جهت به غارها «اکنان» گفته می شود؛ جمع الکن و هو ما ستر من الحر و البرد من کنته ای سترته و أخفیه فی کتّه بالکسر.

عَجِيج: ناله؛ از ماده «عج» به معنای داد و فریاد؛ الْعَجَاج: آن که بسیار فریاد کشد؛ عَجَجَ، عَجَجَةً: بسیار فریاد کشید. رَاجِینَ: امیدواران؛ از ماده «رجاء» به معنای امید؛ اِزْتَجَى، اِرتِجَاءً فلاناً: به او امیدوار شد.

نِقْمَت: کيفرت؛ از ماده «نقم» به معنی انکار شیء است؛ اِنْتَقَمَ، اِنْتِقَامًا منه: او را کيفرت داد، از او انتقام گرفت؛ نَقِمَ، نَقْمًا و تَنْقَامًا من فلان: او را تنبيه کرد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۹۷.

۴. اسْقِنَا: ما را سیراب کن.

غَيْثٌ: باران.

۱. الْقَانِطِينَ: ناامیدان؛ از ماده «قنط» به معنای یأس از خیر است.

۲. حجر، ۵۶.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۸۵.

۴. بِالسَّنِينِ: قحطی؛ جمع «سنه» به معنی سال است ولی هنگامی که با کلمه «هلاکت» یا «اخذ» استعمال شود به معنی قحط سالی است؛ جمع السنه و هی الجذب و أرض سنواء و سنهاء أصابتها السنه.

۵. لَا تُؤَاخِذْنَا: ما را مؤاخذه نکن.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۹۷.



## مشابه

❖ ﴿إِثْلَكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا﴾<sup>۱</sup> آیا به خاطر اعمالی که بی‌خردان ما انجام داده‌اند ما را به هلاکت می‌رسانی؟

## ۸. شکایت به درگاه خداوند

«اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ نَشْكُو إِلَيْكَ مَا لَا يَخْفَى عَلَيْكَ حِينَ الْجَأْتَنَا الْمَصَائِقُ الْوَعْرَةُ وَ أَجَاءَتْنَا الْمَقَاحِطُ الْمُجْدِبَةُ وَ أَعْيَتْنَا الْمُطَالِبُ الْمُتَعَسِّرَةُ وَ تَلَاَحَمَتْ عَلَيْنَا الْفِتْنُ الْمُسْتَضْعِبَةُ»<sup>۲</sup>

خداوندا! ما به‌سوی تو آمده‌ایم تا از چیزی شکایت به درگاهت آوریم که از تو پنهان نیست. هنگامی که مشکلات طاقت‌فرسا ما را به درگاه تو فرستاده و خشک‌سالی و قحطی به‌ناچار ما را به اینجا آورده، نیازهای سخت، ما را خسته کرده و فتنه‌های مشکل‌آفرین پی‌درپی دامن ما را گرفته است.

## مشابه

❖ در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَلَّا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ وَ لَا تُقْلِبَنَا وَاجِمِينَ وَ لَا تُخَاطِبَنَا بِذُنُوبِنَا وَ لَا تُقَايِسَنَا بِأَعْمَالِنَا»<sup>۳</sup> خداوندا! از تو می‌خواهیم که ما را

۱. اعراف، ۱۵۴.

۲. نَشْكُو: شکایت می‌کنیم؛ از ماده «شکو» به‌معنای شکایت کردن؛ درد و مشکل خود را طرح کرد. الْوَعْرَةُ: تنگناها؛ به‌معنی سنگلاخ است ولی به‌طور کنایه به تنگناهای سخت زندگی نیز اطلاق می‌شود؛ بسکون العین و کسرها ضد السهل قال الشارح المعنوی: الوعره بالتسکین و لا يجوز التحریک. أَجَاءَتْنَا: ما را مجبور کرد؛ از ماده «مجبىء» است که به باب افعال رفته و به‌معنی ناگزیر ساختن و بیچاره کردن است. الْمَصَائِقُ: تنگنا؛ از ماده «ضیق» به‌معنای تنگ شد؛ جمع المضیق و هو ما ضاق من الأمور. الْمَقَاحِطُ: سال‌های خشک و بی‌حاصل؛ جمع «مقحطه» از ماده «قحط» به‌معنی سال‌های خشک و قحطی است؛ اماکن القحط أو ازمانه جمع المحقطن يأتي للمكان و الزمان. الْمُجْدِبَةُ: مشقت‌آور؛ از ماده «جذب» به‌معنی کمبود نعمت، بنابراین «مجدبه» به سال‌هایی گفته می‌شود که مردم از نظر ارزاق گرفتار مشکلات می‌شوند.

أَعْيَتْنَا: ما را ناتوان کرد.

الْمُطَالِبُ الْمُتَعَسِّرَةُ: پیشامدهای سخت؛ از ماده «عسر» به‌معنای دشواری.

تَلَاَحَمَتْ: به‌معنی اتصال و پشت‌سرم آمدن؛ از ماده «تلاحم».

الْمُسْتَضْعِبَةُ: دشوار؛ از ماده «صعب» به‌معنای سخت و مشکل؛ اسْتَضْعَبَ، اسْتِضْعَابًا: آن چیز سخت و مشکل شد.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳.

نامید بر مگردانی، و با حزن و اندوه بازگشت ندهی، ما را به گناهانمان مؤاخذه مفرما، و به مقتضای اعمالمان با ما رفتار مکن.

## ۹. خدایا اعمالمان را مقیاس قرار نده

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَلَّا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ وَ لَا تُقْلِبَنَا وَاجِمِينَ وَ لَا تُخَاطِبَنَا بِذُنُوبِنَا وَ لَا تُقَايِسَنَا بِأَعْمَالِنَا»<sup>۱</sup>

بار خدایا از تو می‌خواهیم که ما را نومید بر مگردانی و با حزن و اندوه بازگشت ندهی. ما را به گناهانمان مؤاخذه مفرما و به مقتضای اعمالمان با ما رفتار مکن.

## نکته

● اشاره به اینکه اگر برنامه رفتار تو با ما بر طبق اعمال ما باشد، راه نجاتی نیست. تقاضای ما این است که با لطف و کرم با ما رفتار کنی و از درِ خانهات مأیوس برنگردانی.<sup>۲</sup>

## مشابه

❖ ﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾<sup>۳</sup> چون بندگان من درباره من از تو پرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند.

## ۱۰. ویژگی‌های باران

## ۱۰.۱. بارانی پربرکت

«اللَّهُمَّ أَنْشُرْ عَلَيْنَا غَيْثَكَ وَ بَرَكَتَكَ وَ رِزْقَكَ وَ رَحْمَتَكَ»

بار خدایا! باران و برکات و رزق و رحمت را بر ما بگستران.

۱. خَائِبِينَ: ناکام‌ها؛ خائب به‌معنای کسی است که از تحقق خواسته‌اش محروم شود.

لَا تُقْلِبُنَا: ما را برنگردان؛ از ماده «قلب» به‌معنای برگرداندن.

وَاجِمِينَ: کسانی که از شدت غم نمی‌توانند سخن بگویند؛ از ماده «وجم» به‌معنی حزن شدید و اندوه شدید است که انسان را به سکوت کردن وادار می‌کند؛ الوجد: والوجد العبوس المطرق لشدة الحزن.

لَا تُخَاطِبُ: مخاطبه نکن.

لَا تُقَايِسُ: مقیاس قرار نده؛ مقایسه نکن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۵۹۹.

۳. بقره، ۱۸۶.



### ۱۰.۲. بارانی سودمند

«وَأَسْقِنَا سُقْيَا نَافِعَةً مُرْوِيَةً مُعْشِبَةً»<sup>۱</sup>

و بارانی نافع و سودمند و بارورکننده بر ما بفرست.

### ۱۰.۳. بارانی زنده کننده

«تُثَبِّتُ بِهَا مَا قَدْ فَاتَ وَ تُحْيِي بِهَا مَا قَدْ مَاتَ»

که آنچه خشک شده با آن برویانی و آنچه مرده با آن زنده کنی.

### ۱۰.۴. بارانی سیراب کننده

«نَافِعَةُ الْحَيَا كَثِيرَةُ الْمُجْتَنَى تُرَوَّى بِهَا الْقِيَعَانِ»<sup>۲</sup>

آبی بسیار پرمنفعت، پر بار که تپه‌ها و کوه‌ها را با آن سیراب نمایی.

### ۱۰.۵. بارانی پرآب

«وُ تُسِيلُ الْبُطْنَانَ وَ تَسْتَوْرِقُ الْأَشْجَارَ وَ تُرْخِصُ الْأَشْعَارَ»<sup>۳</sup> إِنَّكَ عَلَى مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ»<sup>۴</sup>

رودخانه‌ها را به راه اندازی، درختان را پر برگ سازی و قیمت‌ها را با آن پایین آوری. تو به هر چه اراده کنی، توانا هستی.

## خطبه ۱۴۴

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰ هجری  
مخاطب: کوفیان  
موضوع: اعتقادی، اخلاقی  
ویژگی: امام‌شناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۸.

### پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علی (ع) است که درباره بعثت انبیا و فضل اهل بیت (ع) و هشدار به اهل ضلالت ایراد شده است.

۱. اسْقِنَا: ما را سیراب کن؛ از ماده «سَقَى» به معنی آب دادن؛ سقاية: ظرفی که با آن آب می‌دهند؛ بالضم اسم من سقاء الله الغيث أنزله له.

مُرْوِيَةً: سیراب کننده؛ اسم فاعل از ماده «رَوَى، يَرُو» به معنای سیراب کننده.

مُعْشِبَةً: رویاننده گیاهان؛ از ماده «عُشِبَ» به معنی رویش گیاه گرفته شده است.

۲. الْحَيَا: باران و فزونی نعمت؛ از ماده «حياة» است و چون باران سبب حیات است و به باران هم «حیا» گفته می‌شود. الْمُجْتَنَى: ثمره؛ از ماده «جَنَى» به معنای چیدن میوه.

الْقِيَعَانِ: زمین‌های صاف و هموار؛ جمع «قاع» و «قاعه» به معنی زمین گسترده و صاف است و گاه به زمین‌هایی که آب در آن جمع می‌شود، اطلاق می‌گردد؛ جمع القاع و هو المستوى من الأرض.

۳. تُسِيلُ: سیل جاری می‌کند؛ فی بعض النسخ بفتح التاء مضارع سال كباع و فی بعضها بالضم من باب الافعال. الْبُطْنَانَ: زمین‌های پست و پایین؛ جمع «بطن» به معنی زمین‌های گود و تنگ است؛ مقصود از دره‌های کوه‌ها و زمین‌های نشیب رودخانه‌هاست؛ بالضم جمع البطن كعبد و عبدان و ظهر و ظهران و هو المنخفض من الأرض كما قاله الطريحي، أو الغامض منها كما فی شرح المعتزلی و قال الفيروز آبادی جمع الباطن و هو مسيل الماء فی غلظ. تَسْتَوْرِقُ: پر برگ؛ از ماده «وَرَقَ» به معنای برگ، به باب استفعال رفته است به معنی پرورق کنی.

تُرْخِصُ: پایین آوری؛ الرخص بالضم ضد الغلاء و رخص الشيء من باب قرب فهو رخيص و يتعدى بالهمزة. الْأَشْعَارَ: قیمت‌ها؛ جمع سعر بالكسر و هو تقدير أثمان الأشياء و ارتفاعه غلاء و انحطاطه رخص و قيل تقدير ما يباع به الشيء طعاما كان أو غيره، و يكون غلاء و رخصا باعتبار الزيادة على المقدار الغالب فی ذلك المكان و الأوان و نقصان عنه.

## نکته

● ممکن است سؤال شود که چرا خداوند پیامبران را برای مردم فرستاد. حضرت می فرماید برای اینکه اگر پیامبران فرستاده نمی شدند در روز قیامت وقتی از مردم سؤال می شد که چرا مرتکب اعمال ناپسند شده اند، مردم می توانند بگویند زیرا به ما نگفتید که این کار ناپسند است؛ در نتیجه مردم برای انجام گناهان خود عذر داشتند و خداوند با فرستادن انبیا و ابلاغ پیام آنان به مردم، راه هرگونه بهانه جویی را بست.

## مشابه

- ◇ ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾<sup>۱</sup> و إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا<sup>۲</sup> و ما تا پیامبری مبعوث نکنیم، به عذاب نمی پردازیم و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوش گذرانانش را وامی داریم تا در آن به انحراف پردازند و در نتیجه عذاب بر آن لازم گردد؛ پس آن را زیر و زبر کنیم.
- ◇ ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾<sup>۳</sup> مردم، امتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت.
- ◇ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۴</sup> و پیش از تو [هم] جز مردانی که بدیشان وحی می کردیم، گسیل نداشتیم؛ پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتاب های آسمانی جویا شوید.
- ◇ ﴿لَوْلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾<sup>۵</sup> تا برای مردم پس از [فرستادن] پیامبران در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد.
- ◇ ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ﴾<sup>۶</sup> و این گونه آن را [به صورت] قرآنی عربی نازل کردیم و در آن از انواع هشدارها سخن آوردیم.
- ◇ ﴿هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾<sup>۷</sup> این همان است که خدا و فرستاده اش به ما وعده دادند و خدا و فرستاده اش راست گفتند.

۱. اسراء، ۱۵ و ۱۶.

۲. بقره، ۲۱۳.

۳. نحل، ۴۳.

۴. نساء، ۱۶۵.

۵. طه، ۱۱۳.

۶. احزاب، ۲۲.

بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ لِئَلَّا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ فَدَعَاهُمْ بِلسانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ أَلَا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَشَفَ الْخَلْقَ كَشْفَةً لَا أَنَّهُ جَهْلٌ مَا أَخْفَوُهُ مِنْ مَصُونٍ أَسْرَارِهِمْ وَ مَكْنُونٍ صَمَائِرِهِمْ وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فَيَكُونَ الثَّوَابُ جَزَاءً وَ الْعِقَابُ بَوَاءً.

أَيُّ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا اللَّهُ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلْنَا وَ أَخْرَجَهُمْ بِنَا يُسْتَعْطَى الْهُدَى وَ يُسْتَجْلَى الْعَمَى إِنَّ الْأَيِّمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ غَرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ.

آتَرَوْا عَاجِلًا وَ أَخَّرُوا آجِلًا وَ تَرَكُوا صَافِيًا وَ شَرَبُوا آجِنًا كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى فَاسِقِهِمْ وَ قَدْ صَحِبَ الْمُنْكَرَ قَالِفُهُ وَ بَسِئَ بِهِ وَ وَاَفَقَهُ حَتَّى شَابَتْ عَلَيْهِ مَقَارِفُهُ وَ صَبِغَتْ بِهِ خَلَاتِفُهُ ثُمَّ أَقْبَلَ مُزِيدًا كَالْتِّيَارِ لَا يُبَالِي مَا غَرَّقَ أَوْ كَوَّعَ النَّارِ فِي الْهَشِيمِ لَا يَحْفِلُ مَا حَرَّقَ أَيْنَ الْقَوْلُ الْمُسْتَضْبِحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى وَ الْأَبْصَارُ اللَّامِحَةُ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى أَيْنَ الْقُلُوبُ الَّتِي وَهَبَتْ لِلَّهِ وَ عَوَّدَتْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ أُرْدَحَمُوا عَلَى الْحُطَامِ وَ تَشَاخَوْا عَلَى الْحَرَامِ وَ رُفِعَ لَهُمْ عِلْمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَصَرَفُوا عَنِ الْجَنَّةِ وَجُوهَهُمْ وَ أَقْبَلُوا إِلَى النَّارِ بِأَعْمَالِهِمْ وَ دَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَتَفَرُّوا وَ وَلَّوْا وَ دَعَاهُمْ الشَّيْطَانُ فَاسْتَجَابُوا وَ أَقْبَلُوا.

## ۱. بعثت پیامبران، اتمام حجت خداوند

«بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ لِئَلَّا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ فَدَعَاهُمْ بِلسانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ»<sup>۱</sup>

خداوند رسولان خود را با وحی که ویژه پیامبران اوست، مبعوث ساخت و آنان را حجت خویش بر خلقش قرار داد تا از آن پس درهای عذر به روی مردم بسته شود و حجتی برای ایشان باقی نماند؛ پس آنان را با سخن راست به راه حق فراخواند.

۱. خَصَّهُمْ: اختصاص داد؛ از ماده «خَصَصَ» به معنی ویژه شدن است؛ اسْتَخَصَّ، اسْتِخْصَصَ الشَّيْءُ: آن چیز را ویژه خود خواست.

الْإِعْذَارُ: حجت ها؛ مصدر باب افعال از ماده «عذر» به معنی اتمام حجت است؛ التخويف و الوعيد.

- «وَالْعِقَابُ بَوَاءٌ»: هر عمل ناپسندی پیامدی همسان دارد پس در حقیقت عقاب و کیفر همان اعمال زشت انسان است که به صورت عذاب و هلاکت او تجسم می‌یابد.

#### مشابه

- ◇ «أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»<sup>۱</sup> آیا مردم پنداشته‌اند که چون بگویند «ایمان آوردیم» رها شوند و دیگر آزمایش نشوند!
- ◇ «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>۲</sup> آن که مرگ و زندگی را بیافرید، تا ببازمایدتان که کدام یک از شما به عمل نیکوتر است.
- ◇ «مَنْ جَاءَ بِالْخَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»<sup>۳</sup> هرکس کار نیکی انجام دهد، ده برابر به او پاداش دهند و هرکه کار بدی انجام دهد، تنها همانند آن کیفر ببندد تا ستمی بر آن‌ها نرفته باشد.
- ◇ «وَأَعْلَمُوا أَنَّهَا أَمْوَالُكُمْ وَأُولَادُكُمْ فِتْنَةٌ»<sup>۴</sup> بدانید که دارایی‌ها و فرزندان، وسیله آزمایش شمایند.
- ◇ «وَلَكِنْ لَتُظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ»<sup>۵</sup> ولی هدف آن است که اعمالی که سبب استحقاق پاداش و کیفر می‌شود، ظاهر و آشکار گردد.

#### ۴. ویژگی‌های اهل بیت

##### ۴.۱. راسخان در علم

«أَيُّنَ الَّذِينَ رَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا كَذِبًا وَبَغْيًا عَلَيْنَا»<sup>۶</sup>

کجایند کسانی که می‌پندارند آن‌ها راسخان در علم‌اند، نه ما؟ این ادعایی دروغ و ستمی بر ماست.

- ◇ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»<sup>۱</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فراخوانند که زندگی‌تان می‌بخشد، دعوتشان را اجابت کنید.

#### ۲. آگاهی خداوند از اسرار بندگان

«أَلَا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَشَفَ الْخَلْقَ كَشْفَةً لَا أَنَّهُ جَهْلَ مَا أَخْفَوْهُ مِنْ مَصُونٍ أَسْرَارِهِمْ وَ مَكْنُونٍ صَمَائِرِهِمْ»<sup>۲</sup>

آگاه باشید! خداوند پرده از اسرار درون بندگان خود (با آزمایش‌ها) برداشته، نه به خاطر این که از آنچه انسان‌ها در درون پنهان داشته‌اند و اسراری را که فاش نکرده‌اند، بی‌خبر است.

#### ۳. فلسفه آزمایش‌های الهی

«وَلَكِنْ لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فَيَكُونَ الثَّوَابُ جَزَاءً وَالْعِقَابُ بَوَاءً»<sup>۳</sup>

بلکه برای آنکه آنان را ببازماید که کدامشان بهتر عمل می‌کنند تا نیکوکار را ثواب و بدکار را کیفر دهد.

#### نکته‌ها

- مفهوم آزمایش‌های الهی برای این است که هرکس آنچه در درون دارد، آشکار کند تا مسئله استحقاق ثواب و عقاب تحقق یابد و به تعبیر روشن‌تر کسی را نمی‌توان به خاطر نیت‌های خوب و بدی که در دل دارد، پاداش یا کیفر داد، بلکه زمانی که آن را به صورت اعمال و افعال اظهار داشت، مستحق پاداش یا کیفر می‌شود.<sup>۴</sup>
- تعبیر به ثواب که همان مزد نیکوست، از لطف و عنایت خداست؛ زیرا ما مخلوق خداوند و بنده او هستیم و از خود چیزی نداریم تا مستحق ثواب باشیم؛ بنابراین اگر خداوند تعبیر به «ثواب» می‌کند از تفضل خود اوست.

۱. انفال، ۲۴.

۲. كَشَفَ الْخَلْقَ: با دستورات و احکامی که وضع کرده باطن آن‌ها را آشکار ساخته است؛ الكشف: الاظهار و رفع كل شيء عما يواريه و يستره.

۳. لِيَبْلُوَهُمْ: امتحان می‌کند؛ از ماده «بلى، يبلو» به معنای در سختی قرار دادن برای امتحان است؛ برای اینکه آن‌ها را آزمایش کند.

بَوَاءٌ: کشته شدن به خاطر انتقام؛ در اصل به معنی بازگشت کردن و منزل گرفتن است سپس به کیفر و مجازات مستمر و مداوم اطلاق شده است و در اینجا به همین معناست؛ الكفو و باء الرجل بفلان قتل به، و أبأت القاتل بالقتل و استبأته أى قتلته به.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۶۰۸.

۱. عنكبوت، ۲.

۲. ملک، ۲.

۳. انعام، ۱۶۰.

۴. انفال، ۲۸.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۹۳.

۶. رَعَمُوا: گمان کردند.

كَذِبًا: دروغ؛ يكذب من باب كذب و كذبة و كذبا.

بَغْيًا: ستم.

## مشابه

- ♦ ﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾<sup>۱</sup> ولی دانشمندان را و آن مؤمنانی را که به آنچه بر تو نازل شده، ایمان دارند.
- ♦ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾<sup>۲</sup> مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده‌اند و دیگر شک نکرده‌اند.

## ۲.۴. پیشرو در معارف اسلامی

- ﴿أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ﴾<sup>۳</sup>
- خداوند ما را برتری داد و آن‌ها را پایین آورد، به ما عطا کرد و آن‌ها را محروم ساخت و ما را داخل نمود و آن‌ها را خارج ساخت.

## نکته

- اشاره به اینکه پیشرو بودن ما در معارف اسلامی و آگاهی به قرآن و وحی و سنت پیغمبر ﷺ، چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد. همیشه ما پناهگاه علمی امت بوده‌ایم و حتی خلفا نیز در مشکلات و معضلات به ما پناه می‌آوردند، این حقیقتی عیان است و حاجتی به بیان ندارد و آن‌ها که به خاطر مسائل سیاسی و حبّ و بغض‌های ناشی از علاقه‌های مادی به انکار این حقیقت برخاسته‌اند، خود را رسوا می‌کنند.<sup>۴</sup>

## مشابه

- ♦ ﴿يُزَفِّعَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾<sup>۵</sup> خدا آن‌هایی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که دانش یافته‌اند به درجاتی برافرازد.

- ♦ ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ این عطای بی حساب ماست، خواهی آن را ببخشی و خواهی نگه دار.

## ۳.۴. وسیله هدایت مردم

- ﴿بِنَا يُسْتَعْطَى الْهُدَى وَيُسْتَجْلَى الْعَمَى﴾<sup>۱</sup>
- مردم به وسیله ما هدایت می‌یابند و از نور وجود ما، نابینایان، روشنی می‌جویند.

## نکته

- هدایت در حقیقت از خداوند است ولی اهل بیت (علیهم‌السلام) وسیله هدایت الهی هستند و ما باید از اهل بیت (علیهم‌السلام) که خداوند آنان را به ما معرفی فرموده است، هدایت را طلب کنیم و به وسیله آنان از گمراهی به روشنایی و هدایت برسیم.

## ۴.۴. شایستگی ولایت

- ﴿إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ﴾<sup>۲</sup>
- به یقین امامان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین این نسل از «هاشم» غرس شده است. این مقام درخور دیگران نیست و زمامداران غیر از آن‌ها، شایستگی ولایت و امامت ندارد.

## نکته

- ﴿لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ﴾ همانا صلاح نیست امامت در دست دیگری جز این‌ها باشد و حاکمان و امامانی غیر از این‌ها صلاحیت حکومت و خلافت ندارند.<sup>۳</sup>

۱. نساء، ۱۶۲.

۲. حجرات، ۱۵.

۳. رَفَعْنَا: ما را بالا برد.

وَضَعَهُمْ: آن‌ها را پایین آورد.

حَرَمَ: محروم کرد.

أَدْخَلْنَا: ما را داخل کرد.

أَخْرَجَ: خارج کرد.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۶۱۲.

۵. مجادله، ۱۱.

۱. ص، ۳۹.

۲. يُسْتَعْطَى: عطا می‌شود؛ باب استفعال از ماده «عطاء» به معنی طلب است؛ خواسته می‌شود.

يُسْتَجْلَى: جلا می‌یابد؛ باب استفعال از ماده «جلاء» به معنای وضوح و شفافیت، طلب کشف و روشنی.

الْعَمَى: کوری؛ در اصل به معنای کوری و در اینجا به معنای شبهه و ابهام است.

۳. غُرِسُوا: قرار داده شدند، کاشته شدند؛ از ماده «عَرَسَ» به معنای کاشتن.

الْبَطْنِ: در اصل به معنای شکم است ولی در اصطلاح عرب به معنای شاخه‌ای از یک قبیله است؛ دون القبیلة أو دون الفخذ و فوق العمارة.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۰۱.



## مشابه

- ❖ «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»<sup>۱</sup> خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.
- ❖ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»<sup>۲</sup> ای اهل بیت، خدا می خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک کند.
- ❖ «عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ، يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ»<sup>۳</sup> پیامبر در بیماری اش کلید هزار باب از علم را پنهانی به من آموخت که از هر بابی هزار باب باز می شد.
- ❖ در صحیح مسلم از جابر بن سمره نقل شده که می گوید: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزاً إِلَى اثْنَتَيْ عَشْرَةَ خَلِيفَةً ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمْهَا فَقُلْتُ لِأَبِي فَقَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»<sup>۴</sup> این اسلام همیشه عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه، سپس کلمه ای فرمود که من نفهمیدم به پدرم گفتم: چه فرمود، گفت: فرمود «همگی آنان از قریش خواهند بود».
- ❖ در صحیح بخاری می خوانیم که جابر می گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا فَقَالَ أَبِي إِنَّهُ قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»<sup>۵</sup> بعد از من دوازده امیر پس از آن کلمه ای فرمود که من نشنیدم. بعد از آن پدرم گفت که آن حضرت فرمود: «همه از قریش باشند».

## ۵. ویژگی گمراهان؛ مقدم داشتن دنیا

«آثَرُوا عَاجِلًا وَآخَرُوا آجَلًا وَتَرَكُوا صَافِيًا وَشَرِبُوا آجِنًا»<sup>۶</sup>

آن ها دنیا را برگزیدند و آخرت را عقب انداختند. آب گوارا را رها کردند و آب های متعفن را نوشیدند.

## نکته

- ظاهراً مقصود حضرت این است که ائمه را رها کردند و به دنبال افراد بی سواد رفتند.

۱. انعام، ۱۲۴.

۲. احزاب، ۳۳.

۳. الإرشاد، ج ۱، ص ۳۴.

۴. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۳.

۵. صحیح بخاری، ج ۳، جزء ۳، ص ۱۰۱.

۶. آثَرُوا: برگزیدند.

صَافِيًا: مراد آب زلال است.

آجِن: آب تیره؛ از ماده «آجَن» به معنی تغییر کردن بو و رنگ و طعم آب است؛ الماء المتغيّر الطعم واللون؛ آجِن الماء اجنا و اجوانا من بابی ضرب و قعد؛ تغيّر الا أنه يشرب.

## مشابه

- ❖ «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» آری، شما زندگی این جهان را برمی گزینید.

## استعاره

مستعار: آجن

مستعار منه: آب گندیده

مستعار له: لذات دنیا

**جامع:** واژه آجن که به معنای آب گندیده است، برای لذات دنیا استعاره آورده شده و این خوشی ها را به آبی تشبیه فرموده که مزه آن دگرگون شده و آشامیدن آن روا و گوارا نیست و با ذکر واژه «شرب» آن را کامل کرده است.

## ۶. فسق، ویژگی بارز عبدالملک مروان

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى فَاسِقِهِمْ وَقَدْ صَحَبَ الْمُنْكَرَ فَأَلْفَهُ وَبَسِيَ بِهِ وَوَافَقَهُ حَتَّى شَابَتْ عَلَيْهِ مَفَارِقُهُ وَصُبِعَتْ بِهِ خَلَاتِقُهُ»<sup>۱</sup>

گویا فاسق آنان را می بینم که با زشتی ها هم نشین شده و با آن انس گرفته است؛ آن چنان با آن هماهنگ گشته که موهای او در این راه سفید شده و خلق و خوی او به رنگ گناه درآمده است!

۱. اعلی، ۱۶.

۲. الفاسق: خطاکار، ناپکار؛ از ماده «فسق»؛ فَسَقَ، فَسَقًا وَفُسُوقًا: از راه حق و درستی منحرف شد، کار ناپسندیده کرد؛ احتمالاً اشاره به یکی از خلفای بنی امیه و احتمالاً عبدالملک بن مروان باشد.

صَحَبَ الْمُنْكَرَ: کار زشت را همراهی کرد؛ رفاقت، ملازمت؛ اصحاب: جمع صاحب است به معنی رفیقان ملازم. أَلَفَ: انس گرفت؛ از ماده «أَلَفَ» به معنای انس گرفتن و دوست داشتن؛ «إِيْلَافٌ» به معنی أَلَفَ دادن مصدر باب افعال است.

بَسِيَ بِهِ: با آن انس گرفت؛ از ماده «بسوء» به معنی انس گرفتن و هماهنگ شدن با چیزی است؛ بسأ: به کجعل و فرح بسنا و بسنا و بسوء أنس.

وَافَقَهُ: مطابقت میان دو چیز؛ از ماده «وَفَقَّ».

شَابَتْ: سفید شد؛ از ماده «شيب» به معنای سفید شدن مو.

مفارق: موی سر؛ جمع المفروق وزان مجلس و مقعد وسط الرأس، و هو الذى يفرق فيه الشعر.

صُبِعَتْ: رنگ؛ از ماده «صبغ» به فتح اول به معنی رنگ کردن و به کسر آن به معنی رنگ شده است.

خلاتق: خلق و خواها؛ گاهی جمع «خلق» به معنی مخلوق است و گاه جمع «خلیقه» به معنی خلق و خو است و در اینجا در معنی دوم به کار رفته است؛ جمع الخلیقة أى الطبيعة.



## نکته‌ها

- «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى فَاسِقِيهِمْ» این جمله می‌گوید که فاسقِ آن‌ها را می‌بینم و این نشان می‌دهد که اشاره به فردی است که در آینده پیدا می‌شود و نمی‌توان آن را بر گذشتگان یا معاصران تطبیق داد.<sup>۱</sup>
- اشاره به «عبدالملک بن مروان» است که از چهره‌های بسیار کثیف بنی‌امیه بود و جنایات زیادی مرتکب شد که خودش مستقیماً متولی آن بود و چه جنایات وحشتناکی که توسط فرماندار خون‌خوارش «حجاج بن یوسف» انجام شد. او سیل ویرانگر و آتش سوزانی بود که هر چیزی را بر سر راه خود می‌دید به نابودی می‌کشاند.<sup>۲</sup>
- امام با این سخن به نسل‌های آینده اشاره می‌کند که به دنیا رو آورده و از آخرت رو می‌گردانند و دین و ارزش‌ها را ناچیز می‌شمارند و در میانشان فساد و کفر بسیار رواج دارد تا جایی که عابدان بسیار دین‌بازی می‌کنند و مردم را به نام دین فریب می‌دهند و ارزش‌های دینی را از کسانی می‌گیرند که از مرز دین و انسانیت بیرون رفته‌اند.<sup>۳</sup>
- «صُبِّغَتْ بِهِ خَلَاتُفُهُ» به معنای این است که ارتکاب منکرات، ملکه او گشته و خلق و خوی او شده است.<sup>۴</sup>

## ۱.۶. تشبیه فاسق به سیل خروشان

«ثُمَّ أَقْبَلَ مُزِيدًا كَالْتِّيَّارِ لَا يُبَالِي مَا غَرَّقَ»<sup>۵</sup>

آنگاه به مردم حمله‌ور شده، مانند دریای مواجی که از غرق کردن مردم باکی ندارد.

## ۲.۶. تشبیه فاسق به شعله آتش

«أَوْ كَوْفَعِ النَّارِ فِي الْهَشِيمِ لَا يَحْفَلُ مَا حَرَّقَ»<sup>۱</sup>

یا همچون شعله آتشی که در گیاه خشک درگرفته و به آنچه می‌سوزاند، اعتنایی ندارد.

## نکته

- در حقیقت حضرت می‌خواهد بفرماید انسان فاسق جز ضرر برای مردم چیز دیگری به ارمغان نمی‌آورد و مانند موج همه را غرق می‌کند و هیچ باک ندارد و اندیشه نمی‌کند که چه کسی را می‌سوزاند یا غرق می‌کند؛ زیرا قدرتمندانی که دین و ایمان ندارند جز فساد کار دیگری انجام نمی‌دهند.

## تشبیه

مشبه: فاسق

مشبه‌به: سیل خروشان، شعله آتش

وجه شبه: امام علی‌علیه السلام فرد فاسقی را که در آینده می‌آید و حکومت می‌کند، به سیل خروشان و آتشی تشبیه می‌کند که همه چیز را از بین می‌برد و نابود می‌کند.

## ۲. نور گرفتن حق طلبان از چراغ هدایت

«أَيُّنَ الْعُقُولِ الْمُسْتَضِيحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى وَالْأَبْصَارُ اللَّامِحَةُ إِلَى مَنَارِ الثَّقَوَى»<sup>۲</sup>

کجایند آن عقل‌ها که از چراغ هدایت نور می‌گیرند و آن چشم‌ها که به مناره‌ها و نشانه‌های تقوا دوخته شده‌اند؟

۱. الْهَشِيمُ: گیاه خشک؛ از ماده «هَشَمَ» به گیاهان خشکیده و درهم شکسته اطلاق می‌شود؛ الثَّبْتُ الْيَابِسُ الْمُتَكَسِّرُ أَوْ يَابِسَ كُلُّ كَلَاءٍ.

لَا يَحْفَلُ: اعتنا نمی‌کند؛ از ماده «حَفَلَ» به معنی اعتنا کردن به چیزی گرفته شده؛ بِنَابِرَيْنِ «لَا يَحْفَلُ» یعنی اعتنا نمی‌کند؛ حَفَلُ: الماء يحفل من باب ضرب حفلا و حفولا اجتمع.

حَرَّقَ: سوزاندن؛ احْتَرَقَ، احْتَرَقَا: آتش گرفت و سوخت؛ احْرَقَ، احْرَقَا بالنار: او را با آتش سوزانید.

۲. الْمُسْتَضِيحَةُ: طالب روشنائی؛ فِي بَعْضِ التَّسْخِيقِ بِتَقْدِيمِ الْحَاءِ عَلَى الْبَاءِ مِنَ الْإِسْتِصْحَابِ وَ فِي بَعْضِهَا بِالْعَكْسِ كَمَا ضَبَطْنَاهُ مِنَ الْإِسْتِصْبَاحِ وَ هُوَ الْأَوْفَقُ.

الْأَمِيحَةُ: دوخته شده؛ از ماده «لَمَحَ» در اصل به معنی درخشیدن برق است سپس به معنی نگاه کردن سریع آمده است و گاه به معنی چشم دوختن به چیزی نیز آمده که در اینجا همین معنا اراده شده است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۶۲۱.

۲. همان.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۲.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۰۳.

۵. مُزِيدٌ: کسی که کف بر لب دارد؛ از ماده «زَبَدَ» به معنی کف روی آب و مانند آن گرفته شده و «مَزِيدٌ» اسم فاعل آن است؛ أَزْبَدَ: البحر أي صار ذا زبد و رجل مزبد أي ذو زبد و هو ما يخرج من الفم كالرغوة.

تِيَّارٌ: موج خروشان؛ در اصل به معنی امواج شدیدی است که آب را به بیرون دریا پرتاب می‌کند و گاه به هرگونه موج اطلاق می‌شود؛ مُشَدَّدَةٌ موج البحر.

## ۸. حق طلبان و پیمان اطاعت

«أَيْنَ الْقُلُوبِ الَّتِي وَهَبَتْ لِلَّهِ وَ عُوِّدَتْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>

کجا بندگان آن دل‌ها که گروه محبت خداوند و بر طاعت خداوند پیمان بسته‌اند.

## نکته

- اشاره به این دارد که گروه زیادی از مردم به راه خلاف گام نهاده‌اند و نیکان چنان در اقلیت قرار گرفته‌اند که گویی امام به دنبال آن‌ها می‌گردد تا آن‌ها را پیدا کند.<sup>۲</sup>

## ۹. ویژگی گروه دنیاپرست

## ۱.۹. ازدحام برای متاع دنیا

«ارْذَحْمُوا عَلَى الْخُطَامِ»<sup>۳</sup>

[ولی آن گروه دنیاپرست] گرد متاع پست دنیا ازدحام کرده‌اند.

## استعاره

مستعار: خطام

مستعار منه: گیاه خشک

مستعار له: مال و منال دنیا

جامع: واژه «خطام» را برای مال و منال دنیا استعاره آورده است؛ زیرا دارایی‌های دنیا مانند گیاه خشک و درهم شکسته به زودی تباه و نابود می‌شود.

## ۲.۹. نزاع بر سر حرام

«وَتَشَاخُوا عَلَى الْحَرَامِ»<sup>۴</sup>

و برای به دست آوردن حرام به نزاع با یکدیگر برخاسته‌اند.

## نکته

- «تَشَاخَوْا عَلَى الْحَرَامِ» یعنی هریک از آن‌ها بر سر حرام نسبت به دیگری بخل می‌ورزد.<sup>۱</sup>

## ۳.۹. انجام اعمال سوء

«وَرُفِعَ لَهُمْ عِلْمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَصَرَفُوا عَنِ الْجَنَّةِ وَ جُوهَهُمْ وَ أَقْبَلُوا إِلَى النَّارِ بِأَعْمَالِهِمْ»

پرچم بهشت و دوزخ در برابر آن‌ها برافراشته شده اما از بهشت روی برگردانده و با اعمال خود به آتش دوزخ روی آورده‌اند.

## نکته

- منظور از «علم الجنة» قانون شریعت است که انسان را به بهشت می‌کشاند و «علم النار» وسوسه‌های شیطانی است که زیب و زیور دنیا را آرایش می‌دهد.<sup>۲</sup>

## ۴.۹. روی گرداندن از خداوند

«وَدَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَتَفَرُّوا وَ وَلَّوْا»<sup>۳</sup>

آری پروردگارشان آن‌ها را فراخوانده اما روی گردان شده و پشت کرده‌اند.

## مشابه

﴿وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾<sup>۴</sup> چون آن‌ها را به

خدا و پیامبرش خوانند تا میانشان حکم کند، بینی که گروهی اعراض می‌کنند.

## ۵.۹. روی آوردن به شیطان

«وَدَعَاهُمُ الشَّيْطَانُ فَاسْتَجَابُوا وَ أَقْبَلُوا»<sup>۵</sup>

شیطان آنان را به سوی خود دعوت کرده، دعوتش را پذیرفته و به او روی آورده‌اند.

## مشابه

﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ

الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۶</sup> هدایت از گمراهی مشخص شده است؛ پس

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۰۳.

۲. همان

۳. تَفَرُّوا: فرار کردند؛ از ماده «نفر» و «نفور» به معنی دور شدن و فرار کردن از چیزی است.

وَلَّوْا: پشت کردند.

۴. نور، ۴۸.

۵. فَاسْتَجَابُوا: دعوت کردند.

أَقْبَلُوا: اقبال نمودند.

۶. بقره، ۲۵۶.

۱. عُوِّدَتْ: پیمان بسته شد؛ از ماده «عَقَدَ» به معنای بستن؛ مجهول «عاقدت» یعنی با او عقد و قرارداد بسته شد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۶۲۴.

۳. ارْذَحْمُوا: تجمع کردند.

الْخُطَامُ: گیاه خشک؛ به معنی چیز شکسته و بی ارزش است و اموال دنیا را به دلیل بی ارزش بودن «خطام دنیا» گویند.

۴. تَشَاخَوْا: یورش آوردند؛ از ماده «تشاح» و از ریشه «شح» به معنی بخل توأم با حرص گرفته شده و «تشاح» در جایی گفته می‌شود که دو نفر یا دو گروه برای به دست آوردن چیزی به منازعه برخیزند.



هرکس که به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد، به چنان رشته استواری چنگ زده که گسستنی نباشد. خدا شنوا و داناست.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ﴾<sup>۱</sup> شیطان اعمال کسانی را که بعد از آشکار شدن راه هدایت، مرتد شدند و بازگشتند، در نظرشان بیاراست.



## خطبه ۱۴۵

### شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: کوفیان

موضوع: اخلاقی، سیاسی

ویژگی: دنیاشناسی<sup>۱</sup>

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۴.

### پیشگفتار خطبه

امام علی<sup>علیه السلام</sup> با بیان این خطبه، انسان را به واقعیت این جهان ناپایدار آشنا می سازد و همچنین بدعت ها را نکوهش کرده که هرگاه بدعتی در بین مردم رایج شد، سنتی به فراموشی سپرده خواهد شد.

## نکته‌ها

- از یک سو اشاره به آفات مرگ‌زا، اعم از فردی مانند انواع بیماری‌ها و از سوی دیگر همراه بودن هر نعمتی با نعمت و هر پیروزی با مشکلات را یادآور می‌شود و از سوی سوم به تضاد مواهب دنیا اشاره کرده است.<sup>۱</sup>
- «مَعَ كُلِّ جَزَعَةٍ شَرَقٌ» اشاره به این است که در کمین هر نعمتی آفتی نهفته است.<sup>۲</sup>
- «لَا تَتَأَلَوْنَ مِنْهَا» اشاره به این است که اگر آفتی هم در بین نباشد، نعمت‌های جهان با هم جمع نمی‌شوند؛ به یکی می‌رسی و از دیگری جدا می‌شوی.<sup>۳</sup>
- واژه‌های «شرق» و «غصص» کنایه از این است که در همه چیز دنیا، شائبه کدورت‌هایی متناسب با آن به‌طور طبیعی وجود دارد؛ مانند بیماری‌ها و دیگر چیزهایی که مایه تیرگی صفای زندگی آدمی و ترس و بیم اوست.<sup>۴</sup>

## استعاره

مستعار: غرض

مستعارمنه: تیر

مستعارله: مردم

جامع: واژه «غرض» را برای مردم استعاره آورده است؛ زیرا مردم هدف تیرهای مرگ به‌وسیله امراض و عوارض هستند؛ همچنان‌که نشانه، هدف تیرهایی است که به‌سوی آن رها می‌شود.

## ۲. مصادیق پنج‌گانه جمع نشدن نعمت‌ها

## ۱. ۲. کاسته شدن از عمر

«وَلَا يُعَمَّرُ مُعَمَّرٌ مِنْكُمْ يَوْمًا مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا بِهَدْمٍ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ»<sup>۵</sup>

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۶۳۰.

۲. همان، ص ۶۳۱.

۳. همان.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۰۶.

۵. لَا يُعَمَّرُ: عمر نمی‌کند.

مُعَمَّر: عمر داده شده.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُّ فِيهِ الْمَنَآيَا مَعَ كُلِّ جَزَعَةٍ شَرَقٌ وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ لَا تَتَأَلَوْنَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقٍ أُخْرَى وَلَا يُعَمَّرُ مُعَمَّرٌ مِنْكُمْ يَوْمًا مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا بِهَدْمٍ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ وَلَا تُجَدِّدُ لَهُ زِيَادَةٌ فِي أَكْلِهِ إِلَّا بِنَفَادٍ مَا قَبْلَهَا مِنْ رِزْقِهِ وَلَا يَحْيَا لَهُ أَثَرٌ إِلَّا مَاتَ لَهُ أَثَرٌ وَلَا يَتَجَدَّدُ لَهُ جَدِيدٌ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَخْلُقَ لَهُ جَدِيدٌ وَلَا تَقُومُ لَهُ تَابِتَةٌ إِلَّا وَتَسْقُطُ مِنْهُ مَحْصُودَةٌ وَ قَدْ مَصَّتْ أَصُولُ نَحْنُ فُرُوعُهَا فَمَا بَقَاءُ فَرْعٍ بَعْدَ ذَهَابِ أَصْلِهِ. وَ مَا أُحْدِثَتْ بَدْعَةٌ إِلَّا تَرَكَ بِهَا سُنَّةٌ فَاتَّقُوا الْبِدْعَ وَ الزَّمُوا الْمَهْيَعَ إِنَّ عَوَازِمَ الْأُمُورِ أَفْضَلُهَا وَ إِنَّ مُحَدِّثَاتِهَا شَرَّارُهَا.

## ۱. انسان؛ هدف تیرهای مرگ

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُّ فِيهِ الْمَنَآيَا مَعَ كُلِّ جَزَعَةٍ شَرَقٌ وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ لَا تَتَأَلَوْنَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقٍ أُخْرَى»<sup>۱</sup>

ای مردم! شما در این جهان هدفی هستید که تیرهای مرگ یکی پس از دیگری به‌سوی شما پرتاب می‌شود. هر جرعه‌ای بنوشید، بیم گلوگیر شدن است و با هر لقمه‌ای امکان گرفتن راه نفس، به هیچ نعمتی از دنیا نمی‌رسید جز اینکه نعمت دیگری را از دست می‌دهید!

۱. غَرَضٌ: هدف؛ چیزی که به‌سوی آن تیراندازی می‌کنند؛ ما يَنْصِبُ لِلرَّمْيِ وَ هُوَ الْهَدَفُ.

تَنْتَضِلُّ: تیر می‌اندازد؛ این واژه درباره کسانی به کار می‌رود که در مسابقه تیراندازی شرکت می‌کنند؛ تیراندازی می‌کنند، در تیراندازی با هم مسابقه می‌دهند؛ ناضلته: مناضلة و نضالا راميته فضيلته نضالا من باب قتل غلبته في الرمي، و تناضل القوم و انتضلوا تراموا للسبق.

الْمَنَآيَا: مرگ‌ها؛ جمع «مَنِيَّة» به‌معنی مرگ است.

شَرَقٌ: گلوگیر شدن با آب؛ معنی مصدری دارد به‌معنی گلوگیر شدن با آب است؛ محرکة مصدر من شرق فلان بريقه من باب تعب غصص.

غَصَصٌ: گلوگیر شدن با غذا؛ آن نیز معنی مصدری دارد و به‌معنی گلوگیر شدن با غذاست؛ اساساً اینکه تعبیر به غصه خوردن می‌شود، برای این است که گاهی اندیشه‌ها و فکرهای گوناگونی که به انسان رو می‌آورد و او را ناراحت و غصه‌دار می‌کند، آن چنان بر جسم و روح انسان اثر می‌گذارد که گویا او را گلوگیر کرده و به هلاکت نزدیک ساخته یا واقعاً او را هلاک می‌کند؛ محرکة أيضا مصدر من غصصت بالطعام كتعب أيضا، قال الشارح المعترضی: و روی غصص جمع غُصه و هی الشجی.

لَا تَتَأَلَوْنَ: نمی‌رسید؛ از ماده «تَلَّ» به‌معنای رسیدن.

## نکته

- زمان زودگذر از عمر تو می‌کاهد و نمی‌توان آن را به وضعیت نخستین بازگرداند و آن زمانی که تو در آن هستی رو به نیستی است و زمانی که پس از این می‌آید در دست سرنوشت است.<sup>۱</sup>

## ۲.۵.۱. مرگ شاخه‌های بدون ریشه

«وَقَدْ مَصَّتْ أَصُولُ نَحْنُ فُرُوعُهَا فَمَا بَقَاءُ فَرْعٍ بَعْدَ ذَهَابِ أَصْلِهِ»<sup>۲</sup>

- و از همه مهم‌تر اینکه اصول و ریشه‌های ما درگذشتند و ما فروع و شاخه‌های آن‌ها هستیم. آیا شاخه بعد از رفتن ریشه، بقایی دارد؟

## نکته

- اشاره به اینکه همان‌طور که پدران و نیاکان ما همگی رفتند و در طریق فنا گام نهادند، ما نباید انتظار بقا داشته باشیم؛ بنابراین دیر یا زود باید جای خود را به آیندگان بسپاریم.<sup>۳</sup>

## ۳. نکوهش بدعت‌ها

«وَمَا أُحْدِثْتُ بِدْعَةً إِلَّا تُرِكَ بِهَا سُنَّةٌ»<sup>۴</sup>

- هیچ بدعتی ایجاد نشد، مگر اینکه سنتی به سبب آن ترک شد.

## نکته

- بدعت در لغت به معنی هرگونه نوآوری است که طبعاً می‌تواند چیز خوب یا بدی باشد: «البدعة انشاء امر على غير مثال سابق».

۱. لَا تُجَدَّدُ: نو نمی‌شود.

نَقَادُ: نابودی؛ از ماده «نَقَدَ» به معنای فانی شدن، تمام شدن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۶۳۳.

۳. يَخْلُقُ: کهنه می‌شود؛ از ماده «خَلَقَ» به معنی کهنه شدن است و «يَخْلُقُ» از ماده «خَلَقَ» به معنی آفریدن است و در اینجا معنی اول منظور است.

۴. نَابِتَةٌ: رویده شده؛ از ماده «نَبَتَ» به معنای روید، نابته؛ روینده؛ ممکن است منظور فرزند باشد.

مَحْصُودَةٌ: محصول درو شده؛ از ماده «حَصَدَ» و «حَصَادَ» به معنی درو کردن گرفته شده و لذا «مَحْصُود» چیزی است که درو شده است.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۴۵.

۲. مَصَّتْ: گذشت؛ از ماده «مَضَى» به معنای رفتن، گذشتن.

ذَهَابُ: رفتن.

أَصُولُ: ریشه‌ها؛ جمع «اصل» به معنای ریشه‌ها که ظاهراً در اینجا منظور پدران و مادران باشد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۵، ص ۶۳۳.

۴. مَا أُحْدِثْتُ: ایجاد نشد.

بِدْعَةٌ: روش جدید و ابداع شده به جای روش‌های سابق.

تُرِكَ: از بین رفت، ترک شد.



#### ۴. پرهیز از بدعت‌ها

«فَاتَّقُوا الْبِدْعَ وَ الزَّمُوا الْمَهْيَعَ إِنَّ عَوَازِمَ الْأُمُورِ أَفْضَلُهَا وَإِنَّ مُحَدَّثَاتِهَا [مُحَدَّثَاتِهَا شِرَارُهَا]»<sup>۱</sup>  
 بنابراین از بدعت‌ها پرهیزید و راه راست و روشن را رها نکنید؛ چراکه سنت‌های ریشه‌دار پیشین (اسلام)، برترین امور است و بدعت‌ها بدترین کارهاست.

##### نکته

● منظور از «عَوَازِمَ الْأُمُورِ» یا سنت‌های کهنی است که در زمان پیامبر ﷺ جاری بوده یا امور قطعی و مسلم مورد اتفاق است نه پدیده‌هایی که مورد شک و شبهه باشد.<sup>۲</sup>

##### مشابه

❖ قَالَ «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ إِلَى النَّارِ»<sup>۳</sup> آگاه باشید هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش دوزخ خواهد بود.

#### کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. انصاری، محمدعلی، فروغ حکمت، ج ۱-۳، مشهد: بیان هدایت نور، ۱۳۹۷.
۴. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، ج ۱، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۵. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة (ط-القدیمة)، ج ۱، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۶. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال (ط-القدیمة)، ج ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۹ق.
۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبیطالب علیهم السلام، ج ۴، بی جا: جمع احیاء الثقاف الاسلامیة، ۱۴۱۲ق.
۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ج ۱، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۱۰. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۲، قم: کتابفروشی دآوری، ۱۳۸۵.
۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۱۲. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للمصدق)، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۱۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للمصدق)، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.
۱۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۱۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ترجمه: محمودرضا افتخارزاده، تهران: انتشارات مدبر، ۱۳۹۳.
۱۶. ابن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، قم: معارف، ۱۳۹۶.
۱۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، قم: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ق.
۱۸. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، مترجم محمدصادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۵.

۱. الْمَهْيَعُ: راه روشن؛ از ماده «هیع» به معنی گسترده شدن روی زمین گرفته شده و «مهیع» به معنی جاده و زمین گسترده است؛ من الطريق وزان مقعد الواضح البین.  
 عَوَازِمَ الْأُمُورِ: امور حتمی و اساسی؛ جمع «عازمه» یا «عوزم» در اصل به معنی حیوان یا انسان مسن است و به هر چیز قدیمی نیز اطلاق می‌شود و در اینجا به معنی اموری است که از زمان پیامبر اکرم ﷺ وجود داشته و اصالت آن‌ها در دین ثابت است؛ جمع العوزم و هی التافة المسنة والعجوز قال الشارح المعتزلی: عوازم الامور ما تقادم منها، من قولهم: عجوز عوزم، أي مسنة، و یجمع فوعل علی فواعل کدورق و هو جلّ و یجوز أن یكون جمع عازمة و یكون فاعل بمعنی مفعول أي معزوم علیها أي مقطوع معلوم یقین صحتها، و یجیء فاعلة بمعنی مفعولة کثیرا کقولهم: عیشة راضیة بمعنی مرضیة، ثم قال: و الأول أظهر عندی، لأن فی مقابلته قوله: و انّ محدثاتها شرارها، و المحدث فی مقابلة القدیم. مُحَدَّثَاتِهَا: مواردی که تازه به وجود آمده. در نسخه معروف «صبحی صالح»، «محدثات» با کسر دال آمده که معنی اسم فاعلی دارد؛ در حالی که تقریباً در همه نسخ دیگر محدثات با فتح دال به معنی حادث شده آمده است و صحیح همین است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۴۰۹.

۳. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۱۰۷.



١٩. تميمي آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ج ١، قم: دارالکتاب الاسلامی، ١٤١٠ق.
٢٠. جواهری، محمدرضا، شناسنامه نهج البلاغه، ج ١، بی جا: میکائیل، ١٣٩٣.
٢١. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ٦، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ١٣٧٦.
٢٢. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ١٩، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٩ق.
٢٣. شریف الرضی، محمد بن حسین، تنبيه الغافلين و تذکره العارفين، ج ١، ترجمه فتح الله کاشانی، تهران: پیام حق، ١٣٧٨.
٢٤. شریف الرضی، محمد بن حسین، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج ١، فیض الإسلام اصفهانی، علی نقی، تهران: فیض الإسلام.
٢٥. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ١، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ١٤٠٤ق.
٢٦. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ١، بیروت: مؤسسه فقه الشیعة، ١٤١١ق.
٢٧. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ٣، تهران: اساطیر، ١٣٦٢.
٢٨. طبری آملی، عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ج ٢، نجف: المکتبه الحیدریه، ١٣٨٣ق.
٢٩. طبرسی، احمد بن علی، لإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ٢، مشهد: نشر مرتضی، ١٤٠٣ق.
٣٠. علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، ج ١، مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ١٤٠٦ق.
٣١. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، ج ١، بیروت: دار الآفاق الجدیدة، ١٤٠٠ق.
٣٢. عریضی، علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ج ١، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ١٤٠٩ق.
٣٣. عروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعة، تفسیر نورالثقلین، ج ٣، قم: اسماعیلیان، ١٤١٥ق.

٣٤. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ٢، قم: دارالکتاب، ١٤٠٤ق.
٣٥. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط-الإسلامية)، ج ٢، تهران: دارالکتب الإسلامية، ١٤٠٧ق.
٣٦. لثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ج ١، قم: دارالحديث، ١٣٧٦.
٣٧. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار (ط-بیروت)، ج ٥٦، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ١٤٠٣ق.
٣٨. محمدیوسف کاندهلوی، حیاة الصحابه، ج ٣، مترجم: صلاح الدین شهنوازی، بی جا: احسان، ١٣٩٧.
٣٩. محمدیان، محمد، علی از زبان علی، ج ١، قم: نشر معارف، ١٣٩٦.
٤٠. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ٨، قم: دارالحديث، ١٣٨٤.
٤١. منسوب به جعفر بن محمد، مصباح الشریعة، الباب الثانی، بیروت: اعلمی، ١٤٠٠ق.
٤٢. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین، ج ١-٦، تهران: گوهر اندیشه، ١٣٩٣.
٤٣. مفید، محمد بن محمد، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، ج ١، قم: کنگره شیخ مفید، ١٤١٣ق.
٤٤. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ١، قم: کنگره شیخ مفید، ١٤١٣ق.
٤٥. مغنیه، محمدجواد، در سایه سار نهج البلاغه، ج ١، مترجم محمدباقر معمری، بی جا: مؤسسه دارالکتاب الاسلامی، ١٣٨٧.
٤٦. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ٤، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ١٣٦٨.
٤٧. نصرین مزاحم، وقعة صفین، ج ١، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ١٤٠٤ق.
٤٨. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ٢، قم: الهادی، ١٤٠٥ق.
٤٩. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خوئی)، ج ٣، مترجم: حسن زاده آملی و محمدباقر کمره ای، تهران: مکتبه الإسلامية، ١٣٤٤.

